حق اليقين

محمد باقر مجلسی

حق الیقین

محمد باقر مجلسی

فی متروک النبی

انچه فرمود مصطفی و نکرد پنج بود ای پسر نکو دریاب
ختنه و بر والدین و اذان وام دادن طهارت از پی خواب

بسم الله ای عزیز بنا بیست ضم کنی با سوره که بیشتر در بندی پیش و پس
ویل لکل والتین و تکاثر و لم یکن الهاکم الذی یعنی تبت لکل و پس

یکشنبه دوشنبه سه شنبه
یک دو سه که فرعون بود میدان که باشد بیست و نه انماه آسمان
چهارشنبه پنجشنبه جمعه شنبه
چهار پنج شش افتد سه از سی روز باشد تجارب کرده اند این را حکیمان

فحم نکرد و همه و او و کره را نیز
نصب دو الف مع دو دو جر دو دو زیر
شاه جی بی غضر عصر
واقعه معوذ عشا و الله
خوان ساعة

يا علي

يا علي

علي

محمد الله

نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین

هذا کتاب حق الیقین از تصنیفات مولانا محمد باقر مجلسی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم الحکیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد و عترته الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید خامه شکسته زبان عصیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین که چون مجملی از تفاصیل صفات الواح طالبان منهاج حق و یقین مصور و محرر میباشد که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که خصایل این جهان فانی را اعتبار نباشد و انسان را که چشم و چراغ و علت غائی آفرینش است برای معرفت و عبادت خلق کرده اند که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردد و بواسطه این دو حبل متین خود را بسعادات ابدی رسانند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادات بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمان و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را ایمان نموده اند و بمحض امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا نموده اند و قدم اندر کشتی فلک گذاشته اند و یقین نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را بیان فرموده و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق را باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسزای نمیباشد لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیه عمده آن مطالب عالیه را بعبارات قریب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بروفق مرام بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و ران و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجا سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی افروزنده محفل عدل و داد شعله خاموش جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای دین و آئین شرع مبین سلطان سلاطین ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بمرتبه علیه مرفوع درجات من شاء مصداق ایه کریمه یختص برحمته من یشاء اعظم السلاطین ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان نتیجه السلطان اجداد الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین و شیع المؤمنین بقائم الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه و آله و علی آبائه الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود خدا و صفات کمالیه و ثبوتیه و اقرار بحقیقت انبیاء که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از امور دینیه بتفصیل و آنچه ضروری دین است باجمال و اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس بجستجوی این مطالب عالیه در چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود خدا و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصلست فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویدا است که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارها و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن

و روح خود و غرایب صنعی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خوبی صانع هر سیده اند که کسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذاتست و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بدلیلی چند اکتفا مینمایم دلیل اول آنکه هر مفهومی که ادعی شود ... یا ممکن نظر بذات و بودن او محالست ... وجود کویند یا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او ... و نبودن هر دو بذات او رواست پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم شک نیست که در عالم موجودی هست اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میانه نباشد پس مجموع را با هم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخص میشود و چون مجموع اینها ممکنست هم چنانچه هر یک بعلت محتاج است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح میباید و آن بدیهه عقل محالست هم چنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که علتی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند بود و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است اگر کویند که هر یک را اجزای علت وجود دیگری نیست که غیر اینها باشد و علت مجموع مجموع علل اجزا است جواب گوئیم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش اما علت او با علت جمیع عللش ممکن است هر گاه واجب الوجود نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند هم چنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محالست عادة که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا صدق و همه غلط کنند پس هر گاه جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و حدوث او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته انکسار علم هم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند بلکه اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مطلب بدیهی است یا اگر نظری است دلایل اینها واضح است بحیثیتی که رد خطا بر اینها نیست و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیا ایشان ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از انگشتان پیغمبر و سنگ و چوب جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید که خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بان فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور ند چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است افی الله شک فاطر السموات والارض یا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خدا است که مردم را بر آن مفطور و مخلوق کردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند نه اقرار بصانع و بلکه برای معنی اینست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد التجا بصانع خود میبرند و فریاد میکنند که خدایا ما را دریاب چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار روح جها اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبداء اند اما باطنا بحقیقت ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبداء از هیچ عاقل معتقد بهم نرسیده و توضیح کلام در این مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی از آن برتر و بزرگوار است که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید و مخلوق است بجهت علاقه افاضه رحمت بنهایت که لا الی الخ ... ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مفطور است بر اذعان وجود صانع و از این جهت در هنگام صدمات و وقوع وقایع و وقت اضطراب ... و در ... استغاثه و فزع بدرگاه داور خود می آورند بتوجه طبیعی که تامل و تکلفی در آن نیست و از این جهت این حالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است و اذعان حیوانات عجم در گاه عروض خوف و کرب ایشان در دعا استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبداء از هیچ عاقلی مذکور نیست بلکه محل خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر الرازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از منه خشک سالی عظیم و قحط شدیدی بهم رسید مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آنشخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیری آب میدوید چون بغدیر رسید آنرا دید خراب شده پس چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و باران بارید که غدیر مملو گردید و آهو آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رساله اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صبیانی نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد بچه بدست من دید مضطرب شد و رو باسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کوه پاره ای پیش آمد و من در آن کوه افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش آمد و او را برد و اخبار و احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبداء در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست فصل دوم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده است و همیشه

خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد محل عدم و فنا بر او روا باشد هم او محتاج بصانع دیگر خواهد بود و واجب الوجود صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محالست که از او منفک شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهاتست عجز و نقص و فنا بر او محال [...] **سیم** آنکه حق تعالی قادر مختار است و هیچ ممکن [...] قدرت و بیرون نیست چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده نتواند آفرید [...] در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده [...] از آسمان و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بی قدرت و اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول باقوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری بدیهی است یا نظری است که در مقدمات آن راه شبهه نیست **فصل چهارم** آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییری در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها در ازل میدانست آنچه در ابد الآباد بهم میرسد از جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد به همه چیز مساویست دیگر آنکه هم چنانکه همه ممکنات اثر وجود اویند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه دلایل در یک کلمه قرآن مجید نموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسیکه همه چیزها را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه دانستنیهای مراتب کمال او [...] و او داناست بخفایای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افلاک و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و سایر [...] هر یک بحد کمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها با یکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمسه ظاهره و باطنه که چندین هزار رساله حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعضی را از اعتبار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و اینکه گویم اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی که مقدمه خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت ثابت شد و از کتاب او و معجزه ثابت شد حقیقت پیغمبران و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا در این مقام کلام را بسط ندادیم **پنجم** آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم بآنچه شنیدنی است از آوازها و آنچه دیدنیست اما نه آنکه او را آلت شنیدن و گوش بوده باشد و نه آنکه او را آلت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردند چون حق تعالی خود این دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمت آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصراتست این دو صفت را از مطلق علم بتخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد **ششم** آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیوة صفتیست که از آن دانائی و توانائی آید چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیوة نیز او را خواهد بود اما حیوة در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار شود اول تصور آن فعل میکنیم و بعد از آن فایده از برای آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود آن میشود در آن وقت لهذا متکلمین امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است

و از برای

و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی بایجاد حروف و اصوات مینماید در جسم بی آنکه او را عضوی و دهانی باشد و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و بایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی می آورند یا بایجاد نقوش میکند در الواح آسمان و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیم و عین ذاتند و این صفات را جدا ذکر کرده اند برای آنکه مبنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست و کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب سماویست همه حادث اند و علم حق تعالی بآنها قدیم است و این غیر کلام است که اشاعره قایلند باطل است **نهم** آنکه [...] آنست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و از قبایح منزه است و دروغ مصلحت آمیز که ما را روا است باعتبار ارتکاب عمل قبیحی است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع مسلمین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه مشحونست بآن و از جمله ضروریات دینست **دهم** آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما دانایی هست و صفت قدرت موجودیست که عارض آن ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس او قایم مقام آن صفتست و هم چنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زایده پس بتحقیق که مقارن کرده است او را با صفات دهر و هر که وصف کرد خدا را با صفات دهر پس اعتقاد به دو خدا کرده و بآن دو ذات خدا قایل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو و اجزا دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال شناختن خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر [...] کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی چون بعضی از این صفات ببعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها اختلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه مذکور شد **باب دویم** در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است **اول** آنست که او یگانه است شریکی ندارد نه در خداوندی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الهی میسر نمیشود هر گاه تعدد دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در ملکی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط آن با اجزای یکدیگر بمنزله یک شخص است و هم چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و گرد سر و پای عالم بر آید از مقتضای آنکه عالم روحانیست تا منتهی آنکه عالم جسمانیست همه را یک سلسله مشتبک منتظم ببیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بالای خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این امر با ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده مبصر تیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجود همه یکیست چه قدر محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصنوعات مختلف است و بینونت و منافرت که ما گوئیم میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اختلاف آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی بر آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع بدیهی و فطریست [...] و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی واقعست و اکثر ثنویه نیز مبدا اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن زاده [...] و حادث است

و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بو حدت مینمایند و ترهات و اهیه ایشان را هر جاهلی بشنود بطلان آنها را بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلامست و حضرت امیرالمؤمنین عم فرموده که اگر خدای دیگر میبود بایست کتابها و رسولان او نیز نزد ما بیاید و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خلاصه دیده بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند که اکر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز بایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است **دویم** آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را امکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنستکه اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنستکه جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاج ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که از لوازم جسم و جسمانیست **سیم** آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و دو را فریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول و ائمه هدی را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر از فعال بندگان او نیست **چهارم** آنستکه صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار برین معنی وارد شده است اما او نیست با دراک بدیده دل چنانکه حضرت امیرالمؤمنین عم فرموده نه بینند او را دیدها بمشاهده دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و نیز باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خدای عالم بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان که اشرف مکونات است و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که و ما قدروا الله حق قدره یعنی ندانستند و تعظیم او نکردند خدا را چنانچه سزاوار است و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکنند چه جای دیدهٔ سر اینست بسا این حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنستکه جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و مانند آن و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج مبرا است و مجمل سخن در این باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر آنها حادث باشد حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و هیچ نقصی بر او روا نیست اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالقی و رازقی و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده والا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم او نقص لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت در آن ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را نابود کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بعمل آوردن نقص و خواهد بود نه کمال او و چنانچه گفته اند که صفت ذات آنستکه حق تعالی بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنستکه بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان دادن دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است و زید را خلق کرده پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن معطوف کردیده و بمیرانیدن موصوف کردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر کردانیده هیچیک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و

هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل و خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلاتشبیه از بابت باران رحمت که چون میبارد بر همه چیز بیک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار بهمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار رویده بیکری آبها و انهار بعمل میآورد و یک خانه را آبادان میکرداند و دیگری را ویران و همه از یک بارانست هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست **ششم** آنکه جناب حق تعالی را نامهای بسیار هست چنانکه فرموده و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسماء بسیار در آیات و اخبار وارد شده است و احوط آنستکه خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است نخوانند حق آنستکه نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوقند و حادث اند و بعضی از شیعه قائل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بعید باشتباه است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بی معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیکانکی پرستیده است **هفتم** آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او از زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی ع فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و عین کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حقتعالی عین اشیاء است تا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و یا او متحد میشود همه اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حقتعالی در رسول خدا و ائمه هدی حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبری کرده اند و بر ایشان لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیرالمؤمنین عم جمعی از ایشان را ابدی و هلاک کرد **هشتم** آنکه حقتعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس او است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب مللست آنستکه آنچه غیر حقتعالی است وجودش ابتدائی دارد و از جهت وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حقتعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل دیانت و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام یا ادله عقلیه جواب شبهه فلاسفه ذکر احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود بقدیمی غیر از حقتعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حقتعالی و در آن چند مبحث است **مبحث اول** آنکه مذهب امامیه آنستکه حسن و قبح افعال عقلیست و مراد از حسن آنستکه فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنستکه فاعل قادر اگر آن را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب گردد و آن جهت را گاه هست بدیهه عقل همه کس میداند مانند نیکی است که نفع رساند و قباحت دروغ گفتن که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند آنستکه ضرر بکسی رساند یا آنکه نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است **بحث دویم** آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاجست بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد اما باعث آن فعل را اسکند بنا بر اول جهل خدا لازم میآید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد **بحث سیم** آنکه حقتعالی بندگان را بر افعالی که اختیار ایشان نیست تکلیف نمیکند یعنی نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه **وجه اول** آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود میبابیم که فرقست در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست حرکتی که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار نباشد میان این افعال ما وجه دویم آنکه حقتعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن

مبحث اول

مبحث سیم

وجه اول

نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد و تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و
پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا گوید که باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح
بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد در جهنم بسوزاند و خود
در بسیار جاهای از قرآن مجید فرموده است که خدا ظلم نمیکند نسبت ببندگان **وجه سیم** آنکه حقتعالی در بسیار جاهای از قرآن مدح مقربان بارگاه
احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده است بر کفر و معصیت پس اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفه
و بی خردی خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض
است که ایشان را بخود واگذاشته باشند بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده را بازادی
خود کرده است اما اسبابش همه از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خداست
و امر بین الامرین که در حدیث وارد شده است اینست **مؤلف گوید** حق اینست که مدخلیت حقتعالی در اعمال عباد زیاده از اینست زیرا که هدا
یات خاصه و توفیقات خدا برای کسیکه مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او
بخود دخیل است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آنکه دو غلام داشته
باشد و هر دو را بیک فعل مامور سازد مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند
صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر همین اکتفا کند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار
است و آنکه نکرده است مستحق تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمتهای بیشتر کرده است او را دوست تر میدارد بعد از آنکه بهر دو
آن تکلیف کرد و حجت را تمام کرد او را ابتدا ... میطلبد و مهربانیها میکند و تاکید میکند که فردا آن خدمت را بکن و شب برای او طعام میفرستد
و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و خود این غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند کسی او را
مذمت نمیکند زیرا که این غلام نه در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت
حقتعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال و محل لغزش
اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است **وجه چهارم** آنستکه لطف بر حقتعالی واجبست بحسب عقل و لطف امریست
که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید ثواب و عقاب و
امثال اینها **وجه پنجم** آنکه حقتعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال
اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید ببندگان میگردد و عوض و تحصیل نفع از برای خود نیست و در این
قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت
میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنستکه آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حقتعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنستکه
میباید افعال الهی متضمن مصلحتی باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر آنکه فکر در این مسئله ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث نبوة
است و در آن چند مقصد است **اول** آنکه امامیه را اعتقاد آنستکه بعثت پیغمبران بر حقتعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست
باجماع شیعه نصوص متواتره وارد است بر آنکه جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا و در این باب ادله
عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی الهی جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر از امور
عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آنستکه جایز نیست و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند
که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حقتعالی ایشان را سهو بدهد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلعم در نماز ظهر
یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند برای شفقت بر امت چنین
کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و اخباری
که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نیست ولیکن حقتعالی الطاف چند نسبت باو میکند
که او باختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوة عقل و فطانت و ذکاء و کمال اهتمام در طاعت حقتعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه
آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب قدس الهی در دل او مستقر گردد و از تمام شهوات نفسانی و خیالات جسمانی ... پیوسته
مشغول مطالعه جمال حق و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند
غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر ناگاه خیال معصیتی در خاطرش در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن

گردد

گردد و ایضا شرم کند از آنکه حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب او است مرتکب معصیت او گردد و باین سبب معصیت از او صادر نشود
شد اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حقتعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک
آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخبار بسیار که موهم صدور معصیت است از انبیا عم متضمن خطای ایشانست ما اولست باز ... مکروه
و ترک اولی چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و
آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا عم متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته
از برای آنکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند
احادیث بر رد آنها از طرف اهل بیت بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و اعتقاد
نباید کرد **مقصد دوم** طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزاتست زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بمحض دعوی و باور نتوان
کرد چنانکه گفته اند «ای بسا ابلیس آدم روی هست» «پس بهر دستی نباید داد دست» چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم
باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا پیغامی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد
و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان بآن عاجز باشند و بر خلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر
فعلی باشد که از بشر ظاهر شود آن معجزه نیست مثل صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه
نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنستکه آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد آنرا کرامت گویند نه
معجزه مثل مائده حضرت مریم عم و هر گاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که خدا مرا برای اصلاح دین و دنیای خلایق فرستاده است دلیل من این
است که حقتعالی باشاره من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که آن راست میگوید
زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوای قبیح خواهد بود و اطاعت
ما او را قبیح است پس خدا اغوای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا
باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند
که محمد برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد آن چشم روشنش کور شد گفتند که محمد آب دهان مبارک
را در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه مکذبه خوانند **مقصد
سیم** باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که
امت بآنها محتاجند و باید بصفات کمال موصوف باشند مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوة رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران
بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رغبت بصلحاء و علماء و اهل دین باشد و منزه باشد از صفات
ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و بدخلقی و جبن و از امراضی که موجب تنفر خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری
و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که از ولد الزنا نباشد و شبهه نداشته باشد ... دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته
باشند مثل جولائی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیز خوردن در میان بازارها و در
راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و باید آن پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول بوده اند همیشه
مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما باید سایر پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده
ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر عم و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و توقف
در این باب اولی است **مقصد چهارم** علما امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین افضلند از جمیع ملائکه و بر این
مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا عم ثابت نیست و مشهور
صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیا ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید واقع شده و نبوت ایشان ضرور دین
اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یوسف و داود و سلیمان
و ایوب و یونس و الیاس علیهم السلام اقرار بنبوت و حقیقت ایشان واجبست و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان
بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم و ایشان اولو العزم میباشند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است
و افضل از همه حضرت رسالتست و بعد از آن حضرت ابرهیم عم از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلف ذکر کرده اند که رسول
آنستکه ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنستکه مبعوث شود بر جماعتی و نبی

انستکه بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول انستکه کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی انستکه حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسمند پیغمبری بوده که خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده است و صدای ملک میشنیده و در بیداری ملک را نمیدیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم ع بود و پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدا میشنیده و ملک را میدیده است و بر قومی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس ع و انکه در خواب بیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری نه بیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی انستکه در خواب می بیند اما صدای ملک میشنود اما ملک نمی بیند و رسول انستکه صدا را میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود و او را نمی بیند بدانکه خلاف کرده اند که ایا پیغمبری از جن مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و ان ثابت نیست و توقف در این باب اولی است **مقصد پنجم** در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او انستکه دعوی نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری همه ارباب ملل و نحل تا بلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات انحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق انحضرت معجزه بود و معجزات انحضرت دو نوع است اول قران مجید است و او متواترترین معجزات انحضرتست که تا روز قیامت باقیست و در هر زمان که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس ان فنی بود که در ان زمان شایع بود و اهل ان زمان در ان ماهرتر بودند تا انکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی ع چون مدار بر سحر بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال انها را داد که قوم او از اتیان بمثل انها عاجز شدند بدانکه در ان جنس ماهر بودند و در زمانیکه حضرت عیسی ع مبعوث بود چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را اورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانیکه حضرت رسالت پناه محمد ص مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می اوردند و بر کعبه می اویختند و بان فخر میکردند حضرت قران مجید را اورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قران بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند اوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قران بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره مثل این قران بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند که مثل سوره کوچکی بیاورند نیاوردند با ان حرصی که در تکذیب انحضرت داشتند و از ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و ایجاز از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر میبودند البته می اوردند با وفور فصحاء در میان عرب و علماء و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از ان تا حال با انکه در همه اعصار دشمنان انحضرت اضعاف دوستان انحضرت بوده اند نیاوردند و نتوانستند اوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر انحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می امد و ان قبیح است و بر حق تعالی قبیح محالست و در وجه اعجاز قران مجید خلاف استکه ایا از غایت فصاحت و بلاغتست یا انکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب ایشان میکرد و از همان ایشان میبرد که ایشان نمیتوانستند نمود و اگر چه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق انستکه اعجاز از چندین وجه بود **وجه اول** از جهت فصاحت و بلاغت و طلاوت که هر عجمی که قران را میشنود امتیاز انرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از ان که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت ان نموده اند و روایت کرده اند که هر کس سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه می اویخت و چون ایه و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی نازل شد همه از بیم رسوائی در شب امدند و نوشتهای خود را بر گرفته پنهان کردند **وجه دوم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب شبیه باین اسلوب غریب نمییابد و جمیع بلغای ان زمان از غرابت ان متعجب و حیران بودند **وجه سیم** عدم اختلاف چنانچه حق تعالی فرموده است ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قران از نزد غیر خدا میبود هر اینه مییافتند در او اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا که او قبیلکه انشا کننده این سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران ایه ایه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافق و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب فصیح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست اگر یک بیت غالیست بیت دیگر واهیست اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و ترزیق است و کلام الهی که از اول تا اخر همه در اعلی درجات بلاغت بوده با ان همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسیکه هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال ان نیست **وجه چهارم**

ازجهت

از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در ان وقت در میان عرب خصوصا در اهل مکه علم بر طرف شده بود و انحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و انچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد در ان نیست و ببرکت انحضرت طایفه عرب که بعد فهم و علم و ادب مشهور افاق بودند از نور علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق معقول ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند **وجه پنجم** از جهت اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق انچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف ان بیان شده و شریعت قانون چند برای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرت و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر کرده اند که در هر باب هر چند علما در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و اله السلام تفکر کرده اند زمان و عقل ایشان تفکر نمایند خدشه در ان نمیتوانند یافت و در تمامی انها قاعده بهتر از انچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و اله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه عظیمتر میباشد **وجه ششم** از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در ان زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بغایت خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب انحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای ان قصه ها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود خیانت انرا بر ایشان ظاهر کرد مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی ع و انچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت کرد مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که بتفصیل در حیوة القلوب ایراد نموده ام **وجه هفتم** از جهت خواص سور و ایات کریمه قران انستکه جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع بلیات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی در ضمن اندراج در ایات و سور فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قران حمید در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از شبهات نفسانی زیاده از انستکه صاحب دلی انکار ان نماید یا غافلی و اجمالی تامل یابد **وجه هشتم** از جهت اشتمال قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر انها اطلاع نیست و انها زیاده بر انست که احصا توان نمود و ان بر دو قسم است **قسم اول** انستکه در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است با انچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند و یا با یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خواطر خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب انحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و ثابت میکردند چون سخنی میگفتند خائف میشدند و میگفتند در این ساعت جبرئیل بان حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام **قسم دوم** انستکه در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است با موری اینده که غیر خدا را بر انها اطلاعی نیست پیش از وقوع انها مگر بوحی و الهام الهی مانند خبر دادن از عذاب ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از ملک بنی امیه تا روز قیامت و چنان شده و تا حال در تمامی در میان ایشان بهم رسیده است و [illegible] دلیل [illegible] ایشان مثل [illegible] خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه مشرفه و برگشتن انحضرت بسوی بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر کبران عجم و خبر دادن سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد انحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل انها [illegible] و خبر دادن از عدم [illegible] ان امر کرد و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب مذکور است **قسم دوم** در بیان مجملیست از سایر معجزات انحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده مگر انکه مثل ان و زیاده بر ان با انحضرت عطا کرده است و معجزات انحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات انحضرت چند قسم است و بعضی از ان معجزات بدن شریف انحضرتست و ان بیست و چهار معجزه است **معجزه اول** انکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین ان معدن انوار بر در و دیوارها مییافت گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند شمع روشن میشد **معجزه دوم** بوی خوش انجناب بود چنانچه هر وقت انجناب از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از ان راه میرفت میدانست که حضرت از ان راه رفته است از عطر او و از عرق انجناب جمع میکردند بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو ابی بنزد انحضرت اوردند و کفی در دهان مبارک کرده و مضمضه نمود و در دلو ریخت ان اب از مشک خوشبوتر شد **معجزه سیم** انکه چون در افتاب میرفت یا در ماهتاب میرفت او را سایه نبود **معجزه چهارم** انکه با هر که انجناب راه میرفت هر چند او بلند بود حضرت یکسر و گردن از او بلندتر مینمود **معجزه پنجم** انکه پیوسته ابر در افتاب بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد **معجزه ششم** انکه مرغی از بالای سرش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس بر تنش و غیر انها بر انحضرت نمی نشست **معجزه هفتم** انکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید **معجزه هشتم** انکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید که دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید که دیگران نمیدیدند و هر چه در خواطرها میگذشت میدانست **معجزه نهم** انکه هرگز بوی بد بمشام انحضرت نمیرسید **دهم** انکه اب دهان بهر چاهی می افکند در ان برکت بهم میرسید و شیرین میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا مییافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در ان برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از

برغالهٔ بریان صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بیشتر نرسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نورش بر نور آفتاب غالب میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری میشد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشارهٔ انگشت ماه را دو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیره متولد شد و در ولادت از پای او بر آمد نه از سر چون بر زمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از او لایح و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس بروی بکعبه بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حقتعالی و برسالت خود پس نوری از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد از آن میآمد کسی اثر نمی دید بلکه زمین مامور بود که اثر و بو مخرج را بپوشاند بیستم آنکه هر چهارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست نمود بیست و دویم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهوارهٔ آنحضرت را میجنبانید بیست و سیم آنکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حقتعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با وفور ضعف و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافری و منافقی که آنحضرت را میدید بی‌اندیشه بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر آنحضرت پس چند قسم است قسم اول معجزات ولادت با سعادت آنحضرتست خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده‌اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمان منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بانهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره‌اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بطرزان نداد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچهٔ ساوه که از آن می پرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکیست و آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود که می پرستیدند در آن شب خاموش شد و رودخانهٔ ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکهٔ مقربان و ارواح اصفیاء پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادهٔ آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکهٔ سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت آنحضرت چهار رکن کعبهٔ معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجرهٔ مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عد و احصا است و بر حجت در حیوة القلوب مذکور است قسم دویم معجزاتیست که متعلق باموره سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول آنها شق قمر بود که حقتعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته‌اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی بدو نیم شد چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده‌اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس دویم برگردانیدن آفتابست خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء عمیس و غیر آن روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلعم حضرت امیر المؤمنین عم را برای کاری فرستاده بود بعد از آنکه حضرت رسول صلعم از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر المؤمنین مراجعت نمود و حضرت رسول صلعم سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید در آن حال وحی بر آنجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود که یا علی نماز کردهٔ عرض کرد نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز افتاد بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای امیر المؤمنین عم بعد از وفات حضرت رسول صلعم واقع شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهلبیت عم از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد ششم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد مانند ناله کردن

چوب جزمانی که حضرت بر آن پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برو افتادن بتها باشارهٔ آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و کشتن درختان خرما برای مسلمانان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از حد عد و احصاء است قسم سیم از معجزات سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند سخن گفتن آهوان و شیر و گرگ و سوسمار و برغالهٔ بریان و ناقهٔ آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنجناب و از این نوع بسیار است قسم چهارم مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد قسم پنجم از معجزات استیلای آنجنابست بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنجناب چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر اینها شد و آثارش بر مردم ظاهر گشت قسم ششم استیلای آنجنابست بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جنیان بر آنجناب چنانکه قرآن مجید بر آن ناطقست و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم هفتم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهلبیت رسالت صلعم و شهید شدن جناب امیر المؤمنین عم و حسین عم و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاه عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا عم و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ کردن امیر المؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر و بیرون نمودن او از مدینه بلکه اخبار اکثر اهلبیت و صحابه و واقع شد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار و زید و عبدالله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادهٔ حبیب عکی و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردم که بنزد آنحضرت می‌آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمودند و کم سخنی از آنجناب صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسیکه تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید هشتم از اقسام معجزات در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلعم است و نصوص صریحهٔ قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جملهٔ ضروریات دین اسلام است و منکران کافر است و خلاصه که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده‌اند ناشی از عدم تتبع است با قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده‌اند که در خواب بود یا در بیداری یا جسم بود یا بروح تنها بود یا بیک بار روح با هم و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده‌اند یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حقتعالی حضرت رسول صلعم را در یک شب از مکهٔ معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلا سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و از قضایای نهان و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حقتعالی قیام نمود و با ارواح انبیاء عم با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت بیک بود نه بروح بی یک و در بیداری بود نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده‌اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت بمدینهٔ طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قائل شده‌اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده‌اند که حقتعالی حضرت رسول صلعم را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق عم منقولست که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا عم منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول صلعم را هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرتست باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافهٔ بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرفست از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین عم و سایر ائمه افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که امیر المؤمنین عم افضل از آنجناب بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیهٔ بشری بود و یک معجزه از معجزات آنحضرت آن بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و بتها میپرستیدند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسهٔ ایشان را طوعا و کرها آورده است کسیکه در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند

بمن انب شئ از انعام بکنند در میان چنین کروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار جمیله از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت
و مروت و سایر صفات کمال که علماء خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار آن احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی
از آنها در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ایم ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم ع بلکه همه انبیا و اوصیا بوده اند و هیچ یک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابرهیم ع نبود بلکه
عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول
بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از اوصیاء حضرت ابرهیم ع بود و همچنین پدرانش تا اسمعیل ع همه اوصیاء
بودند و حضرت ابوطالب پدر امیرالمؤمنین ع بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحت
از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول ص برای او بکنند و اعانت آنجناب بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم و اسمعیل ع
و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول ص در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است
که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کردانید و بر این
مضامین احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد آنحضرت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث
معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد باید که اعتقاد کرد که جدات آنجناب و مادران ائمه ع همه عفیفات
و نجیبات مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند در هنگامیکه نطفه ایشان با آباء ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما
لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر علی بن الحسین ع و مادرهای اکثر ائمه ع که کنیزان بوده اند نیز اگر در وقت
کفر نطفه ایشان در رحم آنها بوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده
باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق **هشتم** خلاف
است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنجناب و اوصیا او را
از جمیع ملائکه گرفته اند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند
و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام ع می آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل بی رخصت داخل خانه حضرت
رسول نمیشد چون داخل میشد مانند بندگان باادب در خدمت آنجناب مینشست **نهم** خلافست که حضرت رسالت پیش از بعثت با شریعتی
عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته
اند بشرع نوح ع عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابرهیم ع و بعضی بشرع موسی ع و بعضی بشرع عیسی ع و بعضی همه شرایع و حق نزد فقیر
آنست که بعد از بعثت آنجناب تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنجناب ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا از آنجناب سؤال میکردند
تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیکردید و در حکم سنگسار زناکار که خبر از تورات داد برای
اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان بود و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیات و اشعاری بر متابعت انبیا دارد محمول بر اصول دینست
که متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل شداید است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه
بسیار است که آنجناب اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی ذات زیاده از همه کس میفرمود چون نتواند
بود که سایر خلق در حد تکلیف مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی
نبوده باشد و راه دین خود را ندانند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب
حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنجناب صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شرع
دیگران باشد بچند وجه **وجه اول** آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این
خلاف ضروری دینست **وجه دویم** آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع
خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس باید از علماء آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنجناب
بود که خط و سواد نداشت و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه اعتماد بر گفته ایشان
میتوانست کرد **وجه سیم** آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان دنیا از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت ص در ابتدا
تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی عیسی ع یا وصی ابرهیم ع را متابعت نماید و او ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست البته اکثر اهل مکه باید شنیده
نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت بر سایر خلق ... ضروری دین اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنجناب همیشه بود پیوسته بوحی و الهام

الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور شد که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه **وجه اول** آنکه عامه و خاصه
روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم ع در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنجناب را در عالم ارواح بر
انبیا مبعوث گردانیدند و همه با او ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل او آموختند **وجه دویم** آنکه امیر
المؤمنین ع در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود در هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند تا نزدیک بان بزرگترین ملکی از
ملائکه خود دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود را
از ملک فرا میگرفت **وجه سیم** آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابرهیم را بنده خواص خود کردانید پیش از آنکه او را پیغمبر
گرداند و رسول گردانید پیش از آنکه او را خلیل کرداند و خلیل کردانید او را پیش از آنکه امام کرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست
که در خواب میبیند مانند خواب ابرهیم ع و مانند آنچه میدید رسول خدا ص از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل ع وحی بیاورد از برای او برسالت
پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است **وجه چهارم** در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم از اول سن تا آخر سن مؤید اند بروح القدس که ایشانرا تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد **وجه پنجم** بتقریر
و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول ص افضل انبیاست و هر فضیلتی و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا
کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبی بشرف نبوة فایز گردد و حضرت رسالت پناه جلالت
تا چهل سال خلعت نبوة نپوشیده باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت
آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم در کودکی در دامن پدر از مسائل مشکله غامضه جواب فرمود و حضرت جواد ع در سن نه سالگی در مجلس
روز سی هزار مسئله غریبه بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت ص از ایشان کمتر باشد **وجه ششم** خلافست که حق تعالی
چرا آنحضرت را امی نامید اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه معظمه
است داده شده است و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت خط و سواد از کسی نیاموخته بود چنانچه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و خلاف
در اینست که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست
و بقدرت الهی کارهائی که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات
دیگران از برمیخواندند نامه ها میفرمود و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص نامه را میخواند و نمینوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی
از امام محمد تقی ع پرسید که چرا حضرت رسول را امی نامیدند آنجناب فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند برای آنکه نمیتوانست چیزی
نوشت فرمود که دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از
اهل مکه است و یک نام مکه ام القری است **دهم** آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند **خاصه اول**
آنکه نماز شب بر آنحضرت واجب بود **دویم** قربانی بر آنحضرت واجب بود **سیم** بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود **چهارم**
مشورت کردن با اصحاب بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود **پنجم** هر منکری که ببیند بایست البته انکار کند **ششم** مخیر کردانیدن زنان
که در کتاب طلاق مذکور است **هفتم** حرام بودن زکوة واجب بر او و ندبا او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلافست **هشتم**
واجب بودن اداء دین کسیکه بمیرد و فقیر باشد **نهم** آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز را میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که حرام بود
بر او **دهم** آنکه در پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که بر آنحضرت حرام بود **یازدهم** بعضی گفته اند خط نوشتن و
شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست **دوازدهم** وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست
که در روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد **سیزدهم** بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد
دایم جایز بود و بر دیگران حرام است **چهاردهم** بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را باو ببخشید بدون عقد **پانزدهم** آنکه نکاح
زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از وفات هر دو بر دیگران حرام بود **شانزدهم**
حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها
النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده **هفدهم** حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آن
حضرت کنند **هیجدهم** حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست
و ذکر آنها مناسب این رساله نیست لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمودیم **باب پنجم** در امامت مراد از امام کسیست که مقتدا و پیشوای
امت باشد در جمیع امور دین و دنیا بنحویکه پیغمبر میکرد و جانشین پیغمبر نیز بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است **مقصد اول**

در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند در انکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حقتعم واجب است یا بر امت ایضا خلاف است که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمری ندارد و انچه فرقهٔ ناجیه امامیه بران اتفاق کرده اند انستکه واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام عقلا بچند وجه **وجه اول** انکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است که از رئیسی سرکرده که در امور مختلفهٔ ایشان را براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالبهٔ ایشان که بالضرور در معاملات و معاشرات ایشان در میباید هد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همهٔ عقول براین معنی مفطور اند و چنین کسی یا نبی است یا امام یا جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت صلعم که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست **وجه دوم** انکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا واجب است بحکم عقل ایضا اصلح بر حقتعالی واجب است و شک نیست در انکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس حاکمیست علی الاطلاق که اخبار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نباشد منحصر است بر امام **وجه سوم** انکه چون بعثت حضرت رسول صلعم مخصوص بزمان انحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافهٔ خلق تا روز قیامت برای ایشان کتابی اورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و اداب و سنن در هر امری حتی خوردن و اشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و دیگر فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام واقعهٔ حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت انحضرت مدت قلیلی بود و در ان مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کرده اند که اکثر انها نیز در باطن موافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محاملی در میان ایشان بگذارند که هنوز ان کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و ایخذ دران باشد در غایت اجمال باشد و هرکس بخوهی فهمد و مفسری از برای ان تعیین نفرمایند با انکه از هر ایتی احکام حق و دیگر در ظاهران نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و مسلمانی چند را که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کرده باشند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و ان جاهل یا باطل هر امر که رود هد صحابه را جمع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و از ان پرسد تا بمقتضای اغراض باطلهٔ خود یکی را ترجیح دهد هرکه بهرهٔ قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوندیان لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا در این امت پیغمبری بان مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگوار که ان ازارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و دهقانیکه در ده بهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسی تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای مزرکان خود تعیین مینماید پیغمبر اخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **وجه چهارم** انکه مخالفان نیز معترفند که عادت مطردهٔ حقتعم در جمیع انبیاء ع از ادم تا خاتم این بود که تا خلیفه از برای ایشان تعیین نمیکرد ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که انحضرت از مدینهٔ مشرفه بیرون میرفت این بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قری اسلام نیز حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را مجود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری و سفر دور منتهی احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت **پنجم** انکه مرتبهٔ امامت چنانکه دانستی نظیر و نصب جلیل نبوتست اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که مردم نبی را نیز اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق ایضا بر مصالح عامهٔ عباد عقول ناقصهٔ امت کی حکم میتواند کرد و عقلاء صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بر ریاست دین و دنیای عامهٔ خلق چگونه عقول مردم وفا کند ایضا عصمت در ان شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حقتعم بران مطلع نمیتواند شد و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر ان ندارد و اما ایاتیکه دلالت میکند بر انکه امام از جانب حقتعم منصوب گشت بسیار است و ما در این رساله بچندین ایه اکتفا مینمائیم **اول** ایهٔ والی هذا ایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در انکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حقتعم نصب امام از برای امت کرده باشد با انکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این ایهٔ شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین ع در غدیر خم نازل شد **دلیل دوم** در ایهٔ کریمهٔ وقالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که بعضی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو

مقصد دوم

مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که ایا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری ترا و هرکس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا انکه بعضی بکار بعضی محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم کردد و حال انکه رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه ایشان جمع میکنند از مال فانیهٔ دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدر و اعتباری ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوتست و بعد از نبوت هیچ نعمت و رحمتی با امامت نمیرسد پس باید که امام را نیز باختیار مردم بگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنیها بسی وضوح دارد از این ایات کریمه اگر دیدهٔ تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت مخالفان را نپوشانیده باشد **دلیل سوم** حقتعالی میفرماید که و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه میخواهد و برمیگزیند هرکه را میخواهد نبوده ایشان را اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان شریک او میکردانند و دلالت این ایه نیز ظاهر است بر انکه برگزیدهٔ برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه برد انها نازل شد که گفته اند خدا چرا پیغمبر را بدیگری نداد **دلیل چهارم** ایات بسیار هست که دلالت میکند بر انکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حقتعم همه چیز را در قران مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد **پنجم** حقتعم فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و انها که صاحبان امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حقتعم امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب نرخ و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم می اید که حق تعم مردم را امر کند بچیزی چند از انها که نهی کرده است و چنین کسی امام است که حقتعالی نصب کرده است و معصوم است و باتفاق غیر ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند **مقصد دوم** در بیان شرایط امامت بنا بر قول متکلمین و مشهور انستکه در ان سه شرط معتبر است **شرط اول** انکه باید امام افضل باشد از همهٔ امت در جمیع جهات خصوصا علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم می اید و ان بحسب عقل قبیح است ایضا حق تعم میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ایا کسیکه هدایت میکند بسوی حق تعم سزاوار تر است با انکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیتواند یافت مگر انکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که چنین حکم چگونه حکم میکنید به تجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی ایا مساوی میباشند با هم انها که صاحب علم و دانائی اند و انها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند نیز امگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قران اگر نمیدانید و چون حقتعم خطاب کرد بملائکه که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند ایا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حقتعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حقتعالی اسما را تعلیم ادم نمود و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعم فرمود که او را تفضیل دادیم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است **دوم** از شرایط امامت عصمت است و باجماع علماء امامیه منعقد است بر انکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضا امام امین خدا است بر دین و دنیای مردم پس هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بقول خدا که فرموده است اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی ایا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با انکه کتاب خدا را میخوانید ایا عقل ندارید و ایضا این امر را امیفهمید و باز فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید حقتعم بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا چون حقتعالی خطاب کرد با ابرهیم که من کردانیدم ترا امام از برای مردم خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد گفت از ذریت من نیز امام قرار ده حقتعم فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در ذریت از وقاسم خود که معصیت

شرط اول

کند بر او و صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد ایضاً عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد
هر گاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر شود ظاهر سازد پس او امام کل خواهد
بود و ایضاً بر امت واجبست که اطاعت امام بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت نکنند یک امر هم باید واجب
باشد هم حرام ایضاً نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود
و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او
هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید تا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل
معلوم میشود **شرط سیم** از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن بنصوصی که بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله
علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و سنیان بعضی از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند
و گفته اند باید صفاتیکه در پیغمبر مذکور شد در او باشد با آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد و
از عیوبیکه موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشتی خوی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت
صنعت مانند جولائی و حجامی و افعالیکه دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین ره در بعضی از رسائل
گفته است که در امام هشت شرط معتبر است **شرط اول** معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد **شرط دوم**
آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاجست از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان
دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود **سیم** شجاعت برای دفع دشمنان و فتنها و برانداختن اهل
باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سر لشکر است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** آنکه در جمیع
صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول
لازم آید و این قبیح است عقلاً **پنجم** آنکه پاک باشد از عیوبیکه باعث نفرت مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در
خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب و باید زن او و خواه در فرع مانند
صنعتهای پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند **ششم** آنکه قرب منزلت او نزد حقتعالی از همه کس بیشتر باشد در زهد و عبادت
و اطاعت او از همه کس بیشتر باشد **هفتم** آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت
او باشد **هشتم** آنکه امامت او عام باشد امامت منحصر باو باشد و الا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع
و احادیث متواتره اولیست **مقصد سیم** در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره وارد میشود و اکثر در احادیث
ما بینها است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده است
که امام زاده را علامتیست پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا
بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و دهن دره نمیکند و
میشود میداند خمیازه و کش نمیکند و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او میآید و
زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد چون زره حضرت رسول ص را میپوشد بر قامتش درست میآید و هر کس دیگر که بپوشد
خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیادتی میکند و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت کرده
است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بلندترین امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاعتر از همه کس است
و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید که مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول ص دائمی باشد و بول و غایط او را
کسی نمی بیند و زمین موکلست باینکه آنها را فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی او از مشک خوشبوتر است و اولیست بمردم از جان ایشان
که باید او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار انقیاد او نسبت باو بهم میرسانند و شفقت
او و مهربانی او بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را باو امر میکند خود زیاده
از دیگران بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند پیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای او مستجابست حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند
هر آینه بدو نیم میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول ص با او است خصوصاً شمشیر ذوالفقار که از آسمان بزیر آمده و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان
اهل بیت ع تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد
جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است و در عرض پوست گوسفندیست و چون پیچیده میشود به بزرگی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمیکه

فرزند

فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غرامتها
هست حتی ارش خراشیکه در بدن کسی بکنند و کتابهائیکه غیر از آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و از حضرت رسول ص املا فرموده
و امیر المؤمنین ع بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه ع نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و آن برای
این از آن حضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه ع را اندوه عظیم از مفارقت آن حضرت و جفاهای منافقان
امت عارض شد حقتعالی جبرئیل را برای تسلی آن حضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آن حضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت و در آنکتاب
خبرهای آینده است تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرموده که میان امام و حقتعالی عمودی از نور هست که در آن عمود احوال بندگان خدا را می بیند و
آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت **خصلت اول**
آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول ص نص بر خلافت امیر المؤمنین ع کرد **دوم** آنکه هر چه از او بپرسند جواب
میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید **سیم** خبر میدهد مردم را بآینده **چهارم** آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت
خود جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان
برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است مرده زنده میکردند چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق ع ابو
بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حقتعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا
و ائمه هدی ع عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی میکرده اند بلکه در یک روز چندین مرتبه بر دور
دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی ع همه نزد ایشان
بوده و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی ع و پیراهن ابراهیم ع و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط
و سایر آثار انبیاء نزد ایشان بود و اکنون همه نزد صاحب الامر ع است و حقتعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان
و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حقتعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف برخیا میدانست
که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان ع حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود که گاهی صدای ملک را
میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حقتعالی در دل ایشان نقش
و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که در طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که
در هر آن و ساعت از دریای علم نامتناهی الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند
و بر آن حضرت سلام میکنند و آنچه از امور امسال در آن شب مقرر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشانست و هر علمی که از
آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که بهر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میدانند
و در هر کدام خوبی و بدی و نیکی و بدی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میشود و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است
و جامها و حربها و درهمها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول ص بحضرت امیر ع رسیده و نزد سایر ائمه مضبوط است و
صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علماء گذشته همه در آن مضبوط است و از اجفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد
ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول ص در آن مضبوط است و از اجفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر او را خواهد گشود و در احادیث معتبره
بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول ص و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان ع را رخصت میدهند
که باسمان عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور او هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس
بکالبدهای شریف خود بر میگردند با سرور و فرح فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از آن امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و
ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول ص و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان ع و دریاها و دیوارها و کوهها و بیابانها مانع علم ایشان نمیشود و
آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حقتعالی و حضرت رسالت پناه ص در هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین
تسلیم کرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود چون مرا غسل دهی و کفن
و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین
هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام دفن و کفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا
برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز امامت طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید
هیچیک از مردم مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا ع در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی ع در خراسان حاضر شد و بتفصیل در

جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متواتره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حقتعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان
از طینت عرش اعظم آفریده شده است چون حقتعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر کند که شربتی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام میاورد
که او میاشامد و آن از آب خنک تر است و از مسکه نرمتر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع
و نطفه امام از آن آب منعقد میشود چون چهل روز میگذرد در رحم روح بر او دمیده میشود و بروایتی بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود
و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حقتعالی
میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر میاید چون بزمین میاید رو بقبله میکند
و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان میکند و صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و دو کتفش همان آیه را
نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا برای امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و
صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که دوست میدارد ترا واجب کرده ام رحمت خود را
باو و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام
چون ندای منادی تمام شود آنحضرت شهد الله انه لا اله الا هو را در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حقتعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق
آن شود که روح القدس در شب قدر بر او نازل گردد چون بر تبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری مناره از نور برای
او بلند کند که اعمال بندگان خدا را از آن ببیند و بروایتی در آن شب که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آنرا مشاهده نمایند
چون بر زمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانها پیش همه روییده باشد
و یک شبانه روز نور زرد رنگ مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانه های ایشان محل نزول ملائکه است
و در خانه های ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق ع فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان تر اند از ما و دست آن حضرت ببالش ها
خانه خود دراز فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشان را بر میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم
و ایشان حجت خدا اند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان میایند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان فرا میگیرند و ائمه ایشان را
خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد در روزی که
آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن
خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خود خلیفه کرد و اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل
اکثر خلق بیان میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مومن
کاملی که حقتعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور کردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که ما را اسرار یست از خدا مکردانید پرورد دگار
از برای ما قایل شوید و غیر اینها آنچه از فضایل و کمالات از برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حقتعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگو ای محمد ص اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پرورد
دگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن دریا مدد او در احادیث وارد شده است
که ماییم کلمات پروردگار که فضایل ما احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشمار

مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتوان شد **وجه اول** که از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب
لطف و حکمت الهیست آنست که چنانچه دانستی نص حضرت رسول ص بر امامت هر یک از ائمه و نص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد
شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص شدند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق **وجه دوم** افضل بودن امام است
از جمیع امت یا از جمیعکه مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست **وجه سیم** معجزه که مقارن دعوی امامت باشد
و اینجماعت ادعا میکنند که امامت ببیعت معدود قلیلی حاصل میشود که چه یک کس باشد چنانچه ابی بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی
گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانچه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا و زیاده از پنج نفر نگفته اند و این امریست که هیچ عاقل منصف تجویز
این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همینکه پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا
اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین ع باشند و
بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزناء
شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المؤمنین ع

واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر صحابه
واقع شود از اجماع نام کنند بمجرد اینکه امیر المؤمنین ع و سایر صحابه را کشتند که بیعت و رد دادند این اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود
نویسند یا عقل عاقلی تجویز میکند که حقتعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی مرتبه نبوتست بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر نبیی در دو صد خواهند
تعیین نمایند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این اقسام بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که
تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین
رواة شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده است و بعین الیقین حقیقت آنها را میدانیم و اگر خواهیم بر مخالفان
حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کردانیم لهذا علماء ما ره پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان
پس اگر ما اخبار کتب خود را بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان حدیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلاء خلفاء
جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که
متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان از این باید که از احادیثی که متواتر
است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست و بلکه جمعی از علماء ایشان تصریح کرده اند که موضوع است
استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میانه ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مطاعن و مثالب
خلفاء ایشان بوده است در میان ایشان متروکست فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری
و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم علماء ایشانست و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود
سجستانی است و از آن کتاب جمع کرده اند و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علماء ایشانست طیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته اند و الحال در جمیع بلاد
ایشان متداولست و صحیح خواهند بود و اول کتابش میگوید که من این حدیثها را از کتابی چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث را بایشان نسبت دهم چنانستکه بحضرت
نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علماء ایشانست و کتابش در میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه
که از اعاظم علماء ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلاء ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی
که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود است و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث
اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه آنستکه خلیفه بلا واسطه بعد از حضرت رسالت پناه بنص
خدا و رسول ص علی بن ابی طالب است و سنیان میگویند که مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول ص نصب کرده اند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از
خود خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت مردن در شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین ع را داخل آن شش نفر کرد و تدبیر کرد که
با امیر المؤمنین کشته شود و یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که امیر المؤمنین ع را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص
ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد که تر را بکشند و اگر مساوی باشد و دو نفر یک
کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر آن سه نفر یکه عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند سه نفر دیگر را اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و چون بیرون
آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است که این سه
نفر از هم جدا نمیشوند و طلحه و زبیر یا من باشند چون عبد الرحمن در آن طرف باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر
چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین
گفت با تو بیعت میکنم بشرطیکه عمل کنی بکتاب خدا و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول ص عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل
نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت او قبول
کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بحسب تدبیر عمر ملعون و چون ضرر
و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه باتفاق کردند و او را کشتند و بر خلیفه بر حق امیر المؤمنین ع بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه
چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از رسول ص عباس عم آنحضرت دعوی خلافت کرد
و او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و با ثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین ع
بطلان این قول نیز ظاهر است **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیات که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع میکند **آیه اول** آیه در حق فی هذه آیه
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر
خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوعند عامه و خاصه اتفاق کرده اند

برانکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت
رسول صلعم و کفتم چون قاصد بنی خدا و رسول کرده ایم مردم از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوکند یاد کرده اند که با ما سخن نکویند
پس حضرت این آیه را فرستاد و بلال از برای نماز ظهر اذان کفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود بودند
و بعضی سؤال میکردند ناکاه سائلی سؤال کرد پس علی ع در رکوع انکشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی ع در رکوع این انکشتر را
بمن داد حضرت رسول این آیه را بایشان خواند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث
نقل میکرد ناکاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و کفت یا ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا ص باین دو کوش و الا هر دو کر شود و این
دو چشم و الا هر دو کور شود که میفرمود علی قاید پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که یاری کند او را و مخذولست
هر که او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم روزی از روزها با رسول خدا ص نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد و کسی باو چیزی نداد و سائل
دست بسوی آسمان بلند کرد و کفت خداوندا کواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا ص و کسی بمن چیزی نداد و علی ع در رکوع بود پس اشاره
کرد بسوی سائل بانکشت کوچک دست راستش و پیوسته انکشتر را در آن دست میکرد و سائل آمد و انکشتر را از انکشت آنحضرت کرفت و حضرت
رسول ص نیز در نماز بود و این مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و کفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و کفت پروردکارا
سینه مرا کشاده کردان و آسان کردان برای من کار مرا و بکشا کره از زبان من که بفهمند سخن مرا و بکردان از برای من وزیری از اهل من که هرون
برادر منست محکم کردان بان بازوی مرا و شریک کردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب کردی و باو خطاب کردی که بزودی محکم کردانیم
بازوی ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برکزیده تو پس بکشای برای من سینه مرا و آسان
کن برای من کار مرا و بکردان از برای من وزیری از اهل من که علی است محکم کردان باو پشت مرا ابوذر کفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که
جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و کفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری
و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه
از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیعه و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و
جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنستکه انما کلمه حصر است و ولی بلغت
بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیک بیکدیکرند و دو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست
زیرا که یاور و دوست مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیکرند
چنانچه حق تعالی فرموده است که وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانچه فرموده است نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند اکر کویند که این بلفظ جمع وارد شده چکونه مخصوص آنحضرت باشد جواب کوئیم
که در عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیکر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در
احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه نیز در این آیه داخلند و هر امامی در وقت امامت البته باین فضیلت فایز میکردد و صاحب کشاف کفته مراد
از این آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیکران نیز متابعت آنحضرت بکنند مؤید اینکه این آیه در شان آنحضرت مراد بولایت امامت است
آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول ص لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین ع را امیر آن لشکر کردانید چون
حضرت فتح کرد یک کنیز را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول
برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که مسلمانان چون از جنک برمیکشتند اول بخدمت آنحضرت میامدند و سلام میکردند و بعد
از آن بخانهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از این چهار نفر برخواست و کفت علی چنین کرد حضرت رو از او
کردانید دویم برخاست همان سخن را کفت باز حضرت رو کردانید سیم نیز کفت و حضرت روی از او کردانید چون چهارم نیز کفت حضرت رو بایشان
کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود سه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمنست بعد
از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول ص بعلی بن ابیطالب ع کفت که تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم
شد که ولایت امریست که مخصوص باوست و ولی کفتن او باین است در شان اوست و از فقره اول در حدیث اول معلوم است که اختصاصیکه حضرت را
جناب بوده و دیکری را نبوده و ایضا تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیوة نیز
بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دویم آنکه آیه کریمه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای کروهی که ایمان آورده اید بپرهیزید از خدا و باشید با صادقان و راستکویان در همه چیز خصوصا در دعوی ایمان

بکفتار و کردار و ظاهر است که مراد بودن با ایشان متابعت ایشانست در کفتار و کردار نه آنکه پیوسته با ایشان باشند زیرا که آن محالست و
و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امتست و همه زمانست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین
صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله اینجا مراد نیست و الا لازم آید که هر راستکوئی را بکویند متابعت او واجب باشد و این
باتفاق باطلست پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصومست پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت
ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام معصومی نیستند پس حقیت مذاهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر
منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر ع روایت کرده است که مراد از صادقین در این آیه حضرت علی بن ابیطالب ع است و از ابو نعیم و
محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر ع روایت کرده است که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که صادقون آل محمد اند و در بعضی از روایات وارد شده است
که مراد از صادقین آنهااند که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست کفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول
امین ثابت قدم بوده باشند و با دشمنان دین قتال بکنند و نکریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا
بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکرده اند عهد خود را و دین خود را هیچ تبدیل کردنی و در احادیث خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین اند که عهد کرده بودند که تا کشته شوند دست
از یاری حضرت رسول برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین ع بود
و از جنک نکریختند مانند ابوبکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در کتاب اسباب النزول از طرق عامه روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده ام عهد خود را با خدا تبدیل کردنی و در اسئله لا کال در این آیه
نقل میکنم و او اسئله لا کال ائمه غایکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنستکه فخر رازی که امام مشککانست در تفسیر خود ذکر
کرده است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست ببودن
آنچیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص
زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ این شامل جمیع اوقات
هست و تخصیص به بعضی از ازمنه که از این معلوم نیست موجب تعطیل حکم این است و اینهم حق تعالی امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی هست
که توانا بوده که متقی نباشد و خطا ازو جایز باشد پس این کویه دلالت میکند بر آنکه هر کاه کسی جایز الخطا باشد واجبست که پیروی کند کسی را که معصوم
از خطا واجب باشد و آنها اند که خدا حکم کرده است بان که صادقند پس مرتب حکم در این باب دلالت میکند بر آنکه او برای این واجبست بر جایز الخطا که
اقتدا و پیروی کند صادقی که مانع باشد او را از خطا و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصومی در همه زمانها بوده باشد و ما این اصول
را نیز ما میکوییم که معصوم جمیع امتست و شیعه میکویند که یک شخص از امتست و ما میکوییم که این قول باطل است زیرا که اکر چنین بود بایست که ما
بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام پیشوای اهل ضلالتست و حق تعالی بر دست
و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت انصاف چنین جواب سستی کفته که عصبیت و عناد خود را ظاهر کردانیده و اکر چه بر هیچ عاقل ضعیفی
این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه او را جواب میکوییم اول آنکه هر کاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از
برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز نمیکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب عالم را فرو کرفته است احدی را ممکن باشد که
علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین
فاضل که دعوی میکند که بغیر از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در مسئله مذهب امامیه را داند چه جای مسائل سایر فرق اکر بر فرض محال
همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم شود که اعتقاد واقعی خود را باز کفته اند کاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است
و ایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطست در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم
که چنین اجماعی ممکنست و علم بحقیقت آن بهم میتوان رسانید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه نمیشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه
صریح آنستکه مامورین بکونوا مع الصادقین غیر صادقین باشند و این ظاهر میشود که عین یکدیکر نباشند چهارم آنکه این دلیل که در نفی مذهب شیعه کفته
که اکر معصوم میبایست ما باید بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب کویند که نبوت رسول باطل است زیرا که اکر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت
او را بدانیم یا یهود کویند که اکر عیسی پیغمبر بود بایست که ما حقیت او را بدانیم و حقیقت آنستکه این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار کذارند

و رجوع بدلائل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» حق بر ایشان ظاهر شود و اگر راست گویند که
حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حب دنیا و متابعت هوای نفسانی اظهار نمیکنند
و اگر گویند چون همگی در عقد مخلوق اجماع کرده اند بر علمای شیعه نیز وارد میآید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند
و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمی
دانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه و قریب بآن
ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوم آنها از شیخ سدید مفید سؤال کردند از تفسیر
این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ سدید قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیله الا الله در شان حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و آن
صادقان نیز ظاهر نشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت کنند صادقین را و از ایشان جدا نشوند و باید آنها را
که متابعت کنند غیر آنها باشند که ایشان را مأمور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کند که با خود باشد و متابعت
خود بکند پس گوئیم مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشان اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در آن
دعوی راست گو است پس لازم آید که همه مؤمنان مأمور باشند بمتابعت خود و این محال است و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعضی معهود معلومی
مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان
ایشان را شناسند و آیات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شیعه باشند و هر که دعوی کند این را بغیر جماعتی که ما دعوی میکنیم باطل
است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مرتبه محقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول الله تعیین ایشان بجا
نشده و بنا بر دوم گوئیم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان
بآن نتوانند نمود و این محال است و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نتوانند کرد پس ثابت شد که مراد
ایشانند و بعضی ادله عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان بکنند علی الاطلاق
و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مأمور باشند که در خطا و معصیت پیروی ایشان
بکنند و این محال است و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر خدا بآن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق
نص بر غیر ایشان نشده پس ثابت شد که ایشان مرادند اما دلیل نقلی آنست که الله تعالی در قرآن مجید صادقان را با وصف چند ستوده که در غیر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده است زیرا که فرموده است «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب» یعنی نیکی نیست آنکه بگردانید
روهای خود را بجانب مشرق و مغرب «ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملئکة والکتاب والنبیین» و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا
و روز قیامت و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران «وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب» و عطا
کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا با محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول الله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج
و بمسافران که بخانه خود نتوانند رفت و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان «واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و
الصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون» و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کند
زکوة را و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان
دین ایشانند که راست گفته اند و صادقند در دعوای ایمان و وفا بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ علیه الرحمة گفته است که الله تعالی در این
آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را و پس شهادت داده است برای کسیکه اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق و بلکه حصر کرده
است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را که با این آیه ضم میکنیم مفادش این میشود که
متابعت کنید صادقین را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول الله بغیر از حضرت امیر المؤمنین
کسی را نمیشناسیم که این خصلتها در او مجتمع باشد پس باید که مراد از صادقین در این آیه او باشد و جمیع امت مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور
زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه
و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان آورده بآنها و باخبار متواتره میان خاصه و عامه آنحضرت اول
کسی بود از مردان که اجابت بعوث حضرت رسالت کرد چنانکه حضرت رسول بحضرت فاطمه فرمود که ترا تزویج نمودم بکسیکه از همه صحابه قدیمتر است
اسلام او و افزون است علم او و از همه بیشتر است حلم او و متواتر است که حضرت امیر المؤمنین میفرمود منم بنده خاص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است

این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر دروغ گوی افترا کننده و نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود خداوندا
من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و میفرمود در روزیکه بعضی از خوارج بآنحضرت رسید که آیا میگوئید
که علی دروغ میگوید من که دروغ می بندم و بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که خدا را عبادت کرده ام با رسول او و پیش از همه کس باو
ایمان آورده ام و تصدیق او کرده ام و یاری او نموده ام و امام حسن مجتبی فرمود در صبح آن شبی که حضرت امیر المؤمنین از دنیا رفت که در این شب کسی از
دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان باو نمیرسند در فضایل و کمالات و دلایل بر این بسیار است و دیگر الله تعالی بعد از ایمان
دادن مال را صفت او قرار فرمود بنصوص آیات و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه پیش است و خدا در سوره هل اتی میفرماید «ویطعمون
الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا» یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران
و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و باز فرموده است «الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون» یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز
پنهان و آشکارا پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ
گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد یمین خود جمع کثیری
از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی
بعد از آن برپا داشتن نماز و دادن زکوة فرمود و این نیز در شان آنحضرت ثابت است بدلالت آیه «انما ولیکم الله» که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه
آنحضرت در حال رکوع زکوة داد و این آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد بآنکه واو واتی الزکوة را
واو حالی گرفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه مآل سابقاً در این آیه مذکور شده و تأسیس اولی است از تأکید پس شیخ گفته است که بعد از
این خصلتها فرموده وفای بعهد را و هیچ کس از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند مگر آنحضرت که کسی اصلا
نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول کرده در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی
صبر در بلاها و شدائد و جنگها را فرمود و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرد و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ
جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادقند و راست گویند نه غیر
ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و امیر المؤمنین علیه السلام است و
تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف او است زیرا که عرب لفظ جمع بر واحد اطلاق میکنند در وقتیکه خواهند اشاره برفعت و علو مرتبه او کنند
و گاهست بلفظ جمع میآورند از برای اشاره باینکه جمع دیگر نیز با وی در این امر شریکند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه علیهم السلام در این
و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار
درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در شب و یک درهم را در روز تصدق کرد پس این آیه در شان
او نازل شد «الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار» تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچ کس
آیات قرآن آنقدر نازل نشده که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد سیم در احادیث بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و صدیق با آنحضرت
شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی «والذی
جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون» یعنی آن کسیکه راستی را آورد و تصدیق آن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آنکسیکه صدق را آورد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و آنکه تصدیق آن کرد علی بن ابی طالب است و بنا بر این موصول در او و صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف
موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است «والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم» احمد حنبل
و جمع دیگران از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه
و جعفر نازل شده است یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است «ومن یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا» یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را
پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد
که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و خاصه و عامه بطرق متواتره روایت
کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی در تفسیر و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت

رسول صلعم روایت کرده اند که صدیقان سه نفر اند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابیطالب که او افضل ایشانست
و ثعلبی در تفسیر بکر روایت کرده است که سبقت کیرنده کان امتها سه نفرند که کافر نبوده اند بخدا یک چشم زدن علی ابن ابیطالب و صاحب آل یس و
مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابیطالب افضل است از ایشان و حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد ابن عبد الله که شنیدم
که امیر المؤمنین ع میفرمود که منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوئی و هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت
و عرف مرادف معصومست یا نزدیک بان و صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسیست که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود
و حق تعالی پیغمبران را بان وصف کرده است و در شان حضرت ادریس گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف فرموده است یوسف ایها الصدیق
و کسیکه مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته با امامت و خلافت احق است از کسیکه بهره از اینها نداشته باشد و او را بافترا صدیق کویند
چنانکه بر عکس نهند نام زنگی کافور چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسیکه بر حجتی و برهانی از جانب
پروردگار خود داشته باشد و از پی او باشد کواهی از او مثل کسیست که چنین نباشد انکه بر بینه است حضرت رسول صلعم است و در شاهد خلاف
است و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین ع است که کواه بر حقیت انحضرتست و ابن ابی الحدید معتزلی
سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباده ابن عبد الله و عبد الله ابن الحارث روزی حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که کسی از قریش نیست مگر انکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده است پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است
حضرت در غضب شد و فرمود که در سوره هود نخوانده این آیه را که رسول خدا صلعم بر بینه است از جانب پروردگار خود و من کواه اویم و فخر رازی چون این
روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی از برای تشریف این کواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنا
بر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول صلعم باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت
دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است ایضا دلالت بر عصمت انحضرت نیز میکند زیرا که بکواهی کسی که هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود
پنجم آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد صلعم مکر ترساننده این کروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته
اند یعنی تو هدایت کننده هر کروهی هستی و کسیکه در سیاق آیه تفکر میکند میباید که معنی اول ظاهر تر است و بر آن احادیث مستفیضه از طرق شیعه
وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده اند که دو کس حضرت رسول صلعم آب
وضو طلبید چون از وضو فارغ شد دست علی ع را کرفت و بسینه خود چسبانید پس گفت انما انت منذر پس دست بر سینه یا بسینه
علی ع کذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قران کواهی میدهم که توچنینی و حافظ ابونعیم
اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القران فی علی ع بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
حضرت رسول صلعم دست مبارک خود را بر دوش مبارک حضرت امیر ع کذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند هدایت یافتکان بعد
از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که حضرت فرمود منم منذر و علی هادی
یا علی بتو هدایت مییابند هدایت یافتکان بروایت دیگر از حضرت امیر روایت کرده که منذر حضرت رسول است ص و هادی مردیست از بنی هاشم و معلوم
است که خود را اراده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از انکه این دو روایت را بدو سند از حضرت امیر ع روایت کرده است گفته که نفس یعنی حضرت
مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله ابن احمد ابن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر
تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر انچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری
خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی و نمیباید کان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد
مردم را از ضلالت و کمراهی چنانچه عقل بر این نیز شاهد عدلست و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ششم و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد یعنی از جمله مردم کسیست که میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست
بر بندکان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شده در شبی که کفار
قریش اتفاق کردند بر فنای حضرت رسول صلعم و انحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار رود و کفار قریش در انشب کرد خانه انحضرت
بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حضرت شد که حضرت امیر المؤمنین ع را در جای خواب خود بخواباند که کفار کمان کنند که حضرت رسول است و
حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول صلعم این بشارت را بحضرت امیر داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شریف خود را فدای جان سرور عالمیان
میکند بسجده شکر بجا آورد و بر فراش انحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در انوقت این آیه کریمه نازل شد
نزول این آیه در شان انحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر خود بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر و نیشابوری و ثعلبی

وحافظ ابونعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعراء ایشان و در این رساله بچند روایت ثعلبی
و ابونعیم اکتفا مینمائیم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود بسند از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی ع نازل شد در شبیکه حضرت رسول ص بغار
رفت و علی ابن ابیطالب در فراش انحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را در
مکه کذاشت که قرضهای انحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد انحضرت بود بایشان رد کند و در شبیکه خواست بغار رود و مشرکان بخانه انحضرت
احاطه کرده بودند امر کرد علی ابن ابیطالب را که بر فراش انحضرت بخوابد و فرمود برد حضرمی سبزی که من بر خود میپوشم تو بر خود بپوش و در میان
رخت خواب من بخواب اکر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر ع چنین کرد و حقتعالی وحی کرد بسوی جبرئیل ع و میکائیل که من میان شما
برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کرده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندکانی پس هیچ یک دست از
طول زندکانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیوه دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابیطالب ع نبودید که من
او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و زندکانی محمد ص را بر زندکانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و
او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حق پرور حضرت امیر ع نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد
که بهبه کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند بر ملائکه پس حقتعالی این آیه را بر حضرت فرستاد در وقتیکه متوجه مدینه طیبه بود در شان
علی ع و حافظ ابونعیم نیز نزول این آیه را در شان انحضرت میدانند از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حقتعالی مکر انکه بر طرف کند از شما شرک و کناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک
کرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه احادیث معتبره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین
نازل شده و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور شده چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که این
آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلعم در خانه من بود و فاطمه حریره
از برای انحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابکاه انحضرت بود و در زیرش عبای خیبری کسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت
رسول صلعم بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین ع آمدند همه نشستند و مشغول حریره خوردن شدند در این
وقت حقتعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول صلعم زیادتی عبا را کرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها
اهل بیت منند و مخصوصان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و
کفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل انها نکرد ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد
عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت که در باب علی چه میکوئی گفت سوال میکنی از کسیکه
محبوبترین مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوبترین زنان بود نزد انحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول صلعم
ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک
کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو ایضا نزول این آیه را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و انکه زینب دختر حضرت
خواست داخل شود راضی نشد و از واثله ابن اسقع روایت کرده است انکه حضرت فرمود اهل بیت من احقند یعنی سزاوار ترند بخلافت و همچنین
از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه کفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در
نشسته بودم کفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و در انخانه وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه ع بودند حسین و حسن و
و عبا را بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و دور کن از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع
الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه التماس نمود که داخل شود در ایشان حضرت قبول نفرمود
گفت عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر و ابن ابی سلمه همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح
مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلعم بیرون آمد و عبای ملونی سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل
عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علماء ایشانست در کتاب صواعق محرقه
گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد اینست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار انکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است
و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین ابن سبره از زید ابن ارقم پرسید که آیا زنان انحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه
بخدا زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاق کفت بخانه پدر میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان
حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس ابن مالک کفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت نازل شد تا شش ماه

حضرت رسول صلعم چون بنماز بیرون میآمد بر در خانهٔ فاطمه عم می ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل بیتی یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس آیهٔ تطهیر را
تلاوت مینمود تا آخر آیه و خاصه و عامه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة ابن اسقع و غیر ایشان روایت کرده
اند که این آیه در شان آل عبا نازل شد پس باخبار متواترهٔ الخاصه و العامه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج تن است و زنان حضرت رسول صلعم و غیر ایشان را
انحضرت داخل نپسندید پس این آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شك و شرك و هر گناهی معصوم‌اند بدین که اراده را بچند معنی اطلاق
میکنند اوّل اراده که بعد از آن مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حقتعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر
خدا مگر آنکه هر گاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر آنرا باش پس آن میباشد و بهم میرسد دویم اراده بمعنی عزم است و آن در حقتعالی محال است که
نباشد و این سابق بر صریح است در آنکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف است و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند
وجه اوّل آنکه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند
باین امر و حقتعالی فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دویم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول
این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول صلعم ایشان را مخصوص کرد باینکه عبا بر دور ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوص
منند پس این موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل
کرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترك گناهان باشد که کفار و فساق هم در آن شریکند
چه مدح چه تشریف خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شده که این آیه بعد از دعا و استدعای آنحضرت نازل شده و آنچه
حضرت استدعا نمود ذهاب رجس بود نه اراده که مستلزم حصول نباشد اگر این معنی مراد نباشد این منقصتی بود در دعای آنحضرت خواهد بود در اجابت آن
چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل عبا کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او در این معنی که همه
کس در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس در این آیه نیز باید
ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه اوّل آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسیکه تتبع آیات قرآنی
مینماید میداند که در این آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصهٔ دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره
نیز مثل این واقع شده که در میان آنها خطاب بازواج عدول بخطاب مؤمنان شده است و باز از مخاطبهٔ ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت
تمام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تعریضی نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت با آنحضرت محشوید بلکه معاشرت شما بشرافت
چرا شما مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رغبت در آداب معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هر گاه این قسم اعمال
از ایشان صادر شود ممکنست که از اهل بیت هم مثل اینها العیاذ بالله صادر شود و از برای بیان طهارت و دلیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل
کرده باشند این دو وجه که بخاطر حقیر رسیده است بوجوهیکه مفسران در ربط و نظم میگویند واضح تر و شایسته تر است دویم آنکه اگر این سخن
صورتی داشته باشد در وقتی جاری میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید ابن ثابت نقل
کرده که بعد از آنکه قرآن را جمع کردیم این آیه را که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه با خزیمه ابن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیگر افتاده
باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق عم منقولست که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و زنان قریش بسیار بود و بزرگ
تر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه
تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل شده باشد و در اینموضع نوشته باشند یا الحاق کرده باشند
چهارم آنکه هر گاه باحادیث صحیحهٔ متواترهٔ خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر چه ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری
ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هر گاه حقتعالی رجس را از ایشان زایل
گردانیده باشد باید جمیع افراد رجس منتفی گردد خصوصا هر گاه بعد از مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینهٔ واضح بر عموم است پس باید از جمیع گناهان
مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند و اگر گویند دلالت بر عصمت آینده نمیکند گوئیم همینکه عصمت فی الجمله بهم رسید کافیست زیرا که کسی از امت
قایل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است که از ایشان جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید
اراده باین صیغه وارد شده مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان
یبدلوا کلام الله و یرید الشیطان ان یضلکم و مثل این بسیار است و هر گاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلائلی که در
عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیهٔ مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر

حضرت عیسی

حضرت عیسی بعد از آنچه آمده است بتو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای
شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و باحادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در
شان آل عبا نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیهٔ مباهله نازل
شد رسول خدا صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت
کرده اند که حضرت رسول صلعم بامداد بیرون آمد و بر او عبای ملوّنی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و
او را داخل عبا کرد پس علی آمد و او را داخل عبا کرد پس آن آیه را خواند حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند
و حقتعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و فاطمه و حسن و حسین پس با ایشان گفت هر گاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اهل نجران ابا کردند از ملاعنه و
صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده ما را تا فکر کنیم و فکری
بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت میدانی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری
که محمد صلعم پیغمبر مرسل است و در باب عیسی عم حجت فاصله برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند
و کودك ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید همین ساعت همه هلاك میشوید و اگر البته الفت بدین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح
کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول صلعم و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام حسین عم را در بر داشت و دست حضرت امام حسن عم
گرفته بود و حضرت فاطمه عم در پشت سر او میرفت و امیر المؤمنین عم از پشت سر فاطمه میرفت و حضرت رسول صلعم با ایشان میفرمود که هر گاه من دعا کنم شما آمین
بگوئید پس اسقف نجرانی گفت ای گروه نصاری من می بینم روئی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند باین روها میکند پس مباهله مکنید
که هلاك میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و
تو را بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود هر گاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه
از برای مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی
و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره
عادیه قدیم بدهیم پس حضرت با ایشان باین نحو صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاك مشرف شده بود بر
اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوك و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالم مستاصل میکرد نجران
و اهل آن را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاك میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها
نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس و مضمون قصهٔ مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلاف
کرده اند خلافی نیست در اینکه مباهله با آل عبا شد و غیر از ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول صلعم و امامت علی عم و
فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثناء بوجوه شتی **اوّل** آنکه حضرت رسول صلعم اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت
باین جرأت اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعاء سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشتند با احتمال حقیت ایشان
نمیدادند بدیهی است **دویم** آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حقتعالی بر شما نازل میشود و مبالغه مینمود در تحقق مباهله اگر جزم بحقیت
خود نمیداشت بمباهله کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل
عقلاء هر زمان بود **سیم** آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی چند از اهل
بیت آنحضرت نکنند و حفظ ریاسة خود را در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال
خود را در معرض اسیر و قتل و نهب و غارت میآوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند **چهارم** آنکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری
یکدیگر را منع از مباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت و پیغمبری او ظاهر گردید و معلوم شد بر ما که این پیغمبر موعود است و باین سبب از
مباهله امتناع نمودند **پنجم** از این قصهٔ شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت رسالت صلعم اشرف خلق
خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند
و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر گوئی دعوت کردن خصم بر مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم او و
این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالت بر وثوق و اعتماد بر حقیت او
زیاده بود از آنکه خود تنها مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه عزه خود و پاره های جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود

در معرض نفرین و هلاک درآورد و اکتفا نمود بمجرد ابتهال و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت که خواست خصم
او با اعزه و احباش هلاک شوند و مخصوص کردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهل‌اند و بدل بیش از دیگران می
چسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک درآورد و برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرند
که تنگ‌تر باشند و بالجمله خدا پیغمبر را امر بمباهله ایشان بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان برجان مقدم‌اند پس بعد از این گفته است
که این دلیلیست که از این قوی‌تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق
بوده‌اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان و بعد از آن چه بر هر عاقل منصف ظاهر است که محبت آنحضرت از باب دیگران از جهة
روابط بشریت نبود بلکه هر کو نزد خدا محبوبتر بود آنحضرت او را بیشتر دوست میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت
محبت اولاد و آباء و عشایر بدون محبت دنیا وارد شده است بلکه از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست
خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین
در وصف آنحضرت فرموده است ووالی فیک الابعدین وعادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوبترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت
باشند تقدیم دیگران بر ایشان نزد عقلا قبیح خواهد بود **ششم** فخر رازی که از علمای اعلام اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که
شیعه از این آیه استدلال میکنند که علی بن ابیطالب از جمیع پیغمبران بغیر از پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که خدا
فرموده است انفسنا و انفسکم و مراد از نفسها نفس محمد نیست زیرا که دعوت دعای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند
پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسیکه بانفسنا تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابیطالب نبود پس معلوم
شد که خدا نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محالست پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ
نفس بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالاتست مگر آنچه بدلیل بدر رود
و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول آنستکه او
افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر ع نیز باید که افضل از ایشان باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب
گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد ص افضل از علی ع است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب
افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه
اجماع را قبول ندارند میگویند اگر گویند که اهل سنت اجماع کرده‌اند اجماع ایشان بتنهائی اعتبار ندارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده‌اند
مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علماء شیعه را اعتقاد آنستکه حضرت امیر و سایر ائمه ع افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه
بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده‌اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او در انکار
نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر ع نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول ص امامت و وجوب اطاعت و آن
غیر پیغمبریست پس باید آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیاء لازم دارد اعلاء مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است
و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید که ممکنست دعوت نفس مراد باشد مجازا و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت
و ما در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم **اول** آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع‌تر از مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایعست که میگویند که اول
تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر ع این تعبیر در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت
رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی
بمنزله سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و بجمعی از منافقان خطاب کرد که نماز بکنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم
بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی ع و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است **دوم** آنکه این آیه کریمه بر هر احتمال دوم
دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که خدا بصیغه متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم است
که در اینمقامات شایعست یا از برای داخل بودن امتست و بنابر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ندع ابنائکم و شك
نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالاتست و این نیز دو احتمال دارد **اول** آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس
خود را **دوم** آنکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده‌اند
و اگر چه اکثر وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد و اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد اما جمعیت ابناء و نساء و انفس محتمل است که از برای تعظیم
باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم که اعاده ابناء از برای رعایت لفظی باشد چون

عطف

عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا اعتبار آن باشد که ابتداء نظر بظاهر حال محتمل بود که اینها صلاحیت دارند که
در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی و چون نیافتند کسیرا که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان جمعیت را آورده‌اند و تعیین خصوص آن
جماعت قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات را دارد بغیر احتمال مبهم و آن در اول نیز نهایت
بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس آنحضرت باشد که متصدی
مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از اینجانب حضرت رسول ص بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین در مباهله داخل
بود پس دخول آنحضرت بچه وجه خواهد بود نصاری میتوانستند گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت
از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد
در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دوم میگوئیم که اگر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر
بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوئیم حاضر کردن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میکردید و موهم آن بود که اعتماد بر حق
خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترسانند یا در این باب اعتماد بکثرت مردم کرده است چون
خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوای و مقتدای ایشان بود ایضا
ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس با این اسباب آنحضرت را از میان سایر امت خود و صحابه اختصاص باین
امر داد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانچه جماعت نیز سرکرده جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند
پس این وجه نیز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند
بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسیکه اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد همین
دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارد بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان معنی اولو الفایده با ایشان همراه‌اند با آنکه اینمعنی مؤید
بأخبار معتبره جانبین بوده باشد چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و اینمعلوم است که اینمعنی
را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوئیم هرچند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر
آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در اینمقام حصول
اینمعنی کافیست بتقریری که مکرر مذکور شد **هفتم** وتعیها اذن واعیة یعنی ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی را و حفظ میکند این آیات را گوشی
که حفظ کننده و نگاهدارنده است خاصه و عامه بطرق مستفیضه روایت کرده‌اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد چنانچه ثعلبی در
تفسیر و حافظ ابونعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و طبری در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در
مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین ع و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده‌اند و بعضی باین
لفظ است که حضرت امیر المؤمنین ع گفت که رسول خدا ص مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم و تعلیم
خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود نمایم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد
بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوشهای تو کرداند و خدا استجابت کرد دعای مرا
پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت زمخشری و فخر رازی
با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده‌اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشیست که از شان او آن باشد که هرچه را
بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک عمل بآن پس این روایت اخیر را روایت کرده است که اگر گوئی که چرا لفظ اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده
است جواب گوئیم که از برای اشعار باینکه حفظ کنندگان بسیار کم‌اند و سرزنش مردم بر این امر و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ
کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروائی نیست بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حقتعالی بر قلم او جاری
کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین ع بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهی چون تواند
بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام محتاج او بوده‌اند و از او استفتا مینموده‌اند و حقتعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شده مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق
محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر ع فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل
شده است و بر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران
روایت کرده‌اند از ابی الطفیل که علی ع فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم که در شب نازل شده یا در

روز دیاد رحم انازل شده یاد کرده و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم بعالم قدس انتقال نمود
علی ع ببیعت ابوبکر حاضر نگشته فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیفکنم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند جمیع قرآن را بترتیبی
که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بودی اگر آن قرآن را می یافتم که علم در آنجا هست و روایت کرده است طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از
رسول خدا صلعم که علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است که حضرت رسول
در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را
بر شما تمام میکنم بدرستیکه من در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و
گفت اینک علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه رعایت من در حق
ایشان کرده اید **مؤلف گوید** که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده و رد
نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول صلعم فرماید که من میروم و بعوض خود در
در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را بگیرد و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریحست در آنکه لفظ و معنی قرآن با او
و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او مید هد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تأکید فرماید که در
قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در این حدیث تأمل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است
بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافیست برای اولویت بامامت **دهم** ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن
ودا یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی او ثعلبی گفته است که
یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن میاندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء
ابن عازب که رسول خدا صلعم خطاب کرد با علی ع که بگو خداوندا بگردان از برای من در نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مؤمنان محبت
و مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابونعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء ابن عازب روایت
کرده است ایضا بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر ع نازل شده یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان
می افکند ایضا روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت که سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند ترا آنچه سؤال کنی پس علی
دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد ایضا ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده
است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی ع در دل هر مؤمن هست و از محمد ابن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت
علی هست ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول خدا دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد در کوه بعد پس سر
بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هرچه خواهی سؤال کن که بتو عطا میکند پس علی دستهای خود را
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و
حضرت رسول صلعم آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است
ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی در باب حلال و حرام است و ربعی در باب فرائض و
احکام است بدرستیکه حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین
روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و زمخشری در غرایب القرآن و طبری در خصایص و ابن حجر در صواعق
و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله اختصار را اختیار
نمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد مخصوص او بوده باشد غیر آن مودتی نیست که سایر مؤمنان با یک
دیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامتست ایضا صالحات جمع معرف بلام
و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامتست ایضا اگر العیاذ بالله از وی فسقی صادر میشد بغض او لازم بود
از آنجهت و آن منافی وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد مودت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان دین و ایمانست بلکه مراد آنست که او
را منزلتی عطا کن تا بجهت آن محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد
ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن نمیدارد او را مؤمن ایضا از مسند روایت
کرده است که حضرت رسول خدا صلعم فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبدالبر در استیعاب گفته است که طا
از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و

امیر ع

امیر ع خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و حضرت فرمود
که هر که دوست دارد علی را بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند
بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در
زمان حضرت رسول صلعم مگر ببغض علی ع تا اینجا احادیث ابن عبدالبر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر ع که
حضرت رسول صلعم دست حسن و حسین را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو را دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست
دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت ایضا از صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه انصار میشناختیم منافقان را
ببغض علی ع و در حدیث صحیح مسلم از ام سلمه روایت کرده است که حضرت امیر ع گفت سوگند یاد میکنم بخداوندیکه دانه را شکافته است و گیاه را در
آورده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در صواعق محرقه از
حضرت رسول صلعم روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی ای عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا
آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر ع بیمن رفته بود چون برگشت
با صحابه خود گفت که حضرت امیر جاریه را از خمس تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول صلعم بگو شاید علی از چشم و سینه حضرت
رسول صلعم بیفتد این سخنان را پیغمبر شنید پس غضبناک شده بیرون آمده فرمود چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند با عیب و میکنند هر که
علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از منست و من از اویم و او از طینت من
خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که
حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضا ابن حجر
و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا امر کرده است بمحبت
چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است که محبت این سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر جدا نشدند ایضا ابن حجر بچند
سند از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب
کرده است ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا
را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضا از انس روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی ع است ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در باغی از باغها
مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلعم مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که در عهد
من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که در عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو با محبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند
مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی ابن ابیطالب ع حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد
در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلعم که محبت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض
علی سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی گناهان را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین
روایت کرده است از عباده ابن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی ابن ابیطالب ع پس هر یک را که میدیدیم که آنحضرت را دوست
نمیدارد میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار در این باب از طرق مخالف و مؤالف ما فوق حد و احصا است و از سیاق اخبار بر هر عاقل بصیر و عالم
خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت یا مرتبه که فوق امامت باشد لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان امت با آنکه
محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت و نجات و ولایت و محبت خدا و رسول باشد و دشمنی او علامت نفاق و حرام زادگی
و شقاوت ابدی و دخول جهنم و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر آنکه پیشوای و خلیفه خدا و جانشین رسول باشد و ولایت او جزو ایمان
و اسلام باشد بلکه مستلزم ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان
هر چند محبت ایشان از جهة ایمان مورث ثوابست و آن محبت بایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه مستلزم حصول ایمان باشد
و بغض ایشان نه از جهة معصیت اگرچه بد است اما نهایتش آنست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب
ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانچه با اظهار توحید و رسالت از ایمان بدر میروند با انکار ولایت بلکه ترک محبت
آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر اینچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از رتبه نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت
مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار بنبوت افضل است و آن اصل است اما

چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را لازم ندارد اقرار بامامت و اقرار بامامت از جملهٔ اجزاء ایمانست از این جهت اقرار بامامت موجب نجاتست و اقرار بنبوت تنها موجب نجاة نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلا هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمهٔ توحید شرفست از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اقرار بوجود صانع و توحید او را و اقرار بهر دو بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با نها ضم نشود و اقرار بولایت امیر المؤمنین و امامت و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه معصومین را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان غالب ایمانست و بسبب او همه اجزای ایمان بر خلق تمام گردید از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاصی از عقوبات است **یازدهم** لَیْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقیٰ وَاْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ یعنی نیست نیکی بآنکه برسید خانها را و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسیست که پرهیزکاری نماید و داخل شود خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب و شاید رستگار شوید محققان و مفسران گفته اند مراد آنست که امور دنیا و آخرت را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمه هدی صلوات الله علیهم اند چنانچه از امام محمد باقر ع منقولست که آل محمد ابواب علم خدا اند و ... الله بسوی او و دعوت کنندگانند بسوی او و کشانندگانند بسوی بهشت و دلالت کنندگانند براه بهشت تا روز قیامت و مؤید اینست آنچه در جامع الاصول ترمذی از صحیح مسلم روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فلیأتها من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده اند و مضمون همه اینست که منم شهر علم و حکمت و علی دروازه آنست پس هر که علم و حکمت خواهد بسوی آن در بیاید و این حدیث از احادیث متواتره است و شک و شبهه را در او راهی نیست بمقتضای این کریمه باید طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت و امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوفست بعلم پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگری عین خطا است و بدانکه این حدیث بلکه دلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آنحضرت از آفتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول ص در حق صحابه فرموده است اقضاکم علی ابن ابیطالب یعنی داناترین شما بعلم و قضا و حکم علی ابن ابیطالب است و ایضا از ابن عباس روایت کرده اند که عمر گفت که اعلم ما بقضایا و احکام علی ابن ابیطالب است و گفته که از عطاء پرسیدند که آیا از صحابه محمد داناتر از علی بود کسی گفت نه والله کسی را داناتر نمیدانم و عطاء از اکابر علما و محدثین ایشانست و ایضا از ابن عباس روایت کرده که گفت بخدا سوگند که داده شد بعلی ابن ابیطالب ع نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بوده و از سعید ابن مسیب روایت کرده که عمر گفت بخدا پناه میبرم از مسئلهٔ مشکلی که مرا حاضر شود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفینست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ع اعلم صحابه است اما اجمالا پس در آن نزاعی نیست که او در اصل خلقت در غایت ذکاوت و فطانت و استعداد علم و حرص در طلب علم بود و رسول خدا اعلم علما و افضل فضلا در غایت حرص و ترتیب و ارشاد او بود و او در طفولیت در حجرهٔ تربیت آنحضرت بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات در خدمت او میرفت و هرگز او را از خدمت مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج کمال و فضل میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسیده در اوقات هم شبانه روزی یکمرتبه او را میدید اما علی ع ... در زمانی بیشتر در خدمت نمیبود معلوم است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر و العلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش در سنگ است که برطرف نمیشود و علم در بزرگی مانند کلوخ است که باندک سببی برطرف میشود پس از این مجمل ثابت شد که علی ع اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بودم در خدمت رسول خدا و هرگاه سؤال میکردم عطا میفرمود یعنی جواب میگفت و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی ع فرمود که مرا نسبت بحضرت رسالت منزلتی بود که احدی از خلق را نبود در هر سحر نزد ایشان میرفتم و میگفتم السلام علیک یا رسول الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت رسول خدا امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد دیدم که دستهای خود را بلند کرده بود و دعا میفرمود که خدایا نمیران مرا تا بنمائی مرا علی را و بسیار از این نوع احادیث که دلالت بر اختصاص و شدت ملاقات آن دو بزرگوار میکند با یکدیگر و اهتمام حضرت رسالت در تربیت آنحضرت بسیار است و پس فخر رازی گفته که اما تفصیلا بچند دلیل میشود اول و تعیها اذن واعیة در شان علی نازل شده و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم **دلیل دویم** آنکه حضرت رسول ص فرمود که اقضاکم علی ع و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فائق خواهد بود **سیم** آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود

والحضرت

و آنحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته است و امثال این قضایا و خطاها از غیر علی ع را بسیار میبود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل تورات بتورات ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خدا است و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو و در این علم اما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خودند و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگردان اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان او فرموده اقضاکم علی و از آنجمله علم فصاحتست و معلوم است که هیچ یک از فصحای که بعد از او بودند باندکی از درجه او نرسیده اند و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از آنجمله علم تصفیه باطنست و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر استاد همه عالمست در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلمست از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ ایضا فرموده است یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ مؤلف گوید پس از این آیهٔ کریمه با سایر آیها که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علمست و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست **دوازدهم** فَاِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰیهُ وَجِبْرِیْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء او رسول پس خدا یاور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین امیر المؤمنین است در شواهد التنزیل از حضرت باقر ع روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که صالح مؤمنان علی ع است و فخر رازی و بعضی گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی ابن ابیطالب ع است و مراد بمولا اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی این خواهد بود که محمد ص را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین یعنی علی ع و معلوم است که نصرت محمد ص اعظم مراتب طاعاتست دوم آنکه ابتدا کرده خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرده و این منصبیست بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گویم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنین در آن زمان منحصر در آنحضرت بود و این خود معلوم است که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صالح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جملهٔ آنها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست **سیزدهم** اَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَجَاهَدَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَا یَسْتَوٗنَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَهَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْفَائِزُوْنَ یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در نزد خدا و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند برای اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگترست درجهٔ ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد ابن کعب قرظی که این آیات نازل شده در باب علی ابن ابیطالب ع و عباس و طلحه ابن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید آن در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میتوانم خوابید امیر گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول هم این روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد ابن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد ابن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد ایضا روایت

کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عباس و ابن عساکر از انس ابن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس
گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم و امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا
امین کرده تو را امین نکرده است پس حضرت امیر عم حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو
من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلعم و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرموده
برگشتند پس بعد از چند روز این آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق
از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد و از شعبی روایت کرده اند که در مفاخرت علی و عباس و
شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که در وقتی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس
علی بر ایشان گذشت و فرمود بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا افضلیتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیانست
شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین عم گفت که خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام
است که بتو داده شده است فرمود شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین
میکشید تا بنزد رسول خدا صلعم آمد و گفت نمی بینی که علی بر روی من چه سخنی گفت حضرت فرمود علی را طلبید چون حاضر شد فرمود که
باعث چه شد که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را باو گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود
پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه
گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که حقتعم در اینجا فرموده است ایشانند فائزون و ثعلبی از علمای عامه در
کتاب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول صلعم پرسیدند از حال علی عم گفت شنیدم از حضرت
رسول صلعم که میگفت بدرستیکه علی عم و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل مؤالف و مخالف
معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر عم نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر
و فضل و فوز سعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه
ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید ابن ارقم که علی عم اول کسی بود که اسلام
آورد و همه ایشان اعتقاد تفضیل میکردند او را بر سایر صحابه و از محمد ابن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول او آورد از مردان علی
بوده و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان او بود و بعد از او خدیجه ایضا گفته است و روایت شده است بسند بسیار از سلمان که رسول خدا
گفت که اول شما بر وارد شدن بر من در حوض کوثر کسیست که پیش از همه بمن ایمان آورده است و علی عم است و گفته است که این در روایات
بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی عم را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود اول عرب و عجمی بود که با رسول الله
نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول صلعم با او بود در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول صلعم را غسل داد و
او را داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری روایت کرده اند که رسول
خدا صلعم فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی عم هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود
و در فردوس روایت کرده است که اول کسیکه با من نماز کرد علی عم بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد ابن حنبل در مسند
خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر
هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی عم از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده
است سوره از قرآن مگر آنکه علی عم امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حقتعم عتاب کرده است اصحاب محمد را در مواضع بسیار از قرآن و نگفته
از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب با اصحاب محمد صلعم است حذیفه گفت هرجا
این خطاب در قرآن وارد شده است لب لباب برای علیست و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که نازل نشده
یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی سر کرده و امین آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آنهاست و بروایت دیگر مگر آنکه
علی رئیس و قاید آنهاست و بروایت دیگر سید و شریف آنهاست و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس
و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه عمل بآن آیه پیش از همه کرده است
و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا
نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علیست زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی

و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی عم و ولید ابن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت
امیر گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من والله زبانم از تو گشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق
پس حقتعم تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسیکه مؤمن باشد مانند کسیست که فاسق باشد
مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشتهائیکه ماوای ایشانست بسبب آنچه کردند
از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و
غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی ابن ابیطالب است و فاسق ولید ابن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت
بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخن روده دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را
در اینمقام کافیست **دلیل چهاردهم** ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و عمل شایسته
کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله
عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزاء ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامتست که جاری میشود در زیر آنها نهرها که
همیشه ابد الاباد در آنها خواهند بود خدا راضیست از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسیست که بترسد از پروردگار خود بدانکه
در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر عم و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانچه حافظ
ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم بحضرت امیر عم گفت که مصداق
این آیه تو ئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو
غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر عم فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد
مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را با دیگران قیاس نمیتوان
کرد پس گفت این آیه در شان علی عم نازل شده است که اولئک هم خیر البریه و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید ابن
شراحیل کاتب امیر المؤمنین عم که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود رسول خدا صلعم قبض روح شد و بر سینه من تکیه کرده بود پس در
آنحال گفت یا علی شنیده قول خدا را که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و موعد من
و شما در نزد حوض کوثر است هر گاه جمع شوند امتها برای حساب و خواهند طلبید شما را با روهای سفید و نورانی ایضا از ابن عباس روایت کرده ا
که این آیه در شان علی و اهل بیت او نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثین عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این آنست که
فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است و هر که ابا کند کافر
است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در باب ذو الثدیه فرمود که میکشد او را بهترین خلق و در روایت دیگر آنکه می
کشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از زید روایت کرده که گفت رفتم بنزد عایشه پرسیدم کی کشت ایشانرا یعنی خوارج را
گفتم علی کشت ایشانرا گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتیکه در نفس من نسبت بعلی است که خبر ندهم بتو شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود میکشد ایشانرا
بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میفرمود حق با علیست و علی با حق است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم
که آنچه شنیده در باب ایشان بگو گفت شنیدم از رسول خدا میفرمود که ایشان بدترین خلق و خلیقه اند و میکشد ایشانرا بهترین خلق خدا و خلیقه
و نزدیکترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و در بعضی روایت چنین است که میکشد ایشانرا بهترین خلق و کسیکه در قیامت وسیله او نزد
خدا از همه کس نزدیکتر است و در بعضی روایت میکشد ایشانرا بهترین این امت و از مسند ابن حنبل نیز مثل این روایت دیگر روایت کرده است پس از این
احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایقند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در
جهاد احتیاج به بیان ندارد و برق شمشیر آتشبار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهب جانسوز منافقانست و بعد از این مجملی از آن خواهد
شد **دلیل پانزدهم** قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده ام الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان من و شما و آنکه نزد اوست علم کتاب
یعنی قرآن یا لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که مراد بآن کسیکه نزد اوست علم کتاب امیر المؤمنین است و فرزندان
اوست چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا صلعم از علی ابن ابیطالب عم و عاصم از ابو عبد الرحمن
سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسیرا که قرائت کند قرآن را بهتر از علی و ایضا ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر
کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت بنزد او رفتم یعنی چون او اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی
بسند خود از عبد الله ابن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت امام محمد باقر عم در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله ابن سلام را دیدم که

درنا خیزد از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر ع گفتم شیعیان گمان میکنند که انکسیکه علم کتاب نزد او بود عبد الله ابن سلام است حضرت فرمود
که حضرت امیر ع بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسند ها خود از محمد حنفیه روایت کرده که من عنده علم الکتاب علی ع بود و
سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب یا عبد الله ابن سلام است گفت چگونه او باشد و حال اینکه این سوره
در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که انحضرت بعلم قران مجید اعلم است از دیگران و حقتعم میفرماید که هیچ
تر و خشکی نیست مگر انکه علم ان در قرانست پس انحضرت اعلم از جمیع امت بلکه انبیاء نیز خواهد بود پس این ایه از سه جهة دلالت بر فضیلت و
امامت انحضرت میکند اول از جهة اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دوم از جهة انکه انحضرت را در شهادت بر حقیت رسولص قرین خود کر
دانید و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفا بشهادت انحضرت بتنهائی دلالت میکند بر عصمت انحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک
گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامتست چنانکه گذشت **شانزدهم** ایه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت
کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت پناه سوال بسیار مینمودند و سبب ملال انحضرت میگردید حقتعم باین سبب و از برای امتحان صحابه
که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این ایه را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مومنان هر گاه با رسول سخن گوئید پس پیش از راز گفتن تصدقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی
و سایر مفسران گفته اند ازین تکلیف مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر ع باتفاق موالف و مخالف تا انکه ایه منسوخ شد حقتعم فرموده أأشفقتم
أن تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون
یعنی ایا ترسیدید از انکه پیش از حرف گفتن با رسول تصدقها بدهید چون نکردید خدا شما را بخشید پس بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و
اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است با نچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این ایات متوجه همه صحابه شد بغیر انحضرت که عمل
باین امر نمود باتفاق مفسران و حافظ ابو نعیم و سایر مفسران از مجاهد روایت کرده اند که حضرت امیر ع فرمود که ایه در قران هست که عمل بان نکرده
است کسی پیش از من و عمل نخواهد کرد احدی بعد از من و ان ایه نجوی است و من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هر گاه خواستم رازی بگویم
یک درهم تصدق مینمودم تا انکه ایه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است
از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسولص راز میگفتند هر گاه حاجتی داشتند و این امر بحضرت دشوار شد پس حقتعم واجب کردانید بر
هر کس که خواهد راز بگوید با او که تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن بر داشتند چه بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم
در کتاب ما نزل من القران فی علی ع بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت
راز گوید تا انکه پیش از ان تصدق بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی بود دیناری که بده درهم فروخته بود ده راز با حضرت رسولص گفت و در هر رازی یک
درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با انحضرت را و بخل ورزیدند
از تصدق کردن و حضرت امیر ع تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند که علی این کار را نکرده مگر برای
انکه کار پسر عمش را رواج دهد بدانکه اختصاص انحضرت باین فضیلت منقبت عظیمیست از مناقب انحضرت و از اینجا معلوم میشود که انچه مخالفان
وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفا جوایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افتراست و معلوم است که اگر اعتنائی بامر دین میی
داشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از انکه یک درهم بلکه یک دانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند **هفدهم** واعتصموا بحبل
الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حقتعم سبب نجات این امت کردانید
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسولص اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان ابن تغلب از امام جعفر صادق
که فرمود مائیم حبل الله که حقتعم در این ایه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از انحضرت روایت کرده است و ایضا عامه
از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خداص فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید با نها هرگز گمراه نخواهید شد
بعد از من یکی بزرگ تر از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من و اهل بیت من بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا
نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند **هیجدهم** قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد ص اینست راه من
میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسیکه متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت منقولست که مراد انکسیست که پیش از همه کس
متابعت انحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر ع نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از امام محمد
باقر ع منقولست که مراد ال محمد ص است و ایضا حقتعم فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا انکسیست که تقویت کرده است
ترا بیاری خود و بمومنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمومنین علیست یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المومنین

جاری

جاری کرده است و بنا بر اول انست که عمده و سر کرده انها علیست یا مراد بمومنان انها اند که ایمان بعلی اورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود
از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست انچه حقتعم فرموده
است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر ان از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی
در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم حضرت رسولص روایت کرده است که از انحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش
نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام
محمد باقر ع روایت کرده است که این ایه در شان علی ع نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بس است ترا که او
بس است ترا خدا و انکه متابعت تو کرده از مومنان و او علیست که پیش از همه کس او را متابعت کرده و محدث حنبلی گفته است و علیست که سر کرده
مومنانست مولف گوید که از این ایات و اخبار منقولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر ع مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی
حضرت رسولص و همین بس است از برای استحقاق تقدیم انحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت بسوی خدا بعد از حضرت رسولص مخصوص انحضرتست پس
امامت مخصوص اوست **نوزدهم** وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و
چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسند های بسیار
از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ع و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند
از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت رسولص بودیم فرمود بحق خداوندیکه جان من در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند
روز قیامت بنده تا انکه سوال میکنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش
که از کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست
خود را بر سر علی ع گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را
دشمن داشته است و بچند سند دیگر از این حدیث گذشت **بیستم** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
موافق احادیث خاصه و عامه معنی ایه اینست که بگو یا محمد ص من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب
حسنه کند در مودت ما زیاد میکردانیم از برای او در ان نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سالتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو یا
محمد انچه سوال میکنم از مزد ان پس از برای شما است نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این ایه قرباء
ال محمد ص است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسولص بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت انحضرت
امدند عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمائی رواست پس این ایه نازل شد ایضا از ابو حمزه ثمالی از سدی و
ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت ال محمد ص است و بروایت خاصه و عامه از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که در خطبه
خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است در این ایه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف
حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد صحابه گفتند
یا رسول الله کیستند انها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایة ابو نعیم دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر
از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خداص فرمود که حقتعم پیغمبران را از درختان
متفرق خلق کرده است و من و علی را از یک درخت خلق شده ایم من اصل ان درختم و علی فرع انست و حسن و حسین میوه های انند و شیعیان ما برگهای انند
هر که در یکی از شاخهای ان چنگ زند نجات یابد و هر که از ان میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا
و مروه هزار سال بس هزار سال تا انکه مثل مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این ایه را خواند حافظ ابو نعیم
بسند های بسیار از زید ابن ارقم روایت کرده است که رسول خداص بسوی خانه فاطمه ع رفت و فاطمه و حسن و حسین در ان خانه بودند پس در خانه را در
گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا
از ابو هریره روایت کرده است که رسول خداص نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین ع و فاطمه ع پس گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خداص در عرفات
بود و علی ع در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست و دستت را بگیر و گفت من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل ان درختم و تو
فرع انی و حسن و حسین شاخهای انند هر که بیک شاخ ان بچسبد خدا او را داخل بهشت کرداند و ثعلبی در تفسیر و علما منطق الطیر روایت
کرده است که فریاد میکند میگوید خداوندا لعنت کن بر دشمنان ال محمد ص و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر ابن عبد
الله روایت کرده اند که رسول خداص فرمود که هر که بر محبت ال محمد ص بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت ال محمد بمیرد امرزیده مرده است

یا اهل بیت رسول الله [illegible]

وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت ومنکر ونکیر ببهشت وهرکه بمحبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند هرکه بمحبت آل محمد بمیرد از قبرش دو در بسوی بهشت بگشایند هرکه بر محبت آل محمد بمیرد حقتعالی ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد هرکه بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت وجماعت مرده است هرکه بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که نا امید است از رحمت حقتعالی هرکه بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هرکه بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم خطبه خواند وفرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم وابن عمم علی ابن ابیطالب دوست او نیست مگر مؤمن ودشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست ودشمن او دشمن منست وهرکه دشمن من باشد جزای او جهنم است ودر تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حقتعالی آمد بحضرت رسول صلعم گفت که ای پیغمبر این سؤال نما که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو وولایت علی ع واحادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود وفخر رازی در تفسیر خود گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود وهرکه امر ایشان بآنحضرت بیشتر است ایشان آل آنحضرتند وشک نیست که علی وفاطمه وحسن وحسین تعلق میان ایشان وآنحضرت اشد تعلقات بوده واین مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند وایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت وبعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند واگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند واما دخول غیر ایشان مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان فرمود علی وفاطمه ودو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم ودلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه در شان ایشان دویم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلعم فاطمه را دوست میداشت وگفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند وثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلعم که دوست میداشت علی وحسن وحسین را پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که حقتعالی فرموده است که فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة واین آیات همه دلالت میکند بر وجوب تابعیت ومتابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیمی است واز این جهة خاتمه تشهد گردانیده اند در نماز واین تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجبست وایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است وثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم بفاطمه گفت بیاور شوهر ترا ودو پسر ترا چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست را بر داشت بر سر ایشان وگفت خداوندا اینها آل محمدند پس بگردان صلوات وبرکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید وگفت عاقبت تو بخیر است **بیست وپنجم** ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب یعنی آنها که ایمان آورده اند واعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشانست ونیکی بازگشت ایشان باخرت از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختیست که اصلش در خانه علیست در بهشت ودر خانه هر مؤمن شاخی از آن درخت هست وایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که از حضرت رسول صلعم سؤال کردند از طوبی فرمود درختیست در بهشت که اصلش در خانه منست وفرعش بر اهل بهشت مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند حضرت فرمود که درختیست در بهشت که اصلش در خانه علیست وفرعش بر اهل بهشت پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست وبار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علیست فرمود که خانه من وخانه علی در بهشت یکیست ودر یک مکانست وبدانکه آنچه امامیه از متکلمان روایت کرده اند در شان حضرت امیر وسایر اهل بیت بسیار است ودر کتاب حق القلوب ایراد نموده ام ودر این رساله بهمین اکتفا مینمایم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت وخلافت وفضل وجلالت آنحضرت میکند ومعایب ومثالب مخالفان آنحضرت ودر آن چند فصل است **فصل اول** در حدیث غدیر خم است ونص صریح امامت که در روز غدیر حضرت رسول صلعم بر حضرت امیر در امامت آنحضرت نموده اند بدانکه قصه غدیر از متواترات است وکسیکه انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه ومدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه ومدینه متواتر است وتا حال آثار آن مسجد باقیست واهل آن محل واطراف ونواحی آن همه این قصه را نقل میکنند از پدران خود ومحل قیام حضرت رسول صلعم را نشان میدهند همچنانکه حجة الوداع وسایر غزوات حضرت رسول صلعم متواتر است نزول آنحضرت در غدیر وبیان منزلت جلیله آنحضرت امیر المؤمنین ع واصحاب خود را جمع کردن وخطبه خواندن متواتر است وکسی در این امور خلاف نکرده است وخلافیکه کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه وخطبه ودلالت بر خلافت است وچون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر احصا توان نمود مجملی از این قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است

ایراد مینمایم سید ابن طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول صلعم بر حضرت امیر ع در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند واحادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود ابن ناصر سجستانیست که از ثقات علماء مخالفانست در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد وبیست نفر از صحابه روایت کرده است ومحمد ابن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب رد علی الحرقوصیة بهفتاد وپنج طریق روایت کرده است وابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است وابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد وپنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر والطی نقل کرده است واو از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة الیمان که گفت حقتعالی فرستاد بر پیغمبر این آیه را النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان وزنهای او مادرهای ایشانند وخویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان ومهاجران پس صحابه گفتند چیست این اولی بی که شما بآن احقید از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن واطاعت کردن در آنچه خواهید ونخواهید ما گفتیم شنیدیم واطاعت کردیم پس حقتعالی این آیه را فرستاد که واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما وپیمانیکه محکم کردیم بر شما در وقتیکه گفتید شنیدیم واطاعت کردیم واینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صلعم برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد وگفت پروردگارت سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم وپیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد وگفت یا جبرئیل قوم من عهدشان بجاهلیت وکفر نزدیکست وبضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت وپیش از حج وداع حضرت رسول حضرت امیر ع را بیمن فرستاده بود ودر مکه بآنحضرت ملحق گردید وروزی علی ع در نزدیک مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس این آیه انما ولیکم الله نازل شد چنانکه در تفسیر آیات در شان او گذشت پس حضرت رسول صلعم الله اکبر گفت واین را بر ما خواند وگفت برخیزید تا برویم که این صفاتیکه خدا فرموده در کی ظاهر گردیده است چون حضرت رسول صلعم داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می آئی گفت از نزد این مرد که نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت وبجانب حضرت امیر ع روانه شد وگفت امروز چه کار خیر کرده علی تصدق این انگشتر را ذکر کرد حضرت مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند وگفتند دل ما تاب این را نمی آورد که او بر ما مسلط باشد هرگز وسؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت رسول صلعم اظهار کردند حقتعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ومضمون این آیه بنابر این تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد صلعم نمیتواند بود از برای من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه وحی کرده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل ع آمد وگفت یا محمد تمام کن امر خلافت علی را آنحضرت فرمود ای جبرئیل آیا شنیدی که چه گفتند منافقان در این باب پس جبرئیل بالا رفت وبروایت غیر حذیفه حضرت رسول صلعم در منا بر منبر بر آمد وگفت ای گروه مردمان من بعد از خود در میان شما دو چیز میگذارم اگر متابعت آنها بکنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا واهل بیت من بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داده مرا که اینها از هم جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت ودو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید وهرکه چنگ زند در اینها نجات یابد وهرکه مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا من تبلیغ رسالت خود را کردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود خداوندا گواه باش وچون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد الله تعالی سوره اذا جاء را فرستاد وحضرت فرمود که این خبر مرگ منست که بمن داده اند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کردم باید متوجه عالم قدس شد پس در منا داخل مسجد خیف شد وفرمود که ندا کنند مردم را که حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند وفرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خداست که یکطرفش بدست خداست وطرف دیگرش بدست شما است پس چنگ زنید در آن وکوچکتر آن عترت منست که اهل بیت منند وبتحقیق که خبر داده مرا خداوند صاحب لطف دانائی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من وجمع کرد میان دو انگشت شهادت خود نمیگویم مانند این دو تا وجمع کرد میان انگشت میانه وانگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند وگفتند محمد میخواهد که امامت را در میان اهل بیت خود قرار دهد پس چهارده نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند وداخل کعبه شدند ونامه در میان خود نوشتند وبایکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حقتعالی این آیات فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند کار خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه گمان میکنند که ما نمی

شنویم سرّ از ایشان را بلکه میشنویم و در سوال ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند گفتها و کردهای ایشان را حدیث بنده و حدیث خود گفت پس
رخصت داد رسول خدا مردم را که بازگشته ملوّح بمدینه شوند چون بجحفه رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی ع را
علانیه بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمد چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل ع نازل شد گفت امامت علی را اظهار کن آن حضرت
گفت پروردگارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند اگر این امر را اظهار کنم خواهند گفت که حمایت پسر عم خود کرد و مسعود ابن ناصر بیخ ... در کنار
ولایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت که آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان
گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که
او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در گردن
مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار دیگر جبرئیل نازل شد این آیه را آورد که یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
تفعل فما بلّغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی
پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت و چون این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بسیار گرم
بود که اگر گوشت بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان
خار را برفتند و سنگها را بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول الله پس ساختند منبر را و جامه بر روی آن افکندند و جناب رسول
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت ای مردم میگویم از برای خدا بر نفس خود ببینید که گواهی میدهم از
برای او بخدائی و بندگی واداء میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلائی عظیم بمن نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول
بلّغ ما انزل الیک تا آخر پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای شما سبب نزول
این آیه را بدرستیکه جبرئیل بر من مکرّر نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در محضر مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی ابن
ابیطالب ع برادر منست و خلیفه منست و امامت بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقانیکه میگویند بزبانهای خود آنچه نیست
در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است مرا آزار کردند و باب علی ع آزار دیدنا بگرفتند که گفتند او گوش است یعنی هرچه
میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی ع همیشه با منست و من بسوی او متوجه ام تا آنکه خدا فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و
یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش محض مردم است بگو یا محمد او گوش نیکیست از برای
شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس آن جناب فرمود که گویند که اگر خواهم نام ببرم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی
نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامیکه واجب کرده است اطاعت او بر مهاجر و انصار و تابعان و صحرا نشینان و شهرها
و هر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک و سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس حکمش بر همه رواست و گفتارش بر همه نافذ
و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آن را و عمل
کنید بآنها و متابعت مکنید متشابهات آن را پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی ع ای گروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان
من که از صلب اویند ثقل کوچک اند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند حلال نیست امارت مؤمنان
مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را گرفت و بالا برد و بلند کرد چندانکه پای او برابر زانوی آن حضرت شد پس گفت
دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا
دوستی کن با هر که با او دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا واگذار هر که او را واگذارد
بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده
است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریه
من از صلب علیست دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکار و سوره عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش
اینست سوگند میخورم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کرده اند و
مواسات برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر غیبتها و شدتها در غیبت
قائم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوریکه خدا فرستاده است در قرآن یاد کرده است آن نور امامت که در علیست و در
امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و ختم میکنم ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران
گذشته اند پس اگر بمیرم یا کشته شوم طریقه ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او ای معاشر ناس گمراه شدند

پیش از

پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از
من علی و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند بحق و عدل بدرستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم بشما
علی بعد از من شما را میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت
میکنم از برای خدا و علی بیعت میکند از برای من و من بیعت میکنم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه
الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است
پس بزودی خدا مزد بزرگ باو عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است
که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی ع و امامان که بعد از من می آیند که از نسل من و نسل اویند چنانچه گفتم که ذریه من از صلب
اویند همه میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو
در این امر بدلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمی
نمیکنیم و شک و ریبی نداریم و دادیم بخدا و بتو و بعلی و حسن و حسین ع و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و بدل این پیمان و
اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و
رسول او را و ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول ص و حضرت امیر ع و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و
عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را در یک وقت ادا فرمود از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این
خطبه مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر ع و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و الخطبه مشتمل
است بر اکثر آیاتیکه در شأن آن حضرت نازل شده است و در روایت معتبر منقول است که چون حضرت رسول ص جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر
حج و ولایت در سال آخر هجرت جبرئیل آمد بنزد آن حضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام
مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه حج و دیگری
فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خالی نکرده ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که
جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو حج بجا آورند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای
حج حاضر شوند از همه طرف و حجت و ولایت امامت را بر همه تمام کند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل
عدد اصحاب حضرت موسی که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله سامری کردند و
همچنین حضرت رسول ص از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر ع گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و برگشتند و متابعت ابوبکر
گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عز و
جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامریکه چاره از آن نیست و البته ضرور
است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات
پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه بعد از خود که حجت کامله منست بر خلق من که او علی ع است پس او را برپا دار از برای خلق که نشانه
راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانیرا که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من
و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی ع زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام
کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی
مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن
و مؤمنه که او علیست بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من مقرونست
طاعت هر دو بطاعت من هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام
میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمنست و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را شریک گرداند مشرک است
و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد
و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این زودی بسوی خود میبرم پس آن جناب ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که
کینهای ایشان را نسبت با امیر المؤمنین ع میدانست و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنجناب را
تا مسجد خیف باز جبرئیل ع آمد و تاکید کرد امامت را و خبر نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد چون در ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل

امده و مبالغه کرد آنجناب فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی ع قبول نکنند پس چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامیکه پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خداوند اسلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در این بوده است و در ان وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود امد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم همه را بود در ندبرد رسول خدا علی را بر ابیطالب را برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قصه که اینقدر ایات و تاکیدات در ان نازل شده است و مردم را در چنین جائی فرود اورند اکتفا باینمطلب که ایشان فهمیده اند باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از انچه در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا ص در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر ابی که ان را خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما اورد پس گفت ایها الناس من بشرم مگر نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول انها کتاب خدا است که در ان هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما میاورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید ایا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت انجا انهایند که بعد از انجناب تصدق بر ایشان حرام است مانند ال علی و ال عقیل و ال جعفر و ال عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است این که کتاب خدا در ان هدایت و نور هست هر که چنگ زند در ان و عمل کند بان بر هدایت است و هر که از ان تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که ان ریسمان خدا است هر که متابعت ان کند بر هدایت است و هر که ترک کند ان بر ضلالت است و اهل بیت من گفتند که کیستند اهل بیت او زنان او یند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید بخانه پدرش و خویشش میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه او یند که حرام است بر ایشان صدقه مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص ال عبا است و انچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با انکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفاء ثلثه البته خارج اند و خویشان انجناب کسی در ان زمان دعوی امامت نکرده و همه اتفاق بر خلافت انحضرت داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت ثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید بعد از من هر یک از انها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است که ان ریسمانیست کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را باسند بسیار روایت کرده اند و در اخر ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود و سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا ص بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود امدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت برای انجناب رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت ایا نمی دانید که من اولی ام بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت ایا نمیدانید که من اولی ام بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود امدیم با رسول خدا ص در وادی که انرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر درخت انداختند که افتاب اذیت بانحضرت نرساند پس فرمود که ایا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از نفسش او گفتند بلی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر ع مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید سی نفر از صحابه در ان مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا عاد من عاداه دادند و در مسند از سند انها بسیار

ازجماعة

از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده اند و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر خم متفرق شدند مردم و در دو بار از انحضرت اخبار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند پس چون جمع شدند ایستاد و تکیه را بر دست علی ع و گفت ایها الناس مکروه من کردید تخلفی که از من کردید تا انکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن خدا علی ع را کرده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او برقرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای انکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول ص پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول ص حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح احمد از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحویکه سابقا گذشت پس گفته است بعد از ان عمر علی ع را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابیطالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی ع از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا ص در شان علی ع یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا اخر ایه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده است و در کتاب مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا ص علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت تو بر تاویل قران جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قران جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هرونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او تو بیان میکنی از برای مردم انچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت با او توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت با او توئی انکه در شان او نازل شده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این ایات را بر مردم خواندی و گفت با او که توئی که بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه ع داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و انچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکنند انها را خدا و لعنت میکنند انها را لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفتند چرا میگرئی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان و نمی زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسیکه ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد این امور وقتی ظاهر میشود که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید شده باشند پس در ان وقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول ص فرمود نام او نام منست و از فرزند فاطمه دختر منست خدا حق را بایشان ظاهر خواهد کرد و بشمشیرهای ایشان اثر باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه انحضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او است حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل منند ایشان را دور گردان از ایشان رجس و بدیرا و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من گردان ایشان را در میان ایشان بدرستیکه بر انچه بخواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی ع و از حضرت صادق ع روایت کرده است که این چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی چون این نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل که سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و از دفع کننده نیست از جانب خداوندیکه صاحب معارج است این ایه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که از پدرانش روایت کرد که چون حضرت رسول ص بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبرش بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری امد بنزد حضرت رسول ص در وقتی که

انحضرت در میان صحابه بود و از ناقه خود فرود آمده ناقه را خوابانید و پایش را بست و بمجلس حضرت آمده گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب
خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم انرا از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه
ماه رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی
دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بخدائی که
بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث در برابر راحله خود گفت خداوندا اگر انچه میگوید حق است
پس سنگی از اسمان بر ما ببار ان یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از اسمان بر سرش فرود امده
از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حقتعالی این ایه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه
الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر بر نگشته
بودیم که این ایه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلعم فرمود حمد میکنم خدا را
بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی عم و بروایت دیگر فرمود الله اکبر الله اکبر بر کامل کردانیدن
دین تا اخر ایه و این ایه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن
دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق عم روایت کرده اند که کافران نا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع
افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین ایه نازل
میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا اخر ایه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر اینه ان روز را عید خود میساختیم و سیوطی در کتاب در منثور
از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول صلعم علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای
او بولایت جبرئیل بر انحضرت نازل شد این ایه را اورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندها
ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی حجه است رسول خدا صلعم گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این ایه نازل شد و روا
کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس رض از ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی انچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر
خم در ولایت علی عم و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی کر کتمان کنی این ایه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود
که گفت در عهد رسول خدا صلعم این ایه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و الله یعصمک من الناس تا اخر ایه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت
کرده ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه ذکر کرده اند ابن عقده حافظ در کتاب جداکانه و بسیاری از سندهای او صحیح و حسن است و صاحب
جمهره از کتب مشهوره لغت گفته است خم اسم موضعی است که در ان موضع نص کرد رسول خدا بر علی عم و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن
عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابه و محمد بن جریر طبری از هفتاد و
پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان ابن ثابت که بامر رسول خدا در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت
صادق عم روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از انچه رسیده بعلی عم هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی عم ده هزار گواه در مدینه
حاضر بودند که همه در غدیر خم نص بر انحضرت شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده است که شیطان
بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول صلعم امده گفت چه بسیار کم است کسیکه متابعت تو کند در انچه گفتی در حق پسر عمت پس
حقتعالی این ایه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد شیطان بر مردم گمان خود را
پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد انحضرت را بشکنند و گفتند دیروز محمد صلعم در مسجد
خیف گفت انچه گفت و در اینجا گفت هر چه گفت و اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در انست که او را هلاک کنیم پیش از
انکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین انحضرت نشستند که او را هلاک کنند و ان عقبه بود در میان
جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بانجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب
حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه شد و سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد انحضرت را که یا محمد صلعم این جماعه در کمین تو
نشسته اند که تو را بخیر هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه گفت که شنیدی
انچه من شنیدم گفتم بلی یا رسول الله گفت پنهان کن چون نزد ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامها ایشان و نامهای پدران ایشان چون

ندای حضرت را شنیدند بو پر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند
و حضرت بشتران ایشان رسیده شناخت که شتران کدام جماعت است چون از عقبه بزیر امد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند
شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت با هل بیت او برسد پس بعد از ان چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را
شنیدند بخدمت انحضرت امدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حقتعالی این ایه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد
قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا
یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته است انچه با ایشان نسبت
داده اند و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بان نرسیده اند کلبی و مجاهد از مفسران
عامه گفته اند که مراد انستکه قصد کردند که شتر انحضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند یعنی نتوانستند کرد دین اسلام را مکر انکه غنی
کرد ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد خدا
ایشان را عذابی دردناک در دنیا و اخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که چون
عقبه مسمی بود به هرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر کردنکاه رسیدیم
ان چهارده نفر منافق دبه ها را پر از ریک کرده بودند و از عقب ناقه امدند و دبه ها را زیر پای ناقه انداختند نزدیک بود که رم کند حضرت صدا
زد با و که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن اورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح و عرض کرد بخدا سوگند یا رسول الله صلعم که حرکت
نمیدهم دستی از جای دست و پائی از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک امدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر
بر کشیدیم و در روی ایشان زدیم و شب تاریکی بود پس ایشان نا امید شدند از انچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت
و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و معویة ابن ابی
سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة ابن شعبه و اوس ابن حدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف
گوید که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار وارد شده
و انچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی دیدم که احادیث غدیر در ان جمع کرده بود
و جلد بزرگی بود و کتاب دیگر که در ان طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده است که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد
در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در ان جمع کرده بودند و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علماء مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی در کتاب شافی گفته
است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون
الله تعالی اثبات دلالت ان بامامت مینمائیم بدو امر اول انکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هر چه کند امده است دوم انکه
در اینمقام این معنی مراد است اول انکه ما معنی الفاظ را باطلاق اکابر عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند
و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حقتعالی که ماویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم انستکه اتش جهنم اولی است
بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این ایه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حقتعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک
الوالدان و الاقربون مراد انستکه ایشان و الی و احقند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بانکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل
میشود و اکابر بلغاء و شعراء در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت
معنی گفته است و از جمله انها اولی بشئ است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر واقع شده است و ان اسمیست که بر جماعت بسیار
اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و ازاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسیکه پیمانی با و بسته باشد و بنده و ازاد شده
و کسیکه انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امر شود و قیام بان نماید مولی و ولی ان امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیث اینست که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولی خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد
شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است که در ایه انت مولینا یعنی ای خداوند ما بندگان توایم یا یاور مائی یا متولی
امور مائی و اما دوم که مراد اولی در اینمقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم اول انکه گوئیم
که ازاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که دو این وصف در انحضرت نبود و دلی ظاهر است و ثانی از برای انکه انحضرت هم سوگند
احدی نمیشد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند ازاد کننده و مالک

وهمچنین ودانا دوست سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست مانند ولایت محبت یعنی دوستی یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه
کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قران مجید ناطق است بان پس بر چنین امر واضحی احتیاج نداشت که مردم را در چنین وقتی
باین اهتمام جمع کند و همچنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق آن بر ابن عم امر معلومی بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و
ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة منافی این احتمال است پس میباید اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی
امامت است این وجهی است که سید مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد **اول** آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی
و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع
کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و این حکم
را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست که حضرت امیر المومنین عم را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر
کس من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتد به نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امرا نسبت برعایا می
باشد یا امرا در جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بود که متابعت ایشان را چون یاری میکنند ایشان را در جمیع مواطن و در
میدان [illegible] ایشان از جهت ایمان پس باز مدعا ما ثابت است **دویم** آنکه بر تقدیری که محبت و ناصر مراد باشد بغیر این خصوصیات [illegible] هر عاقلی
که باشد علم هم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک بوفات خود جمیع لشکر خود را جمع کند و
شخصی را بگیرد که اقرب اقارب و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من دوست او بودم این مرد دوست او باشد و دوست بدارد آن را
کند با او و او را لعنت کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از
عقلا شک کند در آنکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت او **سیم** آنکه هر گاه پادشاه
نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بیمقداری بگوید که هر که من یاور اویم فلان یاور اوست هیچ نمینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه
کس میاید از آن مرد ضعیف کم اعانتی بنا بر اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید که
آنشخص که حضرت رسول صلعم این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد در اقتدار و لا بد نفاذ حکمی داشته با[شد]
در ذکر محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد **وجه دویم** آنکه وجوهی که دلالت میکند
بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف و امام است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه مراد امامت زیرا که در اول کلام
فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است
میداند که آن سوال اول قرینه واضحی است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی از
احوال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند که قرینه بر خصوص و فی خالی نبود
باشد و الا الغاء در کلام لازم میاید خصوصا در اینجا که متکلم مذکور شده و امر است که هر تصرف مشروع که خواهد بشود پس
هر گاه او اولی از نفس باشد پس اولی [illegible] امر که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان
بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که آنحضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب
اقرار ایشان فرمود باین معنی که حقتعالی در قران مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و مفسران
اجماع کرده اند بر آنکه مراد از این آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که اولی است نبی بمومنان در هر چیزی از امور دین و
دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان
و حکم او نافذتر باشد از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت
ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند نزد و [illegible] او گردانند هر گاه امر عظیمی رو دهد جان خود را فدای او گردانند در جنگها
و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن
بخوانند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت
که حضرت رسول صلعم داشت از برای حضرت امیر عم و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه این
است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت بچندین وجه **اول** آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست
عامه و امامت کبری نمود تثبیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار
موجب هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود آنچه مبدا است از کینهای دیرینه که در سینه منافقا[ن]

حاضر بود تا کینه آن نمود بدعا کردن از برای اعوان و لعن کردن بر کسیکه تقصیر در نصرت او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعاها
مخصوص امرا و اصحاب ولایت است و مناسب محاورات نیست **دویم** آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر
معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسیکه علم بهم رساند آنکه منع کند و ترک موالاة بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعا
از آنحضرت برای کسی بدون قید دلالت میکند بر آنکه آنشخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد **سیم** آنکه اگر مراد
بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد
چنانچه ایشان میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسیکه موالاة و نصرت او کند باو[ل]
انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است **وجه سیم** آنست که از اخبار خاصه و عامه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم
در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است
که این آیه در روز عید غدیر نازل شد و این دلیلست بر آنکه مراد بمولی معنی است که با امامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال
دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم نعم انها باشد آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول
میشود اعمال مسلمین **وجه چهارم** آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه گفته است که این آیه
نازل شده در فضل علی عم و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس عمر او را
ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه پس گفته است این قول ابن عباس است
و براء ابن عازب و محمد ابن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد
و این صریحست در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن با آنکه اگر تبلیغ نکنی هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده و خوف
حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه شود با آنکه حقتعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیلست بر آنکه آن امری
که مامور بتبلیغ آن گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن برای مردم تا روز قیامت
حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان
در لفظ مولی گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول صلعم تبلیغ آن
نموده بود از احکام دین و ایمان بآن منتظم میگردد امور مسلمانان و از جهت کینها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنه بود
از منافقان لهذا حقتعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت از شر ایشان **وجه پنجم** آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص
صریح در این واقعه نزد کسیکه اندک اطلاعی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتوانند شد بر اینکه
مراد بمولی معنی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه
نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که من از میان شما بروم با آن قراین دیگر که
سابقا مذکور شد **وجه ششم** آنست که از نظم و نثر آنجماعتی که در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند
از این کلام مانند حسان ابن ثابت که در کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول صلعم رخصت شد و در این باب قصیده گفت و حضرت
او را تحسین کردند و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذ[شت]
و امثال این بسیار است و این اقوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب دارم از بیشرمی علماء مخالفین که در مقامات دیگر بنقل
یکراوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و [illegible] ایماء و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع
حیا را از سر میکشند و در صحاح منع میکنند عصمنا الله وایاهم من العصبیة والعناد و هدینا الی سبیل الرشاد **فصل دویم** در حدیث
منزلتست و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و مابه الاشتراک همه آنست که حضرت رسول صلعم در مواطن بسیار بحضرت امیر عم فرموده که
انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری
نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری
و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد ابن ابی وقاص که حضرت رسول صلعم در غزوه تبوک علی عم را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله
مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول صلعم فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت
غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و در صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این روایت را و از مسیب روایت کرده است که در روایت آنحضرت

از سعد بن مسیب خواستم که شفاها این حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلعم شنیدی پس انگشتهای
خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از حدیث صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را
امیر کرد و گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست ان سه چیز که در حق علی شنیده ام
هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا
که با او گفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی ع گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق
مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم که در روز خیبر
میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او همه ما گردن کشیدیم
که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش درد داشت و درد دیده را بآب دهان مبارک خود برد و بدیده او
مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها
اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست گفته است که حضرت امیر ع در همه غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن
حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول صلعم او را برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت
و گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات
و صحیح ترین آنهاست روایت کرده است ترا از رسول خدا صلعم سعد ابی وقاص و طریقهای سعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را ابن عباس
و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیار که ذکر آنها بطول می انجامد و فاطمه دختر علی ع روایت کرده است
از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا صلعم با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت
تو برادر منی و صاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتابی بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سند همین
حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ
کامل از محمد ابن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر ابن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلعم با علی گفت تو اول مسلمانی در اسلام و اول
مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی ابن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین ع و عمر و سعد ابن
ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر ابن سمره و مالک ابن الحویرث و براء ابن عازب و زید ابن
ارقم و ابو رافع و عبد الله ابن اوفی و برادرش زید و ابو شریحه و حذیفة ابن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل ابن
ابیطالب و جیش بن جناده و معویة ابن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید المسیب و امام محمد باقر ع و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت
علی ع و شرحبیل ابن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری که شرح صحیح بخاری گفته
است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب بن زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول صلعم این سخن را با حضرت امیر ع گفت حضرت امیر دو مرتبه
گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء ابن عازب و زید ابن ارقم زیادتی هست که حضرت رسول با علی ع گفت یا من میباید در مدینه
بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر ع این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که
از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر
آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی ع و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر ابن عبد الله و براء ابن عازب
و زید ابن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر ابن سمره و جیش بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق
او را ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول صلعم با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو
بخیر راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علماء و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده گفته است
دلیل آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول صلعم بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی ع نقل کرده است که گفت و اجعل لی
وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا صلعم فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام
که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب و منازل هرون را از موسی
پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری

او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک
کرده بود که آیا در میان شما کسی هست بغیر من که رسول خدا با او گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی گفتند نه و صاحب صواعق
محرقه با آن تعصب و عناد تصحیح این حدیث کرده است تا منع تواتر نموده است و کدام متواتر از این واضح تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان
از جماعت بسیار از صحابه نقل کرده اند که ایشان قول هر یک را ایشان در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان
ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین هر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است باستدلال کرده اند قطع نظر از احادیث
متواتره شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام اما وجه استدلال باین حدیث که متواتر است بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزله عموم
است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این حدیث صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی مثل اگر کسی بگوید که فلان
مرد بمنزله منست مگر آنکه بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر خود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت میکند بر آنکه جمیع
نسبتهائی که میان موسی و هرون بود میان او و آنحضرت بوده باشد مگر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانکه فرمود
اخلفنی فی قومی پس هرگاه موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر المؤمنین ع ثابت باشد و این غیر معنی
پیغمبری است که استثنا شده است و اگر گویند که باشد که خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح
است در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دوم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع
امت موسی پس باید که امیر المؤمنین ع افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول عقلا قبیح است چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول صلعم در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلت بود مخصوص بود در وقایع متباینه بمفهوم مثلا آنکه در
سد کردن درها از مسجد و مفتوح کردن خانه آنحضرت و در تسمیه امام حسن و امام حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مبشر این
را فرمود و در استخلاف مدینه و در نصب غدیر پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور و بلکه متواتر است
که آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در این امت نیز واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار وارد شده است که
لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند دو تای
کفش که با هم موافقند و مانند تیرها که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم
خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز باشد مثل آن و در این امت
امری که شبیه بآن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف کردانیدند و منافقان بر او غالب شدند
مؤید این آنکه خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین ع را از برای بیعت ابو بکر لعین بمسجد آوردند رو بقبر آنحضرت کرد
و این آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم که گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای فرزند
مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند بتخصیص آنکه جمعی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی
منتقل شد باولاد هرون پس باید امام حسن و امام حسین ع که باتفاق خاصه و عامه مسمی بنام پسران هارونند خلیفه حضرت رسول الله صلعم
باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشد باقتضای اجماع مرکب از جمله آنها علماء مخالفین که این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی
که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هارون و چون موسی گفت اشرکه فی امری
هارون وصی موسی بود چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هارون بر سبیل
استقرار زیرا که وصایت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع پنجم آنکه در غزوه تبوک حضرت امیر المؤمنین ع را خلیفه کرد بر مدینه
و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر
نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارون و اخوت دوجانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان
ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر از سبقت در کفر که عین نقص است و نشایبه بکمال در آن نیست مقدم داشتن عین
خطا است و نزد هیچ عاقلی و نزد هیچ عاقل نیست و الله الهادی الی سواء السبیل **فصل سیم** در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا
و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد
حضرت رسول صلعم مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور کسی را که محبوب ترین خلق خود را
بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که در زین گفت که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست
که انس با علی گفت که طلب امر زش کن از برای من و ترا بر من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول

روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در گرده نان گذاشته برای حضرت رسول بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود
خداوندا بیاور بسوی من دوسترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم
علی است فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق
این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون
نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا بخورد با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا او را مردی
از انصار گردان پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت منم علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتیست حضرت برگشت چون بخدمت
حضرت رسول برگشتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا
بگردان او را مردی از انصار پس باز علی آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتیست برگشت چون نزد حضرت رسول برگشتم باز
این سخن را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بکشا چون در را کشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود
بسوی من بیا پس نشست و از آن مرغ تناول نمودند و بروایت دیگر از او و ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چه
دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبید که محبوبترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام
تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت
میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از
او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه
اعتراف بحقیت آن نمودند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به برصی که
نتوانی پنهان کرد آن را از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه در رو و پیشانی بهم رسید مکرر میگفت بنفرین علیست و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع
آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید و آقای مسلمانان و امام
و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بعنوان
سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده
است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه
و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در اخصاص روایت کرده اند و روایت
کرده اند از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و
عبد الملک بن عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی باسناد خود از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن
بطه در ابانه بده طریق روایت کرده است و ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها
تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا روایت کرده اند با آن عداوتی که
اکثر ایشان با امیر المومنین علیه السلام داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون این حدیث ثابت شد دلیلست بر امامت آنحضرت زیرا
که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است
که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمیباشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی او را
بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل
بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیاری از جاهای قرآن مجید بنا باین معنی فرموده است مثل قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ
یعنی بگو یا محمد ص اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت پیغمبر کنید تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ
اللَّهِ أَتْقَاكُمْ بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند
بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند بدرجه بزرگ و فرموده که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال
کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر
ثواب آن را می بیند و فرموده است وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی مساوی
نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر میشوید حق را و معلوم است که
کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحونست باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرابت و بشریت

نیست پس کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرونست باجماع و بقرینه آنکه حضرت
خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این
دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن این مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته میداند که این خلاف
ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق آن مفید دلیل عموم است و اکل در کلام جواب مراد است و
قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ما ثابت
میشود یا باعتبار فقر و استحقاق و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر از آنحضرت بسیار بوده و شیخ مفید از این
اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت امیر را برمیگردانید
و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت رسول نفرین او بر این فهم کرد و فرمود که هر کس قوم
خود را دوست میدارد با آنکه مکرر در میان انصار از او بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این معنی بود که
تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر احتجاج بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری
و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس
سره و ایضا میگوئیم که اگر این دلیل افضلیت نمیبود انس چرا از برای دو غایت آنها تا فقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت امیر شود و
پیس گردد دوم آنکه ممکنست حضرت در آن وقت احب و افضل خلق باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این
مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که او احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و از منحرفین بر سایر انبیاء و
اوصیاء و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا
جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردد اند میان دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات قول دوم
تفضیل ابوبکر بر او در جمیع احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی تفصیل ذاتست یا آن قایل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود
که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه ای هم بر آنست که حضرت با آن سخاوت و مروت و فتوت انس و عمر و غیر او را از حاضران شریک نکرد
و حصه با ایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین را روا نیست خوردن و بنا بر این افضلیت آنحضرت در این وقت
میکرد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد و نهم منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا ص در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد
کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم با امید آنکه از برای این امر مرا طلبد پس حضرت رسول
علی را طلبید و علم را با او داد و گفت برو و عقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد
و نظر بعقب نکرد و با آواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت
خدا و رسالت من هر گاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح
بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه بن اکوع که علی با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت زیرا که دردی در دیده مبارکش بهم رسیده بود و درد
میکرد پس چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون
آمد و با آنحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست
میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی پیدا شد و امید نداشتیم
که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن
سعد روایت کرده اند که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردیکه خدا فتح کند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول او را
و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت
آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابیطالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله ص
چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و در دیده‌های او رمدی بود پس از دهان مبارک در دیده‌های او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا
یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتأنی
روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا
سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و در روایت سعد ابن ابی

وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حقتعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که
حضرت رسول صلعم اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ خیبر فرستاد
چون مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش نسبت میدادند
او را بترس و نامردی و حضرت را درد سر زد در دشقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت
و رفت و شکست یافت و برگشت و چون این خبر بحضرت رسول صلعم رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را
و دوست میدارند خدا و رسول او را و فتح خواهد کرد قلعه را و علی ع در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن حضرت
ابابکر و عمر و مردی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلعم سلمه ابن اکوع را فرستاد و علی ع را طلبید و بزودی
حاضر شد بر شتری سوار بود و بنزدیک حضرت رسول صلعم رسید شتر را خوابانید و دیدهها خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ پیچیده بسته بود
گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول صلعم او را بردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد سر دارم و دیدههایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا
چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیدههای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در حیوة بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد
و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی ع علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد من از عقب او میرفتم و در هیچ
موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن ابیطالب پس رو
باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریة را بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت
پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلۀ ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه خیبر آمد مرحب بغات روزها گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلائی
بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت امیر شروع برجز کرد و پیش رفت و در میان
دو صف ایشان رو در رو شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر او را دو نیم کرد و شمشیر رسید تا دندانهای او نشست چون یهود
اینحالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز
نما را در آن سوراخ کرد و دروازه را حرکتی داد که تمام قلعه بلرزید و در را کنده مانند سپری بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آن را از
عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را حرکت دهند نتوانستند حرکت دادن در از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آن را
چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده
روایت کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است
نسبت بآنحضرت و آنکه جمعیکه غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند و از آن منقبت زرگی بشری باز ماندند و این منزلت عظمی
و منقبت کبری بود و جمیع ائمه اثبات بخاری و مسلم و ترمذی بچند طریق و ابن مغازلی بده از ده طریق و احمد ابن حنبل در مسند بطرق بسیار
و ثعلبی بچند طریق و محمد ابن یحیی ازدی و محمد ابن جریر طبری و واقدی و محمد ابن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ ابونعیم در حلیه و اشهبی در
کتاب عنقا و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی ع و عمر و عبدالله ابن عمر و سهل ابن سعد و سلمه ابن اکوع و ابوسعید
خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز گفته اند و شعر
حسان ابن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول صلعم در مدح آنحضرت فرموده مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متو
اتر است ما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت بچند وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود **وجه اول**
آنکه بر هر عاقلی معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانستند با آنحضرت هر آینه صحابه با آن جبنی
که اکثر ایشان داشتند چرا خود را عرضه میداشتند و آن همه آرزو میکردند که علم باز بایشان داده شود و آنقدر حسد بر آنحضرت در این باب
نمیبردند و شعراء در مدایح خود ذکر میکردند و خصوص امیر ع در مفاخرات خود ذکر میکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را
محبتی است که هرگز مخالفت ایشان اختیار ننماید و هرجا خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول آنحضرت آنستکه در
همه امور و جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانکه مکرر مذکور شد
و اگر بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان هست و اختصا
ص بوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنستکه از آن جهت او را دوست ندارند و اگر از این
مراتب هم تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است بر
حکیم علیم محال است **وجه دوم** آنکه بعد از آنکه تا حال بر عاقلی مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از آن بعمر داده باشد و ایشان گریخته

باشند از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید
آن شخص مخصوص به همه این صفات باشد که اتصاف آن دو را بآنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم
که از اهل مکه باشد و قرشی باشد یا بکسی که این دو صفت در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو
بکر و عمر دوست خدا نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت بلکه منافی
ایمانست و چگونه تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حقتعالی فرموده است والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنها
که ایمان آورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است از محبت مشرکان ببتهای ایشان و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا
خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حقتعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حقتعالی فرموده است بدرستیکه حقتعالی دوست
میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را و این مقبول نشده خوا
هد جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد و دیگر میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل
کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حقتعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است که ایشان یکی از
این جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و یا باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل خائنین
و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال
فخور و امثال ایشان از جماعتیکه حقتعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده و کسیکه باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت
امت دارد و هرگاه ایشان استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است که این
دو دلیل را یکدلیل تمام بر گردانیم باینکه بگوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه
دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر خطر مرتبه معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حقتعالی فرموده است
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله
و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما
از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خداست میدهد بهر که خواهد
و خدا واسع العطا و دانا است و از بعض حدیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که الله تعالی اوصاف ایشان را در این آیه کریمه مذکور ساخته حضرت امیر
المؤمنین و اصحاب آنحضرت اند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج نهروان جنگ کردند زیرا که اوصافیکه حضرت رسول الله امیرالمؤمنین را بآنها و
صف فرموده موافقست با اکثر اوصاف آیه کریمه خصوصا یحبهم و یحبونه و قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک
از اینها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار آن نمیتوانست نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این
آیه وافی هدایه در شان آنحضرت نازل شده است و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی و مسلم از امیرالمؤمنین ع
روایت کرده اند که چون روز جنگ حدیبیه بر آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکردگان مشرکان و گفتند آمده اند بسوی شما جماعتی از پسران
ما و غلامان ما و از خدمت ما گریخته اند پس ایشان را بسوی ما پس حضرت رسول الله غضبناک شد و گفت ای گروه قریش ترک کنید مخالفت امر خدا را
و اگر نه خواهد فرستاد خدا بسوی شما گروهی را که گردنهای شما را بشمشیر بزنند و ایشان گروهی اند که الله تعالی امتحان کرده است دلهای ایشان را از برای
پرهیزکاری پس بعضی از صحابه گفتند کیستند یا رسول الله آنجماعت فرمود از جمله ایشانست یا سر کرده ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل
من و چون کارهائیکه متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها امیرالمؤمنین ع متوجه آنها میشد و آنوقت نعل خود را داده بود که امیرالمؤمنین
پینه کند و مشغول آن کار بود و عبدالله ابن حنبل در مسند این حدیث را بطرق بسیار روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که فرمود ای
گروه قریش ترک اینمخالفت بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که امتحان کرده باشد خدا دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را
از برای دین گفتند یا رسول الله ابوبکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابوسعید خدری
روایت کرده که حضرت رسول فرمود در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم
فرمود نه ولیکن آنستکه نعل مرا پینه میکند و ازینها احادیث متظافره است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
از براء ابن عازب روایت کرده که حضرت رسول صلعم دو لشکر فرستاد بسوی یمن و در یکی علی را بر ایشان امیر کرد و در دیگری خالد ابن ولید را و فرمود اگر کار
بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس علی ع یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت و خالد شکایت علی را

و برداشتن جاریه را در نامه نوشته بمن داد که از برای رسول خدا آوردم و چون حضرت نامه را خواندند رنگ مبارک متغیر شد و فرمود چه می بینید در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر اینکه نامه را آورده ام و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در انجا این زیادتی هست که حضرت فرمود حصه علی در آن خمس زیاده از آن جاریه است که برداشته است و ابن ابی الحدید از ابن قتیبه روایت کرده است و گفت خالد به صحابه گفت بروید و علی را مذمت بکنید پس سه نفر ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت کرد و گفت علی جاریه را از غنیمت برای خود برداشته است پس حضرت رسالت بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر فرمود علی را از برای من بگذارید بدرستیکه علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مومنست بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است و پس ابن ابی الحدید گفته که احمد بن حنبل این حدیث را در مسند خود بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود من از علی ام و علی از منست و نمیرساند از جانب رسالت من مگر علی و این حدیث صریحست در خلافت نزد کسیکه اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که چون علی ع قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو یا علی آنچه در باب عیسی نصاری گفتند هر اینه سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروه نگذری مگر آنکه خاک پای ترا بردارند و بقیه آب دست ترا بگیرند و با نها طلب شفا نمایند و لیکن بس است ترا اینکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود و تو پیش از همه کس در کوثر بر من وارد خواهی شد و بر کوثر جانشین من خواهی بود و اول کسیکه حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسیکه داخل بهشت میشود بعد از من تو خواهی بود و شیعیان تو بر منبرها از نور خواهند بود با روهای نورانی و سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوطست با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر ع سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من با ایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و زینت پیغمبران و سرور مرسلان کرد اینها بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول ص گفت یا علی اگر تو نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند

فصل چهارم

در بیان اختصاص حضرت امیر ع است بحضرت رسول ص در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است

مطلب اول

اخوتست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول ص برادری قرار داد در میان صحابه حضرت امیر گریان بنزد حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله ص برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول ص گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص با علی ع گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و صاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد در میان علی ع و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر ع با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول ص برادری در میان او و خود قرار داده باشد در وقتیکه مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی ع میگفت که من بنده خدا و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر دروغ گوئی و قصه مواخات متواترست و ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول ص برادر گردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسیکه در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانکه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابو ذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر ع را با کسی برادر نکرد حضرت امیر ع گریان شد حضرت رسول ص فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او از من بمنزله هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریحست در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول ص نظیری و شبیهی که شایسته برادری او باشد نبود پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچندین سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت بدرستیکه بر در بهشت نوشته بود دو

در اختصاص امیر المؤمنین علیه السلام برسول صلی الله علیه و آله

هزار سال پیش از آنکه خدا آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خداست

مطلب دویم

آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا ص گفت صاحب سر من علی ابن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول با علی ع راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابو بکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة است روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول ص رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده است که حضرت رسول ص در حال احتضار فرمود بطلبید از برای من حبیب مرا و بروایتی بگو خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند و همچنین رو گردانید باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را طلبید چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا از عالم اعلی ارتحال نمود **سیم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درها از اطراف بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ ابن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا ص امر میکند شما را که درها را سد کنید مگر در خانه علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و فرمود بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد ابن حنبل و ابو علی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی و پنج نفر از صحابه روایت کرده اند و ابن حجر و ابن اثیر در نهایه گفته اند که چون ندا کردند از مسجد بیرون روند و درها را ببندند بغیر رسول و علی بیرون رفتند در مسجد و رخنه های خود را میکشیدند و درها خود را سد کردند و در این زمان نیز علامت در خانه علی هست که در مسجد مفتوح بود و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت فرمود درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی را و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده که حضرت رسول بعلی ع فرمود حلال نیست احدی را که جنب داخل مسجد شود بغیر از من و تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که ما فوق آن متصور نیست **چهارم** آنکه خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص خواست که بتهای کفار قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر المومنین ع را بدوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه ابن حنبل در مسند و ابو علی موصلی و صاحب تاریخ بغدادی و زعفرانی در فضایل و خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعتی بسیار از جابر انصاری روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم و کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند و حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای کعبه بتی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند و چون نظر حضرت بر آن بت افتاد فرمود یا علی یا میباید که تو بر دوش من بالا روی و یا من بر دوش تو بالا روم و هبل را از بام کعبه بیندازم و علی ع گفت یا رسول الله بلکه تو بر دوش من بالا رو و گفت چون حضرت رسالت بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس تبسم نمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد و چون برخواست بحق آن خدا که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمانرا بگیرم میتوانستم گرفت و پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید این کرامت از همه عظیمتر است و تا کسی در جلالت همدوش نبوت نباشد پا بر دوش پیغمبر نمیتواند گذاشت زهی نقش پائی که بر دوش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند و در کتب مخالفان مذکور است که هر گاه حضرت رسول الله اراده برخواستن میکرد دست علی را میگرفت و هر گاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسالت عطسه میکرد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا بلند کند ذکر ترا و حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای تو را بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسالت غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با او سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را که علی ع را در بر گرفته میبوسید و میگفت پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون علی ع حاضر نبود میفرمود کجا است محبوب خدا و محبوب رسول خدا و ابن حجر در جزء اول الخلفیات از عایشه روایت کرده و بسند های بسیار از صحاح عامه روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود علی از منست و من از علی و ادا نمیکند دین مرا از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که رسول خدا در شادی و بهجت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را تزویج علی نمود و با او فرمود که ترا تزویج میکنم بمردیکه سید و بزرگ خلایق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلام او بیشتر است از همه صحابه و حلم او عظیمتر و علم او بیشتر است و اسما بنت عمیس گفت دیدم که رو میکرد رسول خدا و بر گونه خدا را بیک

دیگر داد و دو کتاب ها از برای هر دو کرد و دیگر ابراز دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بنحویکه دعا از برای فاطمه میکرد و
ایضا روایت کرده اند که رسول خدا خطاب فرمود بگروه ثقیف در وقتیکه بنزدیک آنحضرت آمدند که یا مسلمان میشوید یا مبعوث سازم بسوی
شما مردی را که از منست یا بمنزله منست پس گردنهای شما را خواهد زد و مالهای شما را خواهد گرفت و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد
عمر گفت بخدا سوگند که هرگز آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز پس سر خود را پیش گرفتم که شاید بگوید اینست پس دست علی گرفت دو مرتبه فرمود این
است مؤلف گوید که این بی ایمان چون بخدا اعتقاد نداشتند از قسم دروغ پروا نداشتند زیرا که این سخن را موکد بیمین در جنگ خیبر و مواطن
دیگر گفته و البته یکی یا دو یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشتند پروا از این نداشتند که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ
میگوید و از همه حریص تر بود بامارت اگر گویند مرادش این بود که اهلیت این امر را در خود میدید این را سستی ما یابیت که در مواطن
متعدده نیز اظهار نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که عمر و ابوبکر لعنهما الله حضرت فاطمه
صلوات الله علیها را خواستگاری کردند و حضرت رسول اعراض فرمود و فرمود امر او با خداست و علی ع خواستگاری کرد و با او فرمود خدا
بتو عطا فرمود و احادیث در باب خصائص امیرالمؤمنین یا سید المرسلین زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود هر عاقلی که اندک
بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاه یا امیری یکی از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود کرداند و در امور کلیه در خویش
با و توسل جوید و او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع امت مدح او کند البته او را از برای خلافت خود مهیا کرده و این اولیست بر ما
دنیا بت و از آنکه صریح بگوید او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم باشد که محبتش و تابع محبت خداست و دشمنی
بر امور دنیویه و روابط بشریه نیست پس اینها اول دلایل بر امامت و خلافت **فصل پنجم** در بیان آنکه حق همیشه با علیست و علی با حق
جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که بعد از من فتنه خواهد بود و چون ظاهر شود بر شما باد
بملازمت علی که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده
است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابوایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا ص بعمار فرمود اگر ببینی که علی
بوادیی میرود و مردم براه دیگر تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر غفاری
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که علی با حق است و حق با علیست و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزدیک من آیند و همین مضمون
را از ام سلمه روایت کرده است و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است
که حضرت رسول فرمود علی با حق است و حق با او میگردد هرجا که او بگردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی که در کشف الحق استدلال باین حدیث
کرده گفته که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه از طبرانی از ام سلمه روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود علی با قرآنست و قرآن با علیست
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزدیک من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از عایشه و ام سلمه روایت کرده است و موفق
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده و در فردوس الاخبار از حضرت رسول ص روایت کرده است که فرمود خدا رحمت کند علی را
پس فرمود خداوندا حق را با او بگردان هرجا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت انکار این مضامین ندارد و هرگاه مضمون این احادیث ثابت
شد امامت آن حضرت ثابت میشود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دویم آنکه
دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیحست عقلا سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره امیرالمؤمنین که خاصه و عامه
روایت کرده اند معلوم است که آنحضرت هرگز تصدیق خلافت خلفاء ثلاثه نکرد و همیشه ایشان را نسبت بظلم و تعدی میداد و از ستم ایشان
شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جائر و کافر خواهند بود و شکایت آن حضرت از ایشان
اگرچه احتیاج باثبات نیست اما چند روایت از صحاح ایشان ایراد مینمائیم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی
داود روایت کرده اند از مالک بن اوس که روزی علی و عباس آمدند بنزدیک عمر و طلب میراث پیغمبر میکردند عمر گفت بایشان که چون رسول
خدا از دنیا رفت ابوبکر گفت من وصی رسولم آمدی تو و طلب میراث زن و فرزند میکردی و ابوبکر گفت که رسول ص میگفت که ما گروه پیغمبران
میراث نمیگذاریم و آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را نسبت بدروغگوئی و گناه کاری و مکاری و خیانت کننده دانستید و خدا میداند
که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود و چون ابوبکر مرد و من گفتم وصی رسول و ابوبکرم شما مرا دروغگو و مکار و گناه کار و خاین دانستید
خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم و الحال هر دو متفق شده آمده میگوئید میراث را بما
بده پس از این حدیث که بصحیح صحاح ایشان وارد شده باعتراف امام ایشان معلوم میشود که امیرالمؤمنین ع ایشان را دو منافق لعین دروغگو کذاب و

عذار

غدار و مکار و خاین و گناه کار میدانست پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده و ایضا شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر
مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیرالمؤمنین ع و عباس در آن میان نباشند کی اجماع متحقق شد چنانچه صاحب جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول و عباس آمدند بنزدیک پدرم ابوبکر و طلب میراث خود میکردند
و پدرم گفت که من از رسول خدا شنیدم که گفت میراث از ما پیغمبران نمیماند و آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از آن میخورند کاری که پیغمبر
کرده من تغییر آن نمیکنم و چون حاصل صدقه بمدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و چون حاصل خیبر و فدک آمد عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته که در
روایت دیگر وارد شده که فاطمه آزرده شد از ابوبکر و از آن ملعون هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن
کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت علی ع روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود و چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از
او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول ص شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد
گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت نکرد و چون علی که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح
با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور و از برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با
ابوبکر گفت که تنها نزد ایشان مرو و ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند
پس حضرت امیر برخواست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر بسنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت
شد و ابوبکر برخواست و خطبه خواند و عذر ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلیکه
در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشده و تصرف ایشان در این مدت
در فروج و اموال و دماء مسلمانان محض جور و غصب بوده و اگر در آخر مجتمع شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت
اعادی بوده و اجماع و بیعتی چنین در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد
و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی ع نامه نوشت که مضمونش این
است اما بعد حسد برده بهر والی که داشت و بلی جور در دنیا بر مردم زیرا که امور این امت برنگشت باحدی بعد از رسول خدا مگر آنکه
حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از نوا نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا
ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه مشومه او پس حضرت امیر ع در جواب
نوشت که آمد بنزد من نامه تو در آنجا نوشته بودی حسد بردن من بر خلفاء و امتناع من از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر
نمیخواهم از این امور نزد تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما
باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش
گذاشتند بسبب قرابت محمد ص پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احق بودیم باین امر از غیر و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد
من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر کنم مدینه را از سوار و پیاده کان بر سر ابوبکر
نخواهم و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلینی روایت کرده است که چون علی ع خواست بجانب
بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات فرمود بدرستیکه چون حقتعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته
متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را
پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود باندک ضعفی
فاسد میشد و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بیاد رجوار فتند
و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر ع گفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند
امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری که من
اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیرالمؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست
نمیداشتند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب
نقل کرده است که رسول خدا ص گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حقتعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله

لعنهم الله فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم وکسیکه خدا اورا در دنیا و اخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت
وخلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت انحضرت بر سایر صحابه زیاده بر انکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
که از اعاظم علماء مخالفانست گفته است که قول بتفضیل امیر المؤمنین ع قولیست قدیم و بسیاری از صحابه و تابعین قایل بان بوده اند از
جمله صحابه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و یاسر و جابر ابن عبد الله و ابی ابن کعب حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل ابن حنیف و ابو الهیثم
و ابن تیهان و خزیمه ابن ثابت و ابو الطفیل و عباس و بنی العباس و بنی هاشم و بنی المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و بعد از ان برگشت
و از بنی امیه خالد ابن سعید ابن العاص و عمر ابن عبد العزیز و جمعی قایل بوده اند و ثعلبی که از اعظم مفسرین اهل سنت نقل کرده که ابن
مسعود که از صحابه کبار است چنین بود که ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران و ال محمد علی العالمین و ابن حجر صاحب
صواعق و فخر رازی در تفسیر روایت کرده اند که اهل بیت رسول ص در پنج چیز با انحضرت مساوی اند اول در سلام که الله تعالی فرموده است
السلام علیک ایها النبی و فرموده است سلام علی ال یاسین و دوم در صلوات بر ایشان در تشهد و سیم در طهارت که فرموده است طه یعنی ای
طاهر و ای هادی و فرموده و یطهرکم تطهیرا و چهارم در تحریم صدقه و پنجم در محبت که فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی و ابن ابی الحدید گفته اما فضایل انحضرت از کثرت و شهرت بجایی رسیده که با وجود ان شعر ضرور ذکر و بیان نشد سماجت و بعد از ان
گفته چگونه در شان مردیکه اعدایش اقرار و اتفاق و اذعان بفضلش کرده باشند و خصمانش انکار و کتمان نتوانستند کرد و معلوم است که
اعدایش که بنوامیه اند با اینکه ممالک شرق و غرب شد ند نهایت سعی و جهد در اطفاء نور او نمودند احادیث در مثالب و معایب او وضع
نمودند و بر منابر و منابر سب او کردند و مادحان و شیعیان او را حبس و قتل و نفی نمودند و مردم را از روایت احادیثی که دلالت بر فضیلت
و منقبت او کند منع نمودند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری کردانند و هر چند ایشان در این امر سعی بیشتر کردند نام
او بلند تر شد و قدر او رفیع تر شد مانند مشک که هر چند انرا پنهان کنند بوی ان پنهان نماند و مثل افتاب که بکف دست پوشیده نشود
و مثل روز روشن که اگر یک چشم انرا نبیند چندین چشم دیگر ببیند چگونه در شان کسیکه همه فضایل باو منسوب باشد و سلسله جمیع
کمالات باو منتهی شود و سر کرده همه فضیلتها و سر چشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بود و گوی سبقت از میدان همه مکارم او برده
و بعد از او هر کسیکه بهره از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته و پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا
شناسیست و هر که خدا را شناخته از او شناخته است و لوای معرفت در ساحت همدایت زیبا او افراخته و راه خدا از شمع کلام او روشن گشته
و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته و معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل در این فن استاد مردم اند شاگرد او بوده
اشاعره نیز غاشیه بر دوش این ذلت و پیرو هوا دار این سرکو بیده اند که استاد ایشان ابو الحسن اشعریست و شاگرد ابو علی جبائیست که یکی
از مشایخ معتزله است و استاد او واصل ابن عطا است و او شاگرد ابو هاشم ابن عبد الله ابن محمد ابن الحنفیه است و او شاگرد پدر خود و پدرش شاگرد
امیر المؤمنین ست و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بانحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرانست که تمامی از انحضرت ماخوذ است و ابن
عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد انحضرت است و از او پرسیدند که علم تو با علم عمت چونست گفت مثل قطره
با دریاست بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوفست معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو
میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در ورع فخر میکرده اند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باعتقاد خود بانحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرفست همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دئلی
استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد انرا بیان فرموده است و از الجمله انستکه اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و
کلمه منقسم بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوبست و مضاف الیه مجرور است و همین
قوانین نزدیکست که معجزه باشد اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمایند میدانند که در ایت جلالت در در رفعت بکجا رسیده
و شارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام اینده کان را بر زبانهای مردم افسرده و مقامات
در حروب مشهور و حربهایش تا قیامت معروف و مذکور است و شجاعیست که هر گز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده هر گز خصمی در برابرش نمانده
که از او نجات یافته باشد مگر در امان او رفتن و هر گز ضربتی نزده که محتاج بضرب دیگر باشد و شجاعی را که او میکشت خویش افتخار میکردند
باینکه کشته اوست چنانکه بعد از انکه انحضرت عمرو ابن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش اینست اگر کشنده
عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را عاری کشته او را
ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود و معویه بکبخت خوابیده بود نیدار

[illegible]

شد دید عبد الله ابن زبیر در برابرش ایستاده عبد الله از روی مزاح با وگفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا بکشم معویه گفت تو شجاعت
میکنی گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی ابن ابی طالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را بدست
چپ خود کشته بود دست راستش بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجمل اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب دیده است او میدانند بنام او و مثل میزنند
و اما قوت و زور دستش ضرب المثلست در همه افاق و هیچکس بقوت او نبوده باتفاق در خیبر را از جا کند و چندین کس نتوانستند که حرکتش دهند
و سنگ عظیمی از سر چاهی برگرفت که تمام لشکر از برگرفتن عاجز بودند اما سخاوت و جودش از ان مشهور تر است که باید گفت روزها روزه می
گرفت و شبها گرسنگی میکشید و قوت خود را به دیگران میداد و سوره هل اتی باین سبب نازل شده و ایه کریمه الذین ینفقون اموالهم باللیل
والنهار سرا و علانیة در شان او وارد شد و روایت کرده که برای نخلستان یهودی دست خود اب میکشید تا نقد که دستش پینه بسته و مجروح میشد و اجرتش
تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم میبست و گفته اند که انحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده
و هر گز سائلی را نگفت حتی انکه منافقی از خدمت انحضرت برگردان شده بود نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بانحضرت و فحش
بسیار گفت و معویه گفت از پیش بخیل ترین مردم امده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگویی و حال انکه اگر خانه از طلا و
خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از ان نماند و ست که خانهای اموال را تصدق میکند تا انکه جاروب مینمود
بر جایش نماز میگذارد و است که بمالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هر گز رجوع ندارد
و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسیکه با او بدی
میکرد و صحت این معلوم است از انچه کرد با اعدای خود مروان ابن الحکم و عبد الله ابن الزبیر و سعید ابن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط
شد و بعد از انکه همه اسیر شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود با انکه عبد الله ابن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد
و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد و وقتیکه او را اسیر کرد او را سر داد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و از انجمله عایشه با وکرد چون براو
ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت
شمشیر از ایشان برداشت و بر ایشان امان داد و اموال و اولادشان نگذاشت غارت کنند انجند در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر او
سر اب را گرفته ملازمان انحضرت را از اب منع کردند بعد از انحضرت ابر را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بعوض ابی داد اصحاب گفتند تو هم
اب را از ایشان منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه والله انچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز معنی است از اب
و فرمود طرف اب را کشودند تا انها اب بردارند اما جهاد در راه خدا معلوم است و دوست و دشمن را که او سید مجاهدین نیست بلکه جهاد
مخصوص اوست و هیچکس دیگر را بجز او جهاد نیست و در این باب طنابی فایده است زیرا که جهاد انحضرت از امور ضروریه متواتره است
اما فصاحت انحضرت امام فصحا و سید بلغاء و استاد خطباست بلغاء گفته اند کلام او را که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کیست
از خدمت انحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجز ترین مردم در کلام امده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگویی و الله که راه فصاحت
و بلاغت برای قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخن را بر اسوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفتگی روی ضرب المثل است تا حدیکه
اعدایش او را باین عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر این را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه
خلافت را با انحضرت ندادند گفت بازی گراست و صعصعة ابن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود
بهر جانب که میخواندیم میامد و هر چه میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم مینشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی
با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد میخواهد کردنش را بزند روزی معویه بقیس ابن سعد میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار
خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا ص هم با اصحاب خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که
مدح او میکنی اما قصد ذم کردی و الله که او با ان شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و ان هیبت تقوی بود که ان داشت نه مثل
هیبتیکه اراذل و لئام شام از تو دارند و ان تا امروز از او در میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخویی
در میان مخالفان او مانده است اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد در اخلاص باو دارند هر گز طعامی سیر نخورد و ماکول و
ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان در زیرهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان او از مهربانی زیت یا روغن با
نان الایند و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمایی و پیراهنش کرباس و بسیار درشت بود و اگر استینش دراز بود میبرید و
نمیدوخت و رشته را بر سر دستش میریخت تا وقتیکه تمام شود و کم بود که نان و خورش را با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد نمک یا سرکه بود
و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از اینهم ترقی میکرد شیر شتر بود کوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با اینحال

قوت و زورش از همه بیشتر بود از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او میآمد و همه را بمردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه کس فزون تر و مردم از آنحضرت نماز شب و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسیکه یکشمه از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیر از راست و چپ میگذشت و در پیش و بر زمین میآمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده بود و اگر مناجات و دعوات او را تامل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین ع که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چونست گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول ص تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آنحضرت اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قراءت کنی میبینی که استادان قراءت همه شاگردان اویند و قراءت همه منتهی باو میشود و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه مهم ها خلفاء و امراء رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگهداشت و عثمان را مخالفت امر او در این بلیه گذاشت اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از این ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش این بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود فرموده اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرک تر بودم و خلفای دیگر برای خود هرچه اصلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسیکه در اکثر امور رعایت دین کند دنیا پیش بنظام تر از کسیست که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص شریعت و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم بود و امام همه عالمست و چه توان گفت از وصف کسیکه کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت ورا دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود میگذارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای یمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرها خود از جهه ظفر و نصرت نقش نموده با خود میداشتند و چگونیم در شان مردیکه همه کس میخواهد که از او منسوب باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید مردانگی خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول ص شنیدند که ملائکه ملاء اعلی میگفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و چگونیم در شان کسیکه پدرش ابو طالب سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کسیکه فقیری که با ریاست بزرگ باشد ابو طالب با کمال فقر بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول ص بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود تا او در حیوة بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از فوت او از دنیا حقتعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر تو را در اینجا ناصری نمانده و آنحضرت با پدری بآن رفعت شان پسر عم خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدة نساء العالمین و پسرانش سیدا شباب اهل الجنان بودند و آنش بدیشان رسول الله ص و مادر آنها دختر خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و خون او ممزوج و نور و روحش با نور او متصل و مقصود بیش از خلق او تا صلب عبد المطلب بعد از صلب عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر دوم هادی و چگونیم در شان کسیکه بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده و هنگامیکه همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشت مگر رسول خدا ص که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر آنند که او از همه کس پیشتر بعد از بعثت پیغمبر گرویده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این نمیکرد کسی با یکی و آنحضرت خود فرموده است انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کسیکه تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین او میکرد و آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنحضرت و اگر شرح مناقب و تفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه کلام مجملی از ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و تا بینند نزد این مناقب را که دشمنان بان شهادت داده اند بزرگی این کرامتی با این اهتمام که در ذکر مناقب آن ولی خدا مینمایند باز امثال فوج جاهل چند را بر او در خلافت مقدم میدانند و عداوتی از این بالاتر نمیباشد از همه عجیب تر آنست با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید که خود متعرض خلافت نشد و مردم را در ضلالت در جهالت گذاشت و ترک دنیا کرد و با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و قطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان نمی

بود

بود چرا چنین بزرگواری غافل بر انعم خود میشد و این افترا را در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب و نبوت است یا حطام دنیا فانیست که کسی دست از آن بر دارد و بدیگری که اهلیت نداشته باشد واگذارد و دین بر هر عاقلی مانند آفتاب روشن و واضح است که هرکسی این جهان و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهره از این جهان نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت که خلافت را چنین کسی تفویض نمایند و مردم با آن کمالات رعیت او گردانند که باید اطاعت او را بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه بر داشته اند و اعانت امام خود را از خدا حق خود نکرده اند با مخالفان و منافقان برادر غالب شدند چنانکه قوم موسی ع هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است بر امامت و ایشان تغافل و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناقب ایشان را لائق نیست از کتب ایشان باندکی اکتفا مینمایم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابو الحمراء خادم حضرت رسول ص که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت که مردم از درختهای مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص با علی ع گفت در تو مثلیست از عیسی ع یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی را که برای او اثبات کردند که او را اهلیت آن نبود بانکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر ع در مقام مفاخرت در آید و خواهد فضایل و مناقب خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند بیک عشری از آنچه رسول صادق الوعد در شان او گفته است و مرادم اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر راز گفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامیکه عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان آورد وصی و خلیفه منست و اول علی ع ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مرادم اخبار خاصه چندیست که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند که اندکی از بسیار و قلیلی از انهار است در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند پس اگر روایتی که ایشان نقل کنند نفس بان مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست پس بیست حدیث روایت کرده و مادر اینرساله بعضی از آنها را بیان مینمایم اول آنستکه حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول ص با علی ع گفت یا علی بدرستیکه خدا تو را مزین ساخته است بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوبتر باشد بسوی او از آن و زینت ابرار و نیکوکارانست نزد خدا و آن زهد در دنیا است که گردانیده است تو را که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است تو را که راضی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاد کرده است پس خوشا حال کسیکه تو را دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسیکه تو را دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم آنکه مسند احمد حدیث ثقیف که سابقا مذکور شد روایت کرده است که حضرت رسول ص بگروه ثقیف گفت مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و از روی عمر را نقل کرده است چنانکه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت من در آنجا در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که بر در گفت او را یافتم و از من پرسید که گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد انرا میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی ع سیم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا برای من گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای منست و نور کسیست که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام متقیان را اشاره است باین کریمه و الزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده داده است پس او سزاوار تر است باینکه بکند پس حضرت رسول ص گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا جلا

بدو دلش را و بهاد او را ایمان بخود کردان خدا فرمود کردم اما مخصوص کردانیده ام ببلیه و امتحانیکه احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام
گفتم پروردگارا او برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحنست و مردم را بان امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ
ابونعیم بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود بدرستیکه پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او
رایت علامت هدایت و منار ایمانست و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست در تمامت علم دار منست و بدرستی علی خواهد
چهارم بود کلید گنجهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد ابن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلعم که هر که
خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابرهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی مؤلف
گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی ادم در علم او
و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابرهیم در خلة او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب پس از
جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند برانکه علی مساوی این پیغمبرانست در ان صفات و شك نیست که انها افضل از ابوبکر
بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضلست پس علی باید افضل از ایشان باشد پنجم حافظ ابونعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند
پنجم از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی
از یاقوت سرخ که خدا انرا بدست خود خلق کرده است بانکه گفت باش این بهم رسید پس باید که متمسك شود بولایت علی ع ششم از مسند
احمد روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در پیشین روز عرفه بیرون امد و فرمود بدرستیکه حقتعالی مباهات کرد با ملائکه بجهة شما عموما
و گناهان همه را امرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را امرزید من بحق میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه سعادتمند
کل سعادتمند و حق سعادتمند کسیست که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم حدیثیست احمد ابن حنبل است که در کتاب فضایل
ششم و مسند روایت کرده که حضرت رسول گفت اول کسیرا که در قیامت میطلبند منم پس می ایستم در جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن
میپوشانند پس پیغمبرانرا یکی بعد از دیگری میطلبند و در جانب راست عرش باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی را میطلبند برای قرابتی که
با من دارد و میدهند بدست او علم مرا که لوای حمد است و ادم و هر که بعد از واست همه در زیر ان علمند پس با علی خطاب کنند که پس تو یا علی
با علم من میان من و ابرهیم بایست پس حله بر تو میپوشانند و منادی از عرش ندا کند که یا محمد نیکو پدریست پدر تو ابرهیم و نیکو
برادریست برادر تو علی و بشارت باد ترا یا علی که ترا میخوانند هر گاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هر گاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا
میکنند هر گاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ ابونعیم در حلیه از انس ابن مالك روایت کرده که روزی رسول خدا صلعم بمن فرمود که اب برای من وضو حاضر
کن چون کردم برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و فرمود اول کسیکه ازین در داخل شود امام متقیانست و سید مسلمانانست و یعسوب مؤمنان
یعنی پادشاه ایشانست و کشاینده دست و پا و روی سفید انست بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا مردی از انصار باشد و ازو کتمان کردن و دعا
خود را پنهان کردم پس علی امد و حضرت برخواست و شاد و خندان و دست در گردن او کرد و جبین مبارکش را بوسید و عرق از روی پاك
میکرد و علی گفت یا رسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نکرده فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی
نهم رسانید و ندای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه در ان اختلاف کنند نهم انکه حافظ ابونعیم در حلیه
روایت کرده است از عایشه که حضرت رسالت فرمود بطلبید از برای من سید عرب را گفتم مگر تو سید عرب نیستی فرمود من
سید جمیع فرزندان ادمم و علی سید عرب و عجم است و چون علی امد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر امری که
اگر متمسك شوید بان هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله فرمود او علیست پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی
دهم من بدرستیکه جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا انچه گفتم بشما دهم حافظ ابونعیم در حلیه روایت کرده است که روزی علی ع امد و حضرت رسول الله
فرمود مرحبا ای سید مؤمنان و امام متقیان و صحابه گفتند بعلی که شکر بجا اور برای این نعمت فرمود حمد میکنم خدا را بر انچه بمن عطا
یازدهم کرده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر ان یازدهم در حلیه روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم فرمود هر که خواهد زندگانی کند بروش زندگی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در بهشت عدن که پروردگار
من بمن عطا کرده است پس باید که موالات کند با علی و دوستی کند با دوستان او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستیکه ایشان عترت
منند و از طینت من افریده شده اند و علم و فهم مرا بایشان داده اند پس وای بر انها که تکذیب ایشان کنند و از من قطع کنند در حق ایشان
دوازدهم صله مرا و خدا شفاعت مرا بایشان نرساند هر گز دوازدهم احمد در مسند و صاحب کتاب فضایل و فردوس الاخبار روایت کرده اند که حضرت
رسول صلعم فرمود که بودیم من و علی یك نور نزد الله تعالی پیش از انکه ادم را خلق کند بچهارده هزار سال و پس چون ادم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را

جزو پنجم

بدو جزء پس یك جزء من بودم و یك جزء علی و در فردوس الاخبار یاد کرده است پس ما منتقل شدیم بصلبها تا رسیدیم بصلب عبد المطلب پس از برای
سیزدهم من نبوت شد و از برای علی وصایت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسالت خطاب کرد بعلی که نظر کردن بروی تو عبادتست و
تو سیدی در هر دو دنیا و اخرت و هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن
چهاردهم داشته است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد چهاردهم احمد روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا فرمود کیست که از
برای من اب بیارد مردم همه امتناع کردند و علی ع مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و امد بر سر چاهی عمیق و فرو رفت بقعر چاه و پس الله تعالی
وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که مهیا شوید برای یاری حضرت محمد صلعم و برادرش علی با گروهی از ملائکه پس از اسمان بزیر امدند با غلغله و
صدائی که هر که میشنید میترسید و چون بنزدیك ان چاه رسیدند همه ملائکه بر علی ع سلام کردند برای اکرام و اجلال او و احمد این حدیث را بسند
دیگر روایت کرده است از انس و در اخرش یاد کرده که حضرت رسالت فرمود یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت برای تو خواهند
پانزدهم اورد و بر ان سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که حضرت
رسالت خطبه خواند و در ان خطبه فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بتحقیق که دوست نمی
دارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن
شانزدهم داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا عذاب کند او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود
که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیاست اول انکه او متکای منست در پیش خدا تا انکه
خدا فارغ شود از حساب خلایق دوم انکه لوای حمد در دست او خواهد بود و ادم و جمیع فرزندانش در زیر ان علم خواهند بود سیم انکه
در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست اب خواهد داد از امت من چهارم انکه او عورت مرا خواهد پوشانید
هفدهم و مرا دفن خواهد کرد پنجم انکه بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی
داری بهفت چیز و احدی از قریش برانها با تو منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان اورده بخدا و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده
از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده بمساوات میان مردم بسویت و عدالت کننده تر از همه در میان رعیت و دانا تر از همه بقضا
هیجدهم و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا که
تزویج کردی مرا بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسیکه اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش
نوزدهم از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده
است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول
بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی امد انچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند
بدرستیکه هیچکس از تو سزاوار تر نیست بمقام من برای تقدم تو در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تست
بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتیکه قران نازل شد و من حریصم و دوست میخواهم که
رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از انکه این احادیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را در اینموضع
از برای این نقل کردم که بسیاری از اینجماعت که منحرفند از انحضرت چون می بینند که حضرت امیر از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در خطبها
فضائل و کمالات خود را ذکر میکند انحضرت را نسبت بتکبر و تجبر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفته اند چنانچه عمر گفته
که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبر بسیار زیاده از انست که این را قبول کند و زید ابن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه
ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسیکه این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و انحضرت در شان او این ها
گفته باشد اگر با اسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با انکه انحضرت هرگز در گفتار و کردار
اظهار تکبر نمینمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه بیشتر بود تا انکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع
سخنان از انحضرت صادر میشد از باب جوشش بود که در سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم مینمود بضرورت اظهار مینمود و اه سردی بود
که از دل پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود که
غافلانرا که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را اظهار کرد تا انکه مردم
اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران ادعای فضیلت بر او و تقدیم ندهند و حقتعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق

اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لَا یَهِدّی اِلّا اَن یُهدی فَما لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که خصم چشم و گوش و دل مخالفان ابی
بند و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که ایمه دین این فضیلتها و احادیث را نقل کنند و تصدیق
صحت آنها میکنند و قبول میکنند که صدیق این فضائل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکنند و
اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت دیگری را ترجیح میدهند که بر سبیل لهو از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکنند و استشهاد میکنند باین
اینکه صریح حجت در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند
و آنها را نایب امام و واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی
توانند انکار صحت آنها کردن زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب
ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ایمه اربعه ایشانست که یکی از
چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین
مشهور ایشانست و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتبی که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتنا ایشان
نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر
ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه ایشان در برابر ما میآورند حدیث موضوعی چندست
که مطلقا در کتب ما اثری از آن نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسیکه استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیثی
که در اینمقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریحست در
خلافت و ریاست کبری و کسیکه عدیل نفس رسول باشد تبعیت غیر نمیباشد حدیث ثقلین صریحست در امامت و غصب خلافت و چندین موضع
و کسیکه متصف بصفات مشهوره انبیاء باشد و همه در تحت لوای او باشند و در بهشت مقام رسول خدا ص و ابراهیم ع باشد تبعیت غیر او شقی لئیم که
چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث ضعف نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات ایشان دلالت بر امامت میکند
خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبرست و وراثت
امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیاء دیگر اینمعنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته
که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیگذارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید
از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که اداء رسالت از جانب رسول
و صلوات او را بایشان نشوانند بغیر اینکه از او شنوند باعتبار عصمت یقین داشتند که فرموده آنحضرتست و گویا صدای او را شنیده اند و لهم
چون بمنزله نفس و جان اوست پس صدای او بمنزله صدای اوست و ایضا بیان حق و رد اختلاف امت همه کار امام است و ثمره امامتست و در حدیث
ثم سید سرور بود جمیع عرب و محبت او باعث هدایت گردید بالاتر از دیگر امامتست و هم صریحست در امامت بجهاتیکه مذکور شد
و باز هم صریحست در امامت و امامت اولاد امجاد او و داز هم باعتبار وصیت نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و هجدهم دلالت
میکند که افضل است از سایر خلق بغیر از حضرت رسول که حجت کامل است بر امامت بتقریری که مذکور شد و حدیث آخر صریحست در آنکه حضرت
رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بی امر خدا کاری نمیکرد و خصم نیز خواهش رسولش نمیکرد تا آنحضرت مکرر این امر را
از خدا التماس میکرد و بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریحست در جلالت و امامت آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضولست و عقلا قبیح است
اگر متعصبی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اینها همه با هم موجب علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسیکه تعصب
و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد هدایت نیابد بهیچ حجتی و دین را اذعان نخواهد کرد وَمَن لَم یَجعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِن نُورٍ **فصل**
هشتم در بیان مطاعن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق
منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است ببعضی از آنها در این رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول امر عظیمی که در دین بود از اعظم
صحابه تفویض مینمود و هیچ امر را بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت را بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت
که خصم میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسیکه از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید
و آیات را در موسم با اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امر برائت بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه خصم اول امر کرد که بابوبکر بدهند
بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبین مخالفین

نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشده همراه بود در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فایده
او برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست نقض آن بزرگ آن قبیله او نکند
حرفیست بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست
و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت معروف مقرر بود بایست بر حضرت رسول مخفی نباشد و نداول ابوبکر را نفرستد
و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که
فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است ایضا اگر سبب این بود بایست وقتیکه ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی
مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل ع نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب
تو مگر کسیکه از تو باشد و از همه غریبتر آنستکه نیابت پیشنماز را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان
هر فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیر المؤمنین بامر خدا منشا فضیلت او نمیدانند
طعن دویم آنکه حضرت رسول اسامة بن زید را امیر لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند
و ابوبکر و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسیکه تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن
شدند و بغیر این احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از مخالفان خالی گردد و خلافت
بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد
العزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن که رسول خدا ص در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و
انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بودند امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان
موضع که پدرش زید در آنجا شهید شده بود و جنگ کند در وادی فلسطین و تساهل نمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش سنگین میشد و گاه سبک
میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا ترا
شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باینحال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود
برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از مردم بپرسم حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض
بر حضرت غالب شد پس اسامه برخاست که متوجه رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز
مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسیرا که از او تخلف کند پس با او بیرون روید و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بیرون برد و
بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و
رؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسیرا فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان
ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را برد در خانه حضرت نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال نمود ابو
بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و
محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت
من و لشکر یکه با منند ترا والی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر
بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر خواست خود را
خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که رسول خدا مرا بر او امیر کرد و مرا عزل
کرده و دعوی امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است در بیان اختلافهائیکه در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود
که حضرت رسول ص فرمود که کار و سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسیرا که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما که امتثال
امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را
در اینحال بگذاریم پس صبر میکنیم تا به بینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار
ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آنها غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر کرد و ایشانرا
معزول نکرد تا ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه
باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او را اطاعت کند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت
خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ص ملعونست و ملعون بودن

باخلاف جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت رسول کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته خدا تعالی و یقولون آمنا بالله
و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان بخدا و برسول آورده ایم و اطاعت ایشان کرده
ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند بعد از این و اینجماعت مؤمن نیستند چهارم در بیان جوری که او با عمر و
سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مخصوصی از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات
مذهبین صحابه منقولست نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزوی از اجزاء آن روایاتیکه در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن
ایراد مینمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان
شیخ طبرسی در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده است و اقوی روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول
شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی ع و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر یکی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در
باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفه در میان امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ
میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشانرا ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید و بعد
از آن اسامه را طلبید و مبالغه نمود در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون
برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسیکه مراعات کرد در رفتن ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح بودند فتنه در میان لشکر فرود
آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و محتاجست و روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت
نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابوبکر بر ناقه
سوار بود و برد در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند
و ما محمد الا رسول قد خلت یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت
و کسیکه از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند
چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند
و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار در میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه
ابوبکر بانصار گفت من شما را میخوانم ببیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده بابوبکر گفتند
سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو صاحب غار بوده و تو احق از مائی باین امر انصار گفتند میترسیم غالب شود
بر این امر کسیکه نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میکنیم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار هر
دو را ذکر کرد و گفت مهاجران امراء باشند و شما وزراء باشید حباب بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید
که مهاجران در خانه شما در زیر سایه شما اند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از
ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتوانند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند
بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است کی میتوانند منازعه کنند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوئیم مگر کسیکه خواهد خود را
بمهلکه اندازد و غضب بر پا کند با حباب و ران هم سخنان گفت و گفت بشمشیرها اینها را اطاعت کرده اند هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی
او میزنم پس ابوعبیده برخواست و سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود و از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را برای سعد
میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کند بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران با
سبب خلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریشند با هر کدام خواهید بیعت
کنید و عمر و ابوعبیده باغوای او توطئه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر
گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای
مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و ریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه
ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل امنی اگر یک مو از پدرم کم میکنی یک دندان در دهانت نگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق
و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله اگر قوة برخاستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما او
اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند و ملحق شوید بگروهیکه در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرات بهم رسانیده اید ای
الخزرج مرا از محل بیرون برید او را برداشتند بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم همه بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم

تا هر تیری که در کمان دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوة گرفتن آن داشته باشد پس کین با شما
مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند با شما دو غاصبی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود
روم چون این خبر را بابوبکر رسانیدند عمر گفت البته باید از او بیعت گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت
نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و
دست از سعد برداشتند و او نماز با ایشان نمیخواند و … بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری مییافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت
بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در انجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در
شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفته اند که خالد برای محمد بن سلمه انصاری قرار داده بودند و او سعد را
کشت و از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمیعیکه در مدینه بودند بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین
در این احوال مشغول بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم ابن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم که چون حضرت بملا اعلی رحلت نمود و
مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان بگوید ایشان گفتند حجت ایشان آن بود که ای گروه
انصار قریش احقند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهترند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشانرا پیش از انصار ذکر کرده
است و ایشانرا تفضیل داده است و حضرت رسول فرمود که امامان از قریشند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر ع و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو
گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا
طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین ع و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت
که نماز را ندید پس ده نفر از صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بود و حضرت میایستادند و علی ع این آیه را ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان
نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین ع را
با آنچه منافقان کردند و در وقتیکه مشغول بغسل بود گفتم الحال ابوبکر بر منبر گذشته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با
هر دو دست بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسیکه با او بیعت کرد در وقتیکه بر منبر حضرت رسول بالا رفت کی بود
گفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که او را
نمیگویم اول کسی را میگویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصا خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت
سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست و اول بالا رفت گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در اینمکان دیدم دست خود
را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان ندانستی کی بود
گفتم نه و لیکن سخن او مرا بد آمد چنین مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول فرمود که او شیطان بود و خبر داد مرا رسول خدا ص که ابلیس
و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان از جانهای
ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحابش با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم شدند و ترا و ما را بر ایشان
دستی نخواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین شد و برگشت و حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود
که چون من از دنیا بروم و مردم در ظلّه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسیکه بر منبر من با او بیعت کند شیطان
خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند
کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت که بعد از پیغمبر خود
گمراه نشدند شما گمان میکنید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است و لقد
صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی
از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی ع فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسنین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران
و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایتی بیست
چهار نفر پس فرمود اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بیائید بامداد نزد من که با من بیعت کنید بر موت
یعنی تا کشته شوید دست از یاری من بر ندارید چون صبح شد بغیر چهار نفر هیچ کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایتی دیگر

بجای عمار زیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز بعد از این چهل کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند در خانه
او نمیکنند بیرون نرفت و در خانه نشست و مشغول جمع کردن قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و
چوبها و برگها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفتند من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم تا قرآن را جمع کنم
مگر از برای نماز پس چند روز صبر کردند حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس از آن بمسجد آورد در وقتی
که ابوبکر و عمر با صحابه در مسجد بودند ندا کرد باواز بلند که ایها الناس بعد از حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد
از آن مجموع قرآن را در اینجا جمع کرده ام و هیچ آیه نازل نشده است مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است که فردا مت
نگوئید که ما از این غافل بودیم و نگوئید که من شما را یاری نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خود دعوت نکردم
عمر گفت بجهت از قرآن با ما هست ما را آنچه است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان
من این را ظاهر کند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی بن ابیطالب تا بیعت کند ما او بیعت نکند ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت
خلیفه رسول الله را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند همه میدانند که خدا و رسول
غیر من کسی را خلیفه نکردند باز ابوبکر فرستاد که اجابت کن امیرالمومنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان
ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم جماعتی بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من
سلام کنند بامیرالمومنین بنام امیر پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق راستی از جانب
خدا و رسول است و امیرالمومنان است و سید مسلمین است و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در روز قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان
خود را ببهشت و دشمنان خود را بجهنم فرستد چون این خبر بمردند و از گفته ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر و فاطمه و حسنین را بر درهای
تمام خانهای جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبیدند بغیر از چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت که چرا میفرستی که علی و این جماعت
از برای بیعت بیایند همه بیعت کردند بغیر از اینها ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت غلیظ بی شرمیست از طلقا
بنی عدی پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند حضرت رخصت نمیدهد
گر ما داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ بجا
ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد گفت ما را بگفتن زنان چکار است و امر کرد جمعی را که هیزم آوردند که هیزم بر دور خانه
و خود نیز هیزم برداشت و بر در اهل بیت گذاشتند حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام با سایر اهل بیت در آن خانه بودند عمر بآواز بلند گفت یا علی بیرون
بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا والا آتش در خانه ات افکنیم پس حضرت فاطمه بر خاست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا والا خانه
شما را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من داخل میشوی عمر اعتنا نکرد و آتش طلبید بر خانه انداخت فاطمه
فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد پس عمر سر غلاف شمشیر بر پهلوی آنحضرت زد ناله آنحضرت بلند گردید و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد پدر
خود را که بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیر بی تاب شد برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینی اش را
شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطرش آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر کرده بصبر و نهی از مقاتله ایشان فرموده بود
برداشت و گفت بحق آن خدا که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری میبود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول
در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد و لشکر بسیار طلبید از منافقان هجوم آوردند و داخل
خانه شدند حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر بدست آن حضرت است ترسید که شمشیر را بکشد بیرون آید یکی را زنده
نگذارد دوید بسوی ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت که علی را دیده بیرون آمد که بخانه اش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش
در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بی رخصت هجوم آوردند شمشیر را از دست آنحضرت گرفتند ریسمان در گلوی حق جوی آن
مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و نگذاشت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت
و خواست بر او زند او حضرت را قسم داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد که قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود بزن او را
داد و از بیرون رود کن چون حضرت را بیک خانه رسانیدند حضرت فاطمه بیرون آمد مانع شد قنفذ در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که بکل
از ضربها پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد باز محنت پیغمبر …
ند که استخوانش شکست و بهمین ضربها شهید شد چون از دنیا رفت بازوی کرم بر سکه از ضرب تازیانه مانده بود پس حضرت امیر را با آنحال بیرون
کشیدند تا نزد ابوبکر آوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد و ولید ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه

وابن

واسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان همگی مسلح بودند و ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت
داخل خانه فاطمه شدند گفت آری و الله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه و یا رسول الله میگفت پدر و از میان رفتی
و ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند من دیدم که ابوبکر و اطرافش بر دور او بودند همه گریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را
کاری بزنان نیست و رایهای ایشان هیچ اثری ندارد چون علی علیه السلام را نزد ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر در دست من میبود شما
بر من دست نمییافتید و الله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر از چهل نفر که با من بیعت کرده بودند بیعت را نمیشکستند من جهاد
شما را پراکنده میکردم و لیکن خدا لعنت نماید آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند چون نظر ابوبکر بر آنحضرت افتاد فریاد زد که دست
او را بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت و بکدام حق و بکدام منزلت مردم را بر بیعت خود
میخوانی تو دیروز بر من بامر خدا و رسول خدا بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید
کرد گفت خواهیم ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته خواهید بود بنده خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت بلی و بروایت
عباس عمر گفت بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود کرد
گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بر صحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر که در خم من
چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس هیچ خبری از رسول علانیه … نماند مگر آنکه همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون
ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیدیم و در خاطر داریم اما
شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا بر گزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا
و خلافت و پیغمبری را از برای ما جمع نکرده است علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله
من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر با صحیفه که در میان
خانه کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد … ابوبکر گفت تو
چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید
از حضرت رسول که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت
رسول گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی یارسول الله پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول
اگر چنین کنند من چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خود را حفظ کن و خود را مکش پس حضرت امیر گفت
که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان در راه خدا و بخدا سوگند که این خلافت را ابوبکر و عمر از من
غصب کردند با هیچکدام از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و اما آنچه تکذیب قول شما میکند در قرآن که بر حضرت رسول
بستید این آیه است ام یحسدون الناس على ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا
حسد میبرند مردم بر آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم با ایشان
ملک پادشاهی عظیم را حضرت فرمود که کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت
یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بزنم ایشان را بشمشیر و اگر فرمائی دست بدارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد
حضرت رسالت را و آنچه ترا باو وصیت کرده است بیاد آور پس سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم بحق خدا و آنکه جانم بدست قدرت اوست که اگر
دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و هر کس ناحق غالب شود با برادر رسول و وصی
و خلیفه او و والد امتش و پدر فرزندانش را با این مذلت میکشید … پس بشارت شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمتها
پس ابوذر برخاست و گفت ای امتیکه بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفى
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران على العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوحند و آل ابراهیم اند و برگزیده
سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمانند و اهل بیت نبوتند و موضع رسالتند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند
محل رحمت الهی اند و مانند کوههای محکم موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه و قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه محل علوم
حقند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلقند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا
و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قائد غر محجلین است و او صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم
او و اولی بمردم و مومنین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم

اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادر ایشانند و خویشان او بعضی اولی اند ببعضی در کتاب
خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وراثت
پیغمبر را بکسی بدهید که خدا باو داده است پس در این وقت عمر برخواست و گفت چه عبث بر بالای این منبر نشسته علی با بود و مقام
محاربه است و دگر زیر منبر نونشسته است و بر می خیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا بفرما که گردنش را بزنیم و حسنین ع بر بالای
سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ع ایشانرا
خوش انید و فرمود که گریه مکنید بخدا قسم که اینها قادر بر قتل پدر شما نیستند اذان لیلتر و بیمقدارترند که این جرئت توانند کرد پس
ام ایمن تربیت رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بمحفل زنان چکار است و گفت او را از مسجد
بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و تو در میان قریش میشناسیم
بان صفتها که همه کس میدانند یا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مومنان شما پرسیدید
که این از خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان گفت از برای اهل من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت
بخدا سوگند که این از رسول خدا نگفته است و الله که در ان شهر که تو امیر المومنین باشی من نمیمانم عمر گفت که او را زدند و از مدینه بیرون کردند
پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت پس بسوی
شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت و بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را از کرم و بر دو
دست حضرت گذاشت و بروایت ابن عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر نیستی و تو لئیم تر
و ضعیف تری از انکه اینکار را توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید گفت و الله اگر بیعت نکنی میکشیم تو را حضرت برخواست و گریبان
خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش بر یده سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند ریسمان در گردنش
بود میکشیدند و بجانب قبر حضرت رسول توجه کرد و گفت یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف
کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را و این برا گفتند بیعت کن
ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمعی بکر شمشیرها را از دست و کردند شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند
و گردن مرا فشردند تا سیاه کردند من هم نیز بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و امیر المومنین ع و ما
چهار نفر بجبر بیعت کردیم و سکوت و امتناع زبیر از همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر طاغیان نبودند
که ترا اعانت کردند تو عمر با انسی مرا بجبر کشی و رو قفی که شمشیر در دست من باشد من جبن ترا می دانم و بزدلی خوب میدانم و لیکن طاغیان چند
ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک
کنیز حبشی بود از جدم عبدالمطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب بهم رسید تو از آنهم رسید عبدالمطلب صهاک را بجد تو بخشید
و بهم رسید تو غلام جد ماست پس ابوبکر در میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ
نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدید و ملعون شدید تا قیامت با مید … چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را اخذ
کردید و افتراق و اختلاف در میان امت انداختید و سنت پیغمبر خود را برطرف کردید تا انکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر
گفت حالا که تو و صاحبت بیعت کردید هر چه میخواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا که میگفت بر تو و صاحب تو ابوبکر با او
بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو تا امامت بیعت کرد
و بمراد خود رسید … گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یکدر از درهای جهنم بنام
تو و نسبت و صفت تو است گفت هر چه خواهی بگو خدا و دگر خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان کرفته بودید بعد از خدا من گفتم
گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این در شان تست یعنی
عذاب بند او و همه کفار … پس عمر گفت ساکت شو خدا اصحاب تو ای غلام فرزند زن … پس حضرت امیر ع گفت قسم
میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر ع مرا بسکوت امر نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده
بود و هر حدیث که از حضرت رسول در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت … که تو مطیع و منقاد او
اوئی چون ابوذر و مقداد بیعت کردند سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمی شوی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ
نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشانرا زیاده از انها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان

خدا لعنت

خدا لعنت کند لعنت کرده است کسی را که ایشانرا دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشانرا بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان
مسلط گرداند و این امت را از پس پشت اندازد پس برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشانرا در خلافت حقی نبود
و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر ع فرمود که ای پسر صهاک
ما را در ان حقی نیست و خلافت مخصوص تو و ابوبکر و فرزند زاده … است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از … بردار
بردار غاصب مردم بمصاحبت من راضی شدند و بیعت راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نمیشوند …
بادیرا او مصاحبتانرا و انها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب خواری او و وای بر تو ای پسر خطاب …
از برای خود و مصاحبت خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرده ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت
فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما میآورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیدید از رسول خدا که گفت در جهنم
تابوتی هست از اتش که در ان دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و ان تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر
انجا سنگی هست که هر گاه که خواهد که جهنم را مشتعل گرداند میفرماید ان سنگ را از چاه بردارند جمیع جهنم از شدت حرارت انجا …
بکریزد پس علی ع فرمود من بحضور شما از حضرت رسول سوال کردم که انها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون
و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشانست و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن
ان صحیفه ملعونه کنند با یکدیگر اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا انکه پنج نفر را نام برد و تو …
ایشانرا شمرد پس ان چهار نفر گواهی دادیم که ما همه از ان حضرت حاضر بودیم و همه را شنیدیم پس عثمان گفت که ای ابا الحسن نزد تو و اصحاب تو حدیثی هست
که در حق من شنیده باشید علی گفت بلی شنیدیم از رسول خدا که تو را لعنت کرد و بعد از ان لعنت … استغفار کرده باشد عثمان در غضب
شد گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال … رسول خدا و نه بعد از وفات او … گفت بلی خدا بینی تو را بر خاک
بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت حضرت امیر ع …
گفت که راست میگوید بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا نخواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان
گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر از چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن
پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از انها که ظاهرا
نزد من قرب و منزلتی داشته باشند که بر صراط بگذرند چون ایشانرا ببینیم و ایشان مرا ببینند و من ایشانرا بشناسم و ایشان مرا بشناسند
ایشانرا از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه کرده اند چون تو از ایشان
مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور باد ایشانرا و شنیدم از رسول خدا که امت من مرتکب خواهند شد سنت
طریقه بنی اسرائیل را ماننده موافقت نعل با نعل یکدیگر و پر با پر یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع در هر امری که …
مجید بیکدست و بیک قلم و بیک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مشابهند و از حضرت صادق ع منقولست که چون
حضرت امیر را از خانه بیرون اوردند از برای بیعت فاطمه ع بیرون امد جمیع زنان بنی هاشم با انحضرت بیرون امدند و چون فاطمه بنزدیک
قبر حضرت رسول ص رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندیکه محمد را بحق فرستاده است که اگر دست از او برندارید مو
سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و نزد پروردگار خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نبود و بچه او گرامی تر از فرزند
من نیست سلمان گفت من نزدیک ان حضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و انقدر بلند شد که اگر
کسی میخواست از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیک انحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خدا پدر تو را رحمت عالمیان گردانید
تو سبب نزول عذاب ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت دیوارها بجای خود فرود امد تا انکه غبار از زیر انها بلند گردید
و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه ع دست حسنین را گرفت و متوجه مرقد حضرت رسول گردید که نفرین کند پس حضرت امیر ع
سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که میبینم پهلوهای مدینه را که بحرکت امده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک
کند و نزد قبر پدر بزرگوارش برود و فریاد … خدا این جماعت را مهلت نخواهد داد و مدینه بزمین فرو خواهد رفت پس سلمان
خود را بانحضرت رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید … صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هر گاه او
فرموده است که صبر کردم و صبر میکنم و باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق ع که وقتیکه ان حضرت امیر را میکشیدند
و نزد ابوبکر میبردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت رسید این آیه را خواند که یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا

نقشها و تنی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند صدای آنحضرت است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سوّیک رجلا یعنی آیا کافر شدی بخدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس درست
کرد ترا مردی و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق ع و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر
و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد ابن سعید ابن العاص که از بنی امیه
بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل ابن حنیف و عثمان ابن حنیف
و ذو الشهادتین و خزیمه ابن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر سر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند
میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد حق تعالی فرموده است خود را بدست خود
بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر ع روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین
ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی ع با حق است و حق با علی است هر سو
که او میل کند حق با او میل میکند و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای تو را در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا
سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از نابستنکی در میان طعام و از نابت سرمه که در چشم کشند و
خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان نزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من
با ایشان قتال کنم و دفع ضرر ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خدا است زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی
این امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت من بعد از من از تابع هرون
و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد
کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت رسول بملاء اعلی ملحق شد و مشغول غسل
و تکفین او شدم پس سوگند خوردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست حسن و حسین ع گرفتم و گردیدم بخانهای اهل
بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که در غصب حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند
از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید از برای آنچه میدانید از کینهائی که در سینه های ایشان
هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت و اما هر گاه بروید بنزد ایشان و ظاهر کنید برای او آنچه از حضرت
رسول شنیده اید که حجت بر ایشان تمامتر شود و او را علیه تمامتر باشد حال ایشان نزد حضرت رسالت در روز قیامت و او را ملامت کنند
بلیغتر باشد پس در روز جمعه که ابوبکر بر منبر نبی صلی الله علیه و آله بالا رفت هر دوازده نفر دور منبر او جمع شدند و اول کسیکه از مهاجران سخن گفت
خالد ابن سعید بود چون از عشایر بنی امیه بود گفت ای ابوبکر از خدا بترس میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای
گروه مهاجران و انصار من شما را وصیت میکنم حفظ نمائید بعد از من که علی ع امیر المؤمنین است بعد از من و خلیفه من است در میان
شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام
خود و مضطرب خواهد شد بر شما امر دین شما و والی شما خواهند شد بدترین شما اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر
امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره
من و از برای ایشان بهره کاملی از موافقت من قرار ده که بآن سبب بیابند فوز و رستگاری آخرت را خداوندا هر که بد رفتاری و بخلافت من
کند در اهل بیت من بهشت را حرام گردان بر او آن بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در جواب
و نسبت قبایح اعمال او و سخنان ناپسند گفت در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل
شیطان است وقتیکه بانسان گفت کافر شو پس کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود
همیشه اینست جزای ستمکاران پس سلمان گفت من برخواستم و اول بار ابوبکر گفتم کردید و نکردید نمیدانید چکردید پس بعد گفت ای
ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکی پناه خواهی برد و چه علت خواهی
آورد در آنکه تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و از تو قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است
و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده
انگاشتید وعده او را خلف کردید عهد او را شکستید و عقد او را غارت ساختید که رسول خدا او را بر شما امیر کرده که شما او را از مدینه
بیرون برید که این فتنه را نکنید بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید بوهم زدید و در این دو که عنقریب خواهد رسید

وبا این

و با این فتنه عظیم تغیر خواهید داد روا نیست توبه کن و این وبال عظیم را با خود بقبر مبر هیچ چیز آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما
دیدیم تو نیز دیدی و اینها ترا مانع نشد از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی
کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و
اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید اکنون که چنین کردید هر که زور بهم رساند خلافت را متصرف خواهد
شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید همه شما میدانید که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من
از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین ع پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیا
فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید
و جزاء اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست به بندگان خود پس مقداد برخواست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که
بیعت در گردن تو است حضرت رسول ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده حضرت رسول و امیر بود داخل کرد و او را بر شماها
امیر کرد و این خیال بخاطر شماها نرسید بار دیگر شماها را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو ابن العاص داخل کرد در غزوه ذات
السلاسل و این منافقی بود که در شان او انّ شانئک هو الابتر نازل شد چنین منافقی را بر شماها امیر کرد و سایر منافقان عمرو
شما را چاوش این لشکر کرد تا رخاوشی بکبار ترقی کردید بخلافت بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب ع است حق را
باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است
آنکه رسول خدا امر کرد ماها را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او بامارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مؤمنان
و کشنده قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که احق است با او برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش و ای گروه مسلمانان
بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین پیش از همه امینتر اند بمؤمنان و حفظ ملت رسول الله بهتر
میتوانند کرد و خیرخواه ترند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید بصاحبش حق را رد کنند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود
و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرقی که گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد بست بغیر در او و کوچه خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبکاران ندا
و گفت من شهر حکمتم و علی در آن شهر که حکمت خواهد از در او داخل شود شما در امور دین با او محتاج هستید او در هیچ
امر بشما محتاج نیست با این سوابق عظیمه که او دارد و هیچ بد از شما ندارد بر چه او را میل بدیگری میکنید و او را بعقب می اندازید بئس
للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخواست گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصا
بت بکرم او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد گفتند بلی گفت پس من
شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان
باید کرد و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ پس ابو الهیثم برخواست و گفت شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را
بلند داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را بلند نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن بلند داشت که مردم بدانند
که مولای هر که پیغمبر مولای اوست علی ما جمیعا او شما هم که از آنحضرت سؤال کردیم فرمود که بگوئید که علی ولی مؤمنان است
بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود
در روز قیامت روز غدیر گاه همه است پس سهل ابن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوة گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من
گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در این مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و دست علی را گرفته بود و میگفت ایها الناس این
علی امام شما است بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین من است و وفا کننده بعهدهای من
و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت و یاری او کند و وای بر کسیکه تخلف نماید
از او و یاری نکند او را پس برادرش عثمان با او ابتدا گفت شنیدیم از حضرت رسول که اهل بیت من ستارهای زمینند پس بر ایشان
تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو فرمود
علی و طاهران از ذریت او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت نماید با خدا و رسول او و خیانت
منمائید امانتهای خود را و حال آنکه میدانید پس ابو ایوب برخواست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل
بیت پیغمبر خود و رد نمائید بخود ایشان آنچه خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیدید مثل آنچه برادران ما شنیدند

کرد در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران است و کشنده
کافران است هرکه او را واگذارد خدا او را واگذارد و هرکه او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه
خدا توبه پذیر و رحیم است حضرت صادق ع فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر
از شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی
گفتن چرا خود را در اینمقام بازداشتی والله من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولی حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد
و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد ابن ولید با هزار کس آمد
و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ ابن جبل با هزار کس آمد
و پی لشکر بیامدند تا چهار هزار مرد جمع شد و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان میآمد تا داخل مسجد حضرت
رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن بگوید مثل آنچه دیروز گذشته گفتید سر از تنش جدا کنیم
پس خالد ابن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود میترسانی ما را
کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا
سوگند که اگر نه این بود که امام ما را منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هرآینه شمشیرها میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر
خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در این راه و اجر ترا نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان
برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد بود که برادر
من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت از اراده
کشتن او و اصحاب او و خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها باشید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیر جست و گریبان او را گرفت
و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیش شده هرآینه بتو
مینمودم که کی یاورش ضعیفتر است و عددش کمتر است پس باصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که
بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتیکه اصحاب موسی با و گفتند برو تو
و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمیآئیم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه
که بر مردم مشتبه شود و حکم بخود را ن میکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا او را در میان مردم نصب کرده باشد انکه مردم را
در حیرت بگذارد و بدانکه این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه هایله وارد شده است و اکثر این مضامین در
سنی احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد خواهد شد بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از آنجمله ابن ابی الحدید گفته که
روایات در قصه سقیفه مختلف است و انچه شیعه میگویند جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند که حضرت امیر ع امتناع نمود از بیعت تا آنکه
او را باکراه آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان و خالد ابن سعید و عباس عم رسول
و پسرهای او و ابوسفیان ابن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت
شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر او را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند بنزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی
بغیر از علی نماند و از برای غایب حضرت فاطمه بیرون نیامدند و بعضی گفته اند که بیرون آوردند او را تا ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری
بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی
بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی ابن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که
علی بعد از وفات حضرت رسول ص میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم مییافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری
از اهل سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه اعتبار و معتبر ایشان میگویند است که حضرت امیر ع امتناع نمود از بیعت ابوبکر
تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه ع از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود و چون آنحضرت
رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که تا حضرت فاطمه زنده بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه وفات یافت
روی مردم از او برگردید و از خانه او بیرون رفت پس بیعت کرد و مدت حیوة فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود **مؤلف گوید**
که از جمله غرایب است که با آنکه مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است و در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعاً بیعت کرد و حال انکه عبارت
صحیحین صریح است در انکه تا اعوانی مییافت و ممکن بود او را امتناع فلو بیعت نکرد و چون مردم از او گردیدند مضطر شد بیعت کرد ایضاً

الحدید از کتاب

الحدید از کتاب سقیفه احمد ابن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند
زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد علی ع تردد میکردند و او در خانه فاطمه ع بود و مشورت میکردند در امور خود بیکدیگر مصلحت میکردند
پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از خلق محبوبتر نیست نزد ما از تو و بعد از تو
احدی نزد ما محبوبتر نیست از پدر تو بخدا سوگند که اینمانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمع شوند امر کنم که خانه را برایشان
بسوزانم پس چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باینخانه میایید
ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که در صحت اشهر مشهور معاویه است که بعلی ع نوشت که دیروز
بود که زنت را بر دراز گوشی سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی و در روزی که با ابوبکر بیعت کردند نگذاشتی
احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با صحابه
رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش
نمیکنم که با ابوسفیان گفتی در وقتی که میخواست ترا تحریک کند که اگر چهل نفر مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و در همین
آن کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و ابوذر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت که اختیار را در دست
کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که بمعدن که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید بیکبار اگر با اهل بیت پیغمبر میدادید
و اگر با ایشان میدادید دو کس با شما اختلاف نمیکردند و بر فواید آن میخوردید و ایضا جوهری روایت کرده است از ابی الاسود
که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و غضب کردند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با اسلحه پس عمر آمد با گروهی
که یکی از آنها اسید ابن حضیر بود و سلمة ابن سلامه پس حضرت فاطمه فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای
علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه
خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلته واقع شد و بی تامل و خدا از شر آن نگاهداشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا
سوگند که من هیچ روز حرص بخلافت نداشتم و امر بزرگی بگردن من انداختند که من طاقت آنرا ندارم و از دست من بیرون میآید و میخواستم که قوی
ترین مردم بجای من میبود و از او معذرت عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت ابن قیس بن
شماس هم با ایشان بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن ابن عوف نیز با آنها بود و محمد بن سلمه نیز با آنها همراه بود و او شمشیر
زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة ابن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی ع و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانه فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق آن خدائی که جانم در دست اوست بیرون بیائید بسوی بیعت یا خانه را با شما
میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و ناگاه مردی از انصار او را در بر گرفت و باز زیاد ابن لبید و شمشیر از دستش بر افتاد و ابوبکر بر منبر
صدا زد که شمشیر او را بر سنگ بزنید و بشکنید بسنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدا میان ما و ایشان را او جوهری
گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد ابن ابی وقاص نیز با ایشان بود و در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و اجتماع شده بودند که با علی
بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه ع بیرون آمد میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری
روایت کرده است که از عبد الله ابن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله المحض گفت
در وقتی که از حال این دو کس از او سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بجماعتی که این
دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر ع روایت کرده است که ابن عباس گفت از عمر شنیدم
که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم از او بدو چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم از کمی سال او و
محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند باز جوهری
که مذکور شد محدثین و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شبیه آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث نقل کرده و همه ثقات
و مأمونند و غیر او نیز از ایشان نقل کرده اند که احصا نمیتوان نمود و ایضا روایت کرده جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل ابن مجاهد از شعبی
که ابوبکر بعمر گفت کجاست خالد ابن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر
داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت اینرا مهیا کرده ام برای بیعت علی ع و در خانه جماعتی
بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و بر سنگی که در آن خانه بود زد و شمشیر را شکست و دست زبیر را
گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر ایشان را فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر

کفت بر خیز و بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را کرفت و کشید بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و میکشیدند آنها را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند حضرت فاطمه با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون آمدند و صدا بواویلا و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را کفت چه زود غارت و ظلم بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوکند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی ع بیعت کرد ابن قتیبه و دیدند ابوبکر آمد شفاعت کرد از برای عمر فاطمه از او راضی شد ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است کفته است که صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله کناهان صغیره بود که آمرزیده شدند اولی آن بود که او را کرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید کفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این خبر را خواندم نقیب کفت هرکاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اکر زنده میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزندش را هلاک کرد ابن ابی الحدید کفت به نقیب کفتم که من این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن نام از او سقط شد و تقیه کرد و کفت صحت و بطلان آنرا هیچ یاد از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید و ابن قتیبه سقیفه را همان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد جریر طبری که معتمد ایشان و موثق ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بخانه علی ع و کفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که کفت من از آنها بودم که با عمر هیزم بر دوش کشیدیم و بر در خانه فاطمه بودیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع نمودند از بیعت و عمر بفاطمه کفت بیرون کن هر که در این خانه است و الا میسوزانم خانه را با هر که در این خانه است و در آن وقت علی ع و فاطمه و حسنین و جماعتی از صحابه در آنخانه بودند فاطمه کفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی کفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست کفته است که علی ع و عباس در خانه فاطمه ع نشسته بودند ابوبکر بعمر کفت که اکر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه کفت ای پسر خطاب آمده خانه ما را بسوزانی کفت بلی و ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری که مکتوب است از آنچه سابقا مذکور شد کما بیش روایت کرده است تا آنجا که کفته است بنو هاشم در خانه علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر ع میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرک شدند و او را از ما بر کردانیدند پس عمر رفت با کروهی بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید بن حضیر و سلمة و کفت بیائید و بیعت کنید و ایشان امتناع نمودند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر کفت این سک را بکیرید سلمة بن اسلم شمشیر را کرفت و برد بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند کفت بیعت کن حضرت فرمود من احق باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید با من بیعت کنید شما این امر را از انصار کرفتید بسبب قرابت بر رسول خدا و من نیز همان حجت را با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اکر از خدا میترسید و حق ما را اعتراف کنید چنانچه انصار حق شما را اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر ما ستم میکنید عمر کفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی کفت بدوش بکیر با ابوبکر ساخته ای برای امروز او و برای او میکنی که فردا بتو بر کرداند بخدا سوکند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر کفت اکر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده کفت ای ابو الحسن تو کم سالی و اینها پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان نداری و ابوبکر قویتر است بر این امر پس این امر را بتو واکذار و اکر تو باقی ماندی بر این امر پس از او بتو راضی شوند اکر عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود با علم و فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی کفت ای کروه مهاجر از خدا بترسید سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانه های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او بخدا سوکند ای کروه مهاجر ما اهل بیت احق هستیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خواند و دانا باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا بخدا سوکند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد کفت یا علی اکر انصار این سخنان را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس در تو اختلاف نمیکردند و لیکن ایشان بیعت کرده اند پس علی ع بخانه خود برکشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت با ابوبکر بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر ع که علی فاطمه را سوار کرد و شبها بخانه های انصار رفت و از ایشان طلب یاری

کرد و ایشان قبول نکردند و کفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اکر پسر عم تو پیش از این سخن را میکفت ما از او عدول نمیکردیم علی کفت من رسول خدا را مرده در خانه میکذاشتم و بیرون میآمدم و بطلب خلافت منازعه مینمودم فاطمه کفت آنچه علی کرد خوب کرد و آنها کاری کردند که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم ابن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که کذشت مبسوطتر از آن روایت کرده است تا آنکه کفته است چون خبر با بوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت کرده اند و در خانه علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و کفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می آئید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم کفتند فاطمه در اینخانه است کفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مکر علی ع که کفت سوکند یاد کرده ام که تا قرآن جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و کفت من قومی بی حیاتر و بدکردارتر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا را در پیش ما کذاشتید و بکار و مصلحت خود متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد کفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میکذاری ابوبکر قنفذ را کفت برو علی را بیاور قنفذ رفت و کفت خلیفه رسول الله ترا میطلبد حضرت کفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را او برد ابوبکر کریست و کفت برو بکو امیر المؤمنین ترا میطلبد چون این را کفت حضرت کفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر کریست پس عمر برخاست و جمعی با خود برداشت و بدر خانه فاطمه ع آمد و در را کوبید و چون حضرت فاطمه ع صدای ایشان را شنید کریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای آن حضرت را شنیدند کریان برکشتند نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جکرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را آوردند نزد ابوبکر و کفتند بیعت کن کفت اکر نکنم چه خواهید کرد کفتند بخدا سوکند کردنت را میزنیم علی کفت پس بنده خدا و برادر رسول او را خواهید کشت عمر کفت بنده خدا بلی و برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیکفت عمر کفت با ابوبکر که در باب او حکم نمیکنی کفت من او را اکراه نمیکنم بر بیعت تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی ع بنزد قبر مطهر حضرت رسول رفت و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی پس عمر با بوبکر کفت که بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب در آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر ع آمدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از حضرت فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و چادر بر روی خود انداخت و چون داخل شدند حضرت فاطمه رو را از ایشان کردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر کفت ای حبیبه رسول خدا من صله قرابت رسول را دوست تر میدارم از صله قرابت خود و ترا دوستتر میدارم از عایشه دختر خود و کاش که پیش از پدرت مرده بودم و بعد از وفات او نمیماندم آیا کمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا ادا نکنم و میراث ترا از حضرت رسول منع نمودم من شنیدم از رسول خدا صلی الله که ما کروه انبیا میراث نمیکذاریم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه کفت اکر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار میکنید کفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را بخدا آیا نشنیدید از آن حضرت که کفت رضای فاطمه رضای منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کرده است و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم آورده کفتند بلی این را شنیدیم از رسول خدا فاطمه کفت پس من خدا و ملائکه را کواه میکیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نکردانیدید و اکر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد پس ابوبکر کفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر کریست که نزدیک بود هلاک شود فاطمه کفت بخدا که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر کفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس کریان بیرون آمد ابوبکر با مردم کفت شما هر یک شب با زنهای خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میکذارید مرا احتیاج نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا کفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اکر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر کفت اکر نترسم از این بودم که عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب با بیعت شما بسر نمیبردم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی ع بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه بر در خانه با او ملاقات کرد و کفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی کفت بلی این قوی تر است در آنچه پدرت آورده است پس علی آمد بیعت کرد و ابراهیم بن سعید الثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امیر ع بیعت با ابوبکر نکرد

تا انکه دید که دود از خانه اش بلند شد ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت چون او را اورد کذشت میان ایشان سخنی پس علی بعمر گفت که بدوش شیر را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که تو را حرص نکرده است بر امارت و مگر انکه فردا تو را بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی ع مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم اباکردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیر فرمود که ایشان مرا خبر کرده اند که امت ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و فرمود بیعت کنم تا کار بجنگ منتهی نشود و مردم مرتد نشوند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند مردم از دین بر نگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس از نفس رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که او را بیاوردند کشیده و نزد ابوبکر اوردند و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی ع گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را میزنیم پس علی ع سر بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست راست را نگشود و بلند نکرد و با این بیعت راضی شد **مؤلف گوید** که ای طالب حق چون بدانی که دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابوبکر انست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و چون تعریف کرده اجماع را که انست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان این عصر بر امری از امور در یکوقت و در این اجماع سخن بسیار است **اول** انکه در رکن اجماع خود چندان خلاف در این مسئله کرده اند **دوم** انکه تحقیق چنین امری ممکن است یا محال **سیم** بر تقدیر امکان ایا متحقق شده است در امری یا نه **چهارم** انکه بر تقدیر تحقق دلیل بر حجیت میشود یا نه **پنجم** انکه بر تقدیر حجت بودن ایا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها اختلاف عظیم است اکثر اینها را ما در کتب دیگر بیان کرده ایم پس اثبات امامت ابوبکر با جماع موقوف بر اثبات جمیع اینها خواهد بود و اینها که با این موقوف علیه نیستند از علمای ایشان چگونه با این دلیل استدلال میتوان کرد و با خلاف کرده اند در انکه ایا شرط است در حجیت اجماع انکه انها که اتفاق بر امری کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا نه و با خلاف کرده اند در انکه اجماع منتهای حجت است یا مستند میباید باشد یا اگر مستند حجت است و مستند که ذکر کرده اند قیاس و فقهیست که میل کرده اند بیان است بر دنیا نماز ابوبکر و این بوجوه بسیار باطل است **وجه اول** انکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق خاصه و عامه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با ضعف تکیه بر حضرت امیر یا عباس یا فضل بن عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول در خود خفتی یافت پس بیرون امد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او **وجه دوم** انکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت و ظاهریه از اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان ان قائم نموده اند **سیم** بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل باشد در ان علت و در اینجا مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که امامت نماز بر هر نیکوکار و بدکار داری جایز میدانند در خلافت عدالت و شجاعت و نسبی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت امر سهلیست نه در ان علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور و عصمت در ان معتبر نیست و چون خلافت سلطنتی است عظیم در امور دین و دنیا است در ان علم بسیار و شرایط بسیار معتبر است که هیچ یک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در گل میماندند و استعانت از حضرت امیر و سایر صحابه مینمودند و انکه بعضی از اعلاء ایشان گفتند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرده چرا ما او را برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیره تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در روز سقیفه نگفتند و دست بهم ابن زدند **وجه چهارم** انکه اگر قیاس حجت باشد در مسائل فروع حجت است نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع امور معارضه میکنیم بخلیفه کردن حضرت رسول حضرت امیر را در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از ان عزل نکرد و هرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این قویتر است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت در دین و دنیا بود بخلاف امامت نماز **وجه پنجم** انکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و انها که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه

با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و شداد و عمرو و مسیلمه کذاب با این رسول نبی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین ع بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوئیم که ان نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و در روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضا عبدالبر و ابن حجر در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچ یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند برای انکه قوم او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه و او چون خلافت بعمر رسید نزد او امد عمر گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بودن من در شهری که تو امیرش باشی و از مدینه بشام رفت و قبیله بسیار در نواحی مشغول شد و هر هفته نزد جماعتی میبود و روزی از قبیله دیگر میگذشت یکی از باغستانهای تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ گفته که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن سلمه بکشتن سعد هر یک تیری انداختند بر او و کشته شد پس بوهم انداختند که او را جن کشته اند و این شعر مشهور را بر زبان جن وضع کرده اند و تظلم امیر المؤمنین ع تا اخر حیاتش متواتر است و ایضا تخلف در حرب معاویه نوشته صریح است در انکه با اختیار خود بیعت نکرد **ششم** انکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق ان چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند وایضا دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند اتفاق اهل ان زمان بر یک امر در یکوقت زیرا اگر در یکوقت نباشد ممکن است که منعقد بشود از موافقت صالحان و ... یکی باشد پس اجماع نشود و بر عمر و ابوبکر چه فایده میکند و از جمله غرایب انست که اکثر محققین ایشان مانند ملا سعدالدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که تمسک باجماع چنین شد موجب فضیحت است از اجماع برداشتند و گفته اند هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر ان قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند بان اکتفا کرده اند همچنین در امامت مثل عقد عمر برای امامت ابوبکر و عقد عبدالرحمن برای عثمان و شرط نکردند اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت و علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرده و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار بعد از ان تا این زمان و ملا سعدالدین در شرح مقاصد گفته اگر دلیل خلافت ابوبکر چند است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که فرمانروای شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و مسلم و غیر ان از کتب مخالفان مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و فرستادن ابوبکر و عمر و ابوعبیده را بسوی علی ع رسالت لطیفی است که ثقات بسندها بسیار نقل کرده اند مشتمل است بر سخنهای بسیار از جانبین و اندک غلظتی از عمر روایت کرده اند که چون علی امد بیعت کرد و چون بر خواست گفت برکت دهد خدا شما را در امری که مرا از ان دور کردید و شما را شاد گردانید و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش و نیک بعد از فوت او و در خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای غافل منصف بین نظر کن که شیطان لعین فضلای ایشان را چگونه مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند باین معنی که کسی را باو بگرید و خود را بکشتن ندهد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم است که بنا بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج بود و بر توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد هرگاه باعتبار عدم بیعت جماعتی متحقق شود عدم انکار چون معلوم میشود و هرگاه بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق اجماع اما منع امامت معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلافت امامت ابوبکر و بر عدم اکتفا به بیعت احاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بنی هاشم بیعت نکرد و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع

بلکه عجب است با عبارت حدیث مشهور انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شک
تعصب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح دل منست و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و امامان
از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده شده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که
تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و عجب از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف در باب امامت اکتفا
نمایند در تحقیق باب دین و دنیا و وجوب اطاعة عامه خلق با آنکه یک شخصی با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم
و صلاح در طرف دیگر باشند اگر یک شخصی شهادت دهد که در همین بلد از عمرو میطلبد شهادتش را قبول نمیکنند و در حق
امامت ببیعت و اکتفا مینمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفه خدا و واجب
الاطاعة خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت بنا بر مضمون یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در
وبال او شریک او باشی اختیار داری چهارم آنکه هر گاه باحادیث سابقه و اقوال مشاهیر علمای عامه معلوم شد که دین تمام
کرا قلش شما هست نزاع بر دعوای حضرت امیر و ابوبکر و عمر در خلافت انحضرت فلج در ایشان در دعوی خلافت ایشان منکر و
ایشان را نسبت بجور و ستم میدادند پس باید قایل شوند بانکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بانکه حضرت
در این مدعی بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی غصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که اهل بهشت
نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول صلعم فرمود که حق با علی است و علی با حق است
با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی ناصبی متعصب در کتاب احیاء العلوم گفته است که هر که صاحب بصیرت علی را نسبت بخطا نداده
در هیچ امری و در جمیع صحاح اصول حق بوده و روایت کرده اند که علی ع فرمود اذبیح بریان بن امّت است یعنی قاضی و حاکم این
امت است چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که من حاضر بودم
نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی نزد او اهل کوفه طلب داشت و نزد اسمعیل
آمد اسمعیل از او پرسید با عزه خود چکردی طلب خودرا از او گرفتی گفت نه از شدت طلب خود در روز غدیر در قبر زیارت امیر
المؤمنین ع که شاید طلب خود را از او بگیرم حال بغیر مساهله کردم از فضیحتهائی اقوال شیعه و سب صحابه علانیه خوف و بیم که طلب
خود را فراموش کردم اسمعیل گفت ایشان چه کنند را ندا الله که ابتدا او را نگشود و حیث ندا د ایشان را ابواب فضیحتها مگر صاحب این قبر
امیر گفت صاحب این قبر گفت کفت علی ع امیر بار بر دعوی اسمیعا گفت او ایشان را اجرا اینها بر امر داده است اسمعیل گفت بلی والله
امیر گفت اگر علی ع محق بود در این امر پس ماچرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی
گفت چون اسمعیل این حرف را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل را الله اگر جواب این مسئله را داند
و داخل خانه شد پنجم آنست که هر گاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما بهمین اخبار ایشان
کرمستند ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت ایشان را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان
که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت ص نمود بامر ابوبکر با بوصنای آن خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود
و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید بدعا بدای ایشان نمود و ایشان را بخشم آورد بلکه از احادیث
مستفیضه معتبره ظاهر از جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه زدند و در بسر شمشیر زدند تا آنکه او را
مجروح کردند و فرزندان او سقط و آزار ایشان اندوده اند دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس
که حضرت رسول ص فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ص و آسیه زن فرعون
و باز از ترمذی از جمیع ابن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوبتر بود
بسوی رسول خدا ص گفت فاطمه ع گفت از مردان کی محبوبتر بود بسوی انحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده
و از جمیع صحاح ایشان حدیث نقل از شهاب روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که فاطمه پاره تن منست هر که او را در غضب آورد
و هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشت است و روایت
عایشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت و ایضا روایت کرده از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه
تر باشد برسول خدا از فاطمه در رفتار و نشستن و برخاستن و گویندگی انحضرت میبایست انحضرت بر فاطمه برمیخواست و او را میبوسید
و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید روایت کرده است که رسول صلعم بعلی و فاطمه و حسنین ع گفت من جنگم با کسیکه

چهارم

پنجم

باهرکه شما با او جنگ کنید و صلحم با هرکه شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم که مرا رخصت
بده که بروم بخدمت رسول خدا و نماز مغرب را با انحضرت بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت انحضرت
رفتم و نماز مغرب و خفتن را ادا کردم و چون فارغ شد از پی انحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت حاجت
داری خدا ترا و مادرترا بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بر زمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبید
بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه علیها السلام بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین ع بهترین جوانان
اهل بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حذیفه بر تو و بر شما نقل کنید تصدیق او بکنید و نقل از رسول
خدا ص روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت
کرده است از براء که دیدم رسول خدا ص حسن ابن علی را بر دوش سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم
پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول ص حسن و حسین ع را دید گفت خداوندا من
اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از حضرت رسول خدا که کدام یک
از اهل بیت تو نزد تو محبوبتر است گفت حسن و حسین میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم را پس ایشان را میبوسید و در بر
میگرفت و ایضا از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول ص دست ذکر در امام حسن کرد و گفت خداوندا من
این را دوست میدارم پس دوست دار او را و هرکه او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا
ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول ص که حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر
دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و دوستان ایشان را دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی ابن مره روایت
کرده که حضرت رسول ص فرمود که حسین ع از منست و من از حسینم خداوندا دوست دار کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است
از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول ص که حسنین ع دو سید جوانان اهل بهشت اند و بخاری
و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که حسنین دو ریحان منند از دنیا و احادیث در فضایل ایشان زیاده از انست
که احصا توان نمود و در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذاء حضرت امیر ع ایذاء حضرت رسول است
و ایذاء رسول ایذای خداست و حق تعالی فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا
و آخرت و مهیا کرده است برای ایشان عذاب خوارکننده پس معلوم شد که آنها که این ایذاها با ایشان رسانیدند ملعونند در دنیا و
آخرت و محاربه خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند ششم از مصیبت عظمی و
داهیه کبری اینکه در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد و اول از طریق شیعه مجمل از روایت میکنیم و بعد از آن
از کتب معتبره مخالفان مؤید آن را اورا میکنیم تا معلوم شود که فضایح ابن قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل ابن قضیه
آنست که چون ابوبکر غصب خلافت حضرت امیر ع نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت کار خود را محکم کرده طمع کرد در فدک
که اهل بیت بکیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول
با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب ایشان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال
تهی نباشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف کردند و هر گاه قلیلی از مال نیز باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی
ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد و باین سبب اول حالی و قبیح که صحیفه ملعونه را مینوشتند این حیله
مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم هر چه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که مخصوص
بتصرف حضرت رسول ص در آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست حضرت امیر ع جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند
که تاب مقاومت انحضرت ندارند فدک را نیز دادند و جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بجنگ گرفته اند مال حضرت رسول است
بعد از آن این آیه نازل شد وات ذا القربی حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق چیست
گفت ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و فرزندان او باشد و فرمود که اینها بجنگ
گرفته نشده و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو و فرزندان تو ست تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصب
بر او قرار گرفت فرستاد و کلاء حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت را از اکثر مهاجر و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه را

تا انحضرت

بیان غصب فدک

از فدك بيرون كرد حضرت فاطمه عليها السلام بسوى ابوبكر آمد گفت بچه سبب منع ميكنى ميراث پدرم رسول خدا صلعم را از من و بچه جهت وكيل مرا از فدك بيرون كردى و حال آنكه رسول خدا بامر خدا او را بمن داده ابوبكر گفت بر آنچه ميگوئى گواه بيار و حضرت ام ايمن را آورد و ام ايمن گفت اى ابوبكر گواهى نميدهم تا حجت بر تو تمام كنم و با آنچه رسول خدا صلى الله عليه وآله در حق من گفته است ترا بخدا قسم ميدهم نميدانى كه حضرت رسول صلعم گفت ام ايمن زنيست از اهل بهشت ابوبكر گفت بلى ميدانم ام ايمن گفت پس من گواهى ميدهم كه خدا وحى كرد برسول خود كه وآت ذا القربى حقه و بعد از وحى حضرت رسول صلعم فدك را بعطيه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امير عليه السلام نيز بهمين نحو گواهى داد و بروايتى حسنين نيز شهادت دادند پس ابوبكر نامه نوشت در باب فدك و بفاطمه داد پس عمر حاضر شد و گفت اين چه نامه ايست ابوبكر گفت فاطمه دعوى فدك كرد و ام ايمن و على عليه السلام براى او گواهى دادند پس اين نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره كرد و فاطمه گريان شد و بيرون رفت و روز ديگر حضرت امير نزد ابوبكر آمد در وقتيكه مهاجر و انصار بر دور او مجتمع بودند و گفت اى ابوبكر چرا منع كردى فاطمه را از ميراثيكه از رسول خدا صلعم باو رسيده بود و حال آنكه در حيات حضرت رسول صلعم او مالك و متصرف بود ابوبكر گفت اين فىء همه مسلمانانست اگر اقامه شهود ميكند بر آنكه او را رسول خدا باو داده و مخصوص او كرده اينست باو ميدهم والا او را در آن حقى نيست حضرت امير عليه السلام گفت اى ابوبكر آيا در حق ما حكم ميكنى بخلاف حكم خدا در همه مسلمانان ابوبكر گفت نه حضرت فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان چيزى باشد كه مالك و متصرف باشند و من از ايشان بيايم و دعوى كنم كه از مال منست از كه گواهى خواهى گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدك از فاطمه گواهى طلبيدى بر آنچه در دست او بود در حيات رسول خدا و بعد از آن مالك و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبيدى چنانكه از من طلبيدى در آن فرضى كه كردم ابوبكر ساكت شد عمر گفت اين سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداريم اگر گواهان عادل مى آورى قبول ميكنيم والا تو و فاطمه را در اين حقى نيست حضرت فرمود اى ابوبكر قرآن خوانده گفت بلى فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا در حق ما نازل شده يا در حق غير ما ابوبكر گفت بلكه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهى دهند كه العياذ بالله فاطمه زنا كرده است چه خواهى كرد ابوبكر گفت بر او اقامه حد ميكنم چنانچه بر ساير مردم ميكنم حضرت فرمود اگر چنين كنى نزد خدا از جمله كافران خواهى بود گفت چرا فرمود از براى آنكه رد كرده شهادت خدا را از براى او بطهارت و قبول كرده شهادت مردم را چنانكه رد كردى حكم خدا و رسول را كه فدك را بفاطمه داده بودند و در تصرف او بود و قبول كردى شهادت اعرابى را كه بر پاشنه پاى خود بول ميكند كه گواهى داد كه از پيغمبر ميراث نميباشد و فدك را از او گرفتى كه غنيمت مسلمانانست و بتحقيق كه رسول خدا فرمود كه گواه بر مدعى است و قسم بر مدعى عليه تو رد كردى قول رسول خدا را و بر عكس كردى چون سخن باينجا رسيد مردم گريستند و صداها بلند شد و اكثر تصديق سخن حضرت امير كردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه عليها السلام بمسجد آمد طواف كرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعرى چند خواند از شكايت روزگار و جفاى منافقان عدا كرد و بر گريه او را بگريه آورد پس ابوبكر و عمر بخانه برگشتند و ابوبكر عمر را طلبيد و گفت ديدى امروز على با ما چكرد اگر بار ديگر در مجلس ديگر چنين معارضه با ما بكند كار ما را بهم ميزند در اين چه تدبير بخاطر تو ميرسد عمر گفت راى آنست كه امر كنيم بقتل او ابوبكر گفت اينكار را كى بجا آرد عمر گفت خالد را پس خالد بن وليد را طلبيدند و گفتند ميخواهيم ترا بر امر عظيمى بداريم گفت هرچه ميخواهيد بدارم اگرچه بر قتل على عليه السلام باشد گفتند همين را ميخواهيم خالد گفت در چه وقت او را بكشم ابوبكر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوى او بايست چون من سلام نماز را بگويم برخيز و گردنش را بزن گفت چنين باشد اسما بنت عميس كه در آنوقت زن ابوبكر بود و سابقا زن جعفر طيار و از شيعيان خاص اهل بيت بود اين سخنان را شنيد و بنواده خود گفت اين سخن را بحضرت برسان بجاريه خود گفت برو بخانه على و فاطمه و سلام مرا بايشان برسان و در گذار اين آيه را بخوان كه مؤمن آل فرعون بموسى پيغام كرد ان الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج انى لك من الناصحين يعنى اشراف قوم فرعون مشورت ميكنند در باب تو كه ترا بكشند پس بيرون رو بدرستيكه من از براى تو از خير خواهانم و اسما گفت اگر متفطن نشوند پس مكرر بخوان پس جاريه آمد و سلام رسانيد و برگشت و اين آيه را خواند حضرت امير عليه السلام فرمود كه خاتون را سلام برسان و بگو خدا نميگذارد اراده ايشان بعمل آيد و بروايتى بگو فرمود كه اگر ايشان مرا بكشند پس با ناكثين و قاسطين و مارقين كه جنگ خواهد كرد پس حضرت امير عليه السلام برخاست و مهياى نماز شد بمسجد آمد و پشت سر ابوبكر ايستاد از براى تقيه و نماز خود را بتنهائى بعمل آورد و خالد لعين شمشير بسته در پهلويش ايستاد چون ابوبكر بتشهد نشست از اراده پشيمان شد و از فتنه ترسيد و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را ميدانست و بسيار فكر ميكرد و تشهد را مكرر ميخواند و از ترس سلام نميگفت تا آنكه گمان كردند مردم كه در نماز سهو كرده است پس ملتفت شد بسوى

خالد و گفت اى خالد مكن آنچه من ترا بآن امر كرده بودم و بروايتى سه مرتبه اين سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت اى خالد چه بود آنچه ترا بآن امر كرده بود گفت مرا امر كرده بود كه گردن ترا بزنم حضرت فرمود آيا ميكردى گفت آرى بخدا سوگند كه اگر پيش از سلام مرا نهى نميكرد هر آينه ترا ميكشتم پس حضرت او را گرفت و بلند كرد و بر زمين زد عمر گفت بخداى كعبه ميكشد او را پس مردم جمع شدند او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعين برداشت و بسوى عمر آمد گريبانش گرفت و گفت اى پسر صهاك اگر نه وصيت رسول خدا و تقدير الهى بود هر آينه ميدانستى كه كدام يك از ما و تو كم ياورتريم و كم عددتريم و داخل خانه خود شد و بروايتى ابوبكر در نماز صبح بود و تشهد را طول داد و فكر ميكرد كه نزديك شد كه آفتاب طالع شود و بروايت ابوذر حضرت خالد را بانگشت سبابه و ميانى گرفت و فشارى داد و نعره زد نزديك بود كه جان پليدش برآيد و جامه اش را نجس كرد و دست و پا ميزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبكر با عمر گفت اين از مشورت شوم تست من ميدانستم اين حالت را و خدا را شكر كن كه متوجه ما نشد و هر يك را بدرك ميفرستاد كه خالد را خلاص كند حضرت نگاه تندى باو ميكرد كه او از زمين بر ميگشت پس ابوبكر عباس را طلبيد كه شفاعت كند عباس بخدمت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنين و مادر ايشان حضرت از او دست برداشت عباس پيشانى نورانى آنحضرت را بوسيد و در كتب معتبره مذكور است كه بعد از غصب خلافت حضرت امير عليه السلام با ابوبكر نامه نوشت در نهايت شدت و حدت و تهديد و وعيد بسيار در آن درج نموده چون ابوبكر نامه را خواند بسيار ترسيد خواست فدك و خلافت هر دو را رد كند عمر گفت من از براى تو بصلاح الخلافه صاف كردم اينهم كه بپا ساختى و تو ميخواهى تيشه بآن زنى چنانچه هميشه بودى كه در تنها كردن كشتن عرب براى تو ذليل كردم و تو از او ميدانى اين على بن ابى طالب است كه بسيار كسان از قريش را كشته است و سلسلها را برانداخته است و من بتدبير او را آرام ميكنم و تو از هيبت او مترس و مكن ابوبكر گفت بعمر ترا بخدا سوگند ميدهم كه دست از اين افسونها بردار بخدا سوگند كه اگر او اراده كشتن من و تو كند بدست چپ هر دو را ميكشد بى آنكه دست راست حركت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنكه تنهاست و ياورى ندارد دوم آنكه رعايت وصيت رسول خدا ميكند كه او را امر كرده است كه شمشير نكشد سيم آنكه جميع قبايل عرب را او كينها در دل دارند اگر اينها نبود الحال خلافت بما برگشته بود آيا فراموش كردى روز احد را كه همه گريختيم و او تنها شمشير كشيد و عدد از آن و شجاعان ايشان را بخاك هلاك انداخت تو فريب خالد را مخور و با او متعرض ما مشو و متعرض او مشو مؤلف گويد اگرچه كثير سبب خواستند كه عمر و ابوبكر را بقتل امير المؤمنين عليه السلام اخفا كنند صريحا در اكثر كتب خود روايت نكرده اند اما حرف زدن ابوبكر را در نماز پيش از سلام و خطاب بخالد را نقل كرده اند و اين قرينه واضح است بر صدق روايات شيعه در اين باب چنانچه ابن ابى الحديد نقل كرده است كه از استاد خود ابوجعفر نقيب پرسيد كه آيا صحيح است قصه خالد امر ابوبكر و عمر او را بقتل على ابوجعفر گفت كه بسيارى از سادات علويه روايت كرده اند ايضا روايت كرده اند كه مردى آمد نزد زفر بن هذيل شاگرد ابوحنيفه و از او سؤال كرد از آنچه ابوحنيفه ميگويد جايز است بيرون آمدن از نماز بغير سلام مانند سخن گفتن و فعل كثير و حدث نمودن گفت جايز است چنانچه ابوبكر گفت آنچه گفت پيش از تشهد پس گفت چه بود آنچه ابوبكر گفت زفر گفت بتو نميرسد كه از او سؤال كنى او مكرر پرسيد زفر گفت بيرون كنيد اين مرد را كه از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود پس ابن ابى الحديد از نقيب پرسيد كه تو چه ميگوئى نقيب گفت من بعيد نميدانم اما اماميه روايت كرده اند و فضل بن شاذان در كتاب ايضاح اين قصه را بنحوى كه مذكور شد از سفيان بن عيينه و حسن بن صالح بن حى و ابوبكر بن عياش و شريك بن عبدالله و جمع ديگر از فقهاى عامه روايت كرده است و گفته از سفيان و ابن حى و وكيع پرسيدند كه چه ميگوئيد در اينكه ابوبكر كرد همه گفتند بدى بود اما تمام نكرد و جمع ديگر از اهل مدينه گفتند قصورى نداشت اگر از براى صلاح امت كه متفرق نشوند مردى را بكشند چون على مردم را از بيعت ابوبكر منع ميكرد او هم امر بقتل او نمود و بعضى هم از ترس شناعت عباد اين را روايت نكرده اند اما اصل تمهيد ابوبكر را با خالد كه چون سلام دهم فلان كار را بكن و پشيمان شدن پيش از سلام گفتن يا خالد لا تفعل ما امرتك را گفته بوجوه حكايت نموده اند و همين فعل او را دليل جواز حرف زدن پيش از سلام كرده اند بعد از آن نقل كرده است كه كسى از ابويوسف قاضى بغداد شاگرد ابوحنيفه پرسيد چه بود آنچه ابوبكر بخالد گفته بود ابويوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با اين چه كار است والله كه اگر على راضى ببيعت ابوبكر و مطيع او بود و او و اصحابش همه شهادت ميدهند كه رسول خدا فرمود كه على از اهل جنت است پس چون در روى زمين از اين بهتر نميباشد كه با او خيال امر بقتل او كند و اگر على ببيعت او راضى نبود اين عين مذهب شيعه است كه ابوبكر بجبر از على بيعت گرفت تا اينجا كلام فضل بود و از وجوه باطل كه آن اشقيا بر او ايراد گفته اند و از اخفاى ساير جماعت علت سخن گفتن را علم قطعى هم ميرسد كه سبب اين چنين امر شنيعى بوده است

که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسیکه امر بقتل حسین بزرگواری نماید قابلیت خلافت
و امامت داشته باشد الا لعنة الله علی الظالمین واما احادیثیکه از طرق عامه بر غصب فدک واقع شده است از انجمله خطبه مشهوره
حضرت فاطمه است که اصل خطبه شهادت بر حقیت این مدعا میدهد و این فصاحت و بلاغت از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر
نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعظم علمای عامه است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر بعثمان بن حنیف نوشته
فصل اول در انچه وارد شده است که از اخبار و سیر که از دفاتر اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و
راویان ایشان و جمیع انچه را ایراد میکنیم در این فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و این ابوبکر جوهری مرد عالم محدث
کثیر الادب ثقه و صاحب ورع است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او مصنفات او و غیر مصنفات او و او بسند این خطبه
را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام و از امام محمد باقر و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری
روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی در شافی بسندهای
عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس از طریق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء
بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمیتواند
کرد و خطبه ایست بسیار طولانی و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد
مینمایم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر انکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست
و چادر عصمت را بر سر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش را
از رفتار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هیچ فرق نمیتوان کرد تا در مسجد بنزد ابوبکر لعین آمد و او در میان گروهی از مهاجر و انصار نشسته بود
پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدا بگریه و زاری بلند شد
پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی کرد بنحویکه همگی حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت
پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آن حضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و
کردار رحمت و اخرت را از برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف کردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و
مجاورت خداوند جبار صلوات و رحمت خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او و منتخب او و برگزیده او بود از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات
الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل امر و نهی خدا اید و حاملان دین و وحی اویند که بر شما
خوانده شد و خدا شما را امین کردانیده است که بر خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید خدا را عهدی در میان
شما هست که قران مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قران را با بلیغ وجوه ذکر کرد و علل
اوامر و نواهی حقتعالی را بیان کرد پس از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در انچه باین شما را امر کرده است یا نهی از ان کرده است پس بدرستیکه
نمیترسند از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میگویم و انچه میکنم در ان غلط و زیاد از حد و عدول از حق نمیکنم
پس آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او عنایت شما و حریص بود
بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد کنید پدر من است نه پدر زنان شما و برادر او پسر عم من است
نه مردان شما و چه نیکو بزرگواری است که این نسبتها را با او دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر کردانید با مشرکان
طریقه معارضه سلوک داشت و شمشیر در میان جبل ایشان گذاشت و بتهای ایشان را در هم شکست و سرهاشان را کوبید ایشان را بتیغ
بی دریغ شکافت و راه حجت بر ایشان بست بحکمت و موعظه نیکو و جمعیتهای ایشان را پریشان و شجاعان ایشان را گریزان کردانید تا صبح
دین از ظلمت شب کفر و ضلالت طالع گردید و چهره دنیا از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان شیطان
و راه زنان دین لال گشتند و ارازل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق کشوده شد و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام عام
گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای تعرض بر سر تکبر
شما میگذاشت و ملائع استیصال شما را اسباب از آب خوردن و آتش بودن میدانستید بعضی مزج سبول و سرگین شتر را میخوردید
و پوست برگ درختان را بعوض طعام میخوردید با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما بربایند پس حقتعالی
شما را از این مهالک نجات داد و بعد از آن که از اطراف بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا گردید و بعد از آن
از انکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش جنگ افروختند حقتعالی آتش ایشانرا بلطف

خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن کشود برادر خود علی را در کام ایشان انداخت و از جنگ
رو نگردانید تا فرق و جراحت ایشانرا پامال قدم شجاعت خود کردانید سرهای ایشانرا در زیر پاهای خود کوبید و آتش فتنه ایشانرا با آب تیغ
بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعبها افکند در اعلای دین حقتعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از اوصیا بود هیچ
حال و سید اولیای خدا بود دامن بر زده بود در طاعت خدا و خیر خواه خلق بود و در مشقتها افکند در تحصیل رضای خداوند و در این ایام
شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید و از جنگ
جنگ رو میدادید و پشت میکردید در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید چون حقتعالی از برای پیغمبر خود خانه پیغمبران را اختیار کرد و او را
اختیار کرد و او را بانگاه بولکرد کینه در ظاهر شد و رستنیهای شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما اثار عصبیت و نفاق
و کهنه شد جامه دین و تیرگی کرد راه هدایت آن گمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شد گمراهان حقیر که از همه کس ذلیل تر بودند و شتر اهل
باطل بقصد امت بجولان در آمد در عرصه های شما و شیطان سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را بصدا در آورد که همه
استجابت او کردید و چشم بر غرت دنیا دوختید گفت جزیره ... شما را بغضب او ... را اهل خود بیابید که غضب
پس شتران دیگری را داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را بجانب خود بردید هنوز از عهد پیغمبر شما
زمانی نگذشته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه میترسیدیم در عین
فتنه افتاده اید و جهنم محیط است بکافران پس بهانه چه بود است از شما و بسیار اموات و چگونه شما را میشوید از راه شیطان
شما را بکدام جانب میبرند و حال انکه کتاب خدا در میان شما است و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن روشن است
و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است انرا پشت سر خود انداختید آیا رغبت بغیر ان نمودید یا حکمی بغیر آن میخواهید بد است ظالمان را بدل
ظالمان حکمی که مخالف قران باشد و حقتعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و در اخرت از زیانکاران است
پس نقد صبر کردید که خلافت باطل خود را بر ما محکم کنید انگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و صدای
شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید انوار دین مبین جلی را فرو نشانید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید
مکر و حیله میخواهید که اثار دین را محو کنید هستید میخواهید در لباس دین انوار شریعت را پنهان کنید و کینهای خود را
در اهل بیت او تدارک کنید ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کنند و جاده شما نشسته باشد و اینجا انها
انکه گمان میکنید که از پدر خود میراث نمیبرم پس آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از
خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت امر را بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من
مانند افتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا
که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدر خود میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا بسته یا عمداً ترک میکنید عمل کردن
بکتاب خدا او پس پشت خود می اندازید چنانکه میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و از یحیی و زکریا نقل
رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش ولیی که میراث ببرد از من و از آل یعقوب و فرموده است
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا پس حضرت ایات میراث که
حقتعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگویید مرا بهره و میراثی نیست از پدرم و میان من و پدرم رحم و خویشی
نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را با یات میراث و من و پدرم را از انها بیرون کرده است یا میگویید من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم
و باین سبب من از او میراث نمیبرم یا شما دانا ترید بعام و خاص قران از پدرم و پسر عمم پس چون فاطمه دید که آن منافقان صلاح نیستند خطاب
کرد بابوبکر که بگیر فدک را امروز بهمین حیلها و منازعی نداری در روز حشر ترا ملاقات کنند و در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده
ایست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده ندارد و هر چیزی را قرار
گاهی هست و بعد از این خواهید دانست که کیست آنکه می اید بسوی او عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار
نمود و گفت ای گروه شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است
ستمیکه در حق من میرود مینمایید یا پدرم که رسول خدا است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندان او رعایت کنند خوش زود
راضی شدید عهدها شکستید بعد از رحلت پیغمبر خود بر داشتید و حال انکه طاقت انچه من از شما طلب میکنم دارید و اگر میگویید موت بر او
و اگر میگویید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که از ان در اسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید

وحرمتها ضایع شده از آن عظیم‌تر مصیبتی نمی‌باشد اما این سبب نمی‌شود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر
رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ
ضرر نمیرساند و بزودی جزا خواهد داد حق تعالی جزای شکرکنندگان را ای فرزندان قیله آیا ببستم میراث پدر مرا از من یکمرتبه و
شما می‌بینید و میشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم
اجابت نمینمائید تا لازم است شنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح
و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها کشیدید هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم برنمیداشتید
تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش در آورد و خیرات ایام بجا آمد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا
حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس این آیه را خواند که مضمونش اینست که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که
نکث عهد کرده اند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتداء قتال با شما کردند آیا میترسید
از ایشان پس خدا سزاوارتر است باینکه از او بترسید اگر ایمان دارید میدانم که این سخنان در شما تأثیر نمیکند و فرمود که می‌بینم که بجانب
نعمت و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم دین در گوش
شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا غنی است از عالمیان و میدانم که مدد
خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینه من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت بر شما تمام کنم که در
قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حکومت را با عار ابدی و غضب خدا و عقاب و زجر خدا می‌بینید و میدانید آنچه میکنید
و بزودی خواهید دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار مینمود شما را از عذاب شدید پس
بکنید آنچه میخواهید ما میکنیم آنچه میدانیم شما منتظر باشید و ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای
دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم
پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه زنان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمی
دارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدا و برگزیدگان و راه
نمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و توئی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران و راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری
بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند بخدا سوگند که من از رأی رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام
باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار
و نیست میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و آنچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان
حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در
در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه ندارم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از
برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو
نمیتوانم کرد حضرت فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام کتاب خدا نمیکرد و پیروی سنن و آیات سوره‌های قرآنی مینمود آیا با ما
مکری که میکنید افترا بر پدر من می‌بندید و این حیله بعد از وفات و شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیوة
او اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و
اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف
میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت
و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند
ایشان بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم از برای خود نگرفته‌ام و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه
بار دیگر بمردم خطاب کرد که ای گروه مردم که بسوی قول باطل سرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا
بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه خیر از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته
است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تأویلی کرده اید و بدترین امور راه نمائی نموده اید ضلالت را بعوض هدایت اختیار
نموده اید و بزودی بار شتر گران و عاقبتش را افزون خسران خواهید یافت در وقتیکه پرده از پیش دیدها گشوده شود و عذابها که

در مکمن غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار آنچه گمان نداشته باشید در آن وقت زیانکار میشوند
اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها اینست
بعد از رفتن تو فتنه‌ها و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی آنها روی نمینمود ما بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه پژمرده از ستم
جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را بخار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبری را نزد امت قرب و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند
مردانی چند کینهای سینه‌های خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو بما ترش کردند بر ما گروهی سبک شمردند حق ما را چون ترا
ندیدند دنیا را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که با روشنی تابناک بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت
کتابها جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در میرسید چون رفتی
و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلائیکه هیچ اندوهناکی از خلائق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت
فاطمه بجانب خانه برگردید و حضرت امیر انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای شجاعانه
درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده‌نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را
بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده این پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را از من میگیرد
و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار امر یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده
اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی و روز دیگر دست از سطوت
خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر
صبح و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدر منست و مخاصمه من بسوی پروردگار منست خداوندا قوة
تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و
آتش خشم را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای بقیه مانده ذریه پیغمبری من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور
بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو از خدا ضامن منست و آنکه کفیل آن است
مأمون است و آنچه حق تعالی مهیا کرده است در آخرت بهتر است از آنچه از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن
حضرت فاطمه گفت خدا بس است مرا و نیکو وکیلیست از برای من و ساکت شد مؤلف گوید در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است
اول دفع شبهه چند که ممکن است در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید که اعتراض حضرت فاطمه با حضرت امیر با وجود عصمت هر دو
چه صورت دارد جواب گوئیم این معارضه محمول بر مصلحت است زیرا که مردم بدانند که حضرت امیر ترک خلافت برضای خود
نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض هدایت و تادیب دیگرانست
و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتیکه بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن
الواح و سر و ریش هارون را گرفتن و بپیش کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان
و مانند عتابهائیکه حق تعالی با حضرت رسول خواهد کرد که آیا تو گفتی بمردم که مرا و مادرم را دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است
و مثل این بسیار است و اگر گویند که اینهمه مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با
تقدس و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد دو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه حق مخصوص آنحضرت نبود که از سر آن
بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مسامحه در این امر موجب
تضییع حقوق آنها میشد و بر آنحضرت واجب بود که بقدر قوه در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دویم آنکه غرض آنحضرت
محض استرداد فدک نبود بلکه عمده غرض اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بشبهات ایشان
فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه
اشعار بآن فرموده که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را اتمام کنم و همچنین منازعه حضرت
امیر با آن منقلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت کردن چنانکه گذشت نه از جهت محبت دنیا
و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد آن جماعت بود که تا حجت بر عالمیان تمام شود دویم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخبار یکه
در این واقعه هایله وارد شده است بچند وجه میتوان کرد اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر
این دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانسته اند در این واقعه پس آن دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته

یکی از این دو فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود
و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر یک شبر از طاعت سلطان بیرون
رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت
فاطمه از ابوبکر راضی نشده و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قایل باشد باید که قایل
شود که سیده نساء العالمیان و کسیکه او را خدا از هر رجسی پاک کردانیده بمرگ جاهلیت که کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ
ملحد و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابی داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال
کرد از ابوبکر که قسمت کند از برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا باو برگردانده است از انفال پس ابو
بکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین
بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت
رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی
و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی از اینرا روایت کرده اند و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه
روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را مجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابو
بکر گفت که والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت که والله که بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از
برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند پس در شب او را دفن کردند و عباس
بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر و احدی از بنی هاشم در حیات
فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید که یا خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب باشد
یا حضرت امیر با عصمت و طهارت و جلالت بودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین علامت کفر و
نفاق است که تمام عداوت شدید تر میباشد از آنچه در اینوا مقدر و غیر آن نسبت بانجناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه
جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه فاطمه را شنید در باب فدک بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است
بهر سخنی این آرزوها کجا بود در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب روباهیست که گواهش دم او بوده و ملازم جمیع فتنها است
میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید از ضعیفان و یاری میخواهد از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او
زنان زناکار بود و اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن
رسیده است سخنان سفیهان شما و من دست و زبان نمیگشایم تا کسی مستحق آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه بر
گشت ابن ابی الحدید گفته است که من بنقیب خود گفتم که ابوبکر این کنایها را بکی داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است گفتم اگر صریح
علی ابن ابیطالب است من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را باو داشت گفت بلی پادشاه بود و هر چه میخواست گفت و میکرد و چون دید که
انصار ازجا برآمدند ترسید که ایشان اعانت حضرت امیر نمایند بتهدید ایشان را ساکت و ساکن کردانید و نقیب گفت که ام طحال زنی زنا
کاری بود در جاهلیت که بزنای او مثل میزدند مؤلف گوید ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسیکه نسبت بسید اوصیا و
پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب مناقب و فضائل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء العالمیان
این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد و ایضا آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمود با ثبوت عصمت آنحضرت بنص
قول خدا و رسولش چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود فاطمه پاره تن منست
پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و مرا آزار کرده است هر که او را آزار دهد چنانکه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است
زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامه حد بر او لازم خواهد بود و رضا او در معصیت رضا خدا و رسول
نخواهد بود و اگر گویند که مراد آنست که آزار کردن او از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت موجب
خوشحالی حضرت رسولست جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا اگر اینمراد باشد فرقی میان آنحضرت و
سایر مسلمانان نخواهد بود و در اینکلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق اینکلام در مقام مدح و اختصاص
وارد شده است و ایضا تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن منافی خواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریکند

ایضا

ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید ابدا
گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح
هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسنین
از اهل بیت آنحضرت اند هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاکت باشد پس باید که از ایشان حق جدا نگردد
از ایشان منتزع باشد و از جمیع گناهان کبائر و صغائر معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد
سیم آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر از اموال میراث نباشد محض کذب و افترا بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث
بردن حضرت یحیی از ذکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبریست جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و
عرف میراث که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا آنکه در آیه قرآن است که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او
راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال
مناسب دارد نه با پیغمبری و علم چه از کرم او نرسد و خوف داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد در مال
ممکن است که داند مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف میراث بردن سلیمان است
از داود بوجوهیکه مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراث است و چون نتواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از
میراث و در کتب مشهوره ایشان در باب فرایض این را ذکر کرده اند دویم آنکه ابوبکر شهادتیکه بروایت داده است متضمن جر نفع
و متهم است در این باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد که بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند
چنانکه در جامع الاصول روایت کرده از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر کرد و ابوبکر گفت شنیدم از
پیغمبر که میگفت هرگاه خدا پیغمبر را طعمه بدهد بعد از آن کسیست که قیام بامر خلافت نماید بعد از او دیگر آنکه از قراین مظنون بلکه معلوم
بود که میخواست اهل بیت را تضعیف کند تا آنکه مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد و همین از برای
تهمت کافیست و این اقوی است از جهتیکه ابوبکر بعین رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر
که میگویند تصدیق او کرده اند همه شریک در آن صدقه بوده اند و بعداوت اهل بیت معروف بوده اند و تهمت در ایشان نیز
ظاهر بود دویم آنکه از اخبار متواتره معلوم است که امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در
صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا فرمود که ما
میراث نداریم آنچه میماند از ما صدقه است پس او را دروغگو و مکار و خاین و گناهکار دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع
حقم حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم مرا دروغگو و خاین و گناهکار دانستید خدا میداند که من راستگو و نیکو
کار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت
کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که بیکدیگر گذشت و هم چنین
انکار کردن حضرت فاطمه حقیت این روایت را حجت قاطعه است بر بطلان سیم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست که حضرت رسول این حکم
بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و بعلی که وصی و معدن علم او بود این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوی ناحق بکند و
هیچ عاقلی تجویز نمیکند که سیده نساء العالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و جمع
مهاجرین و انصار بیاید و این عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بکند و مردم را تحریص و
ترغیب بر قتال او بفرماید و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را ظالم و غاصب دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را
لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امر میفرمود و بعد از وفات فاطمه کی
منازعه با عباس میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت با هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله تجویز این مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر و خود و پاره تن
خود مینماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض افترا و کذب بود چهارم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری
شده است بر آنکه امریکه خلاف معهود و متعارف بین الناس است باشد بسیار روایت کنند و این معلوم است که سنت میراث در
جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام تمام
دارند بضبط احوال انبیا و سیرت ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده که

تا امر عظیمی خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب معتبر و تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر بر تنهائی یا دو سه منافق
دیگر بر این امر غریب مطلع شده و یکبار دیدند این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بان تقریب در تواریخ امم سابقه
نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی و خاتم سلیمان یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه بغیر النحض داده اند یا او بحر کرده
که تنها بخلاف پیغمبر پیغمبری رسیده پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر انها افترا کرده
اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و این از صحاح ایشان ظاهر میشود کسیکه این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که
مالک بن اوس نیز تصدیق او کرد و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر انکه بروایت یک صحابی عمل
میتوان کرد بانکه بروایت ابوبکر بتنهائی باین حدیث عمل کرده اند اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند
نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص و ایشان از ترس او باتفاق شهادت دادند
طعن دیگر از جمله اموریکه ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق فاطمه و اهلبیت آن بود که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان
که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه و ابوبکر در دو امر بود در میراث و
در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز نزاع کرده بود و ابوبکر باو نداد و آن سهم ذوی القربی بود چنانکه در
کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهلبیت صدقه را
و از برای ما غنایم سهم ذوی القربی قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از
شما است فاطمه گفت یا مال تو و اقربای تو است گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف
میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است که حضرت رسول در این باب بمن عهد کرده است بگو من تصدیق
میکنم و تو و اهل تو میکنند(?) فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتیکه این آیه نازل شد
گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمیفهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را
بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچند
سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذوی القربی را بخویشان خود قسمت میکرد ابوبکر و عمر کم کردند
و همه را بایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق منقول است که حق تعالی نصیبی از خمس برای آل محمد فرض کرد و ابوبکر از آنکه
نصیب ایشان را بدهد ابا کرد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشانند فاسقان
و احادیث از طرق اهلبیت در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و
خاصه میگویند در باب فقیر و وصایا و حق تعالی در ذوی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه
کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است طعن دیگر از جمله طعنهائیکه بر ابوبکر کرده اند
در این واقعه آنستکه زوجات رسول خدا را متمکن ساخت از تصرف در حجرهای خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقض
آنحکمیست که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرها بانها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش و اول
حدیث موضوعیست که او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم
شد که او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهلبیت نداشت بعض ظرفا یعنی ابن ابی الحدید در اینمقام نقل کرده است از علی فارقی که
مدرس مدرسه بغداد بود باز او پرسیدیم که آیا فاطمه در دعوی فدک صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد
تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوی باو میداد فردا می‌آمد و ادعای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را
ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید
گفته است که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوشطبعی گفته اما راست گفت و سخن در اینمقام بسیار است اما این رساله
گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و بسط تمام داده ام طعن دیگر آنکه در جمیع کتب کلامی و اخبار
عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین
شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان
از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسیکه اندک شعور و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضحتر از این
نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت

که متضمن

که متضمن امور مسلمین است تا حدیکه موجب قتل است و اگر دروغ گفته است جاهل و قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت
عمر مبنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با حیله و مکریکه او داشت جواب گوئیم که چون امر خلافت
و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او بر هم نمیخورد و کسی جرأت
اعتراض بر او ندارد و میترسید که خلافت بعد از او بامیر المؤمنین برسد این سخن را گفت که این امر را ابتر کند و تدبیر شوری بر او
جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است اگر عمر بمیرد من با علی
بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما گفته
است که اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور نشوید بانکه بیعت ابوبکر فلتة و بی خبر شد
و تمام شد آن چنین بود و لیکن خدا شرش را دفع کرد پس معلوم شد که امیر المؤمنین او را بی تاب کرد و این بر زبانش جاری شد
و مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانکه در رسول نیز کرد طعن ششم آنستکه چون خلافت مغصوبه ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید
را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را
جمع کند چون خبر وفات آنحضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر
کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول سؤال کرد از خلیفه بعد از آنحضرت
[illegible] الصوديين فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و
ابوبکر را بر منبر رسول خدا دید پیش آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برد و حال آنکه رسول خدا علی را وصی خود کرد و ما را امر کرد
بموالات او ابوبکر امر کرد او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت
من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه اندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همانشب با زنش
جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز
کردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط کردند و اسلحه با خود برداشتند اصحاب
خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشتید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا اسلحه برداشتید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید
تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند و بنزد خالد آوردند ابو
قتاده که با آن لشکر بود گفت که اینها اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان دادید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار [illegible]
و جاهلیت که با ایشان داشت امر کرد که مردان ایشان را بکشند و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد ابو قتاده سوگند یاد کرد که دیگر با لشکری
که خالد باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را باو نقل کرد و عمر چون این واقعه را شنید انکار
بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت داخل مسجد شد با هیبت اهل
و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر تیرها از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش
زنا کرده والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر یکیست
چون خالد نزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه
چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند
و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر آمد و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما مصاحب خود را
برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خدا است و من در غلاف نمیکنم
شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بعوض مالک بکشم و حصه که از غنائم
برای او جدا کرده بودند تصرف نکرده و ضبط کرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان
در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بتمردان صاحبان ایشان داد و ایشان را امر بخصص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون
خالد از وعده کشتن او ترسان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک بن نویره و سعد بن عباده مرا میکشی و رفت و سعد را
چنانچه گذشت و عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و [illegible] ابو سفیان و چون مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را
بکش گفت مخالفت صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابوبکر
آوردند مادر محمد ابن حنفیه در آنها بود چون چشمش بضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت

السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستند خدا بر تو و اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران بو بکر دیلم و بحد
سوگند که کتابی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهلبیت تو را در سینه خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس یکی [illegible]
و بدین اینکی پیدا شتند تو انتقام ما را از ایشان بکش با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار بوحدانیت
خدا داریم و رسالت رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة را نداده اید گفت اگر راست گویید مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال
چیست پس طلحه و خالد برخاستند که او را بحصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمی توانند شد و نیست شوهر من مگر کسی که
خبر دهد مرا که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در اینوقت حضرت امیر حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادر ترا
وضع حمل نزدیک شد گفت که خدایا وضع این حمل را بر من آسان کن بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی ببر چون متولد شدی
همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی چرا اهل الله من راضی بود نزدیک باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح
کند و سنگ از من بوجود اید چون مادرت این سخن را شنید و مود الهما را بر پاره مسی نقش کرده در انزمین دفن کردند و در وقتیکه ترا
اسیر کردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه او را برداشتی و بر بازوی خود بستی بعد از آن بمیان العرب عثمان و دیگران
آن لوح را گشودند بهمان عبارات که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش امد و او را
با حضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مولف
روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبولترین اهل زمان خود بود امد و
خود را بر روی مالک انداخت مالک گفت دور شو مرا کشته نشده ام مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت
اصیله این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و موالف درینجا مذکور شد بدانکه ابو بکر در اینجا از چند جهت
خطا کرده و در بعضی عمر نیز شریکست اول آنکه بیگناه و بغیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ایشان و عدد کثیر
از مسلمانان رضا داد و عذری که از برای عمل شنیع میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت
دادند که ایشان اقامه شهادتین نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلعم فرمود که هرکس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست
و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده
که مالک منع کرد قوم خود را از اجماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون متفرق
شدند خالد امد و ایشان را گرفت بعهد و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل
دین قائل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد ایشان و زنان ایشان جاری نیست
و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتل ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی را بفرستد
که از ایشان سوال کند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله ان از ایشان بکنند و اگر شبهه در خاطر
باشند رفع شبهه ایشان بکنند و اگر هیچ یک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت کنند و اگر اصرار کنند اعلام کنند ایشان را که ما با شما
قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل اورده باشد و از انجماعت بغیر اظهار انقیاد
و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر بمحض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران با اخبار متواتره نقض عهد خدا و مخالفت نصوص انبیا و غصب
حق حضرت امیر و سیدة نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور را بنا
کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر مقاتله و محاربه نمودند و انقدر از اهل بیت طاهرین و ذریه طیبین و سایر
مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و
رسول و ائمه مسلمینند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است و مالک بن نویره بمحض اینکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله
نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق زجر و ملامتی نبود بلکه باید که او را مدح کنند و سیف الله
بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که اینعذر بی صورت است عذر دیگر از برای او پیدا کردند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت
رسول را برد مالک گفت صاحب شما گفت خالد گفت حضرت صاحب ما است و صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد
و او را کشت و بطلان این توجیه از وجوه ظاهر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر واقع بود بایست خالد در برابر
عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در وقتیکه عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بتقدیر وقوع این عبارت صریح در
ارتداد او نیست و برای دفع حد و شبهه کافیست و بتقدیریکه مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان

واطفال

و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند
که همه را مثل کفار اسیر کردند و بکنیزی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسید
مولف گوید بدانکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت نبودند پس ابو
بکر این جماعت کثیر از مسلمانان را بیگناه کشت و اسیر کرد و بکنیزی مبتلا کرد و باعث زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل
اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت مرتد و مستحق انواع
عقوبتها بودند پس عمر که بعد کثیری از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان
بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر
خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم میاید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت
هر سه باطل شود باجماع مرکب دوم آنکه ابو بکر چند حدی از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه
حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص و دیتشان را معطل نمود و در
این کارها همه عمر با او شریکست و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت جهت اول آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد
و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل نعثل عبادة بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکار دیگر
عمر در این باب نبوده از دینداری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت اشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این [illegible] ادر
باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهلبیت بکار برد و از جمله غرایب آنست که ملا علی قوشچی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک
مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود باید
که در وقتیکه عمر او را تهدید بسنگسار میکرد اینعذر را بگوید طعن هفتم آنست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد
شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبید
و غیر ایشان روایت کرده اند که بر بالای منبر میگفت من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و حضرت امیر در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه
روایت کرده اند فرمود که زهی عجب که ابوبکر که در حال حیوة خود طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری
خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست
بدارید بدرستیکه مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب پس در وقتیکه مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا
تاثیر نکنم در مویهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود فاضلتر میدانسته
و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است و اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و
تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر نمیبرد و ضبط خود نتوانسته است کرد پس فاسق
بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقاله امامت یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابابکر چرا کرد و اگر جایز است عثمان با وجود
اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت پیراهنی را که خدا بر من پوشانیده نمیکنم و حال آنکه بخلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر
با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم میاید و هر که
اندک شعوری داشته باشد میداند از شواهد احوال آن محیل مکار و فتنش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطئه با یکدیگر بود تا امر بر او
این باطل محکمتر کنند چنانچه از فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این هشتم آنست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفسیر
الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند طعن و ما در اینجا چند موضع
را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد و فرزندان اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشد موافق روایات
اهلبیت چنانچه از آیات سوره نساء ظاهر معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و ازابابکر پرسیدند و ندانست
چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود
میگویم اگر صواب باشد از خدا است و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار
خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه
بعد از اعتراف بجهل تفسیر قران برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قران برای خود
سخن گوید جای خود را از اتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده است و بروایت دیگر حضرت رسول صلعم دید که برای خود

تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هر گاه برای خود کوشیدند در
کتاب الهی اختلاف بهم میرسد که آنها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است هرچه را دانید بگوئید و هرچه را
نمیدانید بکسیکه میداند واگذارید دوای ندانستن پرسیدن است اینهم روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت
کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را زخم زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسیست که فرزند نداشته
باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مؤلف گوید عجبست از کسیکه شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را هدر یا
نسبت بهذیان دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بود وای بر او که بی مستند تفسیر
کلام خدا کند و اگر مستندی داشته باشد وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ابن عساکر روایت کرده که در
وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست کلاله و
خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفتند بی مستند و همچنین در باب
خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده مستند بدلیلی و حجتی
نبوده اند و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلاماً میدانند و از جمله مخصوصان و صاحب غار آنحضرت میدانند
در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و چند حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث
میراث انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دویم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات
است در خبری میداند و ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد
و کدام آسمان بر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست دست چپش را
بریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم منع میراث جده را از فرزند زاده
خود خواست کند و گفت در کلام خدا و رسول از برای جده نصیبی نمییابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد
او بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءه سلمی که اطاعت نکرد باتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین باواز بلند
میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و باتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای
اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علماء گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا که در
روایات از او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث قتل هم نمیشود و روایت نهی از تعذیب باتش
نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است
ششم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست
خواست که بال شنایع عمر را نیز بآن ضم کند و ایضاً خواست که تلافی کند با نعمتیکه که عمر با او کرده بود و با او رسیده است که بغیر عمر کسی مانع عود
حق بامیر المؤمنین نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت
جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبدالله بن عثمان بمسلمانان میکند
اما بعد باینجا که رسید بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش آمد گفت بخوان چون خواند
ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من بمیرم در این غش مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر
دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا
بترس و عمر را بر مردم مسلط مگردان ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا از من بپرسد خواهم گفت بهترین امت را برایشان خلیفه کردم و در
این تعیین چندین خطا کرده اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد
ایشان خلیفه تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول بنص قرآن واجبست دویم آنکه گفت عمر بهترین امتست با آنکه علی در میان امت بود و
باحادیث متواتره از بهترین امت بود چنانکه عمر خود گفته است خیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت
خلیفه ناحق تعیین کند چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل خیال نکنی باکی بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی
چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام با وی دهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی
الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت اینجا این دو بی باک از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین
میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین

دویم

سیم

چهارم

پنجم

اول

جزو هفتم

در بیان مطاعن عمر بن الخطاب

اول

بود و او تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هر عاقلی از اطوار متناقضه و اقوال متباینه مییابد که در همه احوال غرض ایشان
اجرای صحیفه ملعونه و محروم کردن اهلبیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در اینحال از او ظاهر
شده دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در میان قلیلی از بدع و قبایح اعمال
و شنایع افعال عمر است که خلیفه دویم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب نمیتوان شمرد و عددش زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا
توان کرد فکیف باین رساله و او در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او بقلیلی ذکر
این رساله اکتفا نمائیم اول آنکه در باب احادیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان
از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافی بود که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است
که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله
متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم
و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آنقدر گریست
که آب دیده اش سنگ ریزه‌ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای رویش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه
گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز
بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت
چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است نزد ما کتاب خدا
هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد
بعضی گفتند گفته رسول خداست و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع
بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بروایت دیگر دور شوید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در
وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و حمیدی در جمع
بین الصحیحین این احادیث را همین مضمون زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در
کتاب شفا از ابن عباس و غیر او روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این حال تنگ و وقت قلیل در
کتفی بنویسد جمیع شرایع نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه
و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسائل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر
طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظاً و معنی بر ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث
ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهلبیت خود را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون
حضرت میدانست که انکار آنها با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تا کتابی حجت سازد در این وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان
ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافقان دیگر که با او در این باب کرده بودند این شبهه
در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید حضرت دید که این بیحیاها در حال حیات آنحضرت انکار قول او میکنند و منافقان
با او موافقت میکنند دانست که اگر در این باب اهتمام نفرماید و چیزی نوشته شود ملاعین خواهند گفت هذیان گفته و اعتنا نکردند و اکتفا
بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضاً چون مشاجره منافقان را در حضور خود
مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی یابند و اسلام
بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر را باین سبب نهی از مقاتله و امر بمسالمت با اعدا و اعوان نمود و ایضاً معلوم است که وصیت و عهد بکسیکه میان
ایشان در آنوقت در آن حالت تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگان است در جمیع امت با آنکه آنحضرت بودند چون توانند بود که احوال
مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول
خدا روایت کرده اند که گاه هست که کسی بامر دینی شصت سال اطاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش بر
ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید بخسبد تا نوشته بکند مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد
و مؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی که بر شتر خود
سوار است و تنها میرود من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سؤال کردم از او که با من بیاید

قبول نکرد و همیشه ورا با خود غضبناک میبایم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان
دارم که غضب او برای فوت خلافت از او گفتم سببش همین است و چنین میدانند که رسول خدا صلعم خلافت را از برای او میخواست
گفت هر گاه خدا نخواست که باو رسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا صلعم امری را خواست و خدا غیر آنرا خواست حکم
هر چه پیغمبر میخواست نمیشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود و خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است
که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت رسول خدا صلعم خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم
او را از ترس فتنه و از برای آنکه امر اسلام پراکنده نشود پس رسول خدا صلعم دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده
بود شد و انصار روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیر ریخته بود
و میخورد مرا تکلیف نمود یک دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش
و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آئی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله جعفر را میگوید
گفتم با هم سنان خود بازی میکند گفت ورا نمیگویم بزرگ شما اهلبیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن
مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده
است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا صلعم نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او
دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در حق او کاهی سخنی چند گفته میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمی
نمود بعضی صریح نبود و کاهی از جهة مخفی کار او را داشت میخواست مثل از حق بگوید باطل بر رب باب و بکند و در مرض موت خواست تصریح بنام
او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند
کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا صلعم دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت
شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود ای طالب حق یقین از این روایات معلوم
شد که از اول تا آخر رسول خدا صلعم تعیین امیرالمؤمنین را میخواسته میفرموده و این منافق ملعون تا مانع و ساعی در ابطال آن بوده و منتهایش
آنکه آن لعین و ذریت شیطان خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید بدم پدران او
اینها کرامات و خطا کرده الله بشومی تدبیر است و بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیرالمؤمنین برگردد که موافق
طریق رسول خدا در میان امت سلوک نماید و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال که رؤسا و سرکردها را اموال دنیا بدهند و فقرا
و زیردستان را ذلیل گردانند و هر چه مصلحت دنیاداران دانند بکنند و سنت رسول و حکم خدا برطرف شد و لهذا چون خلافت بحضرت امیرالمؤمنین
برگشت و خواست که موافق فرموده خدا و سنت رسول عمل نماید و قسمت بالسویه نماید و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب
نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه لعین را از آن پیش در شام تعیین کرد و باو تمهید کرد که اگر حق با امیر
المؤمنین عم برگردد او اطاعت نکند و عمر لعنه الله میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهلبیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت
آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول شود خون شهدا تمام در گردن او است چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار
متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم می آید اول آنکه نسبت
هجو و هذیان بحضرت رسول داده و حال آنکه باتفاق خاصه و عامه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالف حق و اضطرابی باشد و خلاف
واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه بصحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه بمزاح و نه در حال رضا و نه در هنگام غضب چنانچه قاضی
عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم بیان نموده اند که الله تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسالت سخن نمیگوید از روی خواهش خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو
رسیده است دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن نهایت بی ادبی و بیحیائی است که دلیل کفر و نفاق است که اگر بمردی هذیان میگوید یا او اگر
او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخن نمیگوید چه جای جناب خاتم انبیا که الله تعالی در
قرآن عزیز همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها النبی یا ایها الرسول و ایضا فرموده است لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و در جای دیگر فرموده
که صدای خود را بلندتر از صدای آنحضرت مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر تحقیر و ایذا و عدم محبت او نسبت
بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متأثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول

ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت میکند که در اینحال فرصت بدست او افتاده و آنچه میخواهد
میگوید سیم آنکه رد حکم الهی کرد که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و
فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد از برای شما رسول پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن
ترک کنید و باز ایستید و فرموده و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن
مؤمنه را نمیرسد هر گاه خدا و رسول او حکم کنند در امری آنکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرمودنها
صحت و بیماری آنحضرت هست و یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نفرموده که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید
و در جاهای دیگر فرموده کسیکه حکم نکند با آنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم در روایت ابن ابی
الحدید که عمر خود اعتراف کرد که حضرت رسول در آنوقت خواست که باسم علی وصیت کند و من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه
با آنحضرت است الله تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر و این عین مشاقه و معارضه کردن با رسول خدا بعد
از آنکه حق او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسول است و ابکر را در خود و اگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد جا
در جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را از اکرد بغضب و درد جدی کریان و سعت خلق که خداوند او را بخلق عظیم وصف فرموده و او را
رحمت عالمیان گفته بروی از ایشان گردانید و اعراض فرموده و ایشان را از نزد خود دور گردانید و در آیات و اخبار بسیار وارد شده
است که آزار آنحضرت آزار خدا است و خدا فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول
خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا
مهینا یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و
مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول و حسبنا کتاب الله چند خطا کرد اول آنکه اظهار جهل
رسالت با خطا ذکر دزیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل کرده آنحضرت و اگر میدانست و باز خواست
وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام از آنها کرده اند پانصد آیه است تقریبا و معلوم است که اکثر
احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم آیات و احکام آن
آنها شده است و بعضی گفته اند محکم تر از آیات که مراد از وضوح است در قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه و ظاهر و مأول در آن هست و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی
باشد و ایضا اگر کافی میبود چرا آنقدر متحیر میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد
و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در پس پردهها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را با اهل بیت مقرون نمی
کرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی
که مفسر کتاب است کافیست نه کتاب تنهائی است و لهذا امیرالمؤمنین عم فرمود که منم کلام الله ناطق و قطب محیی شیرازی که از علما
مشهور شافعیه است و از اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بی امامان نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و
سنت رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را
باطبا احتیاج نباید و چنانچه این سخن خطا است بجهة آنکه نه هر کس فهم کتب طب میتواند کرد و استنباط از آن میتوان کرد
باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم
است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانکه حضرت امیر فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام
الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اینچ رد تیرا بر امام جاهل باطل خود کرده است
چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه که پیش از آنکه بتجهیز و تغسیل و دفن و صلوة
بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر بسوی سقیفه رفتند و مشغول بامر غصب خلافت شدند تا
مریدان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از خلل و فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بوده فتنه
نخواهد شد و چون آنکه وقتیکه حضرت رسول میخواهد که نصب خلافت کند او را نسبت هذیان میدهد و چون خود تعیین خلیفه
نا خوش میکند صلاح امت است و صرف است و ایضا وقتیکه ابابکر در سکرات موت بود و عثمان را طلبید که فقره در خلافت عمر بکند
و پیش از آنکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا

کرد چرا او را نسبت به هذیان نداد با آنکه هذیان از جهت شدت با او اقرب بود و چرا کتاب الله را دارا نگفت و در وقتیکه شوری قرار داد چرا این نگفت
پس عاقل خبیر از این قول و احوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال مشتاقه مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت
از خلافت نبود و این اول قارورهٔ نبود که در اسلام شکست ان شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و در اضی بکفته و کرده
آنحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند
که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند و هر که از مشرکان بسوی مسلمانان بیاید پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت آمد
و گفت تو رسول خدا نیستی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و ایشان کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود
آنچه خدا مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم
کرد چرا اینشد حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک شد و گفت اگر یاوری مییافتم با اینها
جنگ میکردم و بنزد ابابکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد ابابکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد رسول خدا کلید کعبه را گرفت
حضرت فرمود عمر را طلبید چون آمد حضرت فرمود اینست آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که
عمر گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست که عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد
و دل تنک بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و
یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم که ایمان نمی‌آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود
هیچ حرجی و شکی در آنچه تو حکم کرده و منقاد گردند انقیاد کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد
که چرا گفته تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت را او دل تنگ بود و او را شک کشته مبدا انشراح انقلاب خاطر خطیر آنجناب از آنجا بنده بود که
در خاطر داشت و متوهد اثبات صدق خبر ان منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن
دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابو هریره گفت که روزی
من با حضرت رسول ص رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و گفت این دو نعل را ببر هر که را در بیرون
این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابو هریره گفت اول کسی را که ملاقات
کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول الله مرا با اینها فرستاده که هر که ببینم این بشارت را باو دهم پس دستی بر سینه
من زد که من بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابو هریره پس برگشتم بخدمت حضرت رسول و میگریستم و میلرزیدم و عمر از پی من می‌آمد پس رسول خدا گفت چه
میشود ترا ای ابو هریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد ابو هریره را با نعلهای خود فرستاده
که این بشارت را باید هر که گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار
اعمال خیر بکنند اگرچه تا روضع تا آخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر هر عاقلی مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی
حیائی و بی دینی عمر میکند و رد قول حضرت رسول ص کرد و آن عین شرکست و ابو هریره بیکناه را زد و خفت مسانید و آخر حدیث اگر از امت باشد
حضرت از برای مصلحتی بود این قسم از اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحتی که معارض و متعجیا ممنوع باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود
روایت کرده اند که چون عبدالله ابن ابی منافق مرد پسرش آمد بنزد رسول خدا و سوال نمود که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را در آن
کفن کند حضرت باو عطا کرد و باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه
نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت و رسوا از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرمود
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که زیاده از هفتاد بار استغفار کنم خدا او را می‌آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است
حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأت خود بر حضرت رسول و در روایت ابن ابی الحدید مردم تعجب
کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول از برای تالیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر
گفت مگر خدا ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر این سخن را بار دیگر اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که چه گفتم
من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که ملعون مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت
ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله بشکند و بر هر تقدیر بر غایت بی ادبی و بی حیائی او دلالت دارد و این حقد نسبت بادنی کسی چنین
حرکتی روا نیست که جامه اش را بگیرند یا کرهیا انش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذاء و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که
آزارش بر عالمیان واجبست و جزء اسلام است و ایضا انکار فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحاح بخاری و رد و

موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بمکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان
باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاده و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول
و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این از جهت بی ایمانی نکردم
چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود
راست میگوید بگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید که خدا
گفته باشد اهل بدر را که هر چه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب کرده ام و اگرچه این حدیث مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان
میتوان کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول کرده باشد و گفته باشد مگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت
خیانت باو دادن و اراده زدن کردن او رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در نهج البلاغه و ابن حجر در فتح
الباری روایت کرده اند از مسند ابن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله
من فلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش چون ابوبکر رفت و او را در نماز دید
نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت که برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی را گفت تو برو
او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفته بود پس حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره ایشان نمیگذرد و
از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین برنخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حسنی حدیث
جابر و رجال آن همه ثقات اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه و آخر
فتنه بود بعضی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بدر رود و این
مضمون را حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند با این نحو که صحابه مدح
کردند مردی را بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را با بوبکر داد و امر کرد بقتل او و همان روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود
که اگر او کشته میشد در میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریح بود برای امر رسول خدا
و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه
ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت حضرت
نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر نا موجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز
قیامت هم چنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار دوم
نفاق یا بطوار او مکرر صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته اند
یک خطا یا دو خطا یا سه خطا ای مادر بخطا اینقدر خطا دوم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نبود چنانکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول ص معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا
نمرده است و برخواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت با آنکه شنیده این
آیه را که انک میت و انهم میتون و این آیه را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند
مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید
گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری
در اساس اللغه روایت کرده اند که چون انکار این واقعه نکرده است این خالی از دو صورت نیست یا آنکه نفاق و جاهل بود یا باینکه قرآن
و آثار نبوی که چنین امری که او فوت رسول باشد یا دین بود و حضرت رسول مکرر و صریح فرموده که بعد از من چنین خواهد شد و فرموده که علی ولی
هر مؤمن بعد از من و فرموده که یا علی مقاتله خواهی کرد بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین و در حجة الوداع مکرر فرموده که
من نزدیک شده که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و دیگر وقتی که قلم و دوات طلبیده که اشعار باین فرموده و ایضا از کجا بر او معلوم شد
که دست و پاهای مردم را خواهد برید و شناعت این فعل زیاده از آنست که بیان باید کرد یا غرضش مکر و حیله بود که مبادا تا آمدن
ابوبکر مردم بالخصوص امیر بیعت کنند چنانچه بعد از این باطل شود این سخن از میان رفت تا ابوبکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید
اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان بتفصیل در بحار ایراد نموده ام سیم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه نساء را با آنکه
حضرت رسول آنها را معین فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول

سیم

مقرر شد خلاف کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و نسخ نشده است
و در حکم متعه نازل شد این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته
که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت در عمره بمکه
آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت رسول از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری
و مسلم و صاحب جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم
از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله زبیر نهی میکرد از آن من این حدیث را نقل کردم گفت
این حدیث بر دست من جاری شده ما متعه کردیم در زمان رسول خدا ص چون عمر خلیفه شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد
از برای رسولش هرچه را میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا امر کرده
شما را و نکاح زنان را دائم و قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد
و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر ع روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم
و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیرش از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد
و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ کند و امر کرد ما را بآن رسول خدا ص و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد بعد از آن گفت مردی
برای خود آنچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروعست و حکمش باقیست و فقهای عامه خلاف کرده اند در اینکه
کدام یک بهترین انواع حج است و آیه فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی
و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون
حضرت رسول ص در حجة الوداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر
چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام میبندم مانند احرام رسول خدا ص و
حضرت رسول خدا ص صد شتر با خود آورده بود و حضرت امیر ع را شریک در هدی خود کرد و بعد از یکی از مناقب مختصه آنحضرت است
که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود
که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است
باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این مخصوص امسالست یا همیشه خواهد بود
حضرت انگشتهای دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود عمره در حج داخل شد تا روز قیامت و همیشه چنین خواهد بود
و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول ص شصت و سه شتر را
بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر ع باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده که در عسفان نزاع شد
میان علی ع و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر ع این را شنید صدا بلند کرد به تلبیه عمره تمتع
و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت
حضرت رسول ص بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین گفت که امروز بتو
حدیثی نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا ص امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی حجه
و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و بر همین مضامین
روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهههای
ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر بالا رفت و بلند میگفت متعتان کانتا
علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بود در عهد رسول خدا و من حرام
میکنم هر دو را یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور داشته باشد میداند که این عبارت صریحست در تشنیع
و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آیه و من یشاقق الرسول تا آخر که ترجمه اش گذشت و ایضا
حکم نکرده است بآنچه خدا فرموده است و خدا فرموده که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرموده پس ایشانند کافران و ظالمان و فاسقان
و بعضی از علما نقل کرده اند که متعه کردم مردی او را پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی گفت از عمر
عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد زنان گفتار برای خود بر منبر میگفت که دو متعه در عهد رسول ص حلال بود و من حرام کردم و من

این

این روایت را از او قبول کرده ام که راوی آن ... پیش اخبار ذکر کرده و طعن چهارم آنست که چون مغیرة لعین بن شعبه از جمله رؤسای منافقان
که قرار داده بودند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت بر اهل بیت رسالت قرار گیرد و یکی از آنها
مغیرة بن شعبه بود که سالها بر منبر سب آنحضرت میکرد چنانچه ابن ابی الحدید گفته که اصحاب ما گفته اند که ... اصل اسلام ...
کرد در کتب مذکور است که از ترس و بوسیله مصلحت بوده و بیان عمرش ... و شرب خمر و معاونت فاسقان ... چنین کسی اجرا فسق
او را بر مردم ظاهر نکنیم و بعد از آن روایت کرده که آن لعین سب امیر المؤمنین بر منبر میکرد و مردم را بآن امر میکرد و همچنین عمار
کرده است که آن لعین در اسلام و جاهلیت مشهور بزنا بود پس در دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده
و اصل قصه طولی دارد و مجمل آن را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنانست که چون عمر لعنه الله مغیرة لعین را والی بصره کرد در بصره زنی بود از قبیله
بنی هلال که او را ام جمیل میگفتند و مغیره بخانه او پنهان تردد میکرد چون اهل بصره بر آن مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این او طبری روایت
کرده که خانه ابی بکره و خانه مغیره نزدیک بیکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که بسوی یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه
خود نشسته بود و جماعتی نزد او ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را بر بندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آن را نیز
مفتوح نموده و در میان پاهای زنی نشسته است و کون میجنباند پس ابوبکره با جماعت گفت برخیزید نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید
گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما نیز ادبار ... اما روی او را ندیدیم پس ایشان صبر کردند و مشاهده
حرکات ایشانها مینمودند تا فارغ شدند و چون برخواستند شناختند که ام جمیل است و در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با مردم نماز
کند ... ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز در رد ... چند نوشت بعمر در این باب
و چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری که دشمن امیر المؤمنین علی ع بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید
یا ابن ابی الحدید طلبید و ابن ابی الحدید از کتاب ابوالفرج اصفهانی روایت کرده از عمر و ابن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید
پس اول ابوبکره را طلبید و گفت آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا اکنون نظر میکنم آثار آبله در رانهای او را و مغیره گفت
لطیف ... تفتیش کرده و ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسببات و عمر گفت نه تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه
دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم ابوبکره گفت بلی والله چنین شهادت میدهم و در این وقت رنگ عمر متغیر
شد و امیر المؤمنین ع فرمود ... مغیره رفت ... گفتند عمر این گفت پس عمر نافع را طلبید و از او پرسید او گفت
گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره و عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی که مانند میل در سرمه دان ... فایده ندارد و نافع گفت چنین گواهی میدهم
که دیدم ... پس تاثیر عظیم در عمر ظاهر شد امیر المؤمنین علی ع گفت که نصف عمر مغیره رفت و پس شبل بن معبد را
طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد و امیر المؤمنین ع فرمود که سه ربع عمر مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا
خاکستر بر رویش بیخته اند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل نشده بود و مغیره ... نزد مهاجرین میرفت و استغاثه میکرد که با
در باب او شفاعت کنند ... عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست
و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد
کرد بر زبان او مردی از مهاجران را ... ابن عباس ... تعلیم او کرد که بنابر شهادت را تمام کند چون نزدیک رسید بجوان مغیره رسید
و دستها را حرکت میداد و میان ... بخاطر بخشش رسید که او ... عمر با جود تمام ... میان عرب و عجم معروف
بصدای بلند ... گفت چه گواهی نزد تست ... عقاب گویا مدح ... ابن عباس هست و عبدالکریم راوی حدیث
گفت که چون ابوعثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای عمر کند چنان نعره زد که نزدیک شد
که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم میشود که با عنایت چنین که میان عمر و آن فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود
و آن بسر ... گناه را حد بخشیدند و تعطیل حد الهی سعی در آن کردن مطلقا بد است و ... متضمن چندین گناه باشد
قبیح و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف
بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج اصفهانی گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پا
ام جمیل را برداشته بود و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس بلندی میشنیدم ابوالفرج
گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت زیاد در دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است بعد از آنکه ابوبکره را حد
زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که او را دیگر حد بزند حضرت امیر او را منع کرد از آن و فرمود که اگر او را حد ...

من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی سنیها
توجیه دیگر کرده اند ابن سعد و ابوالفرج گفته است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول
کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس تا بوده در دنیا باشم و گفته است که چون گواهان را حد زد مغیره
گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا جاهای ترا بکیرد و بروایت دیگر نفس که شو خدا خوار کند جای را
که اینها ترا در آن مکان دیدند ابوالفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای
بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقتی ترا ندیدم مگر آنکه میترسم که از آسمان
مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیر منبر میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را
شک نمی ماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر و نزد عمر ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او
و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد **پنجم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند
که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت
دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی که میفرماید که و
قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم دانا تر و فقیه ترند از عمر حتی زنان پرده نشین
در خانه ها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت عجب میبینید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت با امام شما معارضه کرد و بر او
غالب آمد و بروایت فخر رازی گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه
مردم دانا تر و فقیه ترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی
که با غیر او خود زنان مخالفت کرده او را واقف باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان
امت باشد **ششم** که از اعظم جمیع طعنهاست و صریح حجت بر معاندت خدا و رسول خدا و اکثر علمای امامیه بان منتقل نشده اند
و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب
جامع الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری
پس ابوموسی گفت اگر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکنید با این سوره مائده فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند
کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت داشتید از تیمم گفت بلی ابوموسی گفت با نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای
حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه ستور بر میغلطد پس چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که بس
بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و رو و دستها را مسح کرد عبدالله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد
بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد
ابن مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت که اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابوموسی
گفت که چه میکنی بقول عمار ابن مسعود گفت که ندیدی که عمر باین قانع نشد ابوموسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میکنی عبدالله
نتوانست جواب گفت ان عند نا موجه را ... و ایضا بخاری از سعید بن عبدالرحمن بن ابزی از پدرش روایت کرده است که مردی
نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار ابن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری
بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردم حضرت فرمود که کافی
بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و دمید و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس
ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من بعد این را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری بعد از این با احدی
نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایت بخاری و مسلم را روایت کرده گفته است که در روایت ابی داود چنین است
که عبدالرحمن گفت که من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه یا دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم نماز
نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت یا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت
حضرت رسول صلعم و عرض کردیم و کیفیت تیمم را حضرت تعلیم من نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله بعد از این
ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفته خود وامیگذاریم **مولف گوید** که این احادیث از صحاح سنیها نقل شده و ایشان

پنجم

ششم

انکار صحت اینها نمیتوانند کرد پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتیکه امر کرد سائل را در هنگام نیافتن آب به
ترک نماز بکند و اذعان بقول عمار نکرد و گفت که من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بوقت فقدان آب واجب کرده
و مشتکو امر بود که حقتعالی بر او در کرده و امر تصریح نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کردن یا
جاهل بود و بعید است که مراد خدا و رسول را گوش او نشنیده باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است اگر انکار حکم تیمم را صریح
خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه اینحکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری
از این قبیحتر و ظاهرتر نمیباشد اگر چه از او غریب نبود و بدان و برای نبود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع
دو متعه را قلم نمود و سایر اموری که از او متواتر است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل باینحکم
باشد و باین حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی او که در مدت زیاده از
سال که در خدمت حضرت بوده چنین امر عام البلوائی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند
و احتیاج بان بسیار واقع شود و نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته
باشد و از غرایب است که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمیکنی گفت مبادا که او معارضه بالخصوص
امیر علیه السلام نمیتواند کرد و او امامت و در بحث امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت این بود که کسیکه نداند چگونه طلاق
زن خود را بگوید قابل امامت نیست اما عمر جهل بچنین حکمی که میان آن و طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت
او نگردانید با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر بعد از تنبیه مصر بر انکار ماند و نگذاشت که بعد از قول عمار چون
بسیار صحابه بکنند و اگر جاهل باشند باینحکم را معلوم کنند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه را اکثر مواضع بان متمسک میشوند
که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای خود را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بدیهی که خلاف کتاب و سنت و اجماع
امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید گفت که
میگوئی من بعد اینرا ذکر نکنم و روایت نکنم هرگاه در این مسئله که در آن چندان غرض دنیوی بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار
نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت که میتوانستند انکار کرد **هفتم** آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا
میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت اگر بر زن حکم
هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت
عمر زنی را سوال کرد او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر ایشانرا ملاقات کرد و از واقعه سوال
نمود چون مطلع شد گفت برگردانید او را و آمد نزد عمر و فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده نزد من بزنا حضرت
فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری حضرت فرمود شاید او را ترسانیده باشی یا
پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن
یا تهدید کردن پس عمر گفت زنان عاجزند از آنکه مثل علی از ایشان متولد شود اگر
علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی
عمر که زنا کرده است عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا صلعم فرمود که قلم تکلیف برداشته
شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت
و ابن قتیبه و قاضی القضاة و ابن ابی الحدید نقل کرده و بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد **هشتم** بدعتها بسیار که در دین خدا گذاشته از برای خود بی مستندی با آنکه در اینجا اکتفا مینمائیم اول
نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آنست که خود اعتراف
بان کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که با فوای [?] شیطان [?]
مسجد پر شده است گفت نعم البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که
ابوسلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا صلعم در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده
رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد پس مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و
طول پس سه رکعت دیگر میکرد گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده های من بخواب میرود و دل

هفتم

هشتم

ورق [?]

بجواب نمبر و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفته است که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود
که نافله صبح داخل آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از
حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که دران حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت
و شب دیگر بیرون نیامد که ایشان گمان کردند که حضرت بخواب رفته است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت
غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بیرون نیایید
ایها الناس در خانه های خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت
بهتر است و ایضا انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی آنحضرت ایستادم
و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون یافت که ما در عقب پهلوی او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول
نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار از آنحضرت در صحاح
خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله را بجماعت نمیکرده اند و اکو منکر (?)
راضی نبوده از که بجماعت واقع شود پس بی عدم مخصوص از شریعت معلوم کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت موکد
قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرف عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست
و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین
سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد ص و بدترین امور تازه هاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالتست و بخاری
و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و موجب سبب (?) رد که جماعتی کراهت داشتند از
کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح
ترمذی و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بپرهیزید از امور تازه که بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعتست و هر بدعتی
ضلالتست و اینجمعی از علما برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف حدیث عامه و خاصه
و از نصوص صریح مستفاد میشود که هر امری که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعتست
و حرام است و هر فعلی که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است
خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجبی بقصد سنت کنند
یا سنتی را بنیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عمل خاصی از عبادتی را
در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از عمر و حرام است و آنکه بعضی بدعت را اصلاح کنند و بر پنج قسم
منقسم کرده اند شک نیست که داخل بدعتهای عمر است و حرام است **دویم** آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گرد و تجسس دویم
احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی فرموده از آن و گفته است لا تجسسوا ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی در
عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته است گفت ای دشمن خدا
گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید تو مشغول معصیت اعمی مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا
نهی فرموده است که تجسس مکنید تو تجسس کرده و فرموده است که و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانه ها از درها بشوید تو از
دیوار بالا آمده و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانه ها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت
اگر ترا عفو کنم اختیار امر خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم کرد پس او را عفو کرد **سیم** آنکه طلاق متوالی را سیم
بدعت رجوع کرد حساب میکردند در زمان حضرت رسول ص و ابوبکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت سه طلاق را حساب کرد
چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و علتی که گفته است این است
که مردم بر طلاق جرات نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش همه چیز احاطه کرده است بگوید و رسول
خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد
چهارم آنست که ائمه اهل بیت بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بدیوار خانه کعبه چهارم
بود تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت مکه را فتح کرد مقام را
برگردانید بجائیکه در زمان حضرت ابراهیم در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و چون تغییر سنتهای پیغمبر را که

که بدانند

که بدانند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه آنرا بریسمانی برداشته ام و نگاه داشته ام عمر او را طلبید
و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است حضرت صاحب
الامر که ظاهر شود اول بر خواهد گردانید و ابن قتیبه از جمله مشهورات اول که منقولات است و حال جای مقام را که در زمان حضرت ابراهیم ع
در آنجا بود که بر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر
از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت در کجا بود گفت بلی و نشان داد و از همین موضع را و ابن
ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که او را امیر المؤمنین گفتند و اول کسی که رمضانها بجماعت بکنند و بشهرها نوشت
که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که ... اول کسی بود که عسس و شبگرد ... تازیانه گرفت و اول کسی
بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال
خود را جریمه کرده و نصف اموال ایشان را گرفت و اول مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه
عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجا هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت این
و افتخار و صبر بجزه ... باشد که سنت آنحضرت را از تنشه (?) بر طرف کند و بدعت جاهلیت کفر را احیا کند **پنجم** آنکه چون از حضرت رسول پنجم
و حضرت امیر شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و
مقرر کرد که قریش دختر از غیر عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش دختر بغیر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را
نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری گردانید و حال آنکه رسول خدا ص و مومن مسلمانان کفو یکدیگرند و
در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد
شده باشد و این مناقضه صریحست با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته **ششم** آنکه در میراث عول ششم
و تعصیب قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست **هفتم** آنکه الصلوة خیر هفتم
من النوم را در اذان صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است هشتم آنست که بیت المال و غنایم
و فیء را در زمان آنحضرت رسول و در زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر از برای هر یک از زنان حضرت رسول زیاده داد
و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زنان را ده هزار درهم میداد و قسمت اهل بدر از مهاجران پنجهزار
درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را تنقیص میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند
که حضرت رسول با انصار گفت که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا مرا در کوثر ملاقات کنید
و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر لعنه الله بود
و این معلوم است که منتهی جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنه های زمان حضرت امیر ع متفرع بر این بدعت شد
زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر صحابه که بان راضی نشدند مانند طلحه و زبیر
فتنه بصره بر پا شد و فتنه های دیگر بران متفرع گردید و اگر جابر نبود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر ع نایره آن فتنه های عظیم را
منطفی میساخت که از نفاق و هوای اولکان خدا فتنه بهم نرسید و باعث قوت معاویه و دیگران نشد ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغه گفته است که اگر گوئی که ابابکر نیز قسمت بالسویه کرده چنانچه حضرت امیر کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت
امیر ع کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بزمان حضرت رسول ص بود و بسیرت او عمل کرد و کسی را اعتراض نبود اما چون
عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بان الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید
و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا جا گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان
خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بان طریقه محکم شد و چون خلافت بحضرت امیر رسید خواست برگرداند
بعادت زمان حضرت رسول ص بعد از آنکه بیست و سه سال بامر دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند مشکل افتاد
ان بر ایشان گران بود بحدیکه بیعت را شکستند و با آنحضرت خروج کردند و جمع دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد
کراهت کردند و با خود شریک کرده اند و سیره آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر اهل را از آنحضرت منحرف
گردانیدند **مولف گوید** که اگر ببینی تاملی کنی میدانی که فتنه هائی که بر اسلام بهم رسید و ظلمهائیکه بر اهل بیت رسالت
واقع شد همه از بدعتها و فتنهها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل در عطا

ازان بیعت کرد و بعد بیعت شوری نوابیا اورد و تا ظهور قائم آل محمد هر ظلمی و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع
میشود از ثمرات ان شجره ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقیها و اثمرها و رباها و همچنین قضیه شوری است که از اعظم
قبایح و اشنع قضایا است و مجمل آن قصه بنا بر آنچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند انست که چون ابولؤلؤ
عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد با آنچه در باب حرمان اهل بیت از خلافت و نقص مرتبه ایشان در
حیات خود کرده بود شروع کرد در تمهید امری چند که متمر باشد که بعد از او هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد
عوام مجهول بوده باشد و کسی که ان جمله فیصل داد او را ابن عوض بشناسند اول مشورت کرد با اصحاب در این باب کسی برای خوش
امد و گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب غرض میدانند و ایضا میدانست که اگر او بشود براه نمیتواند
برد و حق زود رضا حبش بر هیچکس قبول نکرد و گفت نه والله از او له در خطاب و کسی مرتکب این امر نمیتواند شد پس است عمر را
انچه کرد خلافت برای او و خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از ان گفت بتحقیق که رسول خدا چون
از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را
میان ایشان قرار دهم تا برای خود هر یک را اگر خواهند اختیار کنند بعد از ان ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی
ایشان و گفت هر یک از ایشان با امید خلافت امده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت با همه شما طمع در خلافت دارید بعد از
چون دو مرتبه اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی و ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم
نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از ان گفت میخواهید بگویم شما را چگونه مرد میدانم گفتند بگو اگر بگوئیم مکو کشت
انما برنخواهیم داشت گفت اما تو ای زبیر بدخوی و منقبضی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی
شیطانی گمان هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز تا شب با یک پیمانه جو خود را بر دریا نمیندازی اگر خلیفه شوی وای
که شیطان باشی امام مردم که خواهد بود و با انکه تو با این صفت باشی بکار امت نمیپردازی اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا
از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول ایه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که
ان کلمه ان بود که چون ایه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند
بر هیچ خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از ان برای تو نازل شد وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا
ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه انکه زنان او را بعد از او
هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمیایی و اگر باشی ... باشد از عهده این نمیایی
و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره
با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط
گردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان دهی میبینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بغی
مسلمانان اختصاص دهی بعد از ان گرگان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند و بعد از ان رو بعلی کرد و گفت اگر تو مزاح
و شوخی نمیداشتی برای اینکار خوب بودی و والله که اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از ان
حضرت برخاست و بیرون رفت عمر گفت والله که قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را باو واگذارید
شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست ان گفت اینکه از میان شما برخاست و میرود اگر او را اصحاب
اختیار کنید شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که زنده و مرده اینکار را در گردن گیرم
و مرد کی هم در وش من باشد برابر ابن بکر در روز غیر شوری گفت نبوت و خلافت برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت بکر گفت که
سن است بعد از ان عمر گفت اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای حذیفه زنده میبود هیچ تشویش در دین و ایشان برای اینکار
مناسب بی عیب بودند بعد از ان عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار را بردار و این شش نفر را در خانه
جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در ان خانه باشید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم مشورت کنند
و یکی از این جمله خود را برای اینکار اختیار کنند و اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق
نمایند و دو کس مخالفت ورزد هر دو را گردن بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن در میان ایشان باشد بقول او عمل
کنید و اگر ان سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را

بزن و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرهای برهنه
بر در خانه ایستادند و حضرت امیر بروایت مستفیضه مخالف و موالف بعد از ... منقبت و مناقب عمر منافیه خود را برای ایشان
شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد بود و
همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت
از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بخشیدم بعثمان زبیر چون عمه زاده حضرت امیر
بود از جهت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از ان سعد ابن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد گفت
من هم حصه خود را با ابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن گفت من هم حصه خود را گذاشتم و
علی و عثمان گذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت میکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابا بکر و عمر حضرت فرمود من قبول
میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و اجتهاد و رای خود و رای ایشان تعلق ندارد بعد از ان بهمین نحو بعثمان گفت عثمان گفت بهمین شرط
قبول کردم تا سه مرتبه بعلی و بعثمان گفت بهمان شرط تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی ع قبول نمیکرد چون دید که علی ع
شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی ع فرمود والله
که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابا بکر بیعت کرد خدا میان شما جدائی بیندازد چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای
انحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند تا انکه مرگ در میان ایشان
جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند
و بر عاقلی مخفی نیست که بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابا بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان
اول انکه گفت بتحقیق که عمر را انچه کرد در حیات و ممات متحمل اینکار نمیشوم اگر اینکار حق و موافق امر الهی بود و حضرت رسالت
و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل ان منکر بحث و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت
ایشان بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شده حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابا بکر و بعد
از او برای خود دوم انکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود از انجهت همه اهل خلافت اند بعد از ان برای هر کس عیبی گفت
که با اعتقادات منافی است و اکثر انها اگر کفر نباشند بلا شک معصیت هستند پس با این عیوب چون خلافت ایشان گردیده که
انحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی
بود پس چون طلحه را باطلی میگوئی که از تو ازرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند تا کی جرات میکرد که کسی از این سخن را بگوید
سوم انکه عیب کرده امیر المؤمنین را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیاء و اولیاست و حقتعالی
رسول اش را باین مدح کرده و خلاف انرا مذمت کرده و گفته است فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک و اگر مراد بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و منقص هیبت و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است
که انحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و در عیش و دلهای کافران و منافقان ... اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
بمرتبه متمکن بود که نامش را که میشنیدند دلهای ایشان میلرزید و باین سبب قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت
بعجب و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که ... ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از
زبیر ابن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم عجبی که او دارد او را از
... و باز ابن الانباری روایت کرده است که علی در مسجد نزد عمر نشسته بود و جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران
او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند که اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیایستاد و او
در قضا از همه اعلم است و از دوستان رسول و شرف ... پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما
از خلافت او کراهت داریم بجهت انکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر
با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسر عم او ... قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت هرگز ...
بیکی چیزی از برای ایشان در خاطر ندارم عمر گفت نخواستند قوم شما از برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما
... و تکبر ... شاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابا بکر بود او مطلبش این
نبود و لیکن امری رو داد که علاجی بغیر از ان نداشت و اگر نه رای ابا بکر بود در حق من هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی

قرار میداد و اگر منکر دبر شما کو ارا نمیکشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که
او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبدالله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبدالله ابن عباس گفت که میدانی چه امر
مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت لیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند
قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و بیچاره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود نظر کردند
و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درست اختیار کردند ابن عباس گفت یا خلیفه غضب خود را از من دفع کن و از من منکر
که جواب این سخن را بشنو عمر گفت بگو آنچه خواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید
ودربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چیز را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان
اختیار با ایشان نداشت و تو میدانی که خدا کرا از خلقش از برای خلافت اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار
کرده خدا را اختیار کرده اند حق داشت و الا باطل است و آنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت حق تعالی
حال جماعتی را ذکر کرده است و گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی بسبب آنست که ایشان
نخواستند آنچه را فرستاده است خدا پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرده است اما آنچه
گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت خود [illegible] کرده بودیم
خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که تو بر خلق عظیمی و ایضا با او خطاب کرده است که
و بست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر
بر امر قریش غشی که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بنا بنسبت ده برو ای پادشاه مومنان دلهای بنی هاشم را بنسبت غش
و فریب ملامه بد رستی که دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک کرده و پاکیزه گردانیده است از ارجس عنهم و [illegible]
و ایشان خانه ... اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل
ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسیکه حق او را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند پس عمر گفت اما تو ای عبدالله
از تو سخنی چند رسیده است که نمیخواهم بشنوم که منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است اگر حق است منزلت من زایل نشود و اگر باطل باشد
ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید [illegible] عمر گفت میشنوم که میگوئی که خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند ابن عباس
گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد بر ما میبرند و تو میدانی
که صاحب حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیکند عرب بر عجم که رسول خدا از ما است پس ما بیشتر سزاواریم قریش این حجت را دایم
عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود برو و چون برخواست روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه منم بد رستیکه من با هر حال
از تو ضامن شود دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب گردانید و گفت بر تو و بر همه مسلمانان حقی عظیم
هست بسبب حضرت رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و اگر آنرا ضایع کند بهره اش را باطل کرده است
این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس گفت هرگز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او
غالب میاید مؤلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که ائمه نفاق میدانستند که خلافت حق
امیرالمومنین است و باین وسایل و حیل سعی در ابطال الحق و میکرده است و هر یک از این گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق
او مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که حضرت امیر صاحب این حقست و اگر خلیفه شود مردم
را براه خدا میبرد و همیشه میگفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت با و نمیدهی شاید کفاره بعضی از گناهان تو بشود و اگر
میخواستی در اصل متحمل نشوی چرا با پنج وجه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسیکه باعتراف تو احق و اولی است منصرف گردد
و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سزاوار کمتر است و از غایت فضیحت کشته میشود و آنکه گفت نبوت و خلافت
برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت و ختم میکنم باین آیه ان الامر کله لله یعنی بد رستیکه امر همه از خدا
و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار در این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر کرده اند که قابل
امامت و خلافت نباشند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدا باشند چرا
در سایر انبیاء مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت
ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبران است مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ

بیماند

بیمانند محض عداوت و حسد و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا برای ایشان خلافت را پسندیده و شما را قابل آن ندانسته
باشد کبیرا تقصیری نخواهد بود و اما عذر که نسبی مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع
خلافت چرا باشد در حق آنحضرت از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل
سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا است آنحضرت برای حمل سوره برائت و در غزوه تبوک برای منزله هرون و خلافت کم چند
سال بیش از این بود که نبود و بعد از وفات رسول که چند سال بعد از آن بود که بود و عذر دیگر که بخویشان محبت ظاهر در کله
محبت خویشان ترا برای خدا باشد و هم رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطاهای
بسیار اول آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار همین روایت مطیع و منقاد
شدند و در روز شوری گفت اگر سالم مولای حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه او از قریش نبود و این منافی
صریح است بل مخالف بتصریح و اتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمر و ابن مهرو روایت کرده است که
عمر زخم خورده بود گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی دفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر
خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبر شنیدم که میگفت که او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم اگر
خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت سالم محبتش بخدا شدید است سید مرتضی رضی الله در [illegible] روایت کرده است
که عمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریص بر خلافت میبینم و من با این شش نفر میگذارم که رسول خدا از دنیا رفت
از ایشان راضی بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را میبینم سالم یا ابو عبیده خلافت را با و میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی
القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمه دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریشند در این امر تابع مسلمان ایشان مسلمان ایشان و کافر ایشان
تابع کافر ایشانند و ایضا هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این امر در قریش است و دشمنی نمیکند
با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو در جهنم میاندازد ما دام که دین را بر پا دارند و بخاری از عمرو ابن العاص روایت کرده است
که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردمند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده
که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیقت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که درین
تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قصد نموده و ایضا عذری که از برای خلافت
سالم پیدا کرده بود با آنکه مجهول است معلوم هست زیرا که شدت محبت امری باطنیست که مستلزم اجماع جمیع شرایط امامت
و قدرت بر تحمل بار گران خلافت نباشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر در آیات و احادیث
متواتر با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاترست از محبت خدا بودن
و شدت محبت مستلزم بر فضیلت جمیع خلق نیست و محبوبیت بود هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره
و نصوص متواتره دیگر کرد و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضحیست بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند
ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت از میان [illegible]
کردن که بهیچ فضیلتی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند مخفی نماند که
اول قسم خورد که بعد از فوت من متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجیت شوری که
مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست که مبنی بر مشورت عین اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی
از چه راه بود و ایضا چرا خود که خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که [illegible]
با مر بقتل و [illegible] تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر با اجتهاد او مرخوری اکتفا مینمود چنانکه ابو بکر در خلافت او کرد این فتنه و آشوب
اسلم بود در خلیفه منشاء مقاتله جمل و صفین و نهروان و هیچ امری عظیم شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است
که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نگردانید مگر شوری که عمر بآن شش نفر قرار داد زیرا که [illegible]
این شد که هر یک از اینها را عجب خلافت هم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابو بکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید
و تمام کرد برانگیختن این فتنه ها را با آنکه بطمع انداخت معویه و عمرو ابن العاص و حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را
با امیر المومنین میدانست پس بایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت با آنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و حق [illegible]

شد و از جانب ما مأیوس گردید گفت ای اصحاب محمد هر که خواهد بکند بکر باشید که نکنید در خلافت غالب میشود عمر و معویه چون این سخن
چون این سخن با ایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و دو دفعه حضرت امیر عرض بر او کردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن
جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه بسیار کرده بود
کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سؤال کردم از احوال علی و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی
بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار که در این باب گفت سبب دوم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را شوری قرار داد
قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطر
این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان
علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان
باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم
داشت با عمر و در حیات ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او
و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست
و امید این دو نفر در خلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی را ضایع کرده بودند و ابوبکر و عمر او را در نظر
مردم سبک کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و اکثر جماعتی که خصایص و فضایل بزرگ های او را دیده بودند از اصحاب
رسول صلعم دیده و شنیده بودند اکثر ایشان مرده بودند و جماعت دیگر بعوض آمده بودند که او را نشناختند و او را مانند سایر مسلمانان
میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول و شوهر بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل
او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران
اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب
قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند هر دو و خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا
که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات خود و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال
و افعال او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و شجاعان عرب
که با او بودند خلافت را در علی قرار نمیدادند با آنحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن فتنه عظیم در
آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ
بصره نبود معویه جرأت بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان تا آنکه طلحه و زبیر را
کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فتنه
صفین از فتنه جمل متولد شد و فرع آن بود و از فتنه صفین و گمراه شدن معویه ناشی شد هر فتنه ای و فتنچی که جاری شد در
بنی امیه و فتنه عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان لعین بود زیرا که عبد الله دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود
بهم رسانید نص بر خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمیع دیگران گواهند پس می بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر
پیوسته است و همه فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بد بختی پیوسته است و از هر آتشی شعله افروخته است و همه منتهی
میشود بر شجره خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجیب تر از این آن بود که بعمر گفتند که سعید بن عاص و معویه
و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیرهای جنگ فرزندان ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی
و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی ندادی در جواب گفت اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت بکند
و اما این جماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فتنه ها و فسادها بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد
کنند و هر یک دعوای خلافتی از برای خود کنند چگونه فتنه نمیشد در وقتیکه شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه
فتنه ها بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنه های اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما
لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که باخبار و اتفاق ثابت صحیحه
متفق علیها از جمله اهل بیت و راستگوترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محب و خاص حضرت رسالت و شیعیان خاص حضرت امیر ع
بودند و عباس عم حضرت را در شوری داخل نکرد و جمعی که با او در خودش معیوب بودند همه معتاد نفاق و شقاق بودند

ششم

اخبره

جزو بیست و ششم

هفتم

اخبار و مرجع این کار کرد و آنکه در قضیه فدک که امر جزوی بود و متعلق بدنیا بود دعوی شهادت چهار معصوم را که جناب احدیت و
حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند همه را رد کرد و در باب امامت که ریاست
تمام امت در جمیع امور دین و دنیا و آخرت رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در این امر کرده بود و بهمه جز نفع نانع نشد اصلا هفتم
آنکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین را داخل شوری کرد اما نفسیهم را بوجهی نمود که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد
و بغض و ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او اگر چه تنها این ظاهر بود که طلحه را با وجود آن بغض بسبب بحضرت رسالت با عمر او
عمر و عداوت امیر المؤمنین باعتبار ربط با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن و دامادی و خویشی عثمان
و سایر نسبتها میانه ایشان جانب عثمان را میگذاشت و همچنین سعد عبد الرحمن و خویشی عثمان و سایر نسبتها میانه ایشان
جانب عثمان را میگذاشت و همچنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را میگذاشت و ایشان
با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باعتراف عمر گاهی شیطان و گاهی انسان و اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میبودند
و اگر در خدمت آنحضرت قائم میبود دو کس امیر بودند در برابر فقیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند عبد
الرحمن و طلحه البته موافقت با او میکردند پس در هیچ یک از این صورتها خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته که شعبی در کتاب
شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که چون امیر المؤمنین ع و عباس از مجلس عمر برخواستند
در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که امیر المؤمنین بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت را از دست ما
بدر کرد و عباس گفت چون دانستی و مو کرا نشنیدی که میگفت در جانبی که عبد الرحمن بن عوف و در آنجا باشد و سعد مخالفت
عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان است و داماد اوست و هرگاه این هر سه در یکطرف جمع شوند اگر آن
دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امیدی بهر دو بلکه بیکی از آنها نیز ندارم و با این هم ابن مطلب عمر این بود
که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل از ماست و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن
و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض بمیرد من خاطر نشان او میکردم بدی عاقبت تدبیر او را از اول تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد و اینجماعت هم دو
ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از ما خواهند یافت و الله که من در غیبت پادشاهی ندارم
و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم عدالت را میان مردم ظاهر کنم و قیام نمایم باحکام خدا و سنن رسول و اگر کسی گوید که هرگاه امیر المؤمنین
میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول این حدیث را وضع کردند که نبوت
و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد
مردم احتمال خلافت بر بنی هاشم نمیدادند و حق باو بر نمیگشت و چون داخل شدند دانستند که این حدیث موضوع و افترا اصل
بود چنانکه ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون عمر لعنه الله نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام
عثمان را نوشت و علی را در آخر همه نوشت و عباس بعلی گفت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد و من بشنو و داخل
شوری مشو حضرت جواب او نگفت و چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم که چنین خواهند کرد حضرت فرمود امر او را داخل شدم
سببی داشت که بر تو مخفی بود و نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت خلافت را جمع نکرده است من خواستم که او بر زبان
خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه او پیشتر میگفت دروغ و باطل بود و ما اصلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت
شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل
در شوری نمیشد جبر میکردند او را به بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که آنحضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده است و با آنها
بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شده در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار در بر طرف شود
چنانچه طبری در ابن عقده روایت کرده که عبد الرحمن با آنحضرت گفت بر جان خود راهی مگشا اگر کشته میشوی من نظر کردم بمردم و
ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی بیرون آمد گفت اجل مقرر شده است خواهد شد در روایت دیگر چنین است که چون
مردم با عثمان بیعت کردند علی ع مضایقه کرد در بیعت عثمان این آیه را خواند که دوستان خود را و امثال او که بیعت شوری را
نارلشد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر و چون حضرت این آیه را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود که مکر کردند و عجب
مکری کردند و سید مرتضی از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد
حضرت ع ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی

عصبناک شد و رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردید و حضرت با او بیعت کرد پس با این احوال
و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شائبه اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و
گفته است که اول فکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی‌غرض بدانند و هرچه بگوید قبول کنند
و فکر دیگر آنکه بر حضرت امیر عرض کرد که خلافت را بشرطی که علم داشت که حضرت با آن شرط قبول نمیکند با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر
و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و میدانست حضرت
اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت
ایشان با هم موافق نبود و با اینکه واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند **طعن ششم** آنکه در جامع الاصول از نقل اینجماعت نمود
با عبد الرحمن با سایر اولیای عثمان بنا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که بایشان مستحق قتل شوند
و امر او و رای ایشان عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان میکند که مخالفت ایشان
موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود **طعن هفتم** آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت
امیر نمود بلکه امر بقتل بنی هاشم که برای آنحضرت و اتباع او چنانچه در حیله تقسیم ظاهر شد با آنکه بسندهای صحیح از طرق مخالف و موافق
ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا است و سلم او سلم آنحضرت است **طعن هشتم** آنکه بر نقل
وجوب اطاعت رای اینجماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین خصوصا معصوم بود که او را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین
این مدت کرد که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند **طعن نهم** آنکه حضرت امیر را با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح
ایشان ثابت شده و اکثر گذشت که از جمله بهشت و باب مدینه علم و حکمت و امام حق و حجت بر جمیع خلق است
با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از جمیع مناقب عاری بود و میدانست که عثمان که عم‌زاده و
داماد(?) ش بود نمیگذارد و با غرض خود ضعیف الرای محب نعیم خود بود و با این علت قابل خلافت نیست و رای او را برای
آنحضرت ترجیح داد و اطاعت او را بر او واجب نمود تا حکم کرد که خلافت را بی او کند و او را بکشند عناد کفر و نفاق و ضلالت ازین بالاتر
نمیباشد **طعن دهم** هر گاه باتفاق مخالف و موافق حضرت امیر قرین کتاب الهی است و هر که از او جدا نیست و سفینه نجات و علم
امت است و بطریقه شیخین راضی نشد همین سبب خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضحتر دلیلی نمیباشد بر ضلالت
ایشان و بطلان طریقه ایشان موافق کتاب و سنت رسول بود چرا حضرت آن را قبول کرد و اینرا قبول نکرد و چرا با آنکه او را قبول
کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف این بود مخالف خدا و رسول عین کفر است چگونه
آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان
اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری
خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابابکر و عمر
تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هر گاه با
مخالفت حضرت رسول که واجب است متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند خطاهای ابابکر و عمر
را توجیه میکنند چرا مخالفت دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر انحطاط در این قضیه هست که استیفای آنها موجب
تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل منصف کافیست **طعن یازدهم** آنکه ابابکر را در خانه حضرت رسول
دفن کردند و او و اینها در خانه مقدسه حق کرده اند و آن جایز نبود بچند وجه **اول** آنکه در ملک غیر بغیر جهت شرعی
جایز نیست **وجه دوم** آنکه نهی کرد حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن **وجه سیم** آنکه کلنگها زدند در
آنحضرت بر روی خویش زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا از صدای آنحضرت بلند کنند و حرمت مومن خصوصا آنحضرت در حیات و ممات یکی است
و در هر دو حال رعایت او واجب است و تفصیل سخن در این باب آنست که موضع قبر آنحضرت خالی از آن نیست که تا وقت وفات بر ملک
آنحضرت باقی بود یا در حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن
نیست که ~~تا وقت وفات بر ملکیه آنحضرت باقی بود یا در حیات~~ آنحضرت بمیراث بدیگران رسیده یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز
نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان را آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و هیچ روایتی نقل نشده که از ورثه رخصت طلبیده
باشند و با آنکه بدون آن امثال ایشان را گرفته باشند و اگر صدقه باشد باید که از همه مسلمانان خریده باشند یا رضای حاصل کرده

باشند و اگر انتقال در حیات بود پس جعلی گرداین باشند تا شاهد بر عایشه بطلبند چنانکه از حضرت فاطمه طلبیدند و ایضا اگر آنکه در
عوام شیوع کند و مشهور شناسند نه نیز ملک عایشه و از او رخصت طلبیدند و بر عاقل چنین ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت
نیز اگر صدقه بود همه مسلمانان را و شریک بودند و رخصت عایشه تنها فایده نداشت و اگر میراث بود نصیب دختران پیش از
هشتم بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و از عایشه بتنهائی نفعی نداشت و روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت
بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیاری از شاگردان نشسته بودند و مشغول افاده بودند با رفیق خود گفت والله که تا ابوحنیفه را خجل
و ملزم نکنم از اینجا نروم پس پیش رفت و سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه برادری دارم و میگوید بهترین مردم بعد از رسول امیر
المومنین علی است و من میگویم بهترین مردم بعد از او ابوبکر و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که حجت بر او تمام کنم ابوحنیفه گفت
بس است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه هم خوابه رسول خدا اند در قبر او و کدام حجت از این واضحتر میباشد فضال گفت
من گفتم این را با برادرم و او گفت موضع قبر اگر از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن در موضعی که حقی نداشتند
و اگر از ایشان بود که بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند پس ابوحنیفه
ساعتی سر بزیر افکند و گفت ایشان با زنان همه خانه‌های خود گرفته بودند فضال گفت من گفتم برادرم گفت که تا حضرت ...
نه زن بر او حلال نمیشد چنانچه الله تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن و ابوحنیفه گفت بگو بمیراث
دختران خود دادند آنجا را مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و بمجموع زنها یک هشتم
آنجا نمیرسید پس هر زنی یک حصه از نه حصه یک هشتم میرسید و آن بقدر یک شبر نبود چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و
ایضا ایشان حضرت فاطمه را میراث ندادند و گفتند حضرت رسول میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند
چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و اینها در کتب ایشان مذکور است و
حسب و نسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد **مطلب سیم** در بیان قلیلی از مطاعن عثمان
و اعمال آن لعین مشهور است احتیاج بذکر نداشته باشد که اینها زیاده از این رساله باید مهمات ذکر **طعن اول** آنکه فاسق
منافق کافر چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کرد
چنانکه ولید پلید برادر رضاعی خود را والی کوفه کرد و انواع فسوق و معاصی از آن پلید صادر شد و مدارش بر شرب خمر
بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر مورخان عامه روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد
و در اثنای نماز با ایشان گفت ... اگر میخواهید زیاده کنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته که این قصه از مشهورات است
و ثقات ایشان روایت کرده اند از اهل اخبار و پس گفته اند خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که این آیه که ان جائکم فاسق
بنبأ فتبینوا در شان ولید نازل شده است والله تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت
کرده اند که فسق و بدی او شایع شد که بر منبر او را استنکار کردند و او را ابله نامیدند و حضرت امیر المومنین او را حد شرب
خمر نمود اگرچه عثمان راضی نبود و مروان بن الحکم را امر بخلافت خود کرد که هر جور و عدوانی که میخواست میکرد و عبد
الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او بتنگ آمدند و محمد بن ابی بکر را امیر کرد و در پنهان بعبد الله نوشت
که محمد را بکش و این جماعت چون بیایند سر و ریش ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را بردار بکش و اهل مصر نامه را در راه گرفتند
و بمدینه برگشتند و باین اسباب او کشته شد لعنة الله **طعن دوم** حکم بن ابی العاص که حضرت رسول او را از مدینه بیرون
کرد با عیبها کفر و نفاق و بیشتر ... از آن لعین بحضرت میرسید و تا آنحضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نفرمود
و چون از دنیا رفت با عثمان ... که با عثمان داشت و نفاقی که در نفاق داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد ابوبکر
علیه اللعنة راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد چون خود خلیفه شد او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد
هر چند امیر المومنین و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب سخن گفتند فایده نداشت و این عمل هم
مخالفت امر رسول بود و مخالفت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و ابن اثیر و واقدی و ابن اعثم و دیگران بطرق بسیار
روایت کرده اند **طعن سیم** آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از خاصه و عامه در فضیلت سبقت اسلام و بزرگواری او شک ندارد
و در جمیع صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون منکر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد منع
منکر و در کوچه‌های مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان لعین او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد

و در اینجا نیز چون با دغاوی ظلمها و بدعتها مبتدع بد بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیر المؤمنین را یاد میکرد و معویه هر چند
میخواست که او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند پس آن لعین بعثمان نوشت که اگر ترا
احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن و عثمان باو نوشت که او را بزودی بفرست بر مرکب درشت نا هموار و
پس آن لعین آن بزرگوار را بر شتر درشتی سوار کرد و مرد غلیظی عنیفی را بر او موکل کرد که شب و روز براند و نگذارد
که خواب کند و چون آمد بمدینه پیر ضعیف بود رانهای او از عنف و کد تا رسید بمدینه رانهایش مجروح شد و چون او را بنزد
عثمان آوردند بان زبان که هیچ منکری باز نداشت و اخباری که در طعن او و خویشان او از حضرت رسالت شنیده بود نقل کرد
و عثمان تکذیب او کرد و امیر المؤمنین فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید و من شنیدم از رسول خدا که فرمود آسمان سایه نیفکند
و زمین بر نداشته سخن گوئی را که راستگوتر باشد از ابوذر و صحابه که حاضر بودند گواهی دادند که ما نیز از رسول خدا شنیده
بودیم و عثمان گفت بگوئید چکنم با این دروغگو بزنم یا حبس کنم یا از بلاد اخراج کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را پراکنده کند و
امیر المؤمنین فرمود من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت پس خواندند آیه را که مضمونش اینست اگر دروغ
میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی از آنها که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا
هدایت نمیکند کسی را که دروغگو و عاصی باشد پس عثمان لعین بابوذر خطاب کرد که خاک در دهان تو باد و امیر المؤمنین
فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود و اکثر نقل کرده اند که چون آن لعین کشته شد دهانش پر از خاک دیدند باعجاز آنحضرت
پس عثمان حکم کرد که کسی با ابوذر ننشیند و با او سخن نگوید و بعد از چند روز دیگر او را طلبید و گفت از بلاد من بیرون رو
ابوذر گفت مرا از شام بیرون کردی که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آنجا را فاسد کردی گفت پس مرا بعراق بفرست گفت
میخواهی نزد جماعتی روی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست بانهم راضی نشد و او را بربذه فرستاد که در
بدترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت عبادت میکرد تا برحمت خدا واصل شد
و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شده بود حضرت رسالت او را خبر داده بود و فرموده که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد
و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل تو خواهند شد و چون هنگام وفات او رسید کسی بغیر دختر
او نزد او نبود و دختر گفت ای پدر من چگونه تنها بامر تو قیام نمایم ابوذر گفت بدرستیکه حبیب من رسول خدا مرا خبر داده است که جماعتی
از حاج عراق بتجهیز من قیام خواهند نمود و چون فوت شوم جامه بر روی من بکش و برو بسر راه و چون ایشان بیایند خبر
فوت مرا بایشان بگو و چون دختر بسر راه آمد قافله حاج رسیدند و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند
خبر فوت ابوذر را بایشان بگفت همه گریان شدند و متوجه غسل و کفن و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه لعنت کردند بر کسی
که بر او ظلم کرده و از مدینه اخراج نموده و این یکسبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانکه مذکور خواهد شد و در وقت بیرون
کردن عثمان ابوذر را اهانت بسیار از عثمان و یاران او نسبت بحضرت امیر المؤمنین واقع شد که همه باعث [illegible]
کرامت ابوذر کسی از صحابه کبار و اهل سوابق که بر مذهب و غیر مذهب ایشان روایت کرده اند که زیر آسمان و بر روی زمین از او
راستگوتری نیست که او در زهد شبیه عیسی بن مریم است با فضل اهل بیت اگر در صحاح خود روایت کرده اند که چنین ستمها
روا دارد و نسبت بربذه اهل بیت رسالت آن اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد چه جای آنکه مستحق خلافت
باشد چهارم آنکه عبد الله بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند چهارم
و وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و جهت ثانی آنکه بر او [illegible] و دیگری برای آنکه مصحفش را
طلبید که با مصحف خود که تحریفها و کم و زیاد کرده بود موافق گرداند و او نداد و او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش شکست
و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید
از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب برای تو بیاورم گفت طبیب بیمارم کرده گفت
میخواهی وظیفه ترا که قطع کرده بودم از برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت
از برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصل زدن
عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند
و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب خاصه و عامه پنجم

مشحون است

مشحون است بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر
آنکه اگر خواهم در حق او سخنی بگویم مگر عمار یاسر که از حضرت رسول شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او
و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او تا موهای گوشش از ایمان و از خالد بن الولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را
دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از حضرت رسول شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و ترمذی در صحیح خود از انس روایت کرده است که حضرت
فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر نشد
عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه شدیدتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد حنبل از خالد بن الولید روایت کرده است که
میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشت بر وی گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت
رفتم و شکایت کردم و با او غلظت و درشتی که کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت
کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خوشنودی
عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد رسول خدا را بنا میکردند
ما یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را بر آن حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را
از او میریخت و میگفت بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند ایشان او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم
بخدا از فتنه ها اما کیفیت ضرب عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند
اینست که جمعی از صحابه حضرت رسالت اتفاق نمودند و فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال
نکند با او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد یکسطر خواند و انداخت عمار گفت ای امیر نامه اصحاب رسول خدا
میفکن بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند
و آنقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و اسافل اعضای او زد تا آنکه علت فتق بهم رسانید
و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو
ساخت و نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را
عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت ترا گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام
گفت نه والله اینگمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد گفت بگردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که ابوذر بود
و تا مرگ در آنجا بماند عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی سگان و خوکان نزد من خوشتر است از همسایگی تو و بر خواست
و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت امیر المؤمنین رفتند و گفتند عمار را دو بار زد
کرد و ما تحمل کردیم و اکنون اخراج بلدش میکند اگر این کار کند میترسیم که از ما امری سر زند که ما و او هر دو پشیمان شویم و
حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمان آمد و گفت در بعضی از کارهای باطل
میکنی و سخن خیرخواهان را نمیشنوی پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج نمودی
تا در غربت فوت شد این معنی را مسلمانان نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و از عمار
و دیگران بردار و عثمان لعین از این سخن در خشم شد و گفت اول ترا باید بیرون کرد که همه را تو ضایع میکنی و حضرت فرمود ترا
حد آن نیست که با من این سخن بگوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا
سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند کارها میکنی که تاب نمی آورند و بزبان می آورند و ترا خوش نمیاید
پس برخواست و بیرون رفت کسی که در این روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب واقع سازد نسبت بکسی
که حضرت رسالت در حق او اینها را گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضی که حب او ایمان و بغض او
کفر است آن سخنان گوید از اسلام و ایمان بهره ندارد و از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود است که عمده اسباب عداوت
عثمان لعین با عمار برای آن بود که یار امیر المؤمنین بود چنانچه ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که عثمان بمن گفت که پسر عم تو
خال من بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم کرا میگوئی عمزاده من و خالزاده تو بسیار اند گفت علی را گفتم والله من از تو بغیر
خیر چیزی نمیدانم گفت والله که از تو نهان میدارد [illegible]

که بعضی را شنیدم عثمان گفت همانست که شنیدی عمار گفت تبا مظلومی که خبر نداد و ظالمی که خود را بنادانی میکند و رو عثمان گفت تو
از دوستان و اتباع ایشانی بخدا سوگند که اگر از برای بعضی امور نباشد ترا ادبی بکنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت
علاء از ان غذیبی نمیخواهم و اما ادب کردن تو من چیزی ندارم بلکه من و تو حجه داریم و من تابع سنتم و تو تابع بدعت و عثمان گفت والله کار از عوام
شرح ما نمانخیر و عمار گفت من خلاف اینرا از رسول خدا شنیدم در روزیکه از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو امدی دیگری بود و من
سینه و جبین مبین انحضرت را بوسیدم و فرمود ای عمار بحقیقتی که ترا گروه ستمکار خواهند کشت ما تو را دوست میداریم و تو او عو اخرت ما تعا
شرح عثمان گفت چنین بود اما بعد از ان تغیر نمودی عمار دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا اسر این بکوه و سنه سرشته گفت خدا اوند
تغییر بده هر که را تغییر داده و این حکایات از چندین جهت دلالت بر کفر و ظلم و فسوق عثمان اول ایذای عمار چند بار و بیرون عمار بود و سنا در
و نسبت شر با فعال امیرالمؤمنین دادن و اهل شر گفتن انحضرت و بعض و عداوت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر است
و اگر درست گفت بیقین کفر است زیرا که معلوم است که انحضرت با مومن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض او با انحضرت از کلام
خودش مستفاد است و غیر نفاق و کفر نیست **طعن ششم** آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است و اموال بیت المال و سایر اموال
مسلمانان را باولاد و اقارب خود داد زیاده از حد و اندازه از جمله بمروان چهار یک خمس خراج افریقیه را داد و بحارث بن حکم صد هزار دینار
که بقول بلاذری سنجساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال افریقیه بمروان بعضی صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست
دینار داد که سی هزار تومان بوده باشد و بروایت بعد همه اینها را باو داد و گفت ابوبکر و عمر از این مال محروم بودند خویشان خود را ندادند و من هم
نیز بخویشان خود میدهم و ایضا او روایت کرده که مال عظیمی از بصره اورده بودند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم
او روایت کرده که شتر بسیار از زکوة اورده بودند همه را بحارث بن الحکم داد و حکم ابن ابی العاص را والی بنی قضاعه کرد و سیصد هزار دینار
و سید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامتش کردند و روایت کرده که سعد ابن العاص کلید های
بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیخواهم بود با این سلوک که بطریبه رسول خدا سیصد هزار دینار میدهد
وابو مخنف روایت کرده است که عثمان لعین نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود
سیصد هزار دینار و بهر یکی از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد و نوشته را دید و روان مبلغها را نداد و عثمان گفت
تو خازن هر چه میگویم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلید های اموال را اورد و
بر منبر او بجنب او روایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هر که متوجه این امر نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی
روایت کرده است که بعد از اینها فعم زید بن ثابت را و مود که سیصد هزار درهم از بیت المال از برای عبد الله بن ارقم برد و گفت امیر
فرستاده که صرف عیال و اولاد خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال احتیاجی نیست و مزد برای آنکه عثمان مزد بمن بدهد خدمت بیت المال
نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست کار مزد من این قدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمانست
نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را اظهر کرد خواهد بعد حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جواهری از خزینه
پادشاه عجم نزد عمر آورده بودند که چون آفتاب از آن می تابید مثل مشعل آتش شعاع عش بلند میشد بخازن بیت المال گفت که اینها را در میان
مسلمانان قسمت کن که گمان دارم برسر این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را نمیتوان قسمت نمودن
کرد و کسی نیست که تواند او را بعهده قیمتش بر آید که اینها را نگهدار و شاید بسال دیگر حقتعالی فتحی مسلمانان را روزی کند که کسی اینها
بهم رسد که تواند اینها را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهرها بود تا عمر کشته شد عثمان انها را بدختران خود داد و ایضا ابن ابی الحدید
روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد بگو و او حمال الخطایاست نه والله هر گز حرف او شفاعت
نزوم و صاحب سیبعاو دیگران روایت کرده اند که بعد از کشتن عثمان سترن از او ماند و بعضی چنین گفته اند که از عین ترکه او هزار
و هشتاد هزار دینار بسید که مجموع دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد هزار باشد که مبلغ انجه بقدر تقریبا نود یک بر پنجاه هزار
تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و کسیکه در اموال مسلمانان خصوص خمس ذوی القربی
اینقدر از برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسوق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند
کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت شرطیست که در اول بر او اقرار کرده بود که بطریقه ابابکر و عمر عمل کند و اگر چه تفضیل
در خطاها و بدعتها کرد اما نمیخواهیم که در نظر عوام مشتبه شد وجهات واقعه را فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف میکرد و عثمان رسوا
را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت

ششم

هفتم

زید بن ثابت و بیرون برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیرالمؤمنین بود و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن
بیندازند او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیر بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده بود با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت
رسول قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت رسول همان قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند
حضرت نداد و فرمود که مس نمیکنند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را
بر خواندن و عمل نمودن مامور گرداند و عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد که جمع کرد آن را و مصحفهای دیگر را
که عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند که جوشانید در دیگ بعد از آن سوخت تا کسی
بر آنها اطلاع بهم نرسد و بسبب این ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را با ایشان بدهد
و اهانت او کردند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میانها است و مشهور بمصحف عثمانست آن نسخه ایست که از آن بر داشته اند
و چون این خبر بعایشه رسید گفت قتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسبب سوزاندن مصحفها و ابن عمل از چندین جهت محل
طعن و استحقاق لعن است اول آنکه رد کلام حق تعالی کردن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و
تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعض
از کتاب ایمان میاورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز
قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این مضاف فعال بدها است که در دنیا بخواری کشته شد و ایضا [illegible]
بعضی از آیات که محو کرد و اینها موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
یعنی این بسبب آنست که نمیخواستند آنچه را که خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را دوم آنکه نهایت
استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفاف عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن
نیست سیم آنکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جمله قرائت قرآن ترجیح مرجوح و منصوص قول حضرت رسول است زیرا که احادیث
بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قرائت مختلفه چنانچه
بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بیک حرف خواند و من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم
و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی که ثبت نموده اند از عمر بن
الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام ابن الحکم در حیات حضرت رسول که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت
او را بحروف بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر
تا سلام گفت ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرائت را که خواند که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من
از رسول خدا نشنیدم پس او را کشیدم و بخدمت انحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحو که
از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس گفت یا هشام بخوان هشام خواند بنحویکه من از او شنیده بودم حضرت فرمود
که چنین نازل شده است بعد از آن گفت قرآن بر هفت حرف نازل شده است بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است این
حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این خبر را روایت کرده است و احادیث
بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر اینها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع
از قرائت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قراءت سبعه مشهوره است باطل است
زیرا که باتفاق فریقین اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف
دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قرا
در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در بعضی وجوه ایشان وارد شده بر تنزیل ابن عیینه نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا
و مقتدای ایشانست تصریح نموده است باینکه این سبعه ن سبعه حق نیست کرده و روایات او وارد شده است و از اشتراک لفظ
سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند بعد آنکه اینها اما بر ایشان لازم میشود که باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده
ورد نمیتوانند کرد و از احادیث ما ظاهر میشود که قرآن بر حرف واحد است و از نزد خدای واحد نازل شده است و آن
مصحفی است که حضرت امیر آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است یا انها را وضع کرده اند از برای آنکه
نتوانند قرآن انحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند با آنکه مراد از انها آنست که چون قرآن جمع نشده بود

اول

دوم

سوم

بخوانند فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت
میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قرائت او راجح است از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قرائت او واجبست و ترک
قراءة او جایز نیست چنانچه صاحب مشکوة روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا
با ابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه
بخواند بروشی که نازل شده است بقراءة ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده است که گفت شنیدم
از ابن مسعود که میگفت من داناترینم از اصحاب بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم
در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی از صحابه را که بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت
شده که گفت ابن عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قرائت قرآن میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است
گفت بلکه آن قرائت آخر است جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر رسول صلعم عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه
بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است
که از علی سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن خواند و سنت را دانست و همین بس است برای او و از شقیق روایت
کرده است از ابو وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله ابن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت
امر میکنند مرا که قرائت بقرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدا بتحقیق که من از دهان حضرت رسول صلعم هفتاد و
سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر
آنکه میدانم در چه چیز نازل شده و هیچ کس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر بدانم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا
و شتر بتوانند رسانید البته بنزد او میروم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من
در حلقها که از اصحاب رسول صلعم بود داخل بودم ندیدم و نشنیدم کسی را که این قول بر او رد کند و در جامع الاصول که از ابن اثیر است
از صحاح ایشان روایت کرده است این مضامین را و مصحف ابن مسعود و اکثر اخبار باب صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است
ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت
کرده اند تفضیل مفضول و رد قول رسولست و چون راستی گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای
حضرت امیر ع با آنحضرت حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت
و مثالب اعدای ایشان را بتوانند بیرون کرد از جمله مصحفها که اعتنا نکرده اند و سوزانیدند مصحف ابی ابن کعب و معاذ بن
جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت طعن هشتم
که از عظم طعنهاست آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع مخالفان عدول بوده اند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تکفیر
عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی
بر کفر عثمان میدهد و من چهارم ایشانم و آیات اینها است و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند
بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده که ایشان
ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان امامی
در میان مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را
که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت بلکه خدا
علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست
دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابو ذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت الحمد لله که در کفر عثمان شک ندارم
اما شکی که دارم این است که قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود که از همه مؤمنان افضل که بایمان خالص مرتکب قتل
او گشت و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی
که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه جهت مال خدا را اسباب زینت
و دولت اغنیا کرد و مهاجر اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت
رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه با سکینه

بوده اند از مهاجران و انصار و سایر مردم بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او و بعضی که مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند
و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس
که خلافت ابا بکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق و کبیره که موجب قتل
باشد معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت است و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت
ابا بکر زیرا که اکثر جماعتی که در این اجماع داخل بودند که ثابت است بنابر اختلاف اقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار
کس بودند که بر همه قولی اضعاف اینها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند
یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب
بغض و عداوت با حضرت امیر ع چون عثمان را اهانت کرده عالم را بر هم زد وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه
اراده حج کرد هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان
در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی پیر احمق یا پیر
کفتار یا شبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت
اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این مرد یهودی را خدا بکشد او را و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو
یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت چون بعضی مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را
بمدد طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او مینمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت
خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نمیکنم و اینجا مولود همان مثل است که و بالجمله عمر و مثل
ابا ذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر ع چنانچه سابقا دانستی که اینجا بیعت نکرده
مگر بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و اینجا بقول سنیان و شیعیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران که اهل افراط ندانست بلکه
راضی بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند
و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از آن اجماع بر خلافت حضرت امیر ع نمودند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باجماع
خلیفه و واجب الطاعه میدانند چرا اجماع عثمان در اینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن
و برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم مختصر شهادت حضرت امیر ع که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین
الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن
دارد و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت آنحضرت با حضور قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش
کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان آنحضرت فرمود خوشم نیامد
و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی گفت نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار
گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچ یک ننمود پس خون او نزد آنحضرت هدر و مباح بود و مباح بودن
خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و
خوبی او ندارد بلکه از اینجهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنه‌های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته
شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر
و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است
بر اینکه ظلم و کفر و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب بر آن صبر نمود بلکه زیاد
از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او مینمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل
عثمان و استقرار بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح
واعتدل مائل واستبدل الله بقوم قوما وبيوم يوما وانتظرنا الغير انتظار المجدب المطر وانما الائمة قوام الله على خلقه و
عرفاؤه على عباده لا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه یعنی آفتاب خلافت از افق
طالع گردید و ماه امامت از برج حق ساطع شد و کوکب سعادت از فلک صاید درخشید و امور که از منهاج حق میل
بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی بدل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل او

وما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در رسالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان من از اهل بیت
رسالت قیام نمایند که ایشانند از جانب خدا بامور خلق و روشناسند که ایشانند موکل بر بندگان و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه
ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه
گفته است که مراد او از سه فقره اول انتقال خلافت است بآنحضرت و از فقره چهارم اعوجاج اموریکه در اواخر زمان عثمان بود
و فقره پنجم اشاره است ببیعت بل جناب سبحانی عثمان شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه
آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود این مقدار سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهة جاه و اعتبارات دنیوی بود
و سرور او از جهة امامت بر خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از آن گفته است یا جایز است بمذهب معتزله که علی
منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفته نه
انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است پس از این
کلمات شریفه حضرت امیر موافق بجای ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال بود بعد از قتل او و
همین بس است از برای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که هر
کس واجب است بغض علی بن ابی طالب ع اگرچه بغلط جوی باشد بسبب آنکه متولی بقتل عثمان شد و امیر را بر این داشتند که باین حکم
کند در زمان الغ خود رواج دهد امیر فرمود که محضر را نزد شیخ زین الدین ابا بکر بردند تا رای او از این باب معلوم شود شیخ در پشت
آن محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی متولی بخون او شود امیر را نوشته او خوش آمد و محضر را باطل کرد
طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانکه مدائنی در مقتل
عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او
سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مردی
و سر کشیدند اگر از ملازمانش او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع شدند نعشش را سنگ باران کردند و بعد از سه روز حضرت
امیر مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند و بمقبره یهود دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن
کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه
والی شد فرمود دیواریکه در میان مقبره یهود و مقبره مسلمانان بود برداشتند و امر کرد مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن
کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم کوفی و ابن قتیبه موجود است مذکور است که حضرت امیر فرمود که عثمان را
دفن کردند و حال آنکه سه روز بود که او را در مزابل انداخته بودند و سگان بجای او زابره بودند پس او را برداشته بودند و تخته
دری کوچک گذاشتند که پایش از آن گذشته بود و سرش بر زمین میکشید و بروایت بکر بن تخته میجوید و طوق طوقی مکرر و حکیم
ابن حزام با جبیر بن مطعم بر او نماز گذاردند و معلوم است که اگر حضرت امیر و سایر صحابه او را مسلمان میدانستند از نماز او تخلف
نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگان گوشت او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند
که نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت حضرت امیر و خلافت عثمان و اینها فعل لیته منضم قلح در یکی از ایشان هست و خلافت
و خلافت حضرت امیر متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافتهایکه خلافت عثمان متفرع بر خلافتهاست دیگر
و چون حضرت امیر عمدا ایذای عمار و اخراج او و انقلاد معارضه و انکار و اصرار او میفرمود و در قتل عثمان و ترک نماز و دفن او که باعتقاد
ایشان آنحضرت در غیبت و بود مداهنه و مساهله مینمودند و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه
است روزی بر منبر نقل کرد که حضرت امیر گفت سلونی قبل ان تفقدونی هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید بپرسید پس زنی
برخاست و سؤال کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد و علی در مدینه که بیکباره آمد و یکشب آمد و او را تجهیز فرمود
و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزابل افتاده بود و علی در مدینه حاضر
بود و بر او نماز نکرد گفت سستشت زن گفت پس یکی از ایشان خطا لازم میاید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون
آمده لعنت بر تو باد و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او باد زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ جمل از خانه بیرون رفت
یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال عثمان زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر
آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور نمودم اکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و اختصار ایراد شد از برای منصف کافیست

وابن ابی

و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد
و بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که اینها بمرتبه فسق نرسیده و باعث حبط اعمال او نشد و از جمله گناهان
صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده و از اهل بهشت است بسه جهة اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرموده که خدا
مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید که گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگر چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری
رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول ضامن حصه غنیمت و اجر شد بحکم ایشان دوم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود
که خدا از ایشان راضی بود زیرا که فرموده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگر چه در آن بیعت حاضر نبود
و لیکن حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که ارجوفه مذکور شده بود که او را کشته اند
پس آنحضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم
پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سوم
آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او
آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره
نیست این سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجوه بر اخباری
چند است که وضع کرده اند و خود منفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب
مسلم باشند هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کرده ایم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده راوی
ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین بیعت
نکرد و با ابی بیعت نمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر المؤمنین در روز
جمل تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل
زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب حضرت محمد و عایشه
میدانید که اصحاب جمل را لعن کرده رسول خدا و خایب شده است کسیکه افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما
از اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث
سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را
بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که او این را بدروغ بر حضرت رسول بسته حضرت فرمود که من جواب ترا نمیگویم
تا بگوئی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابا بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح
و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت را
و انکار از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است
حضرت فرمود که گمان ندارم و الله که یقین میدانم که افترا بسته است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از اینها که نام بردی در تابوتی
اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خواهد که جهنم را برافروزد آن سنگ را
از سر آن چاه برمیدارند شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر
شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم برد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست
و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن عمرو و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند
با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او
البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلافی نیست در آنکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان
کبایر صادر شده و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابا بکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود ذکر ننمود و هم چنین عمر در هیچ مقام
این را ذکر نکرد و عثمان در روزیکه او را محصور کرده بودند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا تمسک
باین خبر نشد و اگر این اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا این خبر اگر واقع بود چگونه حلال داشتند
که اکابر مهاجرین و انصار بر قتل او کنند و چگونه ایشان خصوصا حضرت سید الاوصیا راضی میشدند که مردی که اگر یقین دانند که از اهل
بهشت است بان مذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او نیز بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد

لازم میآید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم میآید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند پس اکثر صحابه
از عشره در این طرف و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود بایست عمر بداند که منافق
نیست چرا از حذیفه میپرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوئیم که خبر اهل بدر یا عموم است یا خاص
چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام با ایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده همه هست یا تجویز
و تخصیص در آن میرود و بنابر اول لازم میآید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب
جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل موجب کفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضروری دین است و
دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در حضرت امیر و شکی نیست که عمر و عثمان هر یک گناهان میکردند پس اعلام ایشان بامور
چنین مغفرت عامی اغراء بر قبیح است و آن قبیح است و صدور آن از حضرت محال است و بنابر ثانی که تجویز و تخصیص در آن رود
یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده
نمی بخشد دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص میدهند مغفرت را بگناهان
گذشته و مراد با عملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست در بدر که اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل نماینده پس فایده
از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیر است که تسلیم کنیم که عثمان در این عمل با اهل بدر شریک است و آن مبنی بر روایت
ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب
او استدلال بآن مدخول است از چند وجه **اول** آنکه حق تعالی معلق کرده است رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو و بیعت تنها
و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند **دویم** آنکه مسلم
نداریم که الف و لام المومنین برای استغراقست خصوصا آنکه در این آیه بعد از این صفتی چند مذکور شده است که دلالت
بر اختصاص بجماعه خاصی میکند بر آنکه فرموده است بعد از آنکه پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس فرستاد سکینه
و اطمینان بر ایشان نازل کرد و ثواب داد ایشان را بفتح نزدیکی و فتحیکه بلا فاصله بعد از بیعت رضوان بود فتح خیبر بود و رسول
خدا ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند بغضب رسول خدا و حضرت علی را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آن حکم
مخصوص است بحکم این و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس داخل بودنش در حکم این معلوم نیست
اینجواب بعضی محققان متکلمین شیعه گفته اند **سیم** آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را میگوئیم مفادش
اینست که بتحقیق راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت و این دلالت نمیکند بر آنکه رضا از
ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره
نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب
محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و بکرم ذکار خوبی بکند آقا با او بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی
فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و روز دیگر نافرمانی عظیم بکند و آقا او در غضب شود او را تادیب و تعذیب بکند
هیچ کس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه باندک فاصله
واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط بوفا است و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند بر آنکه فرموده
اِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ اِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ
اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ اَجْراً عَظِیماً یعنی بدرستیکه آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای
ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بر خودش عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه
عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزد بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان
میرسد و رضا خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نکردند و اول در جنگ خیبر گریختند
و بعد از آن معادات با اهل بیت پیغمبر کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند
و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان ماند و اینها بطریق الزام است ...
برای آنکه بعضی از مخالفان این ... و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما
مطاعن عثمان پس بسیار زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بقلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد

بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و هم چنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه
و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر را بعد از حضرت رسالت خلیفه دانند و امامیه و اثنی
عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام را قایم مقام حضرت رسالت امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط
میدانند و بعد از رسول خدا امیر علی را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او امام زین العابدین را و بعد از او امام
محمد باقر را و بعد از او امام جعفر صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن
علی تقی را و بعد از او علی بن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن الحسن مهدی ع را امام میدانند و حضرت
مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدل خواهد نمود
و مذهب حق در میان مذاهب فی شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل
امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل
کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد متجاوز و مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین ع محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر ع را خلیفه
و بعضی گفته اند نمرده است و مهدی او است و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند
او مرد و امامت باولاد او رسید و مذهب ایشان باطل است الحمد لله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از
امام حسین یا امام زین العابدین قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین ع شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر ع را بلا
فاصله خلیفه میدانند و بعضی بآن سه خلیفه باطل نیز قایل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام جعفر
صادق ع را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق ع فوت شد و علانیه جنازه او را بر داشتند و بر او نماز کردند و ایشان
چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت
او کرد و بعد از حضرت امام قایم زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در زمان حضرت فوت شد و نص امامت
بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از فرقه امام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف
کردند و جمیع محرمات را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناوسیه که میگفتند حضرت صادق ع
نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق عبدالله افطح پسر آن
حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی ع
امام میدانستند و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق ع زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام
موسی ع زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و بعد از او امامان دیگر را قایل نبوده اند و چند فرقه نادره نقل کرده اند
و از جمله این فرقها تا حال که هزار و صد سال از هجرت گذشته بیش از سه فرقه نمانده است امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه
منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق ع و قایلان بامامت
موسی مبرقع و جعفر کذاب امثال ایشان اما باطل بودن مذهبهائی که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارند زیرا که حق
اما مبتنی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که
بنای تکلیف الهی را برای ایشان بکند و مکلف بتعلیم او معلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلا قبیح
و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق
اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشد خواه منقرض شده
باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است قسم
اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت
بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم از او پس از پدرم پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش خواهند بود و
دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری خواهد بود مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است
از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده
خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریش خواهند بود و بار دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است

وباز در جامع الاصول همین مضامین از صحیح ترمذی و سنن ابی داود روایت کرده است و در بعضی از روایات انست که از آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضاً در صحیح مسلم از عامر بن سعید ابن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر ابن سمره که خبر مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کردند که پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهد بود از قریش و در روایت دیگر مثل همین حدیث اینست که این دین همچنان مستقیم و درست خواهد بود تا دوازده خلیفه و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت حاضر ابن مسعود بودیم و قرآن برما میخواندیس مردی گفت ای ابو عبد الرحمن پرسیدید که رسول خدا صلعم چند خلیفه بعد از او خواهد بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و از انس روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین موج خواهد زد با اهلش و ایضاً از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود و ایضاً روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار و بعد از آن هرج مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضاً مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه خواهد بود از برای حضرت رسول صلعم گفت حضرت مرا خبر داده که دوازده خلیفه خواهد بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملای رسول خدا صلعم گفتند بگو ما کرد و نگفت و امثال این مضامین بالفاظ بسیار بکر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا صلعم فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق ابن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول صلعم فرمود با عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهد بود پس امور کوهیه شده عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد خدا امر او را در یک شب صلاح خواهد آورد و زمین را پر از عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و جمیع دلالت این حدیث بر خلافت ائمه اثنی عشر است که از جمیع فرقه اسلام هیچ فرقه قابل بوجود این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصاً که همه از قریش باشند و بوجود اسنصار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس همه این احادیث که در کتب صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شده است و همه مذاهب دیگر باطل شده و از غرایب تعصبات مخالفان انست که بعضی از ایشان خواسته اند که این حدیث را موافق مذهب خود کردانیده گفته اند که خلفای اثنی عشر شش خلیفه اول امیر المومنین ع و امام حسن ع و هفت دیگر از بنی امیه و بعضی گفته اند که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از آن حسنین عبد الله بن زبیر و عمر ابن عبد العزیز و پنج دیگر از بنی عباس و این توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی جهت است و ایضاً ظاهر همه احادیث ضلال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج میاید و نظام عالم برطرف میشود و بعضی صریحست که خلافت قریش تا روز قیامت است پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند **وجه دوم** احادیث ثقلین است و مثل اینها که دلالت میکنند بر انکه حضرت رسول صلعم امر فرموده بمتابعت قرآن و اهل بیت ع نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان در خلفای ایشان متعرض شده اند بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق و ملحد چند نکه در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقل تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه هر زمان در امور دین خود متمسک بحیلی نیستند و اعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوای امامت اینها میکند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا انکه مصداق باشند معلومست ایشان با کتاب و حال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند

دوم

و بخصوص امامت خود حجتی و برهانی نداشتند و نص بر امامت خود ادعا نکردند و نص بر ایشان و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلاء پادشاه میشوند و این امامت ظلم کرده اند و افاضل اهل بیت ع مانند حضرت باقر و صادق و اسباب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از اینجهت ایشان مانند خوارج اند و لهذا در احادیث اهل بیت وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت میکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند **سیم** ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و هم رفضای احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مرگ او مثل مرگ من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود انرا غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید که بعد از من علی را دوست دارد و بعد از او ولی او را دوست دارد و اقتدا کند به امامان و اوصیا از فرزندان او و از بعد من بدرستیکه ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی نصیب ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و صله من را در ایشان قطع کنند و عایت من بر رعایت ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **چهارم** زمخشری روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و امامان از اولاد او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و بعضی در صحاح ایشان نیز وارد شده اما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر ع ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن ع و نص امام حسن ع بر امام حسین ع و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت صاحب ع در میان فرقه علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار از ایشان در هر بلدی تا حد تواتر بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر از دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملوک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و بنابراین بخوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار مینمودند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند از بیم و خوف بجاه پایند و عزت و حرمت باشند با آنکه میدانیم اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و جهات بسیار از کذب صیانت نموده اند و هر که با این قراین و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول صلعم و هر یک از حضرات ائمه معصومین ع متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات و بار اوامر هر یک را پیش از وجود ایشان خبر داده اند و کتب مشتمل است بر این احادیث در زمان حضرت امام زین العابدین ع تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خلفای جهلاء داد و کتبی که مشتمل است بر این احادیث در زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قایم ع میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این اخبار شک و شبهه نیست کی **قسم پنجم** افضلیت و شک نیست در انکه هر یک از ائمه ما ع افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و ورع و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقایق مسائل علما و فقهاء بایشان رجوع مینموده اند و سخن ایشان را حجت و منبع میدانسته اند و رجع کافر او ورعا بوده اند و همه خلفا بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حسابوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باینها ابیت و فضایل و مناقب خصوص حسنین ع زیاده از انست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء ابن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صلعم حضرت امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت من این را دوست دارم پس خداوندا تو او را دوست دار و ایضاً همه از برای روایت کرده است که حضرت رسول صلعم رو بحسنین ع داد پس گفت خداوندا من اینها را دوست دارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرد پس مردی بامام حسن گفت بر نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً از صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که از حضرت رسول صلعم پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود حسنین ع و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم را و چون بنزد او می آمدند ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و ببوی ایشان را میبوئید و ایضاً در صحیح مذکور از بوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم در بستانی از بستانهای مدینه رفتیم بازار بنی قینقاع پس بر گشت تا آمد بمنزل فاطمه ع گفت آیا کودک من اینجاست یا من سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت بمسجد و نشست پس حضرت گفت بیاورید او را و گفتم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر کردند پس حضرت رسول صلعم فرمود خداوندا من یعنی امام حسن دیدم که بیرون آمد

سیّم

چهارم

متواتر است

این زادوست میدارم پس دوست دار او را وهر که دوست دارد او را واز صحیح بخاری نیز این مضمون از ابوهریره روایت کرده
که حضرت رسول صلعم بخانه فاطمه وسه مرتبه حسن را طلبید پس امد ودر کردن مبارکش تعویذی بسته بود چون حضرت او را دید
دستها را کشود واو دست بر کردن حضرت زد پس گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس تو او را دوست دار وهر که او را دوست میدارد
دوست دار پس ابوهریره گفت بعد از انکه من این سخن را از انحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن علیه السلام وایضا از صحیح
ترمذی از اسامه روایتکرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول صلعم رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته است
وجامه بر روی ان پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست انچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم که حسن
وحسین بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند ودو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو
اینها را دوست دار ودوست دار هر که اینها را دوست دارد وایضا از صحیح ترمذی از یعلی ابن مره روایتکرده است که حضرت رسول صلعم فرمود
که حسین از منست ومن از حسینم خدایا دوست دار هر که حسین را دوست دارد حسین سبطیست از اسباط وابن اثیر در جامع الاصول
در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از
پیغمبرانست ودر نهایه لغت نیز همین حدیث را نقل کرده است ودر تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتیست از امتها در خیر وخوبی
وگفته است که در حدیث دیگر وارد شده که حسن وحسین سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه ودو قطعه اند از انحضرت
وایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت حسن وحسین بهترین جوانان اهل بهشتند وایضا از صحیح
بخاری ومسلم وترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله ابن عمر پرسید از خون پشه وکشتن ان در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی
گفت از مردم عراقم گفت نظر کنید باینمرد که سوال میکند از من از خون پشه وایشان فرزند پیغمبر را کشتند شنیدم از رسول خدا که گفت
در حق او وبرادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا وگفت که ایشان دو سید وبهترین جوانان اهل بهشت اند وایضا
از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله ابن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون امد از برای نماز شام یا خفتن وحسن یا حسین را
با خود برداشته بود پس پیش ایستاد واو را بر زمین گذاشت وتکبیر نماز گفت ودر اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم
ان کودک بر پشت انحضرت سوار شده است وحضرت در سجده است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول
الله یک سجده را بسیار طول دادی تا انکه گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من
سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا حاجت خود برسد والحق خود را بیابد واز بخاری وسنن ابی داود وترمذی ونسائی از حسن بصری
روایت کرده است که ابابکره گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر وحضرت امام حسن در پهلوی او بود وگاهی نگاه میکرد بمردم وگاهی برو
ومیگفت این فرزند من سید است وشاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من وایضا از صحیح بخاری وترمذی
از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن وحسین واحادیث در فضایل ایشان زیاده از حد واحصا است
وانچه گذشت از نزول ایه تطهیر ومباهله وغیر اینها در فضیلت ایشان کافیست واکثر اینها صریحست در امامت ایشان خصوصا
احادیث محبوب خدا ورسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست ومحبت انحضرت از راه قرابت وبشریت نبود چنانکه
مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوب خدا واحب اهل بیت بسوی انحضرت بوده باشند پس باید که در قرب بحضرت ودر کمال از همه
امت زیاده باشند مگر امیر المومنین که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده ودر بعضی از احادیث در بسیاری از روایات مذکور است
که وابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصا از ان منافقان که در
ایشان بجبر متصدی خلافت شدند وحضرت ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود وایضا کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باشد
باید که محبت ومعرفت او از ارکان دین باشد وهرگز الوده بگناهی نگردیده باشد والا عداوت او از جهت ان گناه معصیت واجب خواهد
بود وایضا کسیکه ان اختصاص بحضرت رسول صلعم داشته باشد که فرماید که او از منست ومن از اویم وتشبیه کرده باشد او را باسباط
بنی اسرائیل که انبیا واوصیای انبیا بوده اند احقست بامامت از دیگران وهمچنین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل
ایشان بر همه خلق الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند وپیر در بهشت نمیباشد واگر مراد جمعی باشد
که جوان از دنیا رفته باشند ان خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت وشیخوخت شهید شده اند با انکه باز مدعا ثابت میشود
زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی جوان از دنیا رفته است هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم ومقتدا وپیشوای
خلق خواهند بود واگر گویند که ایشان در سن جوانی بوده اند فرمود که ایشان بهتر اند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند

جواب دوم

ابن تیمیه جواب گفته است زیرا که ایشان در ان وقت در سن طفولیت بوده اند نه در سن شباب وبر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه
ایشان در سن شباب بهتر است از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه تام ثابت میشود واز غرایب انست
که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابابکر وعمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابابکر وعمر سید پیران اهل
بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد وان احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با اینکه این حدیث ضعیف که خود
منفرد اند بنقل ان وابن تیمیه نقل کرده اند که متهم است وابن بابویه بطرق بعدا وحضرت امیر معه هست منافات دارد با حدیث
سید شباب اهل الجنة که عامه وخاصه بطرق متواتره روایت کرده اند وایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود
روایت کرده اند که رسول صلعم فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات وبزرگواران اهل بهشتند من وعلی وجعفر ودو پسر ابوطالب
وحمزه وحسن وحسین تا مهدی ع واگر گویند مراد انست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در ان وقت در سن کهولت
بوده اند با انکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در ان وقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر ع وحسنین ع ومثل اینست حدیثی که در برابر انا مدینة العلم وعلی بابها
وضع کرده اند والحاق کرده اند که وعمر سقفها غافل از اینکه شهر سقف نمیدارد وایضا حدیث طول دادن سجود برای ان
بزرگوار دلالت بر نهایت عزت ومنزلت او میکند نزد پروردگار که انحضرت از اداب سنن جماعت که در ان تخفیف مطلوب است
تمادی داد برای انکه خواهش او بعمل اید که مبادا خاطر مبارکش برنجد واگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک
نیست که از مجموع اینها معلوم میشود نهایت افضلیت که مخصوص ایشان بوده واهل عصر ایشان با ایشان در ان شریک نبوده اند
پس احق واولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح وتفضیل مفضول عقلا قبیح است سیم عصمت وبیانش انست

سیم

که براهین عقلیه ونقلیه بر وجوب عصمت امام ذکر کردیم وهیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت ائمه که خود میکنند
نیستند پس همه این مذاهب باطل ومذهب اثنی عشریه حقست طریق چهارم معجزه است واز هر یک از ائمه ع معجزات بیحد

چهارم

وحصر صادر شده ودر میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل
وابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه وملا جامی در شواهد النبوه ودیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند واینها را
بکرامات نام کرده اند حتی بدست نواب صغرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که بان سفارت ونیابت ایشان
میدانستند پنجم اجماع است وبیانش انست که همه امت متفقند در انکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است

پنجم

وان مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص وعدم عصمت وعدم معجزه وعدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل
باین امور نیستند که در همه ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند وطوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه
وواقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس امامتشان باجماع هم ثابت است ودعوای وقف وغیبت وحیات که مخصوص
ایشانست بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر ودر خصوص ایشان وثبوت موت ایشان باطل است طریق
دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد وخود را از تعصب خالی کند وطالب حق باشد
ودر اینها تامل کند البته هدایت مییابد اول علومی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده وعلومی که هر یک از

اول

علما بیک علم از اینها ممتاز اند جمیع اینها در ائمه ما جمع شده اند چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه عیال حضرت امیر ع
اند وهمه از انحضرت اخذ کرده اند وخود را منتسب باو میکردانند در جمیع علوم از اصول دین واحکام شریعت وتفسیر قران وعلم عربیه
وطب وحکم ووصایا واداب علم اخلاق ومعاشرت وسیاست ونجوم وغیر اینها وهمه از انحضرت نقل کرده اند وکلام او را منبع
دانسته اند وراه اعتراض بر اینها نگشوده اند با ان عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند وهم چنین جمیع این علوم
را ائمه ذریت او اخذ کرده اند وکسی از اهل عالم در فضل وجلالت وعلو درجه ایشان شک نکرده است ودر زمان حضرت
امام زین العابدین ع ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند وکفر عالم را فرا گرفته بود وتقیه شدید بود ومردم را بخود راه
نمیدادند اگر سایر علوم کمتر از انحضرت منقول گردید ادعیه که از انحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه
شبیه است ومعلوم که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده باین سبب او را بانجیل اهل بیت وزبور ال محمد ملقب ساخته اند
وسایر ادعیه که این شکسته جلدی برابر صحیفه از ادعیه انحضرت جمع کرده ام وحقا که اگر اینها نبود مردم طریق مناجات با قاضی
الحاجات نمیدانستند واداب حسنه وکلمات جلیله واطوار پسندیده انحضرت که کتب خاصه وعامه باینها زینت یافته برای ارباب

حال و اصحاب قلّت و ریاضت و کمال سعی شیعیست که بیان کنند اغنیا نمودند و چون در زمان حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع
که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از ان دو بزرگوار انقدر از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص
انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر اینها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم
منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت
صادق ع روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان
نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند
رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی
داشت انقدر از علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که ایشان او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان
او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و
خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثه میکردند
و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی ع نیز در نشر علوم در اینمرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا ع
در مدت قلیلی که در خراسان بود انقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این باب جمع کرده اند و مامون
علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب شد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند
و بدین جهت او را زهر دادند و حضرت امام محمد تقی ع در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف
بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز آن امام سی هزار مسئله کلامی و غیر آن را بهیچ
جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و آوازه
بفضل و امامت آنحضرت بود و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من
رای کم مردم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان
بایشان میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال
سایر فقها و خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتوانست کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا از ایشان اخذ کرده کاملند
زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران
و مخصوص ایشان است همه علما محتاج بایشان بوده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنیست
که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده تا مرجع و پناه امت باشند و این از معجز ایشان کرده
چنانکه معجز جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بی آنکه در مکتبی بخواند یا از احدی
بشنود آورد **دوم** آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدح نکرده که قدحی را احدی از ایشان دوم
بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعیی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند
و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میکردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند و رضی میکردند یا محروم
میکردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او میآمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که قایل بنبوت نسبت بایشان دارند
و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و ذنوب از برای ایشان میکنند
حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری
بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حسد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی
و خطائی بایشان بدهند تا آنکه میبینیم که عادت چنین جاری شده است که کسیکه اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رسانده در علم
یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمانده و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند
پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان را البته بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر
گردانیده است که کسی یارای بهتانی و افترائی در حق ایشان ندارد **سیم** آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند سیم
و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان
که از اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم یاد میکنند

نقل

نقل میکنند و در آن هیچ شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان
و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بریده و ابو بصیر و هشامین و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة
بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای شیعه
بوده اند و در فقه و حدیث و کلام کتابها تصنیف کرده مسایل را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند
و پیوسته بخدمت ائمه میرسیده اند و احادیث میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر میگشته اند و در کتب خود ثبت میکرده اند و از
ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میکردانیده اند و اختصاص ایشان بائمه معلومست چنانچه اختصاص
ابو یوسف و سایر شاگردان ابوحنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلومست شک نیست که ائمه بر احوال
و افعال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند
و معتقدند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر صادقند آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوی امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان
و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه اینها حق و ثابتست و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان بیزاری از ایشان
نمیفرمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نمیکردند چنانکه بیزاری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نمودند
و اگر دانسته اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود
که راضی باینها بودند و زکوة و اخماس ایشان را قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشان را چنین نمیدانند **چهارم** چهارم
آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان
داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق امیرالمؤمنین ع نموده بودند
در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین نهایت مبالغه مینمودند و هم چنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند تا آنکه
در مقام مقاتله و مجادله در آمدند تا انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و هم معویه با آنکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود تا انکار
فضیلت و مناقب آنحضرت نمینمود و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او و ابرای او
باقی بدارد و اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند همه مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد
و یزید با آن قبایح اعمال تا انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین ع را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم
عقبه را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را رعایت کند و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و هم چنین سایر
خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس تعظیم ظاهر و غایت میکردند حتی آنکه متوکل با آن
عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی ع را نهایت تعظیم مینمود با آنکه همه ائمه محبوس ایشان و در تحت دست ایشان بودند و نهایت خوف
داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلوب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند
و موید اینست که حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از اعادی
بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و امید اجابت
میدارند و بر آورده میشود و در شداید و خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان مییابند و مخالفان این عمل را انکار نمیتوانند نمود
خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمیآورند و پناه باین ضرایح نمیبرند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم در اختیار ایشان
بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و منهدم
شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و غالب که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسب
ایشان بحضرت رسول میرسد با آنکه ترک میکنند و ظاهرا بهره علم و فقه و ورع و عبادت بسیار داشته اند و در حیات و موت ایشان عشر
از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان نبود ایشانرا نمیکردند و اگر قبور بعضی از ایشانرا فی الجمله تعظیم و رعایت کنند باعتبار انتساب بایشان
مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب ساخته است بر تعظیم ایشان در حال حیات
و بعد از وفات نموده اند با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر
میشدند تا ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیها کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام
حسین ع را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها
که شخم بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاوبانان را کشتند و داخل نشدند تا این جمعی فرستاد که ببینند و کنند

تو قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیگذاشتند ایشان را و مانع شدند سه کرت ایشان گفت که ایشان را بیابان کنید هر که
نشینی با بجانب ندا خبر کشت و صاحبش را کشت پس گفت که این صحرا را هموار کنند چون آب بجانب قبر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل
حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه
اش را خراب کنند و باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این تعجب از این بیشتر که حق تعالی خواسته است که قدر ایشان را
عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوص مرقد منور
سید الشهدا از کور و گوش و شل و از بلاها و مرضها شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و من بعضی را در بحار الانوار و حیات
القلوب و جلاء العیون و بعضی را از آنها ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسران مشهور عامه است بخدمت
حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود که وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را
حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه خلق را بیافریند
نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش
خلفا و فقها و ابن عباس و پادشاهان نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود
میدانی که در کجائی در پیش خانهها باده نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر
فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده است در خانهها چند افروخته شده که خدا رخصت داده
و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آنجاها در بامداد
و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و نه فروختن از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو
اکنون نزد آن خانهها نشسته و ما اهل آن خانهها باده قتاده گفت راست گفتی خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانهها خانه سنگ
و گل نیست بلکه خانهها باده نبوت و امامت و علم و حکمت است و اینها در روایت دیگر معتبر وارد شده است که در سالی که هشام
عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد امام محمد باقر هجوم آورده اند و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه
شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست آنکه نور علم از جبین او ساطع است هشام گفت او اهل کتاب عراق است چون بنزدیک حضرت آمد
لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض
حضرت همان جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را
در دلهای دشمنان میافکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوائج دین و دنیا پناه بایشان میبرند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مقصد ششم** در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آن حضرت
است بدانکه احادیث خروج مهدی خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت او است که نزدیک است
که نازل شود در میان شما عیسی بن مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپاهای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر
اسلام چیزی قبول نکند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را بدهند و کسی قبول نکند پس گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهید
بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی
پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است
و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق
تعالی آن روز را طولانی خواهد کرد تا آنکه برانگیزاند در آن روز مردی را از امت من یا از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین
را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نام
موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی
از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روز
باقی نمانده مگر یک روز هر آینه خدا برانگیزاند مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است

از ابو سعید خدری که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه
مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو سعید گفت که ما میترسیدیم که بعد از پیغمبر حادثه
بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد پنج سال یا هفت سال یا نه سال
پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که برداشتن
بر او دشوار شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر نظر کرد روزی بسوی پسر خود حسین پس گفت این پسر من سید است
چنانکه حضرت رسول او را سید نام کرده و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو
در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث
از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت
کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته میگریست
چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه
گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر اهل زمین اختیار کرد از آن پدر تو را و او را مبعوث کرد برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر تو را و وحی کرد بسوی
من که تو را بآن نکاح کنم ای فاطمه خدا بما عطا کرده است هفت خصلت که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد
داد منم خاتم پیغمبران و گرامیترین ایشان بر خدا و محبوبترین خلق بسوی خدا و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوبترین
ایشان است بسوی خدا و شوهر تست و شهید ما بهترین شهدا است و محبوبترین ایشان است بسوی خدا و او حمزه عم پدر تو
است و از ما است آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر
شوهر تست و از ما است دو سبط این امت و ایشان دو پسران تواند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق آن خدائی که مرا
بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی
این امت وقتی که ظاهر شود دنیا پر از هرج و مرج و فتنهها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت کنند مردم بعضی بعضی
را نه بزرگی رحم کند بر کوچکی و نه کوچکی تعظیم کند بزرگی را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعههای
ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیمتر و مهربانتر است بتو از من بسبب منزلتی
که تو را در دل من است و محبتی که از تو در دل من است و خدا تو را تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامیتر است
و رحیمتر است بر رعیت و عادلتر است در قسمت بالسویه و بیناتر است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم
که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بپدر
خود ملحق گردید **مؤلف گوید** که رسول خدا حضرت مهدی را بحسین نسبت داد برای آنکه او حسینی است از طرف پدر و از نسل حضرت امام
حسن است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل حضرت امام حسین است
و دار قطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث را طولانی از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت
فرمود که از ما است مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین فرمود که از این بهم خواهد رسید
مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر رخسار
راستش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش کشاده است و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش
ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و بروایت
جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی در پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای
عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او و مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق
شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که جمیع
علمای ایشان بر آن نوشته اند و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود
فراء در مصابیح که الحال در میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره

عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده شده است و در کتب معتبرهٔ شیعه زیاده از هزار حدیث وارد شده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر این احادیث مقرون با معجزات است زیرا که خبر داده اند پیش از غیبت بلکه پیش از تولد آنحضرت که امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع اینها واقع شده و کتبی که مشتمل بر این اخبار و معلوم است که سالها پیش از ظهور این امور تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از حیثیت جهت دیگر افادهٔ علم میکنند و ایضا ولادت آنحضرت را اطلاع جمع کثیر از ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را و ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری بعد از آن نیز معلوم است در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوه و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با سایر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت با طهارت آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکنند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که از خوانها پوسیده و خاک شده چگونه زنده میتوانند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود و از آنجمله حضرت ابرهیم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که در این زمان شخصی بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان از زنان جدا کنند و پدر حضرت ابرهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مثل اینها بود و موسی نیز منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد پسران بنی اسرائیل را بکشند و حمل و ولادت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و مثل حضرت یعقوب و یوسف نیز روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حقتعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را بر طرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را میکشیدند و ایشان سعی در اطفای این نور مینمودند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته زنان را تفحص میکردند و از حمل و ولادت آنحضرت خبر میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حقتعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانید و او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت نیز گوارا او را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان با آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا گردیده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروفست بر ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و در نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و سایر دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه هشت نیز گفته اند بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک آن معجزات غرایب حالات از آنحضرت بظهور میآمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و یکی کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل میرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون میآمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بستانند و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر سال در موظف بودند و بر هر یک از آن سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم میفهمیدند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار و مال را میگفتند و نام کسیکه مال را فرستاده میبردند و آنچه در راه با ایشان گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را میفرمودند همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میآمد و در

غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار بود و سفرا چهار بودند اما سفرا معروف که همیشه شیعیان نواب میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حقست و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص امام حسن عسکری و بنص پیش از جانب حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان نامه بمحمد نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدرت تو با سعادت زندگانی کرد و حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب و نزدیک خدا و بسوی ائمه هدی خود روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حقتعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید در مصیبت او و بتو بما هم رسیده است مفارقت او و ما از این بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت و با آخرت از جمله کمال سعادت او آنست که حقتعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند برا و میگوئیم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و قوت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چند توقیع دیگر از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور با او رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و از حضرت صاحب و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را میبیند و میشناسد و مردم او را میبینند و نمیشناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این زمان یکی دیدم که پرده کعبه چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آن میخوانم و بیرون میآیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت کرده و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز را مخصوص نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز و از آن ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین طریق روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن متیل از مختصان محمد بن عثمان را داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت من در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین بن روح را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخاستم و دست حسین را گرفتم و او را بر جای خود نشانیدم و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بایشان گفت که اگر مرا مرگ در رسد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با او رجوع میکردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود بنحوی که تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت انتقال نمود و بامر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت با او منتقل شد و سر امر نیابت با او بود و در نیمه شعبان سال سیصد و بیست نیز برحمت حق واصل شد و این سال بنا بر آنکه مشهور بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال و ابتداء غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهره منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن

بابویه و آن سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر
شدیم او ابتدا کرد گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز
را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه
ایضا با جمعی روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد
بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمتش رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که
مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر
تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مکن از بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع
شد و بعد از این ظاهر نمیشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار
بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی
کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حالت احتضار یافتیم
کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و
بعالم اعلی ارتحال نمود **مؤلف گوید** که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده‌اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده‌اند و آنحضرت را
نشناخته‌اند و بعد از مفارقت شناخته‌اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در وقت دیدن
شناخته‌اند دروغ میگویند یا دعوای مشاهده با دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست
و زبان سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا
ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش کم شد من یک شمش
بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بسوی آن شمشی که خریده بودم و گفت بده
آن شمش را که عوض کم شده خریده‌ای زیرا که کم شده بما رسید و دست دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی
در بغداد دیدم که میپرسید که وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد نزد حسین و گفت
بگو من چه چیز آورده‌ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده
بود در دجله انداخت و برگشت نزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین
گفت این حقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دستبرنج طلا است و حلقه بزرگی که در آن
دو دانه منصوب است و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود
و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن این حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند غیر اینها در شهرها که بعضی از شیعیان
بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم
مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت
و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند
و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده‌اند از زهری که گفت حضرت صاحب طلب بسیار کردم و مال بسیار صرف کردم و باین
سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم
که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او میآید و جوانی خوشرو
و خوشبوئی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد بآن جوان که اینست آنکه میخواهی من
بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتم خواست داخل
خانه شود عمری گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست
کسیکه تاخیر کند نماز مغرب را تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شوند و ملعونست کسیکه نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره‌ها
بر طرف شوند یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده‌اند از مردی از اهل مداین که گفت
با رفیقی بحج رفتیم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را

بصد و پنجاه دینار و نعلین زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد و او را رد کردیم بنزدیک آن جوان
رفت و از او سؤال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست و غایب شد نزد سائل رفتیم
و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر دعا کردی بما نمود سنگ ریزه طلائی که مانند ریگ دندانه‌ها داشت چون وزن کردیم بیست
مثقال بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات
گردیدیم و او را نیافتیم پس پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این جوان کی بود گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده
بحج میآید و قطب راوندی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن مسترق که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله حمدان ناصر الدوله
بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان در این حال عموی من حسین داخل مجلس
شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا اینکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل
قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند که بسوی قم فرستادند چون بناحیه
طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی آن رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند
میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت بغیر چشمهایش را زیر آن
پنهان نموده بود و موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت هم یاد نکرد بلکه او روی بی‌تغییر نام مرا برد گفتم چه میگوئی
و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مال را باصحاب نواب ما نمیدهی من مرد صاحب مال و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن
او بلرزیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی باینموضعی که متوجه آن گردیده و باسانی بدون مشقت و قتال و جدال
داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب
خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم و ترس و رعب
من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان
محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما میآمد با او محاربه میکردیم و چون
تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بنحوی که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال
بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا
عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میآمدند در این حال محمد بن
عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت بر روی مسند من نشست و بر بالش من تکیه کرد من از اینحرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم
میآمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت
میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم
میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه‌های خود را گشودم و خمس همه را
تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنرا گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم
پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی و دیگران
روایت کرده‌اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب نوشت و بحسین بن روح داد و سؤال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند
از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و خدا ترا در این زودی دو فرزند نیکوکار روزی خواهد
کرد پس در آن زودی از کنیزی حق تعالی او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا
یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من از دعای حضرت قایم بهم رسیده‌ام
و استادان او او را تحسین میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق
محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری و میخواستم از آنحضرت سؤال کنم
که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم را خلق کرده است تا حال زمین را
خالی از حجت نگذاشته است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت زمین را که حجت خدا باشد بر خلق و بسبب او دفع کند بلاها را
از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو
حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوشش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و گفت ای احمد اگر

امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این پسر را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است
و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا
سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد از غیبت او و از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر
قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد
پس آن کودک بسخن آمد و بلغت فصیح عربی گفت منم بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد
گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من باین
انعام که بر من کردی بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن جناب خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد
گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید گفت بلی بحق پروردگارم که بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت او باشند و باقی نماند بر این حق مگر کسیکه خدا
عهد و ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده باشد
ای احمد این از امور غریبهٔ خدا است و رازیست از رازهای پنهان او و غیبیست از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار
و از جملهٔ شکر کنندگان باش تا در روز قیامت در علیین با ما باشی و ایضا از یعقوب منفوس روایت کرده است که گفت روزی بخدمت
حضرت عسکری رفتم بر روی تختگاهی نشسته بود و در جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست
صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و بنظر چنان مینمود که هشت ساله یا ده
ساله باشد با جبین گشاده و روی سفید و دیدههای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او خالی بود و کاکل بر سر داشت
آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای کودک فرزند گرامی برو تا وقت
معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن کی در این حجره است داخل شدم
و گردیدم هیچ کس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد ابن معویه و محمد ابن ایوب و محمد ابن عثمان عمروی روایت کرده است که همه گفتند که
حضرت عسکری پسر خود حضرت صاحب را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفهٔ
من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از مجلس
آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد ابن صالح قنبری که چون
جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود حسن حضرت صاحب از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی
جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تجسس بسیار کرد اثری نیافت تا آنکه جدهٔ مادر امام حسن بجوار رحمت خدا واصل
شد و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر ابا و مانع شد و گفت خانهٔ منست در اینجا دفن مکنید
حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر اینخانهٔ تست و غایب شد دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل ابن علی نوبختی روایت کرده است
که ولادت حضرت صاحب در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد بحضرت رسول که اسم او اسم
منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدیست و او حجت و منتظر و صاحب الزمانست اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری
در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آن حال عقید خادم را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت
صاحب قدح را آورد و بدست آن حضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را
از دست گذاشت و عقید را گفت داخل اینخانه شو و کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم که
کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ
شد گفتم سید من شما را امر میکند که نزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت او در حجره داخل شد بر آنحضرت
سلام کرد آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت
ای سید اهل بیت خود آب بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا حرکت داد
و آب را بپدر بزرگوار خود داد و چون آب را بیاشامید فرمود که مرا از برای نماز مهیا کنید پس دستمالی بر دامان حضرت انداختند
و حضرت صاحب آنحضرت را وضو داد و سر و پای آنحضرت را مسح کرد پس آنحضرت صاحب را گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی
مهدی و توئی حجت خدا در زمین و توئی فرزند من و وصی من و از من متولد شده و توئی م ح م د پسر حسن و توئی فرزند حضرت رسول و توئی خاتم
امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داده بتو و نام و کنیت ترا بیان کرده و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است

و پدران تو

و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد عثمان عمروی روایت کرده است که چون قائم آل محمد حضرت صاحب متولد شد حضرت
امام حسن عسکری پدرم را طلبید و گفت ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم
و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم متولد شد
بدو زانو نشست و انگشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
گمان کرده اند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت سخن گفتن بدهد خدا شکی نخواهد بود و ایضا نسیم روایت کرده
که یکشب بعد از ولادت آنحضرت رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا
در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریهٔ عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم متولد شد
نوری دیدم که از آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر میآمدند و بالهای خود را
بر سر و رو و ساير بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون اینواقعه را بحضرت عسکری نقل کردیم خندید
و فرمود اینها ملائکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک بجویند باین حضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتیکه خروج کند و شیخ
بزرگوار شیخ محمد ابن بابویه قمی و شیخ طوسی در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر ابن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو
ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایهٔ ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم
حضرت امام علی نقی نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه
در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من اختیار میکنم ترا و مشرف میگردانم بفضیلتی
که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری بر ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشت بخط فرنگی
و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسهٔ زری بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که بگیر این نامه و زر را و
متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسند جمعی از کنیزان را در کشتیها
خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر
کن بر برده فروشی که عمرو ابن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام
اوصاف او را بیان فرمود و جامهٔ حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان
بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید وای پردهٔ عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان
خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز که صفت او مرا راغب گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی
سلیمان ابن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید من
تو چه چاره کنم که هیچ مشتری را راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید چه تعجیل میکنی و البته باید مشتری
بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در اینوقت برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامهٔ با من هست
که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف
کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری
نمایم بشر ابن سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار
گریست و گفت بعمرو ابن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باین نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او
در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمتی راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز خندان و شاد شد
و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامهٔ امام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدهها میچسبانید و بر روی میگذاشت
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامهٔ را که صاحبش نمیشناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان اوصیا
پیغمبران گوش خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند
قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون ابن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر
خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری
و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امراء لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردههای
قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود و آن تخت را بر روی چهل

پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار داده بودند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد چون کشیشان انجیلها را بر دست
گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت بزیر افتاد
بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف
دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست
و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار
بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای
تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول رو نمود و نحوست این برادر و آن برادر برابر بود و سر این کار را ندانستند
که این از سعادت سروری است نه از نحوست این دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت در آویخت
پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند
که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسول با وصی و دامادش علی و
جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال
باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه
فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری که
تو نامه اش را میبری پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو رو آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل
محمد شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری عقد بستند
و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود
نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت وزبور وزید در کانون سینه‌ام مشتعل
میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید
و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرها طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سؤال
نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس شد روزی بمن گفت ای نور چشم آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو
بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و
بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی
از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده
شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا بدیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت میباشند
پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک
میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و مسیح
و مریم از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم
باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون
شب دیگر در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا
از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر آنکه مشرک بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب
بنزد تو خواهم بود تا آنزمان که حقتعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن تا حال یک شب
نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد امام حسن
عسکری در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را
میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان
بما بر خوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت

من بقسمت

من بقسمت او افتادم از نامم سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک
میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت میخواست که مرا بر آداب حسنه بدارد زنی مترجم را که زبان عربی و فرنگی
هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام میآمد و لغت عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون
او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام
و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی
از من پس حضرت فرمود که میخواهی ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت
بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم شود و زمین را
پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از کی بعمل خواهد آمد فرمود که از آنکسی که حضرت رسالت
پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری حضرت
فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده‌ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید
پس حضرت کافور خادم را طلبید فرمود که برو خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این کنیز است که
میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات
و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان است و مشایخ عظام مانند ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده‌اند
از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند پس عرض کردم
که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی خدا از او فرزندی
بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور شده باشد گفتم که پس بفرستم بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت
طلب کن و این باب حکیمه خاتون گوید که جامه‌های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من
سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت
تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم
از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که تو واسطه چنین امری گردانید حکیمه خاتون گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن سعد فلک عفت
را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور حضرت امام علی نقی بردم و بعد از چند روز آفتاب
مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت
معهوده در زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن تا کفش از پایت
بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر
چشم مینهم چون حضرت امام عسکری این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب
پس صدا زدم بکنیز خود که بیا و جامه‌های مرا تا برم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی
نزد خدا که حقتعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد
ای سید من این فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم
هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی
است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای
طلب حضرت موسی و حال این فرزند شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آمده است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم
نمیباشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران مادران فرود می‌آئیم زیرا که ما نورهای حقتعالی هستیم و چرک و کثافات و نجاسات
را از ما دور کرده است حکیمه گفت که رفتم بنزد نرجس و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود نمی‌بینم پس شب در آنجا ماندم
و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد
و در این شب از شبهای دیگر بیشتر از برای نماز برخاستم و نماز شب را کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت
و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود

ناگاه حضرت امام حسن ع از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است پس در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس اورا
در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال
داری گفت ظاهر شد آثار آنچه مولای من فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه شنیدم که آن طفل در شکم با من
همراهی میکرد بر خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی اطفال ما را بحکمت گویا
میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون سخن امام ع تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده
میان من و او حایل کردند پس دویدم بسوی امام حسن ع فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه او را در جای خود خواهی یافت چون برگشتم
پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده امرا خیره کرد و حضرت صاحب الامر ع را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده
بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی
امیر المؤمنین ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید و فرمود اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطأتی
واملأ الارض بی عدلا وقسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان
و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن ع مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در برگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم اورا
ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد
و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند
را نزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در برگرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر هر
دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست بر سر او مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی
پس حضرت صاحب سخن آغاز فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة
ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق
احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را
ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم
ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بترجمه
حدیث پس حضرت صاحب صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان
بسیار نزدیک آنحضرت پیدا شدند و بیکی از آن مرغان را صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بسوی ما
بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقبش پرواز کردند امام حسن فرمود که سپردم ترا بآنکسیکه مادر
موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی
او را بسوی تو برمیگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند چنانکه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بمادرش
تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردند حضرت گفت که این روح القدس است
که موکل است بائمه ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون
چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است
حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان
مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیرخوردن
ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان
حضرت امام حسن ع تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملاقات کردم بصورت مرد کاملی او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم
که این کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما
میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری بعالم قدس ارتحال نمود و
اکنون من حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملاقات مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤال
بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری ع رفتم بخدمت
حکیمه خاتون و سؤال کردم از حجت و امام زمان و حیرت مردم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین گفت ای محمد خدا

زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوی امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام
حسین ع امامت در دو برادر جمع نباشد و این فضیلتی است که حقتعالی حسنین را بر همه امت زیادتی داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی
داده بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون برادر را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید
ایشان را بپیغمبری و وصایت هرچند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان
موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بشک افتند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر
خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات عسکری ع خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از امام حسن فرزندی
مانده تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او و من گفتم بتو که بعد از حسنین امامت در دو برادر
نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبرده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحویکه در حدیث گذشته
مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب مشتاق لقای
آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن ع و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را بآنکسیکه از ما و تو باو اولی بود
چون روز هفتم شود بیا پس روز هفتم چون رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود
بروی من خندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید
و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه ع فرستاد و بسم الله گفت
و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حقتعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف
آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و
قرآن جدم محمد ص همه را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که چون حقتعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود
دو ملک فرستاد که او را بسراپرده‌های عرش رحمانی بردند پس حقتعالی با او خطاب نمود که مرحبا ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری
دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی
تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را میآمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی
پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم
تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان
در حال حیات عسکری ع و بعد از وفات آنحضرت او را دیده اند و معجزات از او مشاهده نموده اند از جمله شیخ جلیل محمد بن بابویه
قمی روایت کرده است از ابوالادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری ع را میکردم و نامه‌های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی
در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل
سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابوالادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه
حادث شود امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه‌ها را از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود
که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه‌ها را باهل
مداین رسانیدم و جوابها را گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل
منور آن امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را
تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است زیرا که
کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت
و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر ترا کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن
جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری ع را کفن کرده بودند و نعش گذاشته اند
پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر مطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند
پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش
متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی ع دفن کردند و متوجه من گردید و
فرمود که ای بصری بده جواب نامه‌ها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن ع فرموده

بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز و شا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست کسی که
بود این طفل جعفر گفت والله هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال
امام حسن ع و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزد یک
رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه‌ها و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعتست و مالها چه مقدار است
تا تسلیم تو نماییم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در این حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب و گفت
با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است در آن میان ده اشرفی هست که طلا
روکش کرده اند بجماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها بگیری او امام
زمانست و مراد حضرت امام حسن همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه بنی عباس آن زمان بود این وقایع نقل کرد
و او خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای دفع
مظنه ایشان گفت من حملی دارم از آنحضرت پس او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند
ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیز از خانه قاضی
بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب
نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار و تعجیل برویم بسامره و خانه امام حسن
بما نشان داد و گفت بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آنخانه بیابید سرش را
برای من بیارید چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پس گفتیم
که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم
و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده است و در خانه هیچکس نبود
چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریایی در میان حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بود و بروی آب گسترده است
و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد
ابن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون
آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بهمان حال گذشت پس متحیر ماندیم
و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی میآییم و از حقیقت حال مطلع
نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید
و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند پس در میان شب رسیدیم
و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده اید و با کسی چیزی گفته اید گفتیم نه پس سوگندهای
عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما حکایت را نقل نتوانستیم بکنیم
مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه
بسرمن رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری ع را شکست بعد از وفات آنحضرت پس حضرت صاحب الامر ع از خانه بیرون آمد و
تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که او فرزند
نمانده است اگر خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی ابن قیس راوی حدیث میگوید که یکی از خادمان خانه
حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرده بود راست گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت
هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود
سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحابست با خود برد بخدمت آنحضرت که از او مسئله چند میخواست که سؤال کند سعد بن عبد
الله گفت که چون بدر دولتسرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی
داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر کرده
بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال
حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند که

از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و بر دست آنحضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را میانداخت
که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت بآن طفل فرمود که اینها هدایای
شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را
بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حضرت صاحب حلال و حرام را
از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم نشسته است و شصت و دو
اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت
هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز
در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش فلان
نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یکدانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است
و وجه حرمتش آنست که صاحبش در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولائی که از همسایگانش بود و مقدار یکمن و نیم ریسمان بود
و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا از او دزدید چون گفت که آنرا دزد برد تصدیق نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن
که دزد برده بود بهمان وزن داد که او را بافند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود
و دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت
صاحب فرمود که مال فلانست که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست بر این دراز نمیکنیم
پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال
آنها در آن میانست حضرت امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش
برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرامست تا آنکه همه را با یکدیگر تمیز فرمود و سعد ابن عبدالله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت
عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی
شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیاد او آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست در
سایر کتب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی
از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می‌نشستیم و همه تورات
و انجیل و زبور و صحف ابرهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا فتوی میدادیم در دین خود و فتوی میدادیم
ایشانرا بحلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند تا پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول ص مذکور ساختیم
و گفتیم این پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و آثار او را
پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود
داشتم پس دوازده ماه که راه پیمودم تا نزدیک کابل رسیدم جماعتی از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند
حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آنوقت داود ابن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید
که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود
طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتم من از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تجسس کنم پیغمبری را که نام او
و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمایی من شرایع
دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر هست اما نمیدانم که آنکه شما میگویید اینست که من او را
طلب میکنم یا نه بگویید او در کجا میباشد تا بروم نزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام
اگر آن باشد که من طلب کنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را
بگویید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان
کنید گفتند او هم قریشیست گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین
و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان
این مردی که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را شنیدند بر جستند و گفتند ای مرد از شرک بدر آمده است داخل

کافر شده است خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قویتر از آن
که دارم بیابم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهای که خدا بر پیغمبران خود فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست
برداشته ام از نعمتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تجسس کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در
کتب خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود
طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علماء هستند و ایشان ابصر و اعلمند
بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا
بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند
اما خلیفه او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب
و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دخترزاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم
و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت که تفقد احوال او بکن و از او با خبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم
و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من بحسین گفتم ما در کتب خود
خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و پیوسته امر
خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از
او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من
مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما
صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده
بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد از بعضی اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره
شدم و رفتم بمسجد بنی عباس یا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر شدم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی
نزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن مطلع نبود گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا
میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است بلغت
هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند
نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی
بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان مرو و امسال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره
زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این خرجی خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع مکن راوی گفت
بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آنسال از عقبه برگشتند و معلوم
شد که حضرت او را برای این منع فرموده بود از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و از حج
برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا آنکه برحمت خدا واصل گردید و قطب راوندی از جعفر بن
محمد بن قولویه استاد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را
بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند
و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب الامر در آنسال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است
که حجر را بکسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول
او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبدالله بن زبیر خراب کرد چون خواستند بنا نمایند هر که حجر را گذاشت بر جای خود قرار
نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آنسال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم
علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام
میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سر به مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود
و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و با بن هشام گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد

معجزه دیگر

وجوابش

وجوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرف شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که بگذارند
که من حجر را حمایت کنند که دست توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و از ازدحام مردم مانع دیگر من نشود چون
خواستند که حجر را بجای خود گذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت
حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان خوشروی خوش بوی خوش موی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست
ایشان گرفت و بجای خود نصب کرد و درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم بر آمد و صدا بلند کردند و روانه شد
و از مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم
و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشم را از او برنمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت
و در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هرچند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد
و بسوی من ملتفت شد و فرمود بمن بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این
علت عافیت میبابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم کلام معجز نظامش را شنیدم
خوف عظیمی بمن مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر با بن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال
سیصد و شصت و هفت از هجرت در آنسال اندک آزاری بهم رسانید و صیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت
را کرد و اهتمام تمام در این امر میکرد و مردم باو گفتند از او بیماری نداری این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت ابن هشام
که مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل ابدیه بهشت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن
طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی قعدة الحرام سال ششصد و سی و هفت صدای
حضرت را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از جمله میفرمود که زنده گردان یا باقی بدار ایشانرا در عزت ما و پادشاهی
ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را شیعه
یافتم بغیر یک محله که ایشانرا بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان سؤال کردم مردی از ایشان
که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در روقت مراجعت
پیاده میآمدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم
بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم بصحرای
سبز خرمی پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر
قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو
خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل آن قصر شد و بعد از اندک زمانی آمد و گفت برخیز داخل
شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت پرده بر در خانه آویخته بود پرده را
برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او آویخته
آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر بسر او برسد و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام
کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان
باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد پس برو در افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از اهل مدینه از بلاد جبل
که او را همدان میگویند گفتم بلی راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید
من میخواهم بسوی اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشانرا باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست
مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره
مسجدی پیدا شد گفت میدانی که این چه شهری است گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند گفت همان آن
است برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم
و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشانرا باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرد و ما همیشه در خیر و نعمتیم
تا آن اشرفیها در میان ما هست و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن

مولای من ع

معجزه دیگر

معجزه دیگر

مهزیار روایت کرده‌اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رخت
خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس
بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم
و رفیق چند بهم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم بجستجو بسیار نمودم اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان
روانه شدم و چون داخل مدینه شدم بجستجو بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار
نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور
مکه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش رهنمائی
کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشروئی و خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده
بود یکی را بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات
نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند
در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت میایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی
ابن مهزیار را میشناسی گفت منم گفت خوش آمدی ای ابو الحسن و گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام
حسن عسکری بود گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون آوردم انگشتری نیکوئی که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند
و بروایتی یا الله یا محمد یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه‌هایش تر شد گفت خدا رحمت کند
ترا ای ابو محمد بحقیقی که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن
گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدی و او مرا بسوی
تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی
ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون
بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملاقات دادند پس همراه او روانه شدم
تا از منی و عرفات گذشت و چون بپائین عقبهٔ طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیهٔ نماز بگیر پس با او نافلهٔ شب بجا
آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد و من
سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظری کن چیزی می‌بینی پس نظر کردم بقعهٔ سبز خرمی را دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن
بالای تل چیزی می‌بینی چون نظر کردم خیمهٔ از صوف دیدم که نوران تمام آسمان و آن وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در
آنجاست دیده‌ات روشن باد چون از عقبه بیرون رفتیم گفت از مرکب فرود آ که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب فرود آمدیم گفت دست
از مهار شتر بردار و او را رها کن گفتم تا آنرا بکی بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون از آن نمیرود مگر
ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا نزدیک خیمهٔ مطهرهٔ منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی
بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی
نمد افکنده و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود روئی مشاهده کردم مانند ماه شب
چهارده از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه مایل بطول رعنا کشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته
و چشمهای سیاه کشاده و بینی کشیده و گونه‌های رو هموار بر نیامده در نهایت حسن و جمال و بر گونهٔ راستش خالی بود مانند فتات
مشکی که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی عنبر بوی سیاه بر سرش بود نزدیک به نرمهٔ گوش و نخود از پیشانی نورانیش نور ساطع بود
مانند ستارهٔ درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که
ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مشقت و مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان
باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائیکه پنهانتر
و دورتر از جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکر و کاید اهل ضلال و مبتدعان جهال تا آنکه هنگامی که خدا رخصت فرماید که ظاهر
شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا
باشد بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعدای دین و اطفای نایرهٔ

مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای
اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر
در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیز اند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط
دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر جفاهائی
که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی
اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید را مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل اخلاص
و مصافات نزد حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان
پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متلذذ
باشند در دفع فتنه‌های مضلین و در آن وقت حدائق ملت و دین بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین
براندازد و بسبب تو امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیدهٔ شرایع دین مبین باشیانه‌های خود برگردند و امطار فتح
و ظفر بستان ملت را سبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود که باید که آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر
بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل مشکله از آنحضرت
سؤال نمودم آنگاه مرا رخصت فرمود که باهل خود مراجعت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت
آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو بآنها در برگشتن بسوی وطن خود که راه
دوری در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر اینها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت
رسیده‌اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان جماعتی اند عثمان بن سعید عمروی و پسرش
محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد ابن اسحق و از اهل همدان محمد بن
صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله سکه و از اهل آذربایجان قاسم ابن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه
وکلا بوده‌اند و از غیر وکلا ابو القاسم ابن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم
ابن دبیس و ابو عبد الله ابن فروخ و مسرور طباخ آزاد کردهٔ امام علی نقی و احمد الحسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب
بوسینها و صاحب صرهٔ سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر ابن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن ابن هرون و احمد
برادرش و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن ابن نضر و محمد بن محمد و علی ابن محمد بن اسحق و پدرش و حسن
ابن یعقوب و از اهل ری قاسم ابن موسی و پسر او و ابو محمد ابن هارون و صاحب حصاة و علی ابن محمد و محمد ابن محمد کلینی و ابو جعفر
رفوکر و از قزوین مرداس و علی ابن احمد و از قابس دو مرد و از شهر زور ابن خالویه و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب
مال و رقعهٔ سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب صالح و از یمن فضل ابن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و
شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معجزات
مذکور شده زیاده از هفتاد نفر میشوند و خبری اگر در این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبتش بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا رسول الله
فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در امام جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند
جمیع مدتهای غیبتهای همه حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع
شده است و ایضا از عبد الله بن الفضل روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی
خواهد بود که هر سست ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده‌اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت
آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر
بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت
جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریب خدا و سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون
دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق بآنکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد

وکلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال
کرده از علت غیبت و از انکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حقتعالی میفرماید
یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان اورده اید سؤال مکنید از چیزی چند که اگر
ظاهر شود بر شما ازرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر انکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی
که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم امد که احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من بیعت نباشد و اما اینکه سؤال
کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع از افتاب است در وقتیکه غایب کرده باشد او را ابرها از دیدها و بدرستیکه
که من امان زمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل اسمانند پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که شما را نفعی ندارد
و تکلف مکنید در امری که شما را تکلیف بدانستن ان نکرده اند و دعا کنید که حقتعالی زود برساند فرج را که فرج شما
در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است
که سؤال کرد از رسول خدا که ایا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به
پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بافتاب
هرچند ابر او را پوشیده باشد **مؤلف گوید** تشبیه بافتاب برابر اشاره است بچند چیز **اول** انکه بمدلول اخبار معتبره
نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل
بایشان حقایق و معارف ایشان بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و ستمها از ایشان رفع میشود چنانچه حقتعالی فرموده است
و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه
ستارها امان اهل اسمانند و هر که دیده دل او گشاده بنور ایمان منور شده باشد مییابد که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته
گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی برو مشتبه گردد همین که متوسل بایشان و واضح مقفل سر ایشان
شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت برو مفتوح میگردد **دویم** انکه همچنانکه افتاب که زیر ابر پوشیده باشد با
وجود انتفاع خلق بضوء او انا فانا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر
فرج هستند و مایوس نمیگردند تا ثوابهای عظیم میبرند **سیم** انکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور
اثار آنجناب مانند منکر افتاب است هرگاه پوشیده بسحاب باشد **چهارم** انکه چنانچه مستور بودن افتاب بسحاب گاه
هست که از برای عباد اصلحست همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان با اثار ایشان اصلح
باشد از ظهور آنحضرت بوجوهی چند که ذکر انها موجب تطویل است **پنجم** انکه نظر بقرص افتاب اگر در بعضی اوقات ممکن نیست و
شاید باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن چشم شمس جمال آنحضرت شاید باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد
چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیاء ایمان بایشان اورده اند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند
یهود مدینه و دور نیست که اکثر ایشان از شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند **ششم** انکه در روز ابر بعضی از مردم
افتاب را از فرجها میبینند و بعضی نمیبینند و همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت برسند و
بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که حضرت قایم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دانست
جای او را مگر خواص شیعیان و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی و در روایت دیگر وارد شده
است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد امد **هفتم** انکه آنحضرت و ابا
الطاهرین او مانند افتابند در عموم نفع و کسی که کور باشد بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حقتعالی در حق ان کوران باطنان فرموده
است من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد
و بعد از انکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قایم قایم شده باشد انکار آنحضرت کردن محض استبعاد از طول
حیات آنحضرت بی صورت نیست با انکه اکثر ائمه عامه در وجود حضرت خضر قایل شده اند و قایل اند در عمر حضرت نوح بزیاده از
هزار سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمن بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال
ابن صاید را از زمان حضرت رسول تا نزول عیسی از اسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور مهدی قایلند
پس چه استبعاد دارد که حقتعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج ان داند و او را امر بخروج

فرماید

فرماید و اینکه منکر میشوند که در وجود امام غایب چه فایده است این سؤال بیوجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران
سابق بروایت مسلم بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا در مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر
شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هرگاه نایب که در وجود و غیبتها بود در وجود و غیبت آنحضرت میبوده
بود و اگر فایده بغیر از ان نباشد که شیعیان او را اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای عظیم
حاصل میشود کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد حقتعالی فرمود
که انتظار فرج از حضرت امام زین العابدین منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت
او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حقتعالی عقل و فهم و معرفت
انقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است خدای عز و جل ایشان را در ان زمان بمنزله
جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما براستی و دعوت کنند
کانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و اشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجها است و ایضا از آنحضرت
منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند باو حقتعالی ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و
بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که انتظار حضرت قایم کشد و بمیرد و بمنزله کسیست که در زیر
خیمه حضرت قایم با آنحضرت باشد بلکه مثل کسیست که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسیست که در خدمت
حضرت رسول شهید شده باشد و از حضرت صادق منقولست که بر مردم زمانی خواهد امد که غایب شود از ایشان امام ایشان
پس خوشحال انها که ثابت بمانند بر امر ما در ان زمان و کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود انست که حقتعالی ایشان را ندا کند که ای بندگان
من ایمان اوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شمایید بندگان
و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و بسبب شما عفو میکنم گناهان را از غیر شما و بشما اب باران میفرستم
از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت
یابن رسول الله بهترین چیزی که مردم در ان زمان کنند چیست فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث
در این باب زیاده از حد و احصا است با انکه از کجا معلوم که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نرسد و جمعی کثیر او را نشناسند چنانچه
وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج میاید مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند
که ما او را دیده بودیم و نمیشناختیم و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این
سنیان اشباه خوکها انکار میکنند اینرا برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند نزد آنحضرت
و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا انکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار
میکنند این امت حیران اگر حقتعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در
بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا انکه خدا او را رخصت دهد که خود را
بایشان بشناساند و منکران میگویند که بر خدا واجبست که حجت خود را نصب کند زیرا که لطف است و واجبست که مردم که
خایف گردانیده اند او را و غایب کرده اند تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری
نداشته باشند ثوابهای عظیم خواهند برد خصوصا در وقتیکه اکثر ائمه اثار ایشان منتشر گردیده باشد و
مسایل دینی برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و امر
برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حرجی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت
امام جعفر صادق فرمود که حقتعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت را مقرر کرده است که نفی میکنند
از این دین تحریف کردن غالیان را و برخود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات رسیده
صاحب بشیعیان رسید که در ایام غیبت رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر
ایشان و ان دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت
نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم تمام شد جلد اول از کتاب المغفور بعون الله الملک
الحق المبین اللهم اغفر لنا و لوالدینا
و کتبه العبد محمد علی
الخوانساری

جلد دوم حق الیقین

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است
یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه
بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان
از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان
از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع
نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه
دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی
و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله نزاع
بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند
و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین
علمای امامیه که در زیاده از پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت
شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزیکه مبعوث گردانیم از
هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق منقولست که این آیه در رجعت است
که حق تعالی از هر امتی فوجی زنده میکند و آیه قیامت اینست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشانرا
پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیرالمؤمنین و ائمه اند دوم آنکه حق تعالی فرموده است و اذا وقع
علیهم القول اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان
یا آنکه وقتیکه نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستیکه
مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه علی است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد
شد عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که مؤمن است
حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرد که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود
از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده اند که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای
موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید
که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند
و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قراء تکلمهم بتشدید خوانده اند
یعنی جراحت میکند ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین در خطبهها مکرر میفرمود که منم صاحب
عصا و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ کنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض
امیرالمؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد و گفت
شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی است گفتم ما میگوئیم یهودیان نیز میگویند معویه فرستاد
و علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود دابة الارض را می یابید گفتند بلی معویه گفت چه چیز است گفتند مردیست معویه

گفت معویه

گفت معویه این چه نام دارد گفتند ایلیا گفت ایلیا چه نزد ماست بعلی پس قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد یعنی بدرستیکه آنکه بر تو واجب گردانیده قرآن را هر آینه ترا بر میگرداند بسوی معاد یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد
شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا چهارم موافق قول خدا و لئن قتلتم فی سبیل الله
او متم لالی الله تحشرون یعنی البته اگر کشته شوید در راه خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار
که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه علی و ذریه اوست هر که ایمان باین داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی هست اگر در
حیوة دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته
و ایضا فرموده است در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا
برمیگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول حق تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
یعنی یاد آور وقتی که خدا پیمان گرفت پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق
کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و عهد و پیمان مرا گرفتید گفتند اقرار کردیم گفت پس
گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این حضرت در رجعت خواهد بود چنانچه
سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر الصادق روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خواهند آورد
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم
و هر که بعد از اوست جمیع ایشانرا برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر و شیخ حسن بن سلیمان در
کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بدرستیکه
خداوند عالم واحد یگانه است و مثل و نظیر ندارد و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن
نور نور محمد را و ذریه مرا نیز از آن نور خلق کرده پس مرا آفرید و تکلم بکلمه دیگر نمود از آن روحی بهم رسید آن روح را در آن نور
ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت
خود را بر خلق تمام کرده است و مائیم پیش از خلق اشباح در زیر سقف بودیم از نور سبز و در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب
بود و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلق انبیا
بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان آورند و ما را یاری کنند پس حضرت این
آیه را خواندند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری خواهند کرد و بدرستیکه خدا گرفت پیمان
مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم
از برای خدا بآنچه گرفته است از من میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا
و بعد از این در رجعت یاری من خواهند نمود و مابین مشرق و مغرب همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد
کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولیکه بوده باشند در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندهها و مردهها که زنده شده باشند از جن و انس
و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مردهها که خدا ایشانرا زنده کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان و صدا
بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند
و بر سر کافران و جباران و اتباع ایشان از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشانرا داده است
در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنهارا که ایمان آورده اند از شما و عمل شایسته کرده اند
البته ایشانرا خلیفه کرده اند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده آنها بود آنهارا که پیش از ایشان بودند البته متمکن گرداند
از برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت
کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتیکه ایمن
باشند و نترسند از احدی و تقیه نکنند از من و محتاج نباشند بتقیه کردن و کسی و بدرستیکه مرا برگشتن بعد از برگشتن و رجعتی
بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملهها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخ
از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا

اوجهم منم وجه خدا باید شد وصراط خدا ومیزان خدا ومنم جمع کننده مردم بسوی خدا ومائیم اسماء حسنای خدا وامثال علیا
او وآیات کبرای او ومنم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت واهل جهنم را در جهنم وبامنست
تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم وبازکشت خلق بسوی من است و حساب خلق بامنست ومنم اذان کوینده
در اعراف ومنم که در قرص آفتاب ظاهر خواهم شد ومنم دابة الارض ومنم صاحب اعراف که مومن و کافر را از یکدیکر جدا میکنم ومنم
امیر مومنان و پادشاه متقیان و امام سابقان و زبان سخن کویان و آخر اوصیا و واسطه پیغمبران و وارث انبیا وخلیفه خدا
و صراط مستقیم پروردکار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین آنهاست ومنم آنکه
خدا با او حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما ومنم کواه خدا در روز جزا ومنم آنکه نزد من است علم مرکها و بلاها
وحکم در میان خلق خدا وجدا کننده حق از باطل ومیدانم نسبهای مردم را ومن سپرده اند آیات ومعجزات وکتابهای پیغمبران را ومنم
صاحب عصا ومیسم ومنم آنکه خدا مسخر من کردانیده است ابرها و رعدها و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و
ستارها و آفتاب و ماه را ومنم فاروق این امت ومنم هادی این امت ومنم آنکه عدد هر چیز را میدانم بان علمی که خدا بمن سپرده است و بان
رازها که مخفی بر پیغمبرش وحی فرستاده است و آن رازها را پنهان پیغمبر بمن کفته است ومنم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه
خود را بمن و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای کروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا کواه میکیرم
وطلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ششم ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر
لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرکتر شاید ایشان برکردند حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند و عذاب بزرکتر عذاب قیامتست ومراد از برکشتن ششم
و زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی ای پروردکار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی
ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت و دیکری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین آمنوا
فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی هفتم
دنیا و در روزیکه میایستند کواهان برای کواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هردو یاری میکنیم ایشانرا علی بن ابرهیم
وسعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که یاری در دنیا در رجعت است مکر نمیدانی که بسیاری از پیغمبر
یاری کرده نشده اند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است
در این رساله همین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله نهم شیخ سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر هشتم
صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حقتعالی
ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزیکه خدا آدم را
خلق کرده است تا آن روز وحضرت امیر المومنین ع برکردد واین آخر برکشتنهای آنحضرتست راوی کفت مکر رجعتهای بسیار خواهد
کرد فرمود بلی هر امامی که در قرنی بوده باشد نیکوکاران زمان او و بدکاران برمیکردند تا حقتعالی مومنانرا بر کافران غالب
کرداند و مومنان از ایشان انتقام بکشند چون آن روز شود حضرت امیر المومنین برکردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش
وملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرکز مثل آن واقع نشده باشد کویا می بینم اصحاب
حضرت امیر المومنین ع را که صد قدم از پس پشت برکردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر
شده باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور بر دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از
عقب برکردد و اصحابش باو کویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او کوید من می بینم چیزی را که شما نمی بینید من میترسم از پروردکار
عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه
مردم خدا را بیکانکی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیر المومنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند
تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلبش متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در آنوقت دو باغ سبز
که حقتعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حساب خلایق با
حضرت امام حسین ع خواهد بود در رجعت پیش از قیامت بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که اول
کسیکه در رجعت برخواهد کشت حضرت امام حسین ع خواهد بود و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای

او بر روی سینه اش آویخته شود و از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که برکردند در رجعت ارواح مومنان با ارواح دشمنان
ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هرکه ایشانرا عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اکر ایشان
را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند اکر کشته باشند بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندکانی کنند بعد از آن
همه در یکشب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برکردند و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برکردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت
امام جعفر صادق ع پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی و کردانید شما را پیغمبران و کردانید
شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریه او بیند و پادشاهان ائمه اند راوی کوید چه پادشاهی
بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت علی بن ابرهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن حوشب که کفت حجاج
بامن کفت در قرآن آیه هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و مفهم آن آیه اینست وان من اهل الکتاب الا لیومنن به قبل موته
یعنی نیست احدی از اهل کتاب مکر آنکه البته ایمان میاورند بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوکند که من امر میکنم که کردن
یهود و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب و حرکت نمیکند تا بمیرد من کفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید کفت
پس چه معنی دارد کفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمیماند هیچ یهودی و غیر او مکر آنکه ایمان بحضرت
عیسی میاورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی ع حجاج کفت وای بر تو این را از کجا آورده و
از کی شنیده کفتم از حضرت امام محمد باقر ع شنیده ام کفت بخدا سوکند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت کرده است و دیکر
در تاویل قول حقتعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند بانچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز
تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها
مینمایند و میکویند نخواهد بود و بسند معتبر دیکر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان
خواهد بود چنانچه حقتعالی فرموده است ان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر روایت
کرده است که هر قومی را که حقتعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند کشت چنانچه خدا فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها انهم
لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده در تاویل این آیه ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین
ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که خدا زده است برای اهل بیت
رسالت که موجب تسلی آنحضرت کردد زیرا که فرعون وهامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشانرا میکشتند
و نظیر ایشان در اینست ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و منع اهل بیت رسول خدا حقتعالی وعده داده
پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردیم و او را از فرعون غایب کردانیدیم و بعد از آن او را ظاهر ساختیم و بر فرعون و اتباعش
غالب کردانیدیم و همه را بر دست او هلاک کردیم همچنین حضرت قائم ع و اولادش را پنهان خواهم کرد از فراعنه زمان خود و او را ظاهر
خواهم کردانید و در رجعت ایشانرا بر ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیه چنین است و میخواهم
که منت کذاریم برآنها که ایشانرا ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بکردانیم ایشانرا امامان و بکردانیم ایشانرا
وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کردد و تمکین و اقتدار دهیم ایشانرا در روی زمین که باطل را بر اندازند و حق را
ظاهر کردانند و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابابکر و عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان آنها که غصب حق آل محمد کردند از آل محمد
آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب همچنین حضرت امام حسین ع و اصحابش را زنده کنند و کشندکان ایشانرا نیز زنده کنند تا انتقام
از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیکران از جابر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که حضرت امام حسین ع در صحرای کربلا
پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن کفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان
در آنجا ملاقات یکدیکر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میکویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو
شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن با ایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حقتعالی بر حضرت ابرهیم برد و سلام کردانید همچنین
آتش جنک بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما نیز بسوی پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق
میافتد با بیرون آمدن امیر المومنین ع و قیام قائم ما ائمه پس نازل میشوند بمن کروهی از آسمان از جانب حقتعالی که هرکز بر زمین فرود
نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان

منت گذاشته است از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است
پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قایم میدهد پس بعد از آن آنچه خدا
خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون میآورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین
شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب میفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی که بیابم بسوزانم
تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین ع
و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله برآید
او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب بر
روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت
گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی
او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنمایند و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت بلا را از او
رفع نماید و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه را از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان
در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه
بگشائیم برایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشانرا بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان
ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی که خواهد احوال اهل خانه خود را بداند او را اعلام
کند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا ع پرسید که چه میگوئی
در رجعت فرمود رجعت در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم
سابقه بوده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان
من بیرون میآید عیسی ع از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود
که خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز این نام و معنی آن مرا
ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مومنان
را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا
علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد
بود اینست تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن ابی عیاش گفت رفتم بخانه
ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت
من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت ندانند و رد کنند علم
خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد بر
تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا
خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم
کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برگردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم
مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند
گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست او فرمود که
صدیق و فاروق این امتست و عالم ربانی و ذو القرنین این امتست گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنستکه خدا در شان او
گفته وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است اَلَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ و گفته است اَلَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق کرد
او پیغمبر را در وقتیکه همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نام شریف او را بگو فرمود که گفتم ای ابی الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه اتباع
بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد با مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعضی
از آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد ص هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل
حق بدرستیکه امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد آنها را و اقرار بآنها نمیکند مگر ملک مقرب

یا پیغمبر

یا پیغمبر مرسلی یا بنده مومنی که دلش را خدا امتحان کرده باشد از برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد
و مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشانرا ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبدالله روایت
کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین ع با علم خود خواهد
آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس خدا یاوران او را از اهل کوفه زنده
کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند
که خبر بیرون برد پس خدا ایشانرا ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین ع رجوع کند
با رسول خدا ص و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه ع عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود
چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد دولت پادشاهی جمیع
اهل دنیا از روزیکه خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را
داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که اول کسیکه بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشانرا بکشد مثل
آنکه ایشان کشتند چنانچه حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَاَمْدَدْنَاکُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ اَکْثَرَ
نَفِیرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشانرا و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را
زیاده از لشکرهای ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر
روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست بخدا سوگند که حق تعالی برای
من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع
کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود که من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزندم را بعد
از من باقی بدارد ابا کرد ولیکن در این باب منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب
خود که یکی عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که گویا می بینم عبد
الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قایم ما با چهار
هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بآن باشد که در راه
شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
خطب امیر المؤمنین ع خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر
قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود ای عجب و کل عجب آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی
و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده
خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد بحق خدا و آنکه حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده
گویا می بینم ایشانرا که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و بزنند بر سر دشمنان
خدا و رسول و مومنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا
مِنَ الْآخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای گروه مومنان دوستی مکنید با قومیکه غضب کرده است خدا بر ایشان
بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه را بکشد
و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون وقت قیام قایم آل محمد شود در جمادی الاخره و ده روز
از ماه رجب باران ببارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان
و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آمده اند از جانب جهینه و خاک قبرها را از سرهای خود میافشانند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که بیرون میآید با قایم ع از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی آنها که حق تعالی فرموده است که
هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری

ومقداد و مالک اشتر در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت
کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قائم آل محمد ص بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول
حضرت قائم ع است که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین ع است
برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله ع که چون قائم ما خروج کند بر قبر مؤمن
ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی باو ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت
و نعمت خدا باشی هم اینجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات
منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین ع ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر
کتب که از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور
آنحضرت بمیرد حقتعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در دعای عهد مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من
و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالیکه کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر
و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کننده که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت
امام جعفر صادق ع زیارتی بعید حضرت رسول ص و ائمه ع روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما
و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر بانچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره
از حضرت امام جعفر صادق ع زیارتی از برای حضرت امام حسین ع روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای
شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما پس من از آنهایم که ایمان دارند برجعت
شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا خواسته نبوده باشد و بسند صحیح
در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین ع و جمیع ائمه ع روایت
کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا مبعوث گردان او را در مقام پسندیده که انتقام بکشد باو از برای دین خود و
بکشد باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف روح مؤمن
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در حدیث طولانی که روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی
و میخورد با ایشان از طعام ایشان و میآشامد با ایشان از شراب ایشان و سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم آل محمد
پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او میآیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آنوقت باطل میشوند اهل باطل و مضمحل
میشوند مخالفان و او اینست که گفت رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین ع که وعده گاه ما و تو وادی السلام است نجف اشرف و
در دعائیکه در سرداب غیبت حضرت صاحب باید خواند مذکور است که هر گاه مرگ که مرا با طاعت قائم قیام نمایم
و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیش از ظهور او بمیرانی پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که برمیگردند
در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت ایشان میمانند و محشور
میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برویت او و در کتاب منال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت
صاحب بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین ع است این دعا را باید بخوانند
و دعا را نموده تا آنجا که بر خدا شایسته که در مدح حضرت امام حسین ع میفرماید که کشته بقتل است و اعانت کرده شده است
بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگاری کردند
مردم باو در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار
را راضی گردانند و در آخر دعا فرموده که ما پناه بقبر او میبریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید
و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از تفسیر قول خدا
وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللهُ مَنْ یَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا ابلغ قسمها که خدا زنده نمیکند آنها را که مرده اند
بلکه زنده میکند و وعده لازمی است بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند باین آیه
گفتم میگویند مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده‌ها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک و
زیانکار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای

تو شوم بفرما معنی این را حضرت فرمود که روزی که قائم ما ظاهر شود خدا جماعتی از شیعیان ما برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش
گذاشته مهیای جنگ بیاری آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند که فلان و فلان و فلان
از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ گوئید
شما این زمان دولت شما است و هر دروغی که میخواهید میگوئید نه والله که زنده نشده اند اینها و تا قیامت زنده نخواهند شد
و حقتعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در تاویل قول
حقتعالی وَقَضَیْنَا اِلٰی بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته افساد
خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امیر المؤمنین ع و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن ع
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیْرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین ع فَاِذَا جَاءَ
وَعْدُ اُولٰهُمَا پس هر گاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هر گاه بیاید وعده انتقام خون حسین ع بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ
عِبَادًا لَنَا اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ فَجَاسُوْا خِلٰلَ الدِّیَارِ یعنی میفرستیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم
بوده در جنگ پس گردش کنند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان
را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کینه را که احدی از آل محمد ص را کشته باشد مگر آنکه
او را خواهند کشت وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُوْلًا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قائم ع است ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ
اشاره است بخروج حضرت امام حسین ع با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو
داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قائم در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین ع در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت
قائم ع از دنیا برود و حضرت امام حسین ع او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور
را بغیر از وصی مرتکب نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین ع را کی غسل داد جواب گوئیم که چون آنحضرت
در این نشأه شهید در معرکه بود احتیاج بغسل نداشت و با آنکه بعد از آنحضرت که بلافاصله آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند
بر او تا نفخ صور منتهی شود و آیات اگر چه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل واقع شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده
شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حقتعالی این قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که
در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از امام محمد باقر ع روایت کرده اند که بخدا سوگند
که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه
قائم از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار
خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین ع است و طلب خون خود و اصحاب خود را
خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این از ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آنحضرت
سفاح بیرون آید یعنی جناب امیر المؤمنین ع و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که خدا اشیاء چند بمن داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولتها
صاحب ولایتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در بصائر الدرجات روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق ع که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده‌ها را زنده کند و زنده‌ها را بمیراند و حق را با اهلش برگرداند
و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق ع که حقتعالی
خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را با امام حسین ع پیش از آنکه فاطمه با او حامله شود با آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود
تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بانچه با امام حسین ع خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض
داد او را از شهادت آنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا بر خواهد
گردانید و یاری خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد کرد چنانچه در قرآن مجید فرموده
است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کرده بودند در زمین که بگردانیم ایشان را امامان و وارثان روی زمین
و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر که حضرت رسول که زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته ما

پس خدا بشارت داد پیغمبر را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت
و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردم از رجعت که آیا حقست فرمود
بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از حضرت قائم بیرون
خواهد بود با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت
قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را غسل و کفن و حنوط خواهند کرد و او را در قبر
مدفون خواهد کرد و ایضاً از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از امام جعفر صادق که چون قائم ظاهر شود و داخل کوفه
شود حقتعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق بر او مبعوث خواهد کرد که باشند در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه
در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند از اسمعیل که خدا در
قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و خدا
او را مبعوث کرد بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حقتعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل
ملک عذاب را بسوی او فرستاد و گفت ای پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها
اگر خواهی اسمعیل گفت که مرا احتیاجی نیست بحق ملک تو او وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد
و پیمان گرفتی از برای خود بر پروردگاری و از برای محمد بر پیغمبری و از برای اوصیای او بامامت و خبر دادی خلق خود را بانچه
امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها
که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو اینست ای پروردگار که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام خود را
بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را برمیگردانی پس حقتعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین
کند لهذا او با حضرت امام حسین بدنیا بر خواهد گشت و ایضاً از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج
عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیوة
خود چون آنچه در آن است منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آنوقت حضرت رسول میآید و خبر فوت ما را بما میگوید
و ثوابهای عظیم حقتعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود که آنچه در حیوة
خود کند و آنچه باقی ماند بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری که باقی
مانده بود که گروهی از ملائکه از حقتعالی رخصت طلبیدند که یاری او بنمایند چون بزمین آمدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد
بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است
از یاری او و شما مخصوص کرده شدید بیاری او و گریستن بر او پس ملائکه گریه میکنند و چون او بیرون آید یاوران او خواهند
بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب ابن شاذان بن جبرئیل از امام جعفر صادق روایت کرده اند در تأویل
قول حقتعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزیکه میلرزند و حرکت کنند کوهها و صحراها میگردند آنها که ساکن بودند
و از پی او میآید ردیف فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت
از قبر بیرون میآید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تأویل قول حقتعالی انا لننصر رسلنا چنانچه گذشت و حسن بن
سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از جناب امام جعفر صادق که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون
یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء
آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان از برای آن
آیه ذلیل حضرت فرمود که گردنهای بنی امیه از برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آن آیت آنست که علی بن ابی طالب در هنگام زوال
شمس ظاهر میگردد در نزد قرص آفتاب از برای مردم تا او را بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی
از خود را در پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید
و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر
صادق سؤال کردم از تفسیر قول حقتعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع نشوند رسو

خدا و امیر المؤمنین در ثویه که موضعی است از کوفه در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضاً از کتاب بستان
سید علی بن طاوس روایت کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت مردم است و هشتاد
هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را از ابن بطوطی دیده ام
و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود گویا میبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند
قبه از یاقوت سرخ مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین بر آن کرسی نشیند و بر دور آن کرسی نود هزار قبه سبز بوده باشد
و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حقتعالی خطاب کند بایشان که ای دوستان من از من بخواهید
از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال
کنید بر میآورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامت بیزوال و عطای عظیم مؤلف
گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند که اینحالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت
کرده است که از ناحیه مقدسه بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم
که تو حجت خدائی و شمائید اول تا آخر و آنکه رجعت شما حقست و در آن شکی نیست که روزیکه نفع نمیدهد نفسیرا ایمان
او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق که هر که اقرار بکند بهفت چیز مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا
روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسؤال قبر
و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و از شیعیان
ما اهل بیت است و احادیث بکثرت در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست
در انکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسیکه در آن شک کند ظاهر آنست که حقیقت امامت را منکر باشد
و امری که بخصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بیدینی است و در خصوصیات اگر بعضی از روایات
شاذه وارد شده جزم بمضمون آن نتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند
چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث
آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب
و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت
امام حسین نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول نیز متواتر است با قریب بتواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه معتبره
بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها
معلوم نیست که آیا ظهور آنحضرت در یکزمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود
که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قایل شده است بانکه هر امامی در زمان امامت در دو زمان مهدی
بوده باشد در دو حضرت صاحب الامر اول که ظاهر میشود در زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت
خواهد کرد و باین وجه تأویل کرده است اخباری که اکثر دوازده امام و دوازده مهدی هست و این قول اگر چه بعید از صواب
نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است
که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حقست و حقتعالی فرموده است که الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا
چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد
پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و کنار دریا فرود آمدند
چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حقتعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای
ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها براین حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا
میگفتند دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان ترا از ایشان
بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حقتعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشانرا زنده

کهم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس اینجا عمر کردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حقتعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده کرد او را و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حقتعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان بد ایشان صاعقه با ایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چگونه با بنی اسرائیل جواب گویم و ایشان را با خود بردم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حقتعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مرده ها را که زنده کرد برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن مردند باجلهای خود و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت و تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت قائم بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بر زمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حقتعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نیز محل تامل است و در حیوة القلوب و بحار الانوار مذکور است تحقیق اینها و ختم مینمائیم این مجلد را با یک حدیث مشهور مفضل شیخ حسن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق که آیا از برای امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حقتعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا نمی بینی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است هیچکس در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی ندا کند تا آنکه حجت شناخته او بر خلق تمام شود بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حقتعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حقتعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند اینها که بخدا شرک میآورند و در آیه دیگر فرموده است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنند با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکنند چنانچه حقتعالی فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در وقت ظهور آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و بر او جامه حضرت رسول در بر و عمامه زرد بر سر داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف ملائکه برا و نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هرجا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزد نیکوکاران برای خدا است پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابرهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حقتعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حقتعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند

پس بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه آنحضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بعضی از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا ببیعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که صاحب همان بزها است که داخل مکه شد پس بعضی گویند که هیچیک از اصحاب او را میشناسید گویند که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند با واز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن یازدهم امام تا دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت منمائید که گمراه میشوید پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میگویند ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما باور نمیکنیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد که نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است آنچه اینها اصلا میدانستند و خبر نداشتند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است و بخواند برما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از آنها منسوخ شده بود و بما نرسیده بود همه را برما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حقتعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر یافته باشد و تبدیل یافته باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آن حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بر روی زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو نزد سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکر او را حقتعالی در بیدا هلاک گردانید و بامن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگرداند و با آنحضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت باشد مفضل پرسید ای سید من ملائکه و جن در آنزمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله

ای مفضل و با ایشان جنگ خواهند کرد چنانکه مهدی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود
بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آنگروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار
ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایتی دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید
که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشانرا بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی
از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد
فرمود که بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم
خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را نیز خراب
میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی
از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی
مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم
توبه ما را قبول فرما پس ایشانرا پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون
آید و باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که
ایمان بیاورد او را بحبس کنند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد
یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان
کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال
و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند
بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند
در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای
معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی
آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند
خدا را هر آینه ببخشد بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل
بدرستیکه بقعههای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن
بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکه است که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم
و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی
روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت
بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر بکجا
متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب
شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه
خلایق این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب و همخوابه
او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب علیه السلام بحضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشانرا از میان جمیع
خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان
در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول خدا بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ببیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم پس فرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد بآنکه
ایشان اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با
بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهای ایشانرا بدر آورند و بکشایند و ایشانرا بحلق کشند
بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعیکه ولایت ایشان
داشته اند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل

جمعی از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب قائم ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه رسول را دوست
میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستان ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان
پس حضرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که
ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا مرتبه و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار
شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که
ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشانرا از این خواری بدر آورده و بردار کشیده پس حضرت
مهدی امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و ایشانرا هلاک گرداند پس بفرماید که آن دو ملعون را بزیر آورند و ایشانرا
زنده گرداند بقدرت الهی و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان
لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین برای سوختن ایشان و زهر
دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون آل
محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی که حرام خورده شده و هر گناهی و ظلمی
و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را با ایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول
غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند
پس ایشانرا امر فرماید که از درخت بر کشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید و ایشانرا بسوزاند و بادی را بفرماید که
خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله
که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی
زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان
ایشانرا عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند و زنده کنند پس خدا هر جا که خواهد
ایشانرا ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش
هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد
بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از
علمهائیکه از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده
و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر
خواهد بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود بعد از آنکه گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت است
و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آنشهر
و افترا بخدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در
تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنهها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذر کند و نشان دهد که اینجا زمین آنشهر
کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوشروی حسنی بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد
مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و از طلا بلکه
مردانی چند مانند پارههای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان
را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشوند و باو خبر رسد که مهدی
و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس اصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود
میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنستکه بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت
مهدی میآید و میگوید که اگر تو راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول و انگشتری
او و برد و زره او که آنرا فاضل مینامیدند و عمامهاش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع میگفتند و ناقهاش که غضبا میگفتند
و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرده
همه را حضرت مهدی حاضر سازد حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی

شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای
حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس جبرئیل گوید الله
اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم اینجا نزد رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید جبرئیل و جمیع لشکرش بیعت کنند
غیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند اینها گویند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت
مهدی هرچند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر
چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نماید
پس حضرت امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی
از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند
و یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را
که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون میآید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده باشد
با آنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت
کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و رد گفته او مینمودند میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود
سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب
الامر و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا
گردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل این آیه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه
مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول
خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه
در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر پا دارند پس فرمود
که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع
شد از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن
ما بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردن ایشان
ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما نازل شده
بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان قائم کردم سودی نداد
و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من
بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و ابابکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان نفاق کردند و خلافت شوهر
من امیرالمؤمنین را غصب کردند پس چون آمدند که او را برای بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت
رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی
عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند
و اگر نه آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم که پیغمبرت از میان رفته و امتش همه
کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت هر دو بشما
نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم
که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو میشمارند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو
بگشایم امیرالمؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمة للعالمین بود بخدا سوگند میدهم
ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی والله که اگر چنین کنی یک جنبنده بر روی زمین و یک پرنده در هوا نمیماند پس برگشتم
و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین شکایت کند که چند هر شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از
اینها یکه بودم که روز بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچ کس
من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه

بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزارها کشیدم که هیچ وصی پیغمبری
از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن برخیزد و گوید ای جد چون خبر
شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که مرا و برادرم حسین و سایر برادران
و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه
خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم
خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری
تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه
روانه شدم پس آمدند نزد من و گفتند اینک معاویه لشکرها را بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان
و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی را با ایشان فرستادم و گفتم
که نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را
خبر داده بودم پس برخیزد امام شهید حسین بن علی با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائیکه با او شهید شدند پس چون حضرت
رسول نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین
و امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین شهید بیاید
حضرت رسول او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد و بجانب
راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر
امیرالمؤمنین بر داشته بیاورند فریادکنان و حضرت فاطمه این آیه تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش اینست امروز شما که بشما
وعده میدادند امروز میباید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کرده ایشان شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش
میان او و کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت امام جعفر صادق بسیار گریست فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریان
نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل
پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفاکن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و
حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائیکه بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفت
گانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در زیر الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و
ستمکاران بر ما و آنکه راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای
من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهند شد فرمود
که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که ولنذیقنهم
من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت
فرمود که پس جمعی از شیعیان ما که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت اینست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما
پادشاهی کند وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا از ما گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت
همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را
که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم
امام محمد باقر پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت
کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجد خود از هارون الرشید پس برخیزد
علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون ملعون و غیر او پس برخیزد
امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جد
حضرت رسول با جامه خون آلود محمد در روزیکه پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند
و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور او باشند تا بایستند پیش جد امجد خود و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی

و نام و نسب که گفتیم مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت او انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است
و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا
رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت فرمود که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم
اجر العاملین و گویا که امد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و یتم نعمته علیک و
یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلعم که حق تعالی فرماید که تا بیامرزد
از برای تو الله تعالی انچه گذشته است از گناهان تو و انچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق ع فرمود ای مفضل
رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته
و اینده ایشان تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان
شیعیان او را بر انحضرت بار کرد و همه را برای انحضرت امرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست
بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این خبر را نقل مکن
برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند
پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده
باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این ایه که حضرت رسول صلعم خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون مگر انحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری
و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلعم خواهد
بود و انچه خبر داده اند زمان بعمل خواهد امد و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت امام جعفر صادق
فرمود پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از اسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانکه بر حضرت ایوب
نازل شد و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شما بمیرد و قرضی از برادر
مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که بر یکی از
شیعیان ما دادنی داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را بدو ادا فرماید حتی یک کاه و سیر و یکدانه خردل و انچه بیش از این طولانی
است و ما باینقدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم **باب پنجم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات
ان و توابع ان از وقت مرگ تا انقضای این عالم و در ان چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانی است بدانکه
و در ان تمهید مقدمه ضرور است بدانکه انچه در قران مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات ان و خصوص
و اوصاف ان و انچه بعد از ان از احوال خلق بیان منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و تاویل ان نباید کرد زیرا که اعظم اسباب
الحاد و تضلیل فتح باب این ادله و تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه
اطهار منقول است که هرچه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بان نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار
مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد میکنیم زیرا که ان
اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر ان است بدانکه معاد در لغت بمعنی مصدر است اول عود و رجوع و بجای
یا بحالی که از ان منتقل شده باشد و نیز مکان عود و نیز زمان عود و مراد در اینجا عود روح است ببدن برای پاداش و جزای اعمال
که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و مشهور بیشتر مسلمین برآنند که روحانی و جسمانی هر دو میباشد روحانی
انست که روح باقی میماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور
باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین
معنا قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی انست که این بدنها در قیامت عود کنند
و بار دیگر ارواح با ایشان متعلق میگردد و اگر از اهل ایمان و سعادتمندند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند
داخل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری
نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قران مجید که اکثر ایات ان در این معنی صریح است و قابل تاویل

نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را اورد نزد حضرت رسول صلعم و بدست مالید و ریزه کرد و گفت
تو میگوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت گفت که بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند
پس این ایه کریمه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست
در انکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قران مجید و انکار حضرت رسول صلعم و ائمه هدی همه هست چنانچه فخر رازی
گفته است که انصاف انست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بانچه اورده انبیا و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما
انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری
داشته باشد و در انها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده
اند در چنین مسئله غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند و کسیکه باعتبار چنین شبهه
دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و
ایمان و یقین دارد با اینکه قول بحشر جسمانی موقوف بر تجویز اعاده معدوم نیست چنانچه بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله
و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و در لذات و الام روحانی و جسمانی
هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان بر میگردد در بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو
دارند و اشقیا در جهنم الام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی
از جمله اموری است که واجب است اعتقاد بان و منکر ان کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم
او بلذات و المهای عقلی تکلیف متعلق نگرفته است باعتقاد بان و منکر کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات
ان و فخر رازی در بعضی تصانیفش گفته است اما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت
و گفته اند عقل دلالت کرده است بر انکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است
و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که ادمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت
شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و چون بمفارقت کردن از بدنها نیرو و استمداد از
انوار عالم قدس و طهارت گردند قوی میشوند در ایشان تا اینکه بمرتبه برسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در اینکه این حالت اعلا
درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو مذهب محض جمع میان الرایین است بلکه بر هر دو برهان
قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است
که این مذهب قوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث متواتره دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی
و غیر ان از حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند و داخل شوند دوستان خدا در
مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوهها اویخته باشد بر
او و چشمهها بر دور او بجوش اید و از زیر قصرها او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاها برای او
بگذارند و هرچه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده باشند پیش از انکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغها
بسوی او بیرون اید در این نعمتها باشند انچه خدا خواهد بعد از ان جبار عالم ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من
و ساکنان بهشت من در جوار من ایا میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از انچه در ان هستید گویند ای پروردگار ما
چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما در انیم انچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار کریم
پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده انچه بهتر است از انچه ما در ان هستیم
حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از انچه در او هستید پس گویند بلی
ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است و برای ما و خاطرهای ما نشاط دهنده تر است پس حضرت این ایه را
خواند که مضمونش اینست که خدا وعده داده است مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری شود
در زیر انها نهرها و همیشه در انها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی
از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که حق تعالی

میفرماید که ای بندگان صالح من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بان تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهر ش آنستکه
باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حقتعالی و مناجات او و تحصیل
قرب او است و ابن بابویه روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت حقتعالی احیا کند حقتعالی او را در جنت
الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس او خواهش کند و دیده از آن لذت ببرد و آنچه در خاطری
خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده اند از برای او از کرامت و مزید و قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت
رسول روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنستکه حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بخوش صوتی که جن و انس
نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حقتعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی
هست که حقتعالی بان درخت وحی میکند که بشنوان بندگان من که در دنیا بذکر و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند شنیدن
صدای بربط و نای را پس صدائی بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا نشنیده باشند
و ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه
و تکبیر حقتعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردنیها و آشامیدنیها و میوه‌ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن
پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذتی میبرد با آنچه میخواهد و خواهش بان
متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است حضرت امام جعفر صادق فرموده بدرستیکه مردم
که حقتعالی را عبادت میکنند بر سه صنف اند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را باُمید ثواب پس این عبادت خدمتکاران
است و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس آتش پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند
او را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت
التذاذ بماکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائیکه مطبوع اند بر میل بسوی آنها
و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بانها و نیست در بهشت از بشر کسیکه کر بیابد بغیر از اینها و قول کسیکه در بهشت
بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از نصاری
که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حقتعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند
و خوش نکیم قول ایشان کرده است با آنکه تکذیب نموده است علما و تابعین بعدم اکل و شرب و جماع پس چگونه بر تجویز
این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب
تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مولف گوید که کلام مفید متین است و در
احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانیه متلذذ نشوند مانند
ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه جمعی در وقت عبادت بهشت و دوزخ
منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند هم چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمی باشد مع
هذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلکه ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم
با آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانیه لذات روحانیه حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات
میباشد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف میکنند
چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند
که دار کرامت خدا و محل دوستان او است و لذت از نعمتهای بهشت از این جهت می یابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشان را
برای ایشان مهیا کرده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم
رحمت بیغایت را می یابند و هم چنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت در بهشت است
روحانی و جسمانی قالب بهشت است و جان بهشت هم چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادت است
پس کسیکه در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانیه نمی یابد و کسیکه در دنیا
روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار و بندگی را یافته است و با خلا
و با اخلاص و خشوع و خضوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی نیز می یابد و قدری

از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار ایراد نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات
معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینمایم که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی
خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر میکنیم
پس میگوئیم که منکر حشر بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند
و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت کیست که زنده میکند استخوانها
را در حالتیکه رمیم و پوسیده شده است پس این انکار بمحض استبعاد بود و حقتعالی ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان و فرمود
و نسی خلقه یعنی او فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفهٔ متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضا مختلفه
ازجهة صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم بلکه در این اعضا غالبی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و
عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند چرا
استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکنند که عجیب تر است و تخصیص آیه استخوان از آن کرد که از برای آن بود که از حیوة
دورتر است و وصف کرده است آنرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء موجب زیادتی
استبعاد است و حقتعالی دفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت خداوندی که اینها را بر میگرداند پس فرمود که از برای
ما مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و غریب بدن
غریب خود را در اول خلق او پس بگو که زنده میکند آنها را آنخداوندیکه او را از عدم بوجود آورد در اول بار و او بهمه خلق کننده دانا
و علیم است و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبههٔ ذکر کرده اند که جواب آن باز باستبعاد بر میگردد
و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حقتعالی
اشاره بجواب این شبهه کرده است با آنکه در اول خلق هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را ایجاد کرد هم چنین او را بر میگرداند هر چند
معدوم شده باشد و شبههٔ دویم آنستکه میگویند که کسیکه اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها
در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزاء آبها و کوزه‌ها و مثل اینها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه
اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزاء ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برگردانند اگر آن اجزاء در بدن آکل داخل شود بدن ماکول
از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه
فرموده است و هو بکل خلق علیم و وجهش آنستکه در آکل اجزای اصلیه هست که از اول عمر بهم رسیده و اجزاء فضلیه هست
که از غذا بهم رسیده در ماکول نیز هم چنین است پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزاء اصلیه ماکول اجزای فضلیه آکل خواهد شد و
اجزای اصلیه آکل آنهااست که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و حقتعالی بهمه عالم است میداند که اجزای اصلیه
و فضلیه هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلیه آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح
در آن میکند و هم چنین اجزائیکه در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حقتعالی
دفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنخداوندیکه از درخت سبز که مباین آتش
و میرانندهٔ آتش است آتش بیرون میآورد اشاره است بانکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ میگویند
و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را بدیگری میمالند از آنها آتش ظاهر
میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود مگر درخت عناب و اما از این دو درخت
بیشتر بعمل میاید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش میافروزید اولیس الذی خلق السموات والارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسیکه ایجاد کرده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه
خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و فخر رازی گفته است که وجه ذکر
درخت سبز آنستکه آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و جانی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست
که در جمیع بدن جاریست و اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیوة را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن
آتش در درختی سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها
و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بانکه قدرت او کامل است العلیم اشاره است بانکه

علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه است که
افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده‌ایم و شما بسوی ما باز
گشت نمیکنید و نخواهید کرد و این به قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد
زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر
نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی
باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع
الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و آن گونه نشاء دیگر نباشد و منحصر
باشد در این نشاء فانیه منافع این نشاء که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و
فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این
شبیه است بآنکه کسی شخصی را ضیافت کند بخانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیان از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و
زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیر زنان
در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله کنند و پیش از آنکه این مضمون وست بعمل آید او را کور بزنند هیچ عاقل ضیافت
چنین را نمی‌پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاق بر او بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی بزودی ترا بمنصب عظیم
سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود
همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دویم در دفع شبهه‌های معاد جسمانی است موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت
روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند که چهل قول در این
باب هست و اکثر محققین قایل شده‌اند که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت که میان ایشان بغایت
اشتباه و نهایت بینونت است که خلقت یکی از لطیف ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است
و هر کدام را اثر و عملی است که آن دیگر را نیست تا دو افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن امثال
اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح
بدن توان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمنست بلکه افعال جزئیه حسی که او بدن و اعضا او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن که
همه کار روح است و بدن و اعضا برای اینها آلتی چند اند چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس عبارتست
از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات او یند مثل کتابت که قلم میشود و در حقیقت
نویسنده دیگر نیست و بعضی گفته‌اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است نه اعضای ظاهری
چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیکارند و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود میآید و میرود و دو
شهر سیر میکند و میبیند و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است
و بدن بمنزله آلت و بعضی گفته‌اند روح در بدن مانند چراغست در فانوس و نور و روشنی همه از چراغست و فانوس پرده ظلمت
اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آن وقت
میدانی که فانوس نقص و عیب چراغست نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف است ناتوانست از هبوب ریاح محتاج بفانوس و ما دامیکه
و بیمار و نحیف و مجروح است لحاف و پوشش او و آرام و راحت و مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج به پرهیز از نسیم
بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مومن در بدن مثل جوهر است در صندوق
جوهر را که بر دارند صندوق را می‌اندازند و اعتنا بشان او نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آن حضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر میبیند در خواب فرمود روح مثل آفتاب است که مرکز
در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در مصباح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج ببدن
و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح باین بر میگردد که آیا روح جسم است
و غیر جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند در میان متکلمان دو قول قایل شده‌اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس

دویم آنکه در بدن اجزای اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاد و کم و متغیر و متبدل میشود
و انسان که مثاب و معاقب است همین اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین
قایل شده‌اند و بر این قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح انسست بلکه اجزاء بدن انسان در حال حیات و بعد از حیات
باقی میمانند و در قیامت محشور میشود آن اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند
و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از فلاسفه
معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضی گفته‌اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و
شیخ بهاء الدین و بعضی از متاخرین گفته‌اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیثی صریح در این باب ندیده‌ام
و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایهامی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوانی کرد و دلائلی که بر نفی تجرد
گفته‌اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب عرش و حقیقت آن وارد شده است ظاهراً دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات
مختصه خداست و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود و مشغول شدن بوادی السلام
و امثال اینها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن
بر دور عرش و امثال اینها که دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را و اثبات و بلائات بعیده که بیرون ضرورت از طریقه
ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده‌اند
که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول فرمود که تکلم مکنید در ذات خدا چیزی را که تکلیف
علم آنها بشما نکرده‌اند که بسا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا اگر چنانچه گفته‌اند که قول ببقاء
روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی وجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب صحایف
الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته‌اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و از حظایر قدس و مجامع و در این بدن
از باب چراغست در غرفه از ضوء نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و موقوف نیست بیرون آمدن آن از بدن و مفارقت او از آن و جسم
مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه بانهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میمانند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی
روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سؤالات کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر
ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد
در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهانست و اجسام
باعیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هر گاه یکی از آنها را بر دیگری بزنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند
و چراغ میافروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی
پوشانیده‌اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندیکه خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب
کرده است در آن انواع مختلفه از رگها و اعضا و دندان و مو و استخوانها و غیر اینها و بعد از موت زنده میکند و بعد از
فنای آن برمیگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جاییکه بدن را انداخته است تا وقتیکه مبعوث شود گفت کسیکه
را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بزمین بسپارد گفت آیا
روح بعد از آنکه از قالب بدر آید کنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه روح باقیست تا وقتیکه صور بدمند پس در آن وقت همه
اشیا باطل و فانی میشوند نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگردانند اشیا را ابتدا آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مدت
چهارصد سالست که خلق در آن بعد و نفخ و آن در ما بین نفخ اول تا نفخ دویم و بجسمیت اکثر علما بلکه جمیع ایشان ضروری
دین اسلامست و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر جسمیت ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل
باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق که بروح حیوانی که در بدن ساریست
و از قلب منبعث میشود بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر طرف میشود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث
بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق باز
جسد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات
نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند

ودر حال حیوة ودر بیداری تعلقش بان بدن بیشتر است ودر حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود وبان بدن عروج بسموات میکند وبر ارواح سمویه مطلع میکردد وبمشرق ومغرب عالم سیر میکند ونفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشود والهامات ایشان باو میرسد واکر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند وبمقتضای ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد وبعد از مرک تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود واکثر ثوابش وعقابش بانست بلکه محتمل است که نفوس مؤمنه مثل نفوس انبیا واوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند واکر چندین هزار کس در یکوقت بمیرند بر همه حاضر توانند شد وباین نحو جمع میان اخبار میتوان شد وبنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است وبدون ان جمع میان اخبار وجمع میان انها در غایت اشکال است وانکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر شده اند که انکار حشر وثواب وعقاب میکنند ومیکویند که روح در این اجساد عنصریه سیر میکند واز بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا بیک حیوانی تعلق میکیرد در این نشاه ونشاه دیکر نیست وثواب وعقاب ایشان همین است وارواح را قدیم میدانند وبصانع عالم قایل نیستند وایمان بر پیغمبران ندارند وتکالیف را ساقط میدانند وبسبب این عقاید باطله کافر شده اند نه بسبب تناسخ بحت وبسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بصحرای نجف رفتیم که از وادی السلام میکویند حضرت در انجا ایستادند چنانچه کویا با جماعتی صحبت میداشتند من نیز ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلکیر شدم وبر خواستم ومکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم وکفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیار ایستادن ازار بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم وبا ایشان انس میکیرم کفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرک چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی واکر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند وبا یکدیکر سخن میکویند کفتم بدنهای ایشان یا روحهای ایشان فرمود که روحهای ایشان وهیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مکر انکه میکویند بروحش که ملحق شو بوادی السلام واین وادی بقعه ایست از جنت عدن وبسند معتبر از ابو ولاد منقولست که کفت بحضرت امام جعفر صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمن از ان عزیزتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنهاست مثل این بدن که داشتند وایضا ابو بصیر از انحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی نشسته اند واز یکدیکر احوال میکیرند وایضا از انحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند کفت که در بهشت میباشند بصورت بدنهاشان که اکر ببینی میشناسی ومیکوئی فلانست که در دنیا دیده ام ودر بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا ودر بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بود که مذکور شد واما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق واتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی وصورت نوعیه وصورت جسمیه واین قول اکثر فلاسفه است وچون جسم متفرق شود میکویند صورت جسمیه وصورت نوعیه هر دو معدوم میشود وهیولی باقی میماند ودو صورت جسمی ونوعی دیکر بر هیولی فایض میکردد ومحقق طوسی وخواجه نصیر وبعضی از حکما بهیولی قایل نیستند ومیکویند جسم بغیر صورت جسمیه نیست وان در حال اتصال وانفصال هر دو باقیست وچیزی از جسم بتفرق واتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از ان که اتصال باشد برطرف میشود وانفصال عارض ان میشود وبر عکس واین قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بر بعض این مشکل است واکثر متکلمین خاصه وعامه از برای دفع این شبهه بجزء لا یتجزی قایل شده اند وجمیع اجسام را منفک الحقیقه میدانند ودر تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود وهرکاه بر این اقوال مطلع شدی ودانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است وجواب انها معلوم شد وعمده شبهه ایشان که حکما متشبث بان شده اند امتناع اعاده معدوم است وبنابر قول اول در حقیقت جسم اشکالی قوی تر است زیرا که بنابر این مذهب ایشان صورت جسمیه وصورت نوعیه البته باید معدوم شود واعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود واصحاب قول دویم وسیم کمان کرده اند که باختیار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند واین محل نظر است زیرا که ظاهر انست که هرکاه جسد شخصی را بسوزانند وخاکستر را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند وهرچند صورت واجزا باقی بماند در عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص او وبعد از انعدام ان تشخص بکو بنابر قول بعضی از متکلمین که میکویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی وان اجزا باقیست در مدت حیوة شخص وبعد از مرک او وتفرق اجزاء او پس تشخص معدوم نمیشو

وبنابر این اکر بعضی

وبنابر این اکر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود وغیر انها بر کردد قدح نمیکند دراینکه ان شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا روایت کرده اند که همه چیز فرزند ادم میپوسد وکهنه میشود مکر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است وکلینی بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی وباقی نمیماند کوشتی ونه استخوانی مکر طینتی که از ان مخلوق شده است ان نمیپوسد وباقی میماند در قبر مستدیره تا مخلوق شود از ان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنابر انکه دانستی دلیلی بر ان قایم نشده است ودعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واکر کسی که قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بانکه کوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از ان ماده بعینها مخلوق شود خصوصا در وقتی که شبیه باشد بان شخص در صفات وعوارض بحیثیتی که اکر او را ببینی بکوئی که او فلانست زیرا که مدرک لذات والام روح است اکر چه بتوسط الات باشد ولهذا میکویند که ادمی از روزی که روح در او دمیده میشود تا هنکام پیری همان شخص است هرچند متبدل شود صورت وهیئات او واجزای او بتحلیل رود وبدل انها بیاید بلکه اکر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میکویند شرعا وعرفا که همان شخص است واکر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند واکر غلامی در جوانی کناهی کرده باشد اقا در پیری دست بر او بیابد واو را تادیب کند نمیکویند بر او ستم کرده است واینها یا باعتبار بقای اجزاء اصلیه است یا باعتبار انست که کار با روح است وهمین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب میکند وظلم نمیشمارد وهمچنین تعذیب بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باقیست ونصوص دلالت میکنند مکر برانکه ان شخص بر میکردد وتجویز که حکم کند بحسب عرف برانکه ان شخص است چنانکه حکم میکنند بر بدن اب هرکاه بردی وظرف بریزند که این همین ابست که در ان ظرف بود بحسب شرع وعرف هرچند قایل بهیولی باشد واطلاقات شرعی وعرفی ولغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی وفلسفی نیست والا باید بر قول بهیولی حکم کنند ببطلان اب بحیثی که یک قطره از ان بریزند ودر بعضی از ایات واخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی ایا نیست انکسی که اسمانها وزمین را خلق کرده است قادر برانکه خلق کند مثل ایشانرا او فرموده است وبدل میکنیم او برای ایشان پوستهای غیر انرا برای انکه بچشند عذاب را ودر احادیث عامه وخاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران وعامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود واهل بهشت بی موی بدن وساده وسرمه کشیده خواهند بود واز احادیث خاصه وعامه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی ودر مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق سوال کرد از ایه بدلناهم جلودا غیرها وکفت که ان پوست چیست که ان را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوستاست وغیر انست ابن ابی العوجاء کفت مثلی برای از امور دنیا بفرما فرمود که مثل انست که خشتی را بشکنند وکل کنند وباز دیکر در همان قالب بریزند همانست ومیتوان کفت غیر انست کفت بلی خدا منتفع کرداند مردم را بوجود تو وبا این مراتب احوط واولی انست که تصدیق نمایند انچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است وبضرورت دین ثابت شده است وبثبوت حشر جسمانی وانچه وارد شده است خصوصا ان وخوض نکنند وتفکر ننمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر ونظر کردن در انها که مبادا اذعان کنند بامری که مطابق واقع نبود ودر ان معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد

فصل سیم

در اقرار بحقیقت مرک وتوابع انست ودر ان دو مطلب است مطلب اول انکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی مرک میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت وهیچ ممکن را حیوة ابدی نمیباشد وکلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که کفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق که انحضرت را تعزیه بکوئیم باسمعیل فرزند او پس رحم کرد براو وبعد از ان فرمود که حق تعالی خبر موت پیغمبرش را باو داد وفرمود که انک میت وانهم میتون یعنی تو خواهی مرد وایشان خواهند مرد وفرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت که اهل زمین خواهند مرد تا انکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل اسمانها میمیرند تا انکه احدی نخواهد ماند مکر ملک الموت وحاملان عرش وجبرئیل ومیکائیل پس ملک الموت میاید ونزد حق تعالی میایستد پس خدا از او میپرسد وحال انکه خود بهتر میداند که کی مانده است میکوید پروردکارا باقی نمانده است مکر ملک موت

وحاملان عرش پس فرمود که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس او پرسد
که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را
بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک
اقرار باید کرد که حقتعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح کرده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند
و باو میسپارند و در این باب ظواهر آیات با یکدیگر اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بحقتعالی نسبت
داده است و در بعضی نسبت داده بملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده که اکثر میان اینها باین نحو نسبت کرده اند که بعضی
را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحقتعالی عرض مینماید و از حضرت امیر منقولست که جناب
اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او
میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا برمیگزیند از ملائکه
رسولان و از مردمان رسولان پس هر که از اهل طاعتست قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیتست
ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان
فعل اوست و هر چند ایشان بعمل میاورند منسوب باوست پس صادقست که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و
ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرموده که حقتعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند
هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بخصوصی از خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و هم چنین
نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت
فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسیکه خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای
او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه
خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بانکه آنحضرت با سایر ائمه نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند
یا مدخلیتی در آن دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول صریح بیان ننموده هم چنانکه در بعضی از خطبه ها مشهوره
فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضاً دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تجسس از تفاصیل
آنها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست در جمع میان آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که
پیاولان داشته باشد و بهر جا و پی هر کاری که خواهد میفرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض
میکند و حقتعالی ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است
که حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یکساعت و حال آنکه بعضی
در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و در روایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست
که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمی است که در دست
یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تجسس از تفاصیل ضرور نیست اما
نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافی هست
که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون تصریح در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل
باید دانست که حیوة و موت همه حیوانات بقدرت حقتعالی است و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند
یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ بماند تا در حشر
چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات
موت و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول و ائمه هدی در وقت قبض روح هر شخصی مؤمنان را از برای بشارت
دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای ترسانیدن و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار
ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان بچه هیئت چگونه است و بکدام هیئت ایشان را میبینند
حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بان شد زیرا که تفکر در اینها موجب استیلای شیطان
و وسواس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است

یاحار

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه میبیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق
و در احادیث معتبره بسیار از حضرت امام جعفر صادق منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حقتعالی دو باد برای او میفرستد
یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او محو میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میکند بجان دادن و چون
ملک موت میاید که قبض روح او بکند باو میگوید ای بندۀ خدا جزع مکن بحق آن خداوندیکه محمد را بحق فرستاده است من مهربان تر
و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و
فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریۀ ایشان پس باو میگوید اینها امامند رسول خدا و امامان که رفیق ایشان خواهی بود پس
چشم میگشاید و ایشانرا می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزة که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار
خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضیه و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی
محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق
شود بمنادی و در احادیث معتبره دیگر فرموده هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیر المؤمنین را نه بیند راوی پرسید که چون
ایشانرا دید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشانرا دید میرود بسوی آخرت و هر دو میایند و رسول خدا میاید نزد بالای سر او
می نشیند و علی نزد پاهای وی می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و منم
که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین بر میخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم
علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در اینوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین آمنوا و کانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آوردند و پرهیزکار بودند
از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و اینست فوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرمود که چون زبان محتضر
بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او
و حضرت رسول باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تو است و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت از برای او
میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید
مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش هم کشیده میشود و بینی او دراز میشود
و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح
با اوست و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه
گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند
و بشارت میدهند او را بانچه حقتعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو میگردانند
از سر او تا کمر او و از او سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات او چون جواب گفت دری از بهشت از برای او میگشایند پس
داخل میشود بر او و بر قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان
نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را میامرزد و نیست میان شما و آنکه جان مؤمن بحلق او میرسد تا خوشحال
میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر حاضر میشود نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین
و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک او می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت است او را
دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک موت
گوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست بدار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او میاید
و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی که آزاد کردن خود را از عذاب خدا آزادگی و امان نامه و بیزاری از آتش جهنم و چنگ
زدی در عصمت کبرای خدا در زندگی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک گوید
که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول
خدا و علی و فاطمه و ائمه از ذریه ایشان پس جان او را قبض برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط
او از مشک خوشبو خواهد بود و حله زردی باو میپوشانند از حله های بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او

بگشایند که از شمیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش روی او و از دست راست و چپش بقدر یکماهه راه بگشایند و با او گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس با او گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و میآشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حقتعالی او را مبعوث گرداند با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد نازل شود رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک میرود و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و رسول خدا با جبرئیل گوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا و اهلبیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و دشمن اهلبیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و بگوید ای بندهٔ خدا آیا در وقت کانی دنیا گرفتی چیزی که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و امان گرفتهٔ برات بیزاری که خود را از عذاب الهی بدر آوری و گرفته برای خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم اما آنچه از او میترسیدی نازل شد پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میکند بروح او سیصد شیطان که همه آب دهان بر روی او میاندازند و از روح او متاذی اند و چون او را بقبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید بمجمل اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفاصیل آنها نباشند

فصل چهارم

در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک میایند از برای سؤال و حقتعالی روح را باو بر میگرداند تا سر تا کمر او و او را مینشانند و از او سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود

فایدهٔ اول

در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات و اخبار متواتره مذکور است حقتعالی میفرماید که گمان مکن کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتیکه روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا عطا بایشان کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در زبان کفار مانع کنندهٔ زکوة فرموده است تا وقتیکه بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا بر گردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید و فایده ندارد و در عقب ایشان برزخی هست تا روز قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمنان گرامی ترند نزد خدا از این چون وقت مرگ او میشود میآید نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و با ایشان ملائکهٔ مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای رسول خدا بنبوت و از برای اهلبیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسنین و ملائکهٔ مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شد حقتعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد بر این و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و هرکه با ایشانست از ملائکه چون حقتعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این صورت که در دنیا داشته است پس میخورند و میآشامند پس هرگاه که تازه بر ایشان میرود میشناسند ایشان را بآن صورتیکه در دنیا داشتند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بمرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیار در دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد کیست گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال که بر دور او یند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنان اند ابراهیم ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما از مؤمنان را تربیت میکند حضرت فاطمه

مؤلف گوید

این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا را با ابوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را باصحاب خود و زنده کردن حضرت امیر یوشع ع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام محمد باقر و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید و سایر متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسهٔ انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان را باسمان میبرند و بدن حضرت رسول و انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از آنها در جسد اصلی ظاهر تر است و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابید قنبر گفت من جامهٔ خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی یا او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت که تربت مؤمن را دانستم که بوده و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا روح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که نشسته اند بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در برهوت یمن است و ایضا در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا بر گردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدای عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت و گفتند اگر اطاعت کنیم او را برای ما چه خواهد بود مال ما بیشتر نیست و عشیرت ما عزیزتر نیست گفت اگر طاعت میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند مآل ما بآنجا کی خواهد رسید گفت بعد از مردن گفتند ما میبینیم مرده های خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان آنحضرت شد پس حقتعالی خواب دیدن را احداث کرد پس آمدند نزد آنحضرت و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجب در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواسته حجت بر شما تمام کند اینچنین ارواح شما خواهد بود بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود و هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتیکه بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که گفت بابو بصیر که هر که از شما با اعتقاد و ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور ایشان و برادران مؤمن بروید مطلع میشوند و انس میگیرند و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود میآید و میبیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود میآید و میبیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه میآیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت خود میآید اگر مؤمن میبیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند بر اینکه بر این و اگر کافر میبیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت امام موسی عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود میآید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت میآید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی ببیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی ببیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که میآید بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته و در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی میآید و با او مینماید آنچه باعث فرح او است و بر میگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که از پروردگار خود رخصت میطلبد حقتعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان میآید بر بام خانهٔ خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآة العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست

که ابو بصیر از حضرت صادق سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجرها چند اند در بهشت که میخورند از طعام و میآشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق گردان آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان بعذاب معذب اند و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و آنچه وعده داده بما بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله فایدهٔ ثانیه در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را در بدن برای سؤال بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار بکند شیعهٔ ما نیست معراج و سؤال و شفاعت و هم چنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است و نیز که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بثوابها و نعیم بی انتها و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب می آیند و ایشانرا وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و هم چنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته است سؤال قبر حقست اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از علما در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامهٔ باهلی که رسول خدا فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که بر آن از دنیا رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی و سایر ائمه را امام خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند که آیا انبیا و اوصیا را سؤال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگر چه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز علما خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤالست و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمی یابند و از حضرت صادق پرسیدند از کسیکه میمیرد و از دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکلش که دارد بمثال آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حقتعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند در قیامت انشاء میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح او را به بدن اصلی او و محشور میگرداند او را بجزای اعمال او و ارواح مؤمن کامل بدها پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشند در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتش که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آنست که حقتعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس ص و گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من و بآنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را برایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سؤال عذاب و ثواب ایشانرا نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق وارد شده است که سؤال قبر و رجعت کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول منقولست که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم او را و هر که صلوات فرستد از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات او بسیار فرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر آنکه آنحضرت زنده باشد و هم چنین

ائمه هدی سلام کننده بر ایشانرا از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول بایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز کشته بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایهٔ بد بودید از برای رسول خدا او را از خانهٔ خود بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعدهٔ پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردها بیکه جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از ایشان و نیست میان ایشان و میان آنکه ملائکه بگیرند ایشانرا بگرزهای آهنی مگر آنکه من روی خود را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر سوار شد بعد از انقضاء حرب در بصره و در میان کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنهٔ بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندان خود بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون آنحضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید پس او را نشانیدند فرمود که ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود و وعدهٔ خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردند بسوی روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این علم نیست در هر که بمیرد بلکه بیان تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و امثال جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که منحصر باو واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که منکر و نکیر بسوی میت در وقتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند به نیشهای خود و موهای ایشان بجنبد که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمنست میگوید که خدا پروردگار منست و دین من اسلامست پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که از میان شما بیرون آمد میگوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خدا گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو بگویند بخواب خوابیکه در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را فراخ میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک بان هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون آن سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میگردانند بر او و در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا میبیند و ایضا از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق که کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد گفتم پس باقی خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشانرا وا میگذارند و اعتنا بشان ایشان نمیکنند گفتم از چه سؤال میکنند گفت از حجتی که در میان شما است پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید که او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا دیده ات را خواب آسانی بکند او را و در بهشت برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم که کیست پس میگویند که هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا بآن و مرا بآن ثابت داشت پس میگویند باو بخواب خوابیکه خیال پریشان در آن نباشد مانند خواب نوعروس پس دری از بهشت بروی او بگشایند که از نسیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا قیامت را قایم کن شاید باهل و مال خود برگردم

وار کافر میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید
اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند من هم گفتم پس گرز بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند
تاب آن را نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح را بر میگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند
پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول
باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر
از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از آنچه ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند
که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود که اگر از اهل شک است
میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند که رسول خدا هست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل
سموات و زمین میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد
با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب و در نهایت استراحت و نیکوئی
و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون
او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را مینشانند و میگویند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید
پروردگار من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر دید او و کار کنند و طعام از او
او را بهشت می آورند و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و اینست معنی قول حقتعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان
یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند میدهد
حاملان جنازه خود را که او را بر گردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید که کاش مرا باز گشتی بود
بدنیا پس از مؤمنان میشدم و میگوید مرا بر گردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشتم پس زبانیه جواب
او را میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا کند که دروغ میگوید اگر بر گردد عود خواهد کرد با آنچه از آن نهی کرده
اند از او و چون داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال
کنند از او از پروردگار و دین او و کتاب او و بیم باتش مضطرب شود و نتواند جواب بگوید پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز
از او بترسند پس باز از او سؤال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم
میگشایند و بعوض نزول که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او مهیا میکنند و اینست مراد از قول حقتعالی و اما ان کان من
المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال
از عقاید ایمان میکنند خصوصاً امامت ائمه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا رفتم فرمود که علی بن
ابو حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که
قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید
پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که
سؤال کنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز ماند عذاب میکنند او را
پس مردی گفت که اگر کسی پروردگار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چونست حال او فرمود مذبذبست نه
از اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کرده است نمی یابی هر گز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند بحضرت کیست ولی گفت
ولی شما در این زمان علیست و بعد از او وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا با او حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه
گمراهان پیش از ایشان گفتند و دوستیکه دنیا ایشانرا و رفتند گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت کنیم
آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بهم رسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا بودند نشناختند پس حقتعالی در جواب
ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی
راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن

اوصینا

اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشانرا باین و اصحاب صراط اوصیا اند که بر صراط می ایستند و داخل
بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه ایشان او را شیعه خود
ندانند و او ایشانرا بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را با ایشان شناسانیده و گواه گرفته بر ایشان در
وقتیکه پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشانرا در کتاب خود در آنجا که فرموده است که و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و
ایشانند گواهان بر موالیان و دوستان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان گرفت عهد و پیمان از قسم
است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حقتعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر روایت یعنی پس چگونه خواهد بود
حال مردم در روز قیامت که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر گواهان در آنروز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها
که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان
نکنند در آنروز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در روضه و غیر آن روایت کرده اند که چون
فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول آمد حضرت فرمود چرا میگریی
خدا هرگز دیده هایت را گریان نکرداند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه
میگذاشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید و والله که در خانه ابوطالب یکدرخت خرما
بود سبقت میکرد و بامداد از برای من میچید و از بیم عمان من پنهان میکرد یا از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او
شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را کفن کنند و در حال تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و بناخن پا میرفت
و پا برهنه میرفت و بر او نماز گذارد و هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن برخاست که او را در لحد خواباید و شهادتین
تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که بر گردند حضرت فرمود آنچه گفت پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابیطالب
چون بر گشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود اما بناخن پا رفتن من
از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش
خوابیدم از برای آن بود که در حال حیاتش از ضغطه قبر او ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد
و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیاتش او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند
شد گفت وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم پسر تو پسر تو از برای آن بود که دو ملک
آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار منست و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر منست گفتند
کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از آنکه بگوید علی فرزند منست پس با و گفتم بگو فرزند تو علی بن ابیطالب پس خدا دیده او را باین روشن
روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و شاید مخصوص
کسی باشد که علم بامامت او هم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص معصومان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای جلالت
او چنانچه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون
می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا قبرش میرسانند چون بقبرش رسید زمین با و
گوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود خواهی دید که با تو
چه خواهم کرد پس گشاده میکند قبر او را بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک قبر او منکر و نکیر و سؤال میکنند
از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند
کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و
دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است
پس با او گویند بخواب مانند خواب نو داماد بخواب بخوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت و
کنند تا قبر او و زمین با او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود البته خواهی دید
که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر میچسبند پس منکر و نکیر بر او
داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را مینشانند و روح را تا کمر او باز میگردانند و میگویند پروردگار

تو کیست پس او مضطرب میشود میگوید میشنیدم که مردم میگفتند خدا میگویند هرگز ندانی و هم چنین از پیغمبر و امام میپرسند
و همین جواب میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامهای آتش
و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بد تر است از برای او از این حالت پس سه سرنیزه گرز
آتش بر او میزنند که در هر ضربتی آتش از قبرش پرواز میکند که اگر ضربتی از آن بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میکند
گردانند خدا بر او در قبرش مارها کژدمها او را سخت میگزند و میدرند و شیطانها او را بغم و اندوه میدارند و صدای عذاب او را میشنوند
هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس بدرستیکه میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای
ایشان را و اینست معنی قول حقتعالی و یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش اینست که ثابت میدارد خدا آنها
که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگی دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمانرا و میکند خدا آنچه میخواهد
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هیچ محل قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا
منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم خانه قبر منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی
از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه
در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری میگشاید که جای خود را در بهشت میبیند پس از آن دو مرد بیرون
آید که دیدهای او از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم گوید من
اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را او را بجائیکه در بهشت با او نموده بودند بگذارند بگویند
بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبوئی او را مییابد تا مبعوث گردد در قیامت
و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بحال اول برگردد و دو در از برای
او بسوی آتش بگشایند و او دو مرد بیرون آید که هرگز بآن صورت و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی
و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را بجائیکه با او نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش بیدن برسد و الم و حرارت
آن در جسد خود بیابد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را بدرند که
اگر یکی از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی و یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب
او و نبی او و قبله او و امام و امام علیست و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند ظالمانرا از ولایت علی که جواب بگویند
در وقتیکه از امام سؤال میکنند و ایضا از حضرت رسول منقولست که خدا را دو ملک هست که ایشانرا ناکر و نکیر میگویند نازل
میشوند بر میت و سؤال میکنند از پروردگار و پیغمبر و دین و امام او اگر بحق جواب گفت او را بایشان تسلیم میکنند و اگر
عاجز شد مبتلا میکنند بعذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش
و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که در شما بهم رسد بر منست
که تمام کنم و ایضا از آنحضرت منقولست که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راستش می آید و زکوة از جانب چپ و بر پدر و
مادر بر او مشرف میشوند و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر گوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب
خود را اگر شما عاجز شوید من او را دریابم و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که هر که تقویت کند
شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب تواند کرد و حجتها و براهین ناصبی تمام کند حقتعالی در روزیکه او را داخل قبر میکنند تلقین میکند
که بگوید خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی و ذخیره
آخرت منست و مردان و زنان مؤمنه برادران و خواهران منند پس حقتعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای تو علای
درجات بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در مجالس بسند صحیح از آنحضرت منقولست که چون مؤمن
میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش صورت و خوش هیات تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها
پس یکی از جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی در عقب سر آنکه خوش صورت است
از بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که میآید آنکه در آنجهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است
بآن صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست میگوید من نمازم صاحب جانب چپ

گوید من

گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین است گوید من بر و احسان
بپدر و مادر مؤمنم پس اینها گویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوشبوتر و خوشروتری گوید من ولایت آل محمدم و ابن بابویه بسند معتبر
از علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود
که ای فرزند آدم اجل تو سریعتر از هر چیز است بسوی تو و نزدیکست که تو را دریابد و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی
تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستیکه اول چیزیکه
از تو سؤال میکنند از دینیست که بآن اعتقاد داشتی و از کتابیست که آنرا تلاوت میکردی و از امامیست که ولایت او را اختیار
کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس علاج خود را بکن و
مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکار و عارف بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات
با اولیاء و دوستان خدا کرده حجت تو را تلقین تو میکنند و زبان ترا گویا میکردانند بثواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت
میدهند ترا از بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوش خوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی
زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل
حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث
معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نمیباشد
و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امریست میان دو امر و آن ثواب و عقاب پیش از قیامت در دنیا
و آخرتست و این رد میکند قول کسیرا که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند
که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما چون کار بقیامت بما باشد ما اولی هستیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند
و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون
بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل بند
محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسیکه کاری کند محکم کند پس مادر
سعد گفت که ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد
رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بیکفش و ردا در جنازه
او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با آنکه نسبت باو عمل
او در بیع فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود در زبانش غلظتی بود با اهلش
و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطاب با او کرد و دست
بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میکنند چون از اینحالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر
آنکه فشاری او را در قبر میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول برحمت
و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت
و حضرت آب دیده اش را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر
امان دهد و ایضا بسند صحیح منقولست که یونس از حضرت امام رضا سؤال کرد از کسیکه او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر
باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق منقولست که حضرت فرمود که
پروردگار زمین پروردگار هوا است پس وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر که باز بهمان قبر گذشت
و او را عذاب نمیکردند از حقتعالی سؤال از سبب این کرد وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد
و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزندش و ایضا از آنحضرت منقولست که رسول خدا فرمود که ضغطه
قبر از برای مؤمن کفاره ایست از برای آنچه از او ضایع شده است از نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که
بمیرد ما بین زوال الشمس روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب

جعفر و روح حبه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر
سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود بغیر از انسان و مسلط گردانند بر او تسعة و تسعین
اژدها ... بدنهای او مانند مس گداخته سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها و حشرات زمین را
شود و او را فشاری بدهند که دندهای هر دو طرف دندها در طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد
و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم
بگشایند و باو گویند بخواب ببدترین احوال پس جای او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن چنانکه مغز سرش
از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتیکه خدا او را مبعوث
گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است
مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان
که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که ایشانرا از جا بدر آورد و ناگاه هم میترسیدند و میرمیدند
چرا رمیدند و ناشستند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای
او را میشنوند و میترسند پس دانستم که سبب فزع و خوف ایشان آن بوده است پس پناه میبریم بخدا از عذاب قبر و نیز
از حضرت باقر روایت کرده که هر که در کوچ خود را تمام بجا آورد و وحشت قبر بر او داخل نمیشود و از ابن عباس منقولست که عذاب قبر
سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمامی است یعنی سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن
بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت منقولست که مردی
از نیکان از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم پس تنزل
کردند تا آنکه بیک تازیانه رسید بار گفت طاقت ندارم گفتند از این چاره نیست گفت بچه سبب این تازیانه را
میزنید از برای اینکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو
از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد
فرمود پناه میبریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسیکه از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد و رسول
خدا بر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدههای خود ریخت بحضرت فرمود گفت بیاد دم آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد
و رقت کردم از برای او و از خدا و ندرحیم سؤال کردم که او را ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خدا وندا رقیه را ببخش
از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک
تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت
فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین
نبود بلکه بنود مگر آنکه با اهلش بخلقی بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت باو که ترا بهشت گوارا باد ای سعد
حضرت رسول فرمود با مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب قبر نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق منقولست
که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند
حضرت فرمود که راست گفتم بخدا الله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیار از گناه کبیره هست حضرت فرمود اما در قیامت
پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن و الله میترسم بر شما در برزخ گفت
برزخ چیست فرمود قبر از روز مردن تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه
نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را با عالی بدنش بر میگردانند
و سؤال میکنند از او آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی او میگشایند که داخل میشود بر او نور
و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغط چیزی نیست بخدا سوگند
که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمینی دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود
زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتیکه بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم که با تو
چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان اخبار در غایت اشکالست مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر

کنیم کامل را از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان
و خواهیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسیکه تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و مقداد
ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدید و منافات با ضغطه خفیفه نداشته
باشد و در اخبار ضغطه معنا داشعار بخفیفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه
لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلای و بلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام
چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این جبر
غیر بلیست که چه در بعضی اخبار بعکس آن وارد شده و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر پرسیدم که
جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یکروز و یک ساعت
میباشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و عموم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در ایام اوقات عذاب نکنند
و هرگاه در آن وقت نشد انشاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب در حد
اصلی در ساعت اول میباشد و توهم آنکه ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هر گاه خفیفتر در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد
از خشک شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهر تر است فایده ثالثه در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم
برزخ و کلینی از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر مؤمنیکه بمیرد در بقعه از بقعها میگویند
او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف هست و بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا منقولست که شخصی
بحضرت صادق عرض کرد که برادر من در بغداد است میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن
در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون
کوفه است گویا می بینم ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح
مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و از شراب
بهشت میخورند و میآشامند و میگویند الهی برپا کن قیامت را از برای ما و برپا کن و آنچه وعده داده عطا کن و آخر ما را
با اول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید
احوال او را که از هول عظیمی رها شده و چون اطمینان بهم میرسانند از هر یک از یاران و اصحاب خود از او سؤال میکنند اگر میگوید
زنده است امید وار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن با ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت
بپائین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و در روایت دیگر عرض میکنند ایشانرا بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا
قیامت را از برای ما برپا مکن و وعیدی که ما را بآن کرده وفا مکن و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی
بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از امام محمد باقر سؤال کردم که مردم میگویند که فرات از بهشت بیرون
می آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب بیرون می آید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا
بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان
از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوههای آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند
و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میآیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و میروند و چون آفتاب طالع
شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را
میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و بخورند
از طعام زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میبرند بوادی که در یمن است برهوت میباشد
و از جمیع آتشهای دنیا گرم تر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام می
شود باز بآتش بر میگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که
بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند که اعتقاد با مامی ندارند
و ولایت امامان شما را نمیدانند حضرت فرمود که اینها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته
و از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر او راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل

میشوند تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند
بامر خدا و همین معامله میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل
قبله که در مذاهب باطله خود متعصب‌اند پس یعنی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است
و آتش با شرر و دود و فوران جحیم آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی جحیم جهنم است و در آتش
میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که
گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود
از باغستانهای دنیا که آفتاب و ماه طلوع میکرد و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی بن
ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد
و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مومنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب
و ماه و بامداد و پسین نمی باشد و ایضا منقولست در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فریاد
و فغانی هست همیشه در آن خواهند بود مادامیکه بوده باشند آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت
و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند شده اند در بهشت همیشه در آن خواهند بود مادام که باشند آسمانها و زمین فرمود
در بهشتهای دنیاست که ارواح مومنان را بآنجا میبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی این عطاییست که مقطوع نیست تا نعیم آخرت
و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنستکه در آخرت آسمانها و زمین مبدل بغیر آن میشود پس باید که مراد بهشت دنیا و آتش
دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق پرسید از تفسیر این آیه که خدا در حق فرعون و اصحاب او
میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر او و در بامداد و پسین حضرت فرمود شما چه میگویید در این باب راوی گفت میگویند
که این در آتش خلد است بعد از مردن تا قیامت بیشتر از عذابی نمی باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود
فدای تو شوم چگونه است این فرمود که در دنیاست که بامداد و پسین دارد و میباشد و مرتبه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که
در روز یکه قیامت قایم میشود میگویند که داخل کنید آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی
منقولست که ارواح مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد
بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت
امیرالمومنین و حضرت رسول فرمودند که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادیست در حضرموت که ارواح
کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق منقولست که در عقب یمن وادیست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی
نمیباشد مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر بامداد
و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید پلید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق منقولست که اعرابی بخدمت حضرت
امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجا می آیی ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان
دید و در آنجا بودم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت که در آن روح
هر کافری میرود در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که گفت مردی آمد بخدمت رسول و گفت یا رسول الله
من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمیدارند
در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی
مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را باو بدهم دیدم که مردیست
و زنجیر در گردن او است چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزد قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد
و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین
و سه مرتبه شد بسم و باو ندادم حضرت رسول فرمود که آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز
قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان منقولست که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حوض کوثر فرمود که عرض
آن ما بین بصری تا صنعا است میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد

بیرون برد

پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آن را نمیتوانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره
بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف آن آبی جاری میشد سفیدتر از برف و از یکطرف دیگر شیری میرفت سفیدتر از برف و در میان آنها
شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم
فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن از کجاست حضرت فرمود که اینها از چشمه‌هاییست که حق تعالی در قرآن فرموده است
که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و این نهرها جاری میشود در کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان
هر درخت حوریه بود و مویها بر سر ایشان و بخوبی بود که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آنیه بود که هرگز بآن نیکویی
ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد
که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرده بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آنیه را باو داد و اشاره
فرمود که باز پر کند او باز درخت با او خم شد و باز دیگر پر کرده بحضرت داد و آنحضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی
بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در آن ظرف بود گفتم
فدای تو شوم مثل امروز ندیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمترین چیزیست
که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است مومن چون از دنیا میرود روحش بسوی این نهر میاید و در باغستانهای آن
میچرد و از شرابهای آن می آشامند و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را میبرند بوادی برهوت در عذاب آن همیشه میباشند و از
زقوم آن باو میخورانند و از حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بن بکیر روایت
کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت زاست این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود میدانی این کوه
چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند
قاتلان پدرم حسین خدا ایشان را در اینجا سپرده است و در زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون
می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت
از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم
که ایشان این کار کردند بسبب شما بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید
و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید
و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و خازنان جهنم
بر جهنم زیاده از ستاره‌های آسمان و قطره‌های باران و قطره‌های دریاها و ذره‌های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت
نمیکنند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند
رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفه‌های بهشت‌اند که خداوند عالمیان رخصت داده است
که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند مومنان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقه‌های
بهشت بیاورد که بر آن ناقه قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زرد باشد و بر ایشان حله‌ها و برقعها از سندس و استبرق
بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقه‌ها با زینت تمام و حله‌های بهشت و تاجها از مروارید بر سر که آن تاجها در
ایشان نور بخشد و درخشنده مانند ستاره‌ها که در آسمان نزدیک در میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند
پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان استقبال کنند و تا آسمان
پایین ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها
و قریه‌ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را از آنچه
نمیخواهند بسوی آن نظر نمایند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد بدلها از ایشان پنهان میگردانند و امور یکه موجب
سرور ایشانست با ایشان مینمایند و بر یاران خود وقبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند چون مردم از نماز جمعه و عید
فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه‌های بهشت پس بر میگردند چون حضرت این را فرمود مردی
از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مومنست حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعونی چند در برزخ

و روحهای خبیثه چند اند که مساکن کرده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت و آنجا معذب‌اند بفزعها و هولهای نامحدود
بدنهای ملعون خبیث ایشان که در دنیا بر خاک اند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته از آن بدنها
خایف و ترسانند و روحها معذب‌اند بانواع عذابها و پیوسته در روز قیامت بسخط الهی محبوس‌اند و روحها را حق تعالی باز میگرداند تا آنکه قایم
ما ظاهر شود پس از روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگرداند و محشور قایم کردن ایشان را امر کند و میمیرند و
بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابدالآباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح
مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمانست و از احادیث بسیار ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و آن
احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب آنچه مذکور شد البته
اعتقاد باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقیست و اگر محض ایمان
دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذبست و اگر مستضعفست که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد و یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده
است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد دشتی میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند تمیز نتوانند
بلادتی که بجستجوی دین حق نکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند
و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد
بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح با ایشان
در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی عقاید
و از بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حقست و سؤال بعضی ساقط میشود مانند
کسیکه تلقین او کرده باشند و ضغطه هم از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع
میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد بجسد مثالی لطیفی مانند اجساد جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب
و در آن بدن میباشد و ممکن است که ارواح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار
تعلقی که سابق با آن داشته است و مبدا باز بان عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر است و باین وجه اکثر اخبار که در باب
ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه بشکلهای و صورتهای
اعدای ایشان بانواع عذاب سابق آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار
آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد
مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده و منافی شرعا و عقلا از اقوال ما نیست البته قایل باید شد
و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم میاید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل در آن باشد
و حال آنکه قایل بان شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسایل
سرویه گفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه متنعم میشود کسیکه محض ایمان داشته
باشد و غیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین منقولست که در قبر بخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد
شده است اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس در خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب
در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میباشد در آن تا روز قیامت پس چون در صور دمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده
است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح را بسوی آن بدن و حشر میکنند و بموقف میآورند و امر میکند که او را بجنت خلد ببرند
و ابدالآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسد یکه بان بر میگردد در برزخ که جسد تنها نیست بلکه بعد از تبدیل طباع آن میباشد و
صورت را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود بان تبدیل طباع و تغییر و امثال کمی و سستی او را در بهشت میباشد و روح کافر
را در قالبی میکنند مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معذب میشود بان و آتشی که معذب میگردد بان تا قیامت پس خدا انشا
میکند جسد او را که مفارقت کرده است از آن در قبر بر میگرداند روح را بان و بان بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش
را بهیچوجه ترکیب میکند که فانی نشود

فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور
واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بان ناطق است در قصه ذوالقرنین

موده است

فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من
سد را با زمین هموار میکند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده که تا وقتیکه گشوده شوند یاجوج و ماجوج
یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است هر یک چهارصد طایفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند
از صلب خود میبیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان
مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فراش میکنند و دیگری را لحاف خود
میکنند و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان بمیرد او را میخورند مقدمه ایشان
در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه طبریه را میآشامند و چون خصوصیات ایشان
در احادیث معتبره وارد نشده است همین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد
ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخنهای ملاحده و شبهه های ایشان نباید کرد و تجسس
خصوصیات آنها ضرور نیست و دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتابست از جانب
مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزیکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده
باشد یا کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب و دابة
الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق منقولست که آیات پروردگار طلوع شمس است
از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب
طلوع کند همه کس ایمان میآورد و ایمان با ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب
از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمی بخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره باین آیه
است که حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزیکه بیاورد آسمان دودی
که فرا گیرد مردم را گویند این عذابی است دردناک و مردم گویند پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان میآوریم بعد از آن فرموده
است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان
آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند
کله بریان شود و بمؤمنی از آن مثل زکامی بهم رسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد
از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجملا وارد شده است
و این بغایت بعید نمینماید نظر بروشنی است همین مجمل ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان
حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت
ظاهر خواهد شد

فصل ششم در بیان نفخ صور است و فنای اشیاء بدانکه آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور
و احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صوری عظیم است یعنی بوقی که یک
طرف آن در مشرق است و طرفی دیگر در مغرب و از روزیکه او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه
فرمان الهی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده ها
گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میکند
بدمیدن در صور مردم را اگر در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم
ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است روزیکه بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده
است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزیکه بدمند
در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف بمیرند مگر کسیکه خدا خواهد نمیرد و گفته اند که جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم
را که ایشان را بگیرد در حالیکه در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بان میمیرند مفسران روایت
کرده اند که قیامت برپا شود در وقتیکه دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها نه پیچیده باشند که قیامت

برپا شود و مرد بی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه
بسوی اهل خود و خانهای خود برگردند علی بن ابرهیم روایت کرده است که این در آخر زمانست صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتیکه
در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در حالتیکه خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردند و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی
نفخه دوم را فرموده و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند
ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کرد از اینجا از خوابگاه ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نیست مگر
صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند
در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور
میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چکار خواهند کرد و در سوره ق فرموده است
که دمیده میشود در صور آن روز وعید است که وعیدهای الهی بعمل میاید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزیکه ندا میکند ندا
کننده از مکان نزدیک روزیکه میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روز روزیست که بیرون میایند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده
میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون میایند مردم بسرعت این حشریستکه بر ما آسان
و در مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم
شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که باعث مردن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمان میشود یکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن
که با آن دمیدن همه خلایق یکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند اول نفخه فزع است که میترسند دوم نفخه
صعق است که میمیرند سیم نفخه قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از
دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن روح است در بدنها در قیامت بی وجه است و منافی
ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابرهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است
که از حضرت امام زین العابدین سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند
که یابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه امر میکند خدا اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود میاید
با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که
با صور بزمین میاید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و
رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد صدا
بیرون می آید از طرفی که جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که جانب آسمانست
پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس خدا میگوید یا اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این
حالت میمانند بقدری که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوهها را که روان شوند چنانچه
فرموده یعنی هموار میشوند پس بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد
و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرده و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول
مرتبه گذاشته بود و استقلال و بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی
که باطراف آسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که جواب بگوید خود جواب خود را میگوید از برای
خدای یگانه قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میرانیدم ایشان را منم خدا و خدائی بغیر من نیست و شریکی ندارم و وزیری
و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میمیرانم ایشان را و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون آید صدا
از طرفیکه بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ
حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست راوی و در تفسیر علی بن ابرهیم و در کتاب زهد بسند معتبر از عبید بن
زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون میمیراند حق تعالی اهل زمین را تا آخر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را
و مثل آنکه میرانیده است ایشان را و اضعاف آن زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد و مثل آنچه خلق کرده است خلق را
و مثل آنچه میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنرا پس میمیراند اهل آسمان دوم را و همچنین اضعاف جمیع این
مدتها تا آخر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان سیم و همچنین میمیراند تا اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تا آخر میماند تا آنکه

آسمان هفتم را فرمود که تا آخر میماند بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تا آخر
میماند پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها
تا آخر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میکند پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود جواب
میفرماید از خداوند یگانه قهار است کو جباران کجایند آنها که خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلق را بر میگرداند و خلق میکند
عبید گفت من عرض کردم که چنین خبری میباشد پس بسیار طولانی میشود این زمانها حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است
یا از اینها مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد   مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت
بر اینکه اکثر اهل آسمانها یکدفعه بدمیدن صور اول هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن مجهول الحال است و معارض آن آیات و اخبار نمیتواند
بود و ظاهر شمول نیستکه ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که بعضی
میکنند که همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بعنایه است صورتی ندارد زیرا که اخبار حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی
هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است که در او لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع با ایشان بگوید موجب
آن گردد که در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردد و علم بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما
فنای اشیاء قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زندها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلاف
در آنکه آیا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجساد غیر آنها از
آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر طرف میکند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمیشوند و روح بآنها بر می
گردد متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از اخبار و آیات استدلال
کرده اند و قائلان به بقا ایضا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک و قائلان بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابرهیم
و غیر آن و حق آنستکه آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر متکلمین
عامه در ارواح آنستکه معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنستکه ارواح و اجسام مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه
خواجه نصیر در تجرید گفته است که دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفرق اجزاء چنانکه در قصه
ابرهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت که حضرت صادق در جواب زندیقی
فرمود که روح باقی نیست تا وقتیکه در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشوند اشیاء و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس
برمیگرداند اشیاء را چنانچه ابتداء کرده است مدبر آنها و آن چهار صد سالست که خلق قطع میشوند در آن و آن در میان دو نفخ صور
است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند وارد است که او است فانی کننده اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه
موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد
و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای
ایشان و برگردند و اما ندو اعتراف کنند باینکه مقهور اند و اقرار کنند بعجز از آن و اذعان بضعف کنند از فانی کردن آن و بدرستیکه
حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد
بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر
خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست و در وقتیکه آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناع
نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود
نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت تنهائی که با ایشان انس بگیرد نیافرید و بعد از
آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر بهم رسانیده باشد یا بار و سنگینی و دشوار بوده باشد بقای
آنها و باز برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح
است در فنای جمیع چیزها و بنابر این چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده
معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا هر گاه چیزها از کتم عدم بوجود توانند آمد چرا بعد از

عدمش ایجاد شود اند که بود و خالی نکرد از حد امکان بلکه بدون ضرر است و اکثر بر جواز آن دعوای اجماع کرده اند و است اما اخبار فنای مطلق بحد نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنها حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه های فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است و روزیکه بر پیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه ها و فرموده است هرگاه شق شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس او وارسته باشد و فرموده است که روزیکه آسمان از جای خود دور کنده شود و باز فرموده که آسمان شکافته شود و دور کواکب در هم منکدره فرموده است که نور ایشان بر طرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه بر طرف شود و ماه و آفتاب با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بپرند و مانند دود شوند و زمین هموار شود و زلزله عظیم در زمین هم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نه پستی در آن ببینی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را جمع و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس امر میفرماید که همی از ملائکه و منادی ندا کند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست وی پرسید که در اینوقت رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او در کجا باشند فرمود ایشان بر پشته های مشک خوشبو بر منبرها از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس این آیه را خواند که من جاء آیت که هر که بیاورد حسنه پس از برای او بهتر از آن و ایشان از فزع آنروز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه ... بعضی روی بعضی باسمان اول که فرود بیایند با هر که در دنیا است پس فرود می آید اهل آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود می آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و هم چنین اهل هر آسمانی فرود می آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند با آنها هر که گذشت پس نظر میکنند که از هفت طرف ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوان رفت

فصل هشتم در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است که و اذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسران آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند و بعضی از معتزله عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی مگس تا آنکه قصاص نماید و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض المها که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی بدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخدار را از برای بی شاخ که بر او شاخ زده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان و تفسیر ابو الفتوح گفته اند که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برسانند آنچه مستحق اند ایشان از عوضها برای المهائیکه بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دائم است میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض دائم میدهد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که حضرت رسول فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت بهایم و دواب و مرغان و هر چیز که باشد عدالت خدا بمرتبه ای میرسد در آنروز که حیوان بی شاخ از شاخدار میگیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از اینجهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او خاک شود

و معذب نگردد و از ابوذر روایت کرده اند که گفت من و رسول خدا نشسته بودیم دو بز بیکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که چرا اینها بیکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا برای آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده را دو بار عقاب کند و دویم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی زند یا مسحی بر کفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بی شاخ باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه احدی را مظلمه نماند پس ایشان را مبعوث بسوی حساب سیم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و ترسان است برای گناه خود و امیدوار است به پروردگار خود او نیز ما هم برای او چنانچه او از برای خود امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب مینمایند و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است وعده که فرموده اند و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است از رسول خدا که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او او را پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقه های بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار مانعی الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد بهیمه حق تعالی ایشان را در صحرای محشور گرداند که هر صاحب شاخی بنیش خود او را بکوبد و هر صاحب سمی بر روی او را لگد کوب کند و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ناقه دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آنست فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق منقول است که هر شتری که سه حج و بروایتی هفت حج بر آن بکنند از چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول منقول است که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهد بود در صراط و ایضا مروی است که اسبهای غازیان در دنیا اسبان ایشانند در بهشت و از حضرت صادق منقول است که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از صلحا زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب به کلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان داخل جهنم میشوند و مؤمنان مثابند بایمان و اعمال صالحه اما در آنکه ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از غالب بر میرسد ندا مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن حظیره های بنا هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بعضی از روایات باین معنی تأویل میشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بنعیم بهشت بر انس و جان کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثواب هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریان که خدا بانس میدهد هیچ جنی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهد هیچ انسی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف در این اولی است

فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میباشند چنانچه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و پیروی ایشان کردند فرزندان ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریه ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی از احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود در بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه

پدران بوسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میکرداند بسبب ایمان ایشان و پدران ایشان و ایضا از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی
گفته اند هر دو در آیه داخل اند و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود که مؤمنان
و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه
تربیت میکند و هدیه میدهد به پدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل
پدران ملحق میکرداند ایشان را به پدران تا دیدهای ایشان روشن کردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا روایت کرده که تزویج
مکنید مگر زن خوش بوی را که فرزند بیاورد و بدرستیکه من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمی بینید که فرزندان در زیر
عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران و محافظت میکند ایشان را ابراهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی
از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان
بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و یا خویشان مؤمن ایشان مرده است
او را میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس
حضرت فاطمه با ایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت منقولست که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره میدهد که غذا
میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را
جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و هدیه به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت
و اینست معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر منقولست که چون حضرت رسول
در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است
و چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها
میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون میآید حضرت ابراهیم بر میخیزد و پستانها را بدهان ایشان میکذارد پس سلام کرد
بر حضرت رسول و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سؤال کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشته
حق تعالی طاعت او را بر ملائکه واجب کرده و اینها اطفال شیعیان او بند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان
بکنم و هر جرعه که ایشان میمکند طعم جمیع میوها و نهرهای بهشت را می یابند و مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه
دهند و بعضی را بابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدرانند
در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و
اگر میداند که اگر ایشان میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند
ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند
که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد اینست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد
کرد بسبب آن تکلیف ایشان را مستحق ثواب و عقاب خواهد کرد موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال
بسند صحیح علی المشهور منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسیکه
در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشد و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر
مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیار پیری که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسیکه ابلها
بعثت نفهمد و هنوز حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و کر که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و
مکلف نباشد و کودک را در دنیا پس بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکرداند و آتشی از برای
ایشان میافروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شد بر او برد و سلام
خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره منقولست که چون روز
قیامت شود اطفال را و مرد خرفی را که سن او را در یافته باشد و چیزی نفهمد و کسیکه در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه ابلهی
که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میکیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی را بسوی
ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند کالصحیح از هشام منقولست که از حضرت صادق سؤال کردند از کسیکه
در فترت مرده باشد و کسیکه بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی میافروزد

ومیکوید

و میکوید که داخل شوید پس هر که داخل شد برو برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید که من شما را تکلیف کردم و
نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل این را روایت کرده است در باب کلام در کودک و طفل و کسیکه در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر
در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی میافروزد و امر میکند ایشان را که خود را در
آتش بیندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادت است خود را در آن آتش میاندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند
که او شقی و بدعاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را باتش برند ایشان میکویند که هنوز قلم بر ما
جاری نشده است خداوند جبار گوید که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری
بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طریق عامه از عبد الله بن سلام که گفت
سؤال کردم از رسول خدا که آیا عذاب میکند خدا خلقی را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند
یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که از فلق میآید و بدترین آتشهای جهنم
است و عذاب پس بیرون میآید از جای خود سیاه و تاریک و بیرون مارها و عقربها و غلها پس خدا او را میفرماید که بدمد بر روی خلایق
دمیدنی پس از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشود و کوهها نابود میشود و زنان
حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش
بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن میاندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم
شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را
بر باید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار است در این
باب و از عقل بعید نیست ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میکویند که در دار جزا تکلیف نیست
و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف
گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره
که حضرت صادق فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از کمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این
چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او در روی تقیه صامت است و بظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که در این
زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل الآیات الظاهره از حضرت امیر المؤمنین منقولست در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل
بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میکردند بر دور ایشان پسران کوشواره در کوش یا همیشه ساده و منقول که حضرت فرمود
که پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشتند که ثواب دهند و گناهی نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت
کردانیده اند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بصورت پسران آفریده میشوند
از برای خدمت اهل بهشت شیخ طبرسی نیز این حدیث را از انس و حسن روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره منقولست که گفت
که از حضرت صادق سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند از رسول خدا از احوال ایشان فرمود
خدا داناتر است با آنچه ایشان خواهند کرد پس حضرت فرمود که بعهده دست از ایشان بر دارید و در باب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را
بخدا واگذارید مؤلف گوید که اصل در این باب آنست که مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق
تعالی عادلست جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتیکه معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان
ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را بدون حجتی دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر
ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و
محیی الدین عربی از صوفیه اهل سنت باین قایل شده است چنانچه بخاطر می آید که در کتاب فتوحات [illegible] یا ایشان را در اعراف جا میدهد
یا به بهشت میبرد و در درجه پستی در بهشت خواهند بود یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف
خواهند بود پس چنانچه در احادیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت حقیقی است
با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند میسر
نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانچه ملائکه لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان
والله یعلم   مقصد ششم   در بیان میزانست و حساب و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان در قرآن

مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سورهٔ اعراف میفرماید و الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حقست پس هر کس سنگین باشد ترازو
روهای وی پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه
بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سورهٔ مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است و در باب کافران گفته است در سورهٔ کهف
پس بر پا نمیداریم از برای ایشان روز قیامت وزنی و در سورهٔ انبیاء فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم
کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می آوریم در میزان عمل او و ما کافی هستیم از برای حساب
کردن و در سورهٔ قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی
آن خلافست مفسرین و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که اکثر
زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در یک کفه دیگر و اینجا هم
نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضند چند اند و وزن نمیتوان کرد و قائم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال
را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول سوال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را و از
میکنند و بنا بر این باید که صحیفه ها در خود اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی
نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بر تجسم اعمال قائلند و میگویند
باعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا با شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار
دور است و با معانیکه اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قائلند و باختلاف نشئات قائل نیستند
و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حقتعالی مناسب اقوال و افعال و اخلاق از خارج هر چیزی چند خلق
کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسیکه موافق است که معاد در عالم مثال و خیال و اجسام مثالی
قائل باشند و ایضا خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر یک جدا است و بر تقدیر
جدا بودن هر کس را یک ترازوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدده هست و چون خصوص این
شقوق معلوم نیست تنها باجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدلست
و موازنه با اعتقاد بر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حقتعالی دارد و چه احتیاج بکشیدن ترازوست
و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن که باو میکند و نمیتواند گفت که خود جنسی چند را او روی سنجیده و این بمجاز ظاهر کرد بی ضرورت
که بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید این است آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم منقول است که زندیقی سوال کرد
از حضرت صادق ع از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی
که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز مخفی از او نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدلست
پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام
بن سالم روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حقتعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیا و اوصیا اند
و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن
و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا
بگذارند زیرا که اعمال عرضند چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل
باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش
استحقاق ثواب جزیل داشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریه او موازین اند مراد آنستکه ایشان تعدیل
میان اعمال و حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب در محاوره میگویند فلان نزد من در میزان فلانست و مراد آنستکه نظیر اوست و ایضا
حقتعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنستکه او را بر اعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود
و هر که را خدا عفو کند او فایز میشود بنجات و کسیکه سنگین باشد موازین او که استحقاق و ثوابش زیاده باشد ایشان رستگارانند
و هر که سبک باشد موازینش بآنکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خود اند و در جهنم مخلدند
بوده و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات

و همه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را
بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سوال و حکم در مظالم بسیار آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها
مجملا واجب است در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان
سوء حساب شدید حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سوال میکنیم آنها
که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که حقتعالی حساب میکند خلایق را بقدر
یک چشم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند
حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته
است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنستکه آنها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب
انبیا و ائمه را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیا خود را میکند و اوصیا حساب امتها میشوند و حقتعالی گواه است بر انبیا
و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حقتعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید
شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها
و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد حضرت امیر المؤمنین است و حضرت صادق ع فرمود که موازین انبیا و اوصیا اند
و بعضی از خلق بی حساب بهشت میروند و سوال بهمه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن
المرسلین یعنی از دین سوال میکنند و اما غیر دین پس سوال نمیکنند مگر از کسیکه او را حساب کنند زیرا که حقتعالی میفرماید فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سوال کرده نمیشود از گناه او انسی و نه جنی از شیعهٔ پیغمبر و ائمه و غیر ایشان هم
چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذبست اگر چه بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات
نمییابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حقتعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بمجمل اعمال ایشان بیک خطاب
و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنوند و از دیگری را نمیشنوند و گمان میکند که او مخاطبست و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند
او را مخاطبست با او از مخاطبه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا
و بیرون میآورد از برای هر کس نامه که از اعمال ثبت میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره
نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و باو میگوید بخوان نامهٔ خود را نفس تو بس است
امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان و کرده های ایشان
و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خدائی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده
است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت
علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشاده نمیشود ایشان را فوج فوج بجهنم میبرند
و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر ع
روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش خدا از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده
است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده و از مالی که از کجا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مؤمن را از برای حساب باز دارند
که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر در دنیا و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی
که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی بمن نداده بودی که حق آن بر من واجب شده باشد و آنرا
باو نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافیست مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل
فرماید که راست میگوید بندهٔ من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند
کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی
از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران تو کیستی گوید منم آن فقیرم که با تو بودم
در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
باقر آمد و گفت یا ابن رسول الله من کاهلی کرده ام که میان من و خدا است و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بزرگ آن است

و ترا از آن جلیل تر میدانم که او را بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبهٔ بندهٔ مؤمن خود بکند او را بر گناهان
او مطلع گرداند و بیامرزد و بر اینها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او نیز مستور
دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید به بدیها که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم
حسنات و کان الله غفوراً رحیماً یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرمود
که مؤمن گناه کار را بعد از آنکه روز قیامت در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب
او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخوانند و چون اقرار بگناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را
بحسنات و ظاهر گردانید اینها را برای مردم چون به بینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند که او را به بهشت برند
و اینست تاویل این آیه و این در گناه کاران شیعیان ما است و بسند معتبر در عیون اخبار الرضا منقولست که رسول خدا فرمود که حق تعالی
حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد و او را بی حساب بجهنم میفرستند و ایضاً بسند کالصحیح معتبر منقولست
که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت
امیر المؤمنین با محمد بن ابی بکر با اهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا فرماید
و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها
که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و زیاده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان
داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را از آن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای
نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را
بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که باز
میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را و حق تعالی
میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملهای او حق تعالی شر او را بخیر برطرف میکند و او را
داخل بهشت میکند و اگر خیرش زیاد باشد حق تعالی زیادتی خیر او را ثواب میدهد و اگر اعمال شرش زیاد باشد میکند و بر هر کاری از شرک
کرده است یعنی شیعه است عفا باد شرم در شنا است خدا او را امر میکند بجهت خود اگر خواهد و تفضل میکند بر او بعفو خود و شیخ
طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا امر را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از حق خدا است از خدا
سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس از آن از ایشان است و آنچه حق ما است بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم
ان علینا حسابهم و در بصائر از حضرت صادق منقولست که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت و بعد از من
ترجمه من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کرده اید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود عیاشی روایت
کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند
از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آن حضرت روایت کرده اند
که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آن حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج
خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا منقولست که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه حاضر
بودند گفتند که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشود در روز قیامت از نعیم سرد و آب سرد مراد است و آن
از نعمتهای دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام
خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب
شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن
بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است
ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و از نعیم گفته
زیرا که بنده هر گاه وفا بآن بکند از آن میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از پدر بزرگوار خود از حضرت
امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود یا علی بدرستیکه اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خدا و
آنکه محمد رسول او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام

از وصا

از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید باینها از امیر و دیگو نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده
که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و پیاده و پیش و بعضی بر روی شکم دور
روز اول خلق شده بودند در یک صحرا برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبهٔ محشر و از دحام بسیار و بر یکدیگر سوار شوند و منع کرده شوند
که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از هولهای
قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و بدنهای ایشان خاشع گردد و
بدنهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آسمان پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم
خداوندی که جز من خداوندی نیست حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمها را
بحسنات مبدل میکنم و بر بخشندهای مظلمه ها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش
به بخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بیکدیگر و مظلمه های خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای
شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگیرند ظالمان را و طلب مظلمه های خود را از ایشان میکنند و مدتها
بر اینحال میمانند پس حال ایشان شدید میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق ایشان تا زانوهای ایشان میرسد و غم و
و غمهای ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا
کند ایشان را که خاموش شوید ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه ها
را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه بگذرید و اگر نمی بخشید مظلمه های شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میشوند مظلمه ها را می بخشند باامید
آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمه های ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد بر رضوان خازن
بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بیارد با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان و در نظر ایشان
جلوه دهند پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند همه آرزو کنند
که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص کنند و قلیلی از آنها
که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت من نشود کسیکه مظلمه احدی از مسلمانان در نزد او باشد تا آنکه آن مظلمه را ادا نکند وقت حساب
از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعقبه حساب برسند در عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها
بر پا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است
و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هر گاه از برای مردی مؤمنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر
خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که میاندازد از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را
عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان از او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد
مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل
الشرایع منقولست که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند که اگر او را حسناتی باشد که ظالم حسنات
نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه مظلوم بقدر آن میگیرند از قرض دار حسنات را در از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد
گناهان صاحب قرض را بر او گذارند مؤلف گوید که از اخبار و آیات معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است
وخصوصیات آنها که از که سؤال و حساب میکنند و کی را بی حساب به بهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب
میکنند پس بجمیع را اعتقاد باید داشت که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که
از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی
احادیث گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است میشود که عاملان
بیحساب داخل بهشت شوند و آنچه در باب بیحساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان
بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب
کردن نسبت بغیر ایشان دویم آنکه حساب نکردن در امور ضروری باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور
ضروری باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروع و زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را
در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده

کە عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره منقول است که نیکو کنید کفنهای مردهای
خود را اگر با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل
ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خواهید حضرت را برای مزید اطمینان باشد

فصل یازدهم

در بیان سؤال از رسل
و شهادت شهداء و دادن نامها بدست راست و چپ بعضی از احوال و اهوال قیامت حق تعالی میفرماید روزیکه جمع کند خدا رسولان
را و فرماید که چون بود اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تو یی بسیار داننده غیبها و فرموده است پس
ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر
خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غائب نبودیم از کردههای ایشان و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتیکه بیاوریم از هر امتی
گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزیکه برانگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر اینها
و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشان است عذابی
عظیم روزیکه گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامه بدست
راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از
رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه
کردند با اوصیای ما و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی
این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگویی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند
بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس بایستند در عرش الهی باز دارند و عرق از ایشان
خطاب کند پس اول کسیرا که بطلبند ندائی که جمیع خلائق بشنوند محمد بن عبدالله نبی قرشی عربی را بطلبند و او از جانب راست عرش
الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا بایستد پس ائمه و بعد از آنحضرت
بامنای امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین بایستند پس هر پیغمبری با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان
بطلبند و از جانب چپ عرش الهی بایستند پس اول کسیرا که از برای سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در
صورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودم از وحیهای من قلم گوید بلی ای پروردگار
تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا
آیا بر سر تو احدی از خلق غیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم
بایستد پس حق تعالی بفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا او را
رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه در آن
نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل
فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار و من رسانیدم او را بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
آنچه بمن رسیده بود از امر تو و اداء رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسیکه
رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر فرمود که پس اول
کسیرا که بطلبند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس نیست در آنروز
قرب منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی او و
برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من رسانید جبرئیل
آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت و علم تو و آنها را او وحی کرد بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد که آیا تبلیغ
بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم پس حضرت رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه وحی کرده بودی
بسوی من از کتاب و حکمت تو و علم و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین حضرت گوید پروردگارا تو شاهدی
از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای
آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم را
و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود

درضمان

در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردی باینکه در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان
کند امور را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان
ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وصی من و وزیر من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که
نشانه راه هدایت باشد و ایشانرا دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه کردم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او
بکنند امت تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب را بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود
و ترا نصب کرد در حیات خود که ایشانرا نشانه راه هدایت باشی و آیا بعد از او قایم مقام او کردی پس حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد
وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کرد در امت خود و چون محمد ص را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف
کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر کرده بودی و مؤخر کردند کسی را که مقدم
کرده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گویند که آیا بعد از
خود در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار
من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب کرده بودند
از او بکنند و همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشانرا قبول نماید و اجابت
حجت ایشان بکند در این وقت حضرت فرمود که این روزیست که نفع میبخشد راستگویانرا راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان خلایق را جمع کند اول کسیرا که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او
بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد
تا بیاید بنزد محمد و او بر روی تلی از مشک باشد و علی با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی
چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید با محمد حق تعالی از من گواه طلبیده بر تبلیغ
رسالت حضرت گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود که پس جعفر طیار و حمزه
رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی کجا خواهد بود حضرت فرمود شان و منزلت
علی از آن بزرگتر است که او را گواهی بفرستند   مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح بسبب ابتدا پیغمبران باشد بعد از طلبیدن
حضرت رسول و اوصیا او و روایت عیاشی منقول است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب
کنند منبرها از نور و او حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است
در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشانرا براه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای
عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه در امت محمد ص نازل شده است و در هر قرنی از این امت
امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و بر اینمضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی با اهل زمان خود
می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایشان میدهند نجات می یابند و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند
صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله
بالغه بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی بر بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی بانچه
و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر
روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که بپرهیزید از شما حیا کنید و صلحا از اعمال شیعه در محلی میباشد خدا احتجاج میکند باو بر هم
سایگان او پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید
پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی و وقتیکه صحیفها منتشر و پهن
شود علی بن ابرهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت
شود بهر کس نامه او را بدستش بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن
و قدم برداشتن و غیر اینها را همه چنانکه گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است صغیره
و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم
سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان

و رودهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده‌اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که مراد از پوستها فرجهای
ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جماعتیکه عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشانرا پس ایشان انکار میکنند و میگویند
ما هیچ از این کارها نکرده‌ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته‌اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود پس کافران می
گویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند و شهادت میدهند از برای تو بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینکارها را نکرده‌ایم چنانچه
حق تعالی میفرماید روزیکه خدا مبعوث میگرداند همه ایشانرا پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه از برای شما سوگند یاد میکنند
از برای شما و اینها جماعتی‌اند که غصب حق حضرت امیر المؤمنین ع کرده‌اند پس در اینوقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا
و جوارح ایشان بسخن میآیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهائیکه خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد
بآنچه نظر کرده است بسوی چیزهائیکه خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته‌اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی
کرده‌اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبانهای ایشانرا گویا میکند و میگویند بفرجهای خود
که چرا گواهی دادید بر ما انها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیزیرا گویا کرده است و او خلق کرده است شما را
اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و دیده‌های شما و پوست
فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است
که جوارح مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی
بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آن جمله گفت که در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر
کسیکه رخصت دهد او را خدا و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم
و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر تخاصم اهل جهنم را میفرماید
و در جای دیگر میفرماید امروز مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت
فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سالست پس حق
جمع میکند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی‌اند که ظاهر
شده است از ایشان طاعت رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده‌اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی
یکدیگر را و اینها جماعتی‌اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده‌اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان
لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزیکه آدمی
از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود میگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشد پس جمع میشوند در موطن
دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها از ترس شکافد مگر آنچه
خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند بعد از آن موطن ایشانرا بسخن در میآورند
پس میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما که ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردارهای خود پس مهر میزند بر دهنهای ایشان و بسخن در میآورند دستها
و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت میدهند بر معصیتهائیکه از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند
بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندیکه هر چیز را گویا کرده است پس جمع میشوند در موطنی
که بسخن در میآورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید احدی مگر کسیکه او را رخصت دهد خداوند رحمن و سخن حقی بگوید
پس رسولانرا باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک
علی هؤلاء شهیدا و حضرت رسول ص گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه
با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق ظالم را از مظلوم میگیرد و این در وقت عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حسابست پس چون
شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنیم از خدا برکت آنروز را و در علل الشرایع روایت
کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود که در
مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده
توبه نصوح بکند خدا او را دوست دارد پس مستور میگرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش
میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکل‌اند آنچه را بر او نوشته‌اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را

وحی مینماید بسوی بقعه‌های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون ملاقات خدا نماید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد
بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسیکه آنرا تلاوت کرده و عمل بآن نموده
تا آنکه او را باعلای درجات بهشت ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ما ائمه گواهانیم بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند بر مردم و شیعیان
شیعیان ما اینانرا اجر امید هند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روزیکه میآید ندا میکند ای فرزند آدم منم
روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو و کار خیر بکن تا گواهی بدهم از برای تو در روز قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را
میکند و ایضا از آنحضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است
فلان را داخل بهشت کنید و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که
احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عادل بر خود بگیرید هم چنین احتیاط کرده است بر بندگان
و از برای ایشان تا آنکه گواهان از برای ایشان گرفته است عمل آنکه چند بر ایشان گواه و موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند
آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه کردنهای او و هم چنین بقعه‌های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکنند گواهانند
از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و کاتبان اعمال و گواهانند بر او و چه
بسیار کسی که در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستیکه حق
در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر
میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های زمین را پس کسیکه عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح
او و بقعه‌های زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس بسبب آن سعادت ابدی میگیرد و کسی
که عمل بد کرده باشد اینها همه گواهی میدهند بر او و شقی میشود بشقاوت ابد پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه
از برای آنروز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه اینها و اعمال کردن در اینها و گواهی دادن اینها
از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق ع منقولست که چون حق تعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست
راست او دهد و میان خود و میان او حساب او را کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای
پروردگار من کرده‌ام پس خداوند کریم میفرماید که آمرزیدم اینها را از برای تو و بدل کردم اینها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک
گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی که پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی
و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهل او که در دنیا داشته است اهل او بود در بهشت اگر مؤمن باشند
پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت بر او تمام کند و نامه اش را بدست
چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس واویلا خواهد گفت و داخل آتش افروخته جهنم خواهد
گردید بدرستیکه در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران
و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین وجه اشاره شده است در دعاهای وضو
در هنگام شستن دستها که خداوندا نامه مرا بدست راست من ده و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من ده و مرا حساب کن حساب آسان
و خداوندا نامه مرا بدست چپ من مده و نه از پشت سر من و مگردان دست مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده‌اند در گواهی دادن اعضای
آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته‌اند حق تعالی احداث صوت در اینها میکند و بعضی گفته‌اند اینها را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی
گفته‌اند صفتی در اینها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از اینها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و
بقعه‌های زمین و در ملائکه‌های آسمان که اعمال مؤمنان را از اینها بالا میبرند خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند مراد گواهی دادن ملائکه است که باینها
موکل‌اند و در اینها ساکن‌اند و بعضی گفته‌اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته‌اند که حق تعالی در قیامت اینها را عقل و شعور
و آلت نطق میدهد و بعضی گفته‌اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها اجمالا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت
و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما نمیگذاشتند والله یقول الحق و هو یهدی السبیل

فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت و شیعیان در قیامت بدانکه
احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین‌اند و ایمان باینها واجبست خصوصا حوض کوثر و شفاعت
اکبر و قلیلی از اخبار وارده در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر آنها در حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و منازل

وسایر مجلسین بسندهای صحیح معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را
سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه دیگر راه یکماه راه اسب دونده
اسب نجیب عربی و پایه‌های بعضی از زبرجد است و بعضی از زمرد و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی
از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آن درجه را در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها مثل
ماه باشد در میان سایر ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه او است پس منادی
ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده
باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و آن لوای حمد
است و بر آن لوا نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند که اینها دو ملکند
که ما اینها را نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بالای درجه منبر
روم علی یک پایه از من پست‌تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا
حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب است محمد
و این ولی است علی بن ابی طالب خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ باو ببندد پس حضرت رسول
فرمود که نماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد
و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود
و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بنزد من آیند از جانب خدا یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان بنزد
من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبو خوشروی که پروردگار
تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس گوید بگیر یا محمد من گویم قبول
کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بدهم اینها را ببرادرم علی پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و
بر میگردد پس مالک خازن جهنم می آید و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است روی تو و قبیح
روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار که من کلیدهای جهنم را برای تو بیاورم پس گویم قبول کردم از پروردگار خود
و او راست حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بان بدهم بسوی برادرم علی پس مالک کلیدها را بعلی میدهد
و برگردد پس علی بیاید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهار آنرا بدست بگیرد و در وقتیکه صدای زبانه آتش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت
رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی گوید که قرار بگیر ای جهنم
ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس بدرستیکه جهنم
در آنروز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب
چپ برد اگر قسمت کننده بهشت و دوزخ است و روایت کرده است علی بن ابراهیم از حضرت صادق که چون روز قیامت شود محمد را طلبند
و حله گل رنگی باو بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم را طلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش
باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین را طلبند و حله گل رنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسمعیل را
طلبند و حله سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن را طلبند و حله گل رنگی بپوشانند و از جانب
راست حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس حضرت امام حسین را طلبند و حله گل رنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن باز دارند و هم چنین سایر
ائمه را طلبند و حله‌های گل رنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را طلبند و در برابر ایشان باز دارند
پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان او و شیعیانش و بی حساب داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزة و افق
اعلی که خوب پدری است پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادری است برادر تو و او علی است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو
جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند که از نسل تواند فلان و فلان تا جمیع ائمه را نام برد
قائم تمام میبرد و خوش شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریه او ایشانند فایزان و رستگاران
پس امر کنند که همه را به بهشت برند چنانکه حق فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردید
و بعضا بر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند حضرت امیر بر آن منبر بالا رود و از جانب راست

او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق
این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و از عیاشی روایت است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار
پایه داشته باشد و علی بیاید و لوای حمد بدست داشته باشد بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که از شیعه او است داخل بهشت کند
و هر که را بشناسد که شیعه او نیست داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست که میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان
که علی است و امامان از ذریه او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است
یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را و اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که این چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی
جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده است عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که هر کس ترا ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من بان وعده
چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و در دست من دهد
و بگوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بگویم که بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست‌تر بایستد لوای حمد را بدست او بدهم
پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک
خازن جهنم بیاید و بگوید که این آن مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود و داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریه خود را و دشمنان
امت خود را در جهنم پس آنها را بدامن علی میگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را اینست
معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا گویم بر خدا ثنائی که احدی
پیش از من نکرده باشد پس ثنا گویم بر ملائکه مقربین پس ثنا گویم بر انبیا و مرسلین پس ثنا گویم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا
کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید
دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دخترم بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد هفتاد هزار حوریه بر دور
او در آیند چون بدر قصر خود برسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست
گوید که این برادر منست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این نمودم
بتو آنچه امت پدر تو با او کردند که نزد من از برای مصیبت تو گنجی ذخیره کرده ام نظر نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و
فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد
شود اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوهناک نمی گرداند
ترس بزرگ روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه و عیون اخبار الرضا از حضرت رضا از آبای طاهرین او
روایت کرده اند که رسول خدا فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد
شقه است که هر شقه از آن بزرگتر است از آفتاب و ماه و در علل روایت از حضرت امام زین العابدین از آبای طاهرین او کرده است که رسول بعلی گفت که تو اول کسی
بودی که داخل بهشت شود و حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت بشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در
دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا میبینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از
او است از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس منقولست که رسول فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال
و گفت یا محمد خدا ترا ندا میکند و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارنده حجت من است عذاب نمیکنم کسیرا
که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسیرا که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول
فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از ماه و آفتاب است و من بر کرسی از کرسیهای
رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت
برداشتن آن علم را دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است و در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود خدا علی را چندان قوت کرامت فرماید
مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب
اهل بهشت است هر اینه علی را مثل آن صوت میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل میآشامد علی و شیعیانش و از نزد خدا امر
است که در روز میکنند اولین و آخرین و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق یوم ندعوا کل اناس
بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان با نام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر را با اصحابش و امام حسن و امام حسین

با اصحاب ایشان و هر امامی با اهل زمان خود طلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند بسوی
بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس از نوفل پرسیدند که اگر اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند پیشوایان
از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که امت من بر حوض کوثر بر من وارد
میشوند به پنج رایت اول رایت عجل است یعنی ابوبکر پس من برخیزم و دست او را بگیرم چون دست بدست او رسد رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش
مضطرب گردد و هر کس با او متابعت کرده باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت کردید بعد از من در دو چیز بزرگ که میان شما گذاشتم گویند اکبر را یعنی
قرآن مجید تکذیب کردیم و پاره کردیم و با اصغر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند تشنه لب بجانب
جانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با او باشند
و ایشانند بهرجون بودند شنیدند که گفت ... را کم کرده اند و فسق کردند بلکه دین ما را فاسد کرده اند و حق را باطل کرده اند و ایشان کسانی اند که غضب میکنند از برای
دنیا و راضی میشوند از برای دنیا سخن و علاقه ایشان از برای محض دنیاست چون دست او را بگیرم رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش
مضطرب شود و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را تکذیب کردیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و حق ایشان را
پس گویم شما نیز بجانب شمال بروید پس ایشان تشنه و با رویهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت سامری امت من یعنی عثمان
وارد شود با اصحابش و هر کس از امت من که بر طریقه او باشد و احوال ایشان و سؤال من از ایشان مثل سابق باشد پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای همه
کسی باشد از امت من که بر حال ایشان شود پس او را بگیرم رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب شود و اصحاب او
مثل او شوند پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگ را نافرمانی کردیم و مخالفت نمودیم و کوچک را معاونت کردیم با دشمنان
او و قتال کردیم پس گویم بروید بجانب شمال پس برگردند تشنه و با رویهای سیاه پس امیر المؤمنین و امام پرهیزکاران با رایت او وارد شوند و رویهای بعضی از ایشان
مانند ماه تابان باشد و بعضی مانند ستاره درخشان باشند و در حدیث دیگر نقل کرده که حضرت امیر معقل را گواه گرفت که رسول خدا چنین فرمود و حق فرموده است
انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتابست و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی
گفته اند کثرت اصحاب و اتباع امتست و بعضی گفته اند بسیاری فرزندانست از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعتست و مشهور میان مفسران آنست که حوض کوثر است و احادیث بسیار
از طریق عامه و خاصه بر این مضمون وارد شده و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از انس روایت کرده اند که چون سوره نازل شد رسول خدا بر منبر برآمد
خواند چون از منبر فرود آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از شهد شیرین تر و در کنارش قبهای از مروارید
و یاقوت و اردو میشوند بر آن نهر مرغان سبز چند که گردنهای ایشان مانند گردنهای شتران است گفتند یا رسول الله چه نیکو مرغانند فرمود که میخواهید خبر
دهم شما را به نیکوتر از اینها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق و از حضرت صادق منقولست که نهریست در
بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داده بعوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من آن را بمن خیر بسیار در آنست و آن حوضیست که امت من
امت من بر آن وارد میشوند در قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من برانند من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گویند تو نمیدانی
که ایشان بعد از تو چه بدعتها کردند بسند معتبر از مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت امام محمد باقر منقولست که
قیامت شود خدا جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارد ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکند و نفسهای ایشان شدید گردد
بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خدا و نشنوی مگر صدای پای آهسته پس منادی ندا کند از عرش که کجاست پیغمبر امی
محمد بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همه مردم رود تا برسد بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله و صنعا بوده باشد پس حضرت امیر را طلبند و در پهلوی
آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را که وارد کنند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را
بسبب گناهان ایشان دور میکنند گریه کند و گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد که بسوی او گوید یا محمد بسبب گریه تو حضرت گوید چگونه
نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس خدا فرماید که ایشان را ای
محمد بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ملحق کردم ایشان را بهر که دوست میداشتند از ایشان را در زمره تو و ایشان را وارد کردانیدم بر حوض تو و قبول کردم شفاعت تو
را در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود که چه بسا مرد و زنی که در آن روز گریان شوند که ندا کنند یا محمد یا علی و کسی نیست در آن روز که اعتقاد
بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد و دشمنان ما داخل شوند و با ما بر حوض وارد شوند و جمیع این مشایخ بسند کالحق از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت
امیر از رسول خدا سؤال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش الهی سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه هایش
زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفرانست و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایه هایش در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر
زد و گفت یا علی این نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود که حق تعالی نهری از برای من در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر

عرش است و بر آن هزار و هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره که اهش از زعفرانست و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و زمینش از مشک سفید
تر است و بر آن هزار اثانست برای من و امت من از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا
منقولست که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نکرداند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا شفاعت مرا
باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته
است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت
پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابیطالب که او ساقی حوض منست دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد
دوستان خود را هر که از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد بود و هر که نیاشامد هرگز سیراب نخواهد شد و هر که از آن یکشربت بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت امیر فرمود که من و رفیقان من و فرزندان حضرت رسول خواهیم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسیکه اراده
داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی هست از برای اهل مودت ما پس سعی کنید در
آنکه ما را بر حوض ملاقات نمائید بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود را و هر که یکشربت از آن بیاشامد
هرگز بعد از آن تشنه نشود و حوض ما مملو است و دو ناودان بر آن میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران
روئیده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر منقولست که فرمود بهمین دو دست کوتاه
خود دور میکنم از حوض رسول خدا دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری مرویست که وارد میشود بر حوض
من جمعی از امت من که ایمان ایشان پاک باشد و دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه صحیح باشد و نیتهای ایشان انقیاد کنندگان باشند حتی
بعد از من که علی است ... که با ایشان داد بیاشامید ... با ایشان گرفت ... که علی دور میکند از حوض کسیرا که از شیعیان
او نیست چنانچه عرب صاحب جرب از دست اشترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که منم مهتر و سید انبیاء و
مرسلین و بهتر از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیاء و مرسلین اند
و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایست و من از همه پیغمبران اتباع بیشتر دارم
در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه
من بر حوض من در آن روز خلیفه منست در دنیا گفتند کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی دوستان
خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت کند
او را در فردا بر حوض من وارد میشود و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت او را
نه بینم و او مرا نبیند و او را از پیش من برانند از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک
روایت کرده که رسول خدا فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهریست در بهشت که عرض و طول او ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز
تشنه نمیشود و هر که از آن وضو بسازد هرگز ژولیده مو نمیشود و نمی آشامد از آن کسیکه پیمان مرا بشکند و نه کسیکه اهل بیت مرا بکشد از حضرت رسول پرسیدند
که علی هرکه از شیعیان او باشند از آن ... و روایت کرده احمد بن حنبل در فضائل نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیارات بسند معتبر
از مسمع کردین منقولست که حضرت صادق فرمود که کسیکه دل او بدرد آید از برای مصیبت ما در حین مرگ خوشحال میشود و فرحی که در دل او
بهم رسد نزد حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدیدن او تا آنکه او را وارد شود چشاند از لذتهای انواع خوردنیها که نخواهد
از آنجا جدا شود و هر کس از آن یکشربت بیاشامد هرگز تشنه نشود بعد از آن و تعب نکشد هرگز و آن برودتش مانند کافور و بوی مشک و طعم زنجبیل
دارد و از عسل شیرین تر و از مسکه نرمتر و از آب دیده صافی تر و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت میآید و مینا میکند بر نهرهای بهشت همه
میکند و بر روی سنگ ریزه های مروارید و یاقوت جاری میشود و در آن قدحها زیاده از ستارهای آسمانست و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس
کرده میشود ... از طلا و نقره و انواع جواهر است کسیکه از آن بیاشامد بر روی او هر بوی خوشی میکشاید تا آنکه میگوید که چه بوی اکرمی ... جمع
میکرد کاشکی مرا بدل این ... که بمن نمیخواهم که این مکان را تبدیل کنم و آنکه از آن حوض سیراب میشود هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاکر
بنظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را لیکن بحسب متابعت ما از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت
امیر ایستاده است در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج ... دشمنان ما را بآن عصا میزند پس یکی از ایشان گوید که ما نیز از شهادت
داشتیم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی او من بیزاری میجوید حضرت فرماید که برو در پی
بسوی آن کسیکه او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی و از او سؤال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود در نزد تو و بهترین خلق شفاعت نمیکند

ملال شدم از تشنگی فرماید خدا تشنگی ترا از یاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک آید و حال آنکه دیگران نزدیک
حوض نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع نموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهلبیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا میگفت
و ترک نمینمود چیزی چند را که غیر او مرا آنها جرات نمینمودند از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت
بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادات باطل خود و دین داری خود و از برای اینها مشغول کرده است نفس خود را ابان از یاد
کردن مردم دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر و عثمان
بر همه کس پس باین اسباب نزد حوض میاید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا کردیم و اما شفاعت پس
بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در ضروری دین اسلام است که رسول خدا ص را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه از برای
جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند
و بس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه
معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم اولست یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند هم چنانکه بر خدا وفا
حتمست که وفا کند وعده ثواب را واجبست که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه
که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه
زهرا و ائمه هدی برخصت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت
خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا ص روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود
و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را
که شفاعت کنم امت خود را روز قیامت و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند
نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا منقولست که رسول خدا ص
فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من
و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم پس چه معنی دارد قول خدا که و
لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت
نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان و مومنان
و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و موید آنست خبری که روات اصحاب ما از حضرت رسول ص روایت کرده اند که
حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد
کمتر مومنان کسیکه کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت
بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و نفی بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک
شفاعت نیست مگر کسیکه نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند
مگر کسیکه خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء اند و اوصیا و صلحاء و شهدا و علما و مومنان چنانکه در اخبار وارد
شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده
که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند
نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمومنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم
شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتیکه لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود
گفت ای پدر بزرگوار اگر ترا در آنجا نبینم در کجا بجویم فرمود در نزد حوض کوثر در وقتیکه امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در
آنجا نیابم فرمود در نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا امت مرا سالم بگذران گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد
میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر ترا در آنجا نیابم فرمود که نزد کنار جهنم مرا طلب کن در وقتیکه منع کنم شراره و زبانه او را از امت
خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت
رسول ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان بدهان ایشان برسد و
عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت

کن از برای ما نزد پروردگار خود و گوید مرا گناهی و خطیئه هست در روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح چون بنزد نوح آیند ایشان را
بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبری بعد از خود کند تا بحضرت عیسی رسد او گوید با من بیائید و ببرد
ایشان را بنزد محمد ص چون بنزد آنحضرت روند گوید بیائید با من تا ببرد ایشان را بنزد دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار
در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم
اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق ع فرموده است که چون
روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند
پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس رو بمحشر روند گروهی که روی نور ایشان زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها
پیغمبران خدا اند ندا از جانب حق تعالی آید که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند
که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند که پس کیستند ندا رسد بایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید
شما چون بپرسند گویند مائیم ذریه رسول الله مائیم اولاد علی ولی الله مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب
حق عز و جل بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در
علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما
ملحق میگردید بما در روز قیامت ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد [illegible] از جانب
چپ و بهشتی از جانب راست پس دوستان خود را داخل بهشت میکنید و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق ع روایت
کرده است که هر که انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را و سوال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند صحیح از آنحضرت و پدر
بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما البته شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را
مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس
کاش ما را بازگشتی در دنیا میبود پس میبودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و گفت
ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش
متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است اینکه شکم و فرج خود را از حرام باز داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج
خواهی شد بشفاعت محمد ص وای بر تو آیا شفاعت میباشد از برای کسیکه مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و
آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسول ص را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی
خواهد بود در شیعیان خود و ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مومنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم
قبایل عربند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمتی در بر من دارد مرا از سرما و گرما نگاه داشته
است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یک در آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در
شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پر
وردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هر که ولایت و محبت ما را داشته باشد پس ناگاه از میان
عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان و کسیکه محبت من داشته
باشد و یاوری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا گفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در
دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت داده و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهلبیت نباشد
و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما بیند مرد دیگر را که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون
بر او بگذرد گوید ای فلان من در دنیا بتو نیکی میکردم و حاجت ترا بر میآوردم آیا امروز جزائی برای من نزد تو هست پس مومن بملکی گوید
که بر او موکل گردیده است که دست او را بردار پس خدا امر کند ملک را که امان مومن را اجازت کند و او را رها کند و ایضا بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند برای دوست خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و
پیغمبران مرسلین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که
چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست
و شفاعت کن مردم را بسبب نیکی که ایشان را کرده و بروایتی دیگر عابد را میگویند که تنها مرد نیکی بودی تو اما همت تو مقصور بر خودت

بود برو به بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی باش هر که از علم تو منتفع شده او را شفاعت کن و ببر به بهشت
و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر گفت بحضرت باقر گفتم فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت
جده خود فاطمه که هرگاه به شیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت
شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس حقتعالی فرماید که خطبه بخوان
پس خطبه بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب
منبری از نور بگذارند در میان منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای ایشان باشد پس حقتعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک
از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسر من و دو فرزند
زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیوة من منبری از نور و با ایشان بگویند خطبه بخوانید پس خطبه بخوانند که احدی از انبیا و مرسلین
مثل آنها نشنیده باشد پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه
دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حقتعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین گویند که کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حقتعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین مقرر داده ام ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیدها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه از ناقهای
بهشت که دیباها بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن
سوار شود و حقتعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر
بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب نماید حقتعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات
چیست گوید پروردگارا میخواهم قدر من در این روز دانسته شود حقتعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل
او محبت تو یا محبت یکی از ذریه تو باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز
بر چیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حقتعالی بدل
ایشان افکند که روی بعقب کنند حقتعالی فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را
شفیع کردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواهیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و
نظر کنید هر که شما را دوست داشته از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده
از برای محبت آنحضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت فرمود والله باقی نماند در محشر مگر شکی کننده یا کافری یا
منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم درآیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا
برمیگشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند اگر بدنیا برگردند
عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن منع کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید و اشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت
امام محمد باقر که من همیشه شاد ادم که همه همسایه ها را بعمل میاورد حتی نماز را ترک میکند و زیاده از کارهای نیکو حضرت فرمود که سبحان الله و بسیار
عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که ناصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است
و هر بنده که تردا و مدکور شوند اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر
آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبول است برای او و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از
برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت پس شفاعت میکند از برای او پس حقتعالی
میفرماید که من پروردگار تو ام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آنرا داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد
و کمتر مؤمنی از جهة شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته
باشد فصل بیستم در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی
جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در احادیث معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر
و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی
از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت ائمه
معصومین از ذریه اوست و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و صراط

فصل در بیان صراط

مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنستکه آن حق است و آن جسر جهنم است
و بر آن مرور جمیع خلایق واقع میشود چنانچه حقتعالی فرموده است و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی هیچ کس از شما نیست مگر
آنکه وارد جهنم است پروردگار خود حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند پس هر که ایشانرا در دنیا
شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول بعلی گفت یا علی چون روز
قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسیکه برات بولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط
بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المؤمنین و ائمه را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی
بهشت در روز قیامت بمنزله جسری است که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطیکه رسول خدا از جانب راست آن می ایستد و امیر المؤمنین
از جانب چپ و ندا از جانب خدا بهر دو می آید که بیندازید بجهنم هر کافر و معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طریقه یعنی چند قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر و بعضی میگذرند مثل
برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشانرا آتش میگیرد
و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد و جیء یومئذ بجهنم یعنی
بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حقتعالی اولین و آخرین را
در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صداهای در هم
شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حقتعالی مردم را تاخیر کرده است
برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان
خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا و جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که
امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک
قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم بر مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند
از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه که نجات یافتند نماز ایشانرا نگاه میدارد و از این عقبه نجات
یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باینست بحقتعالی فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه
پروردگار تو بر سر راه است تا در کمین کاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپایش لغزیده بپای دیگر خود را
نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل خود و سالم بدار و
بلا امت بگذران ایشانرا و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت
خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل
خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است علمهای بندگان خود مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد
و عدالت الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و در روایت کثیره از صله رحم رعایت آل محمد و از امانت عدم خیانت
در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه
گوئیم اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست
که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راهیست بسوی معرفت خدا است و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت
صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجبست هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است
و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری در تفسیر صراط
مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنستکه غلو نکنند در حق ائمه و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در
دین حق و میل بباطل نکنند و در آخرت راه مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن ایضا در معانی الاخبار از آن
حضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طریق عامه
از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حقتعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش
سه هزار ساله است که هزار ساله بزیر میروند و هزار ساله بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار ساله بالا میروند و من

اول کسی خواهم بود که از عقبه قطع کند و دویم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچ کس از عقبه ایمن قطع نمیکند مگر محمد و
علی بن ابیطالب و اهل بیت و روایت در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این یوم لا یخزی الله النبی که فرموده است یعنی
عذاب نمیکند محمد را والذین امنوا معه یعنی عذاب نمیکند انهارا که با او ایمان اورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر
یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم یعنی روشنی هدایت بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش
روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقبات میگذرند پس اهل بیت محمد و ال محمد یکدسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق
جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بنهاد دست و پا و گروه دیگر
مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگذرد
در میان هودجی از زمرد سبز فاطمه با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور بروند مانند برق شیخ
در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط بر جهنم نصب کنند نگذرد بر ان
مگر کسیکه نامه رخصتی داشته باشد که در ان ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باینست قول حقتعالی وقفوهم انهم مسئولون
یعنی و باز دارید ایشانرا بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول
خدا روایت کرده است که چون حقتعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید
دیدهای خود را تا فاطمه دختر پیغمبر که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را برهم گذارند بغیر محمد و علی و
حسن و حسین و طاهران از اولاد ایشان که محرم انحضرت اند و چون داخل بهشت شود جامه انحضرت کشیده باشد بر روی صراط یک
طرفش در دست انحضرت باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان
فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشهای جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر انکه بچسبد بتاری از تارهای
ان تا انکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در انجامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند ببرکت انحضرت از اتش جهنم و کلینی
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از انکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت
پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حقتعالی فرموده است که در روزیکه مقدار ان پنجاه هزار سالست
و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات انکه بر راه محشر است انستکه هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی
الهی پس بهر عقبه که برسند که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر در ان واجب کرده است او را در ان عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق
خدا در ان واجب از او میکنند اگر بیرون امد از عهده ان بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حقتعالی که او را دریابد نجات می یابد
از ان و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از انچه او در صاحب اسم ان عقبه تقصیر کرده
است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در ان نمیباشد و سعادتی می یابد که هرگز
شقاوت و تعب با او نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبه
نگاه دارند و طلب کنند از او حقی را که در ان تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی
از جانب حقتعالی میلغزد از ان عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از ان و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از انها ولایتست
همه خلایق را نزد ان عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او اگر اتیان بان کرده است نجات
می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک
لبالمرصاد حقتعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است
و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد ان عقبه باز میدارند و از ان فرض سؤال میکنند فصل
چهاردهم در حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحویکه در صریح ایات و اخبار متواتره
وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسیکه مطلقا انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند انهارا مانند فلاسفه بیشک کافر
است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم امثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و انچه در شرع وارد
شده است از تفاصیل انها اما نه در این بدن جسمانی و نه انکه ان بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است
متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در اینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان

در حقیقت بهشت و دوزخ

خواهد

خواهد بود و این مخالف صریح ایات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال
قایل شده اند جواب گوئیم که دو فرق است اول انکه انچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود بدنها نیست در محشر و مستلزم رد ایات
و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دویم انکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام
ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بان جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و بهمین شباهت که اکثر فلاسفه ایشان و جمیع
انچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل میکنند بلکه اینکه روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات معقوله
خود که در این نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و انها که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم
و حسرت اند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده اند و در ظلمات عالم
طبیعت فرو رفته بود ادراک ان لذت و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها برو ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و خبر
از لذات و الام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و الام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و
خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از ان لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال انها
و از الام روحانیه بزقوم و ضریع و جحیم و نار و اشباه انها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدأ و معاد تصریح باین خرافات نموده و در شفا
از ترس علمای اسلام معاد جسمانیرا حواله بصاحب شریعت نموده و کسیکه اندک شعوری در تتبع داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات
واهیه ایشان میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود و جمعیکه اعتقاد باصول ایشان دارند بحسب ضرورت بمعاشرت
مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف انهارا قایلند یقولون
بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت میکنند میگویند
انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم وتابی قلوبهم واکثرهم فاسقون و ایشان باین عقاید
باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذور نیند زیرا که کسیکه قایل باشد که واحد حقیقی صادر نمیشود از
او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید انچه قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم
داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان انها قایل نباشد و خرق
والتیام را در فلکیات محال داند و عنصر اثار را در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بانکه
خدا فاعل مختار است و انچه خواهد میتواند کرد و عالم و ادم حادث اند و بحشر جسمانی و انکه بهشت در اسمانهاست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه
و مساکن و اشجار و انهار و انکه اسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و انکه ملائکه
اجسامند و بالها دارند و اسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می ایند و بالا میروند و انکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس باسمان
رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیاء و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع ان از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت
معتاد و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصای موسی خروارهای چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد که
اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند و یا ایشانرا العیاذ بالله از باب ارباب
حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار شان بر این بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند
و هدایت ایشانرا باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریبتر انستکه جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب
اتیان باداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و
دفع شبهات ایشان در ایند و کسیکه رد و انکار این عقاید نماید از جهات بکر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله
خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسیکه مواد باب این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسیکه انکار کند کافر است اما متکلمان خلاف
کرده اند در انکه بهشت و دوزخ ایا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد انستکه موجودند بالفعل
و در ابتدای خلق عالم انهارا خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست
که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند و از او بسیار بعید است و ایات بسیار دلالت
بر وجود انها در حال نزول قران مثل اعدت للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة الماوی و اکثر احادیث معراج
مشتمل است بر اینکه حضرت رسول داخل بهشت شد و جهنم را با انحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت ادم را بهشت خلد

میفرمایند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از
بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که معراج او را باسمان بردند
عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم
هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد
بود حقتعالی فرموده هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند آن مجرمون
میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا فرمود
که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون
بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هر گاه مشتاق
بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابرهیم روایت کرده است دلیل بر اینکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنست که حقتعالی
میفرماید عندها جنة الماوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مومنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت
نزد آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت
نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم
ایشان را بدور جهنم بدو زانو در آمده و معنی حول جهنم دریاهاییست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار
سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتیکه آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده
است که دو یهودی آمدند از حضرت امیرالمومنین ع سؤال چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود
بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه
کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا ع عرض کردم که یونس
میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت
کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعه ما نیست کسیکه چهار چیز را انکار کند معراج
رسول الله و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا روایت کرده است که کسیکه اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع
و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مومن است حقا و از
شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق شده اند و رسول خدا ص داخل بهشت شد و
جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود هیچکس از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نه بیند و مومن از دنیا نمیرود
تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند
پس در آنوقت قبض روح او میکنند اما جنت آدم پس آن باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبوده و اگر
جنت خلد بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در اخبار وارد
شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمانهاست و زمین و خلاف در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند
وسعت بهشت مثل وسعت همه آنهاست و بعضی گفته اند که آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مولف از اجزا
لا یتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود
و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هر گاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم که بالای
آسمانهای هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانچه در احادیث وارد شده است در وصف بهشت که سقفش عرش
رحمن است و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول ص پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است
پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست پس در معنی حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگر اند
چون روز در جهت اعلا باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و دوزخ تحت ارضین است و عامه روایت کرده اند
که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست گفت بالای
آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هر گاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی
جهنم میکشند و مردم از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب میگوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی باخبار انبیاء ع چنانچه خبر داده اند

باید آورد و تفکر تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما بردارد و با آیات و اخبار اذعان
نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هر گاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بر بالای بهشت بزرگ خواهد بود و
عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر میسازند چنانچه
فرموده است و برزت الجحیم للغاوین چنانچه علی بن ابرهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط
را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی
از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و اوصیا و مومنان خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیاء در آنجا خواهند گذاشت و عرش
را بر وجهی که حکما گفته اند فلکی مراد نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مربعست و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار
سال است با اینها موافقست و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانچه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید
همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت و مکانها بهم رسید و آن مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام میرسانند و استحاله این نوع از خلا
معلوم نیست و بر تقدیریکه محال باشد ممکن است که حقتعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسیکه دست از قواعد و اصول فاسده حکما
که مبنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در آنها چنانچه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست
والله الموفق للخیر و الصواب و الیه المرجع و المآب **فصل یازدهم** در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده
است و اعتقاد باینها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت الا الموتة الاولی اگر نقل کلام
اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق و جمعی
تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمیچشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت
پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و ماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند
و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و حسد
و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس آنچه حقتعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه
اعلی نیز بدیدن اهل مرتبه ادنی میآیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه آنها در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد
و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا
بعضی از مردم مطعومات پست را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه اشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن
است در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مرتبه دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند چنانچه فرموده است و لهم فیها ما تشتهیه
الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف میباشد اما در روایات معتبره وارد شده است که اهل
درجه سافله بدرجه عالیه میروند دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافت نمیباشد و بعنوان عرق خشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را
نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بد اخلاقی که عادت زنانست نمیباشد
و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و شب در بهشت نا آفتاب و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع آفتابست و
تا ابد چنین میباشد و شراب را باین تفسیر کرده اند و شرابی نیاشامند بول و قی و طعام میدارد و لغو و فحش و دشنام باو نمیباشد و شراب بهشت هیچیک
از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذ میباشد و از دست
غلامان خوش لقا و مصاحبت حوریان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت این ایشان فرموده است که بر کرسیها بافته از
مفتول زر بر جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده روی بروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره
در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع بهم نمیرسد و عقلشان زایل
نگردد و میوها از برای مردم هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب مرغ هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندام سیاه چشمان
مانند مروارید نا سفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن گناهی باشد
مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن لطف کرم خداوند کبیر را که با این ذره های حقیر و بنده های سراپا تقصیر چه مهربانی
سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را بچه شایانی آراسته فرموده و بعوض عمل ناقصی که بالطف و توفیق
و اسباب و آلات و ادوات افزوده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف بعمل آمده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودان
از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک و له الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر مرتفعست

زیرا که لذت از سیر نهرها و گلها و سبزها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را
احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند باسانی فرود میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی خندقیکه در زمین بکنند بلند میشوند
بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشود و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبد الله بن علی روایت
کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا رسیدم و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا
که حصار بهشت یک خشت آن طلا و یک خشت آن نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت
سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه
آن چیست گفت باب الصبر در کوچکیست و یک لنگ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین
این دو مصراع پانصد ساله راه است و آن از خوشی و ناله هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی
خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن میآورد و اما باب بلاء از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسیکه از این
در داخل شود و اما در بزرگتر بیرون داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع اند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس
گیرندگانند باو و چون داخل بهشت شوند بر کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صفا و کشتیها از یاقوتست و آنچه کشتیها را بآن
حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد
گفت جامهای سبز ندارد از آنها نوری هست از پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت
جنة المأوی است گفتم آیا در وسط آن بهشت بهشتی دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخست
و سنگ ریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنة الفردوس و آن حصارش از نور است و غرفهایش از نور
پروردگار عالمیانست و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوشروها و گفته اند ایشان زنان دنیا اند
و بهترند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصداهائیکه خلایق
مثل آن نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمیکنیم مائیم خیرات حسان دوستان
شوهران کرام چون حوریان این سخنان میگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید مائیم روزه
دارندگان و شما روزه نداشته اید مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب
میشوند و تفوق کنند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل
بهشت شوند آیا در بهشت آن زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که خدا حاکم عادلست اگر مرد افضل از زن باشد مرد را مخیر میکنند اگر اختیار
او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست آن زن او نخواهد بود و اگر زن از مرد بهتر باشد زن را مخیر میگردانند اگر زن مرد را اختیار کرد شوهر او
خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید در پایین تر از این
تا از آن بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال
میباشد راوی گفت که دو مؤمن داخل بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود
که آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد که پست تر را زیارت کند و آنکه پست تر است بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از رتبه اوست ولیکن اگر
خواهند یکدیگر را ملاقات نمایند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضاً روایت کرده است که علاء
ابن سبابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه که میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند میگویند چون میشود
که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان والله که ایشان با دوستان خدا در یک مکان در یک
بهشت نخواهند بود راوی گفت که ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمود نه والله
اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حلقه
دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا آویخته است چون حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابرهیم روایت کرده است
که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان
جنین است که در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط ندارد و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
داخل بهشت شدم دیدم ملکی چند عمارت میسازند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و گاهی دست باز میدارند پرسیدم که چه
دارد که گاهی میسازند و گاهی دست باز میدارند گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن سبحان الله و

الحمد لله

الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه دست برمیدارد ما دست برمیداریم و عیاشی و ابن بابویه و دیگران بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر
آنکه در خانه او شاخی هست از آن درخت و خواهش چیزی در خاطر آن خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای آن حاضر میکند و اگر سوار
تندروی در سایه آن صد سال تاز دارد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود ببالای آن درخت
نرسد و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلها بیرون میاید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و
بال دار بیرون میاید که سرگین و بول ندارند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی
که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید
که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی
ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در بهشت غرفه چند هست
که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند
و بهر کس برسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامیکه مردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی روایت کرده است که ام سلمه از حضرت
رسول پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آنها شوهر خواهد بود حضرت فرمود ای ام سلمه او را آن
شوهر میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابرهیم از حضرت
صادق بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت که اصلش در خانه امیر المؤمنین است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن
هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول فاطمه را میبوسید عایشه را بد آمد و گفت این شوهر دار را چرا اینقدر میبوسی حضرت
فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت
من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضاً بسند
کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی
بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزلت کسی است که
اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند همه ایشان را از طعام و شراب نفقه دهد نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او ست چیزی کم نشود و
کمترین اهل بهشت بحسب منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست تر شود با همه اندرون از زنان و
خدمتکاران و میوها و نهرها در نظر او در آید و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجای میاورد پس گویند
سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول ندیده باشد گوید پروردگارا
این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اگر اینرا بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوئی نمیکنم چون داخل حدیقه
شود مسرت و شادی او مضاعف گردد و شکر حق تعالی را بکند پس در آنحال دری از جنة الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر در آنجا
دیده بود مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان
ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دختران روییده است
هرگاه مؤمن بیکی از آنها بگذرد و او را خوش آید او را بگیرد و خدا بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمن
هفت هزار دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و هفت زن از حور العین گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمن هفت هزار
باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت
که شعاع بدن آن از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد و
جگر مؤمن آینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با آنها بحلاوت و غنج و دلال خوانندگی
کنند بهتر که اهل دنیا که خلایق مثل آن نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیمیریم مائیم ناعمات که هرگز آزرده نشویم مائیم
اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بیرون نرویم مائیم خشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال
کسیکه ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما در میان
آسمان و زمین آویخته شود همه را مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ
خلقی نیافریده مگر آنکه از برای او خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی

ندا کنند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم پس منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند و بایشان
بنمایند و بگویند که اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد باید اهل
بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل
خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و نعمتهائی که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل
شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد باید در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس
منازل اهل جهنم را با اهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حقتعالی اولئک
هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی
بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب
که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائیکه موجب
روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندگان مومن خود در هر روز جمعه
چون روز جمعه شود حقتعالی بفرستد بسوی مومن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر دروازه بهشت رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که
داخل بهشت شوم بر فلان مومن پس دربانان بنزد مومن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مومن
بازنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندیکه بهشت را از برای تو مباح کردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از
این نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله ها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چه گذر دارد
نور آن حله ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حقتعالی
فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود
از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق ندا بایشان رسد که مضاعف کردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای
ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی قول حقتعالی فرموده است و لدینا مزید و بدرستیکه شب جمعه شبی است نورانی
و روز آن روشن و درخشان است پس در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون
مومن برگردد بهر چیزی که بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندیکه مباح کردانیده است برای ما
بهشت را ای آقای ما هرگز ترا باین نیکوئی ندیده ایم مگر این ساعت گوید این بسبب آنستکه نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر
نمیبرند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سوال کنم از شما چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سوال
کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست امر میکند حقتعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت
صدائی چند ظاهر میشود که هرگز خلایق مانند آن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضیست از برای کسیکه در دنیا از ترس
خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حقتعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده ای بر آن اشراف ننموده است و
مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن بوی خوش را و اینست که حقتعالی میفرماید فلا
تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که از حضرت رسول سوال کردند از تفسیر
قول حقتعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزیکه محشور کردانیم متقیان را و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این
گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشانرا و مخصوص کردانید و اعمال
ایشانرا پسندید و ایشانرا متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندیکه حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها
بیرون میآیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقه های عزت که بر آن جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای
آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارهای آنها از ارغوان و پرواز کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر با هر یک از ایشان هزار ملک و از پیش رو و
از جانب راست و از جانب چپ ایشانرا ابر رحمت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگ از آن هزار کس را سایه کند و در جانب
راست آن درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان شربتی از آن بیاشامند پس پاک کند حقتعالی دلهای ایشانرا از حسد و
بریزد بآن موهای بدن را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حقتعالی و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانند بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه
پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن آب عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیمیرند
هرگز پس ایشانرا باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم کردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند

پس خداوند

پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای
من از ایشان و واجب کردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشانرا ملائکه
بسوی بهشت چون بدر دروازه بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که خدا برای دوستان خود در
قصرهای جنان مهیا کردانیده آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان
خدا پس درهای بهشت برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید
چه بسیار مشتاق بودیم بشما و ملاقات شما و دوستان نیز بایشان چنین گویند پس علی از رسول خدا سوال کرد از تفسیر قول حقتعالی لهم
غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفه هاست که از بالای آن غرفه هاست پس فرمود که از برای چه بنا کرده اند این غرفه را یا رسول الله حضرت فرمود
که یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد سقفهای آنها از طلا است و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه
هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه ها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا و رنگهای
مختلف و میان آنها ابر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حقتعالی و فرش مرفوعة و چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در
بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حله های طلا و نقره و در اکلیل در زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپو
شانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حقتعالی فرموده است که
زینت میکنند ایشانرا در بهشت بدستبندها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت
آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در بهشت بمنازل خود رخصت طلبد برو ملکی که موکل است به بهشتهای او که تهنیت و مبارک
باد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر
تخت خود و زوجه حوریه او مهیا است و مهیای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه
خود بیرون خرامد بجانب او و دور او کنیزان او بر گرد او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته
باشند بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش نعلین از طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید
و بندهای نعلها از یاقوت سرخ پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق آن حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز
تعب و مشقت نیست مخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند
پس مومن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشند تو ای ولی خدا حبیب منی
و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای
تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه با او چون باول دری از درهای بهشتهای آن مومن رسند گویند بملکی که موکلست بر آن در که رخصت بطلب
از برای ما بر ولی خدا و ندیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام
کند و میان ملک و حاجب باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از
او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است
و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب برود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم برود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشانرا اعلام
کند که رسولان خداوند جبار بر در ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند و او را اعلام کنید که ایشان بر در
ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون بولی خدا عرض کنند رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته
باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها بگشایند و بر هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار
را برسانند و اینست معنی قول حقتعالی و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد در سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس
نیکو آخر خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حقتعالی و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا یعنی که بر بینی آنجا خواهی
دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این اشاره است بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه
رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و میوها
نزدیکست بایشان چنانچه حقتعالی فرموده است و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان
آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی چنانچه گفته اند که اگر بر خیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر

بتشبید شاخها سر بزیر آورند تا دست مؤمن بآنها برسد و اگر بخواهد و بر آید حضرت فرمود که چنان شاخها شود چند میوهها بر ایشان که از نسبکر اسنان
و نزدیک باشند با ایشان مؤمن هر نوع از میوهها که خواهش کند بدهان خود بچیند و در وقتیکه تکیه کرده باشند و انواع میوهها با و خطاب کنند
که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آن دیگری را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنتهای بسیار هست بعضی را او بست کرده و بعضی را او
بست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد بخورد نفس او در آن وقت خواهش میکند برای
او حاضر میشاند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند و ظل ممدود یعنی
در هوائی مانند طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و هر مؤمنی هفتاد زوجه از حور دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن
یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکند بر یکدیگر
و گاهی تکیه بر تخت کرده باشد شعاعی از نوری او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا گرفت شاید جناب مقدس
الهی متوجه من گردیده است و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران با و گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه
بانوار او باشد بلکه این نور از حوریست از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت
ملاقات تو برای و غالب شده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و این شعاعیکه تو دیدی و نوری که شعاع
کرد از سفیدی و لطافت و صفای و صفا دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار
غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته پس از خیمه بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد بر نگهای مختلف بافته بطلا
و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر ساقهای پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد
و عرض ما بین دو شانهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره و مملو از مروارید و
یاقوت و زبرجد بر او نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر فرمود که بهشتها که در قرآن
مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوف اند باین بهشتها از برای مؤمن
میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش اینستکه بگوید
سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواسته است آنکه طلب کند از ایشان با امر بآن کند و اشاره اینست آنچه حقتعالی فرموده است
دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت با ایشان سلام است که بر ایشان میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله
رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند که الحمد لله
رب العالمین اما قول حقتعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند میآورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان
سؤال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین
از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که چون حقتعالی بهشت را خلق کرد
خشتی از آنرا از طلا و خشتی از آنرا از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگریزهاش از مروارید و خاکش
زعفران و مشک ناب پس با و گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نیست و قیومی که همه چیز بتو قائم است و نیکبخت
قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال خود و ارتفاع منزلت
خود که داخل تو نمیشود کسیکه مداومت بشراب کند و سخن چین باشد و سخن چینی و نه دیوث و نه شرطه ظالمان و
نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه انکار قضا و قدر حقتعالی کند یا کسیکه بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود که بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزیکه حقتعالی خلق کرده
است آنرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزیکه آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه
ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنان و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر
بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حقتعالی میفرماید
که در روزیکه بگوئیم جهنم را که آیا پر شدی و گوید که آیا زیاده هست علی بن ابرهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حقتعالی جهنم را وعده داده بود
که او را پر کند چون در روز قیامت از کافران و عاصیان پر شود حقتعالی بو سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی
هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حقتعالی در آن روز

خلقی بیافریند که پر کنند با ایشان بهشت را پس حضرت صادق فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و ایضا علی بن ابرهیم روایت
کرده است که حضرت امام زین العابدین فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که حقتعالی خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و
بجای گل میان خشتها از بوی مشک کرد و خاکش زعفران است و سنگریزش مروارید است و درجات آن بعدد آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن
بخواند با و گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت
کرده است که زندیقی که ببرکت حضرت صادق مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه از درخت
جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ
از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی
از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حوریه هر چند
شوهر او بنزد او میرود او را باکره مییابد فرمود زیرا که او از طینت طیبه خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با جسم او مخلوط
نمیشود و در سوراخ چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و حیض و امثال نجاسات آلوده نمیشود پس رحم بهم پیوسته و چسبیده است زیرا
که غیر آلت شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهرش مغز ساقش را از عقب آن
حله و پوست و گوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه اگر کسی از شما در همی را در آب صاف میبیند هر چند عمق آن بیک نیزه باشد گفت
چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت
نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسیکه دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود
بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید
دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که شاید حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از دوستی
میتواند بود که در آن نشاه اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا بیزاری
کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها متلذذ شوند هم چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده
بودند و با ایشان معاندت و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لهذا از آن میبرند و حقتعالی فرموده است نمییابی قومی را که
ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسیکه دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان
ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان یا شرکوبیه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه و فی الجمله شهادت بر اینها غامض بعد
و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر نکرده باشند و اینها وجوه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل
فرموده باشند و الله یعلم و علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت رسول صلعم که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم
که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از شاخهای او هست و بالای آن سبدها هست که
مملو از حلهای بهشت است از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد است و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه
بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامههای اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه اش کشیده شده در عرض بهشت که بقدر
عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و سواره تند رو که در سایه آن صد
سال سیر نماید قطع نمیکند اینست که حقتعالی فرموده است و ظل ممدود و پایینش میوههای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای
ایشان آویخته است در هر شاخی که صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه
نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن برویند چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری شود نهری در زیر آن درخت
که منفجر میشود از آن نهرها چهار گانه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین
و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین
هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حقتعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید
و یاقوت و عطر بهشت و حقتعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و از را در خانه علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت
کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکار است و منفات اهل
بیت است و نماز بسیار میکند و با اینحال مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود با اینحالات او را مانع
میشود از آنکه نماز را در اول وقت فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازههای مؤمنان و زیارت

برادران مؤمن گفتند مانع نمیشود آنحالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطان است و اگر امر زیاده بشود
از برای او پس فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی یعنی حلال و هم در حرام پس حقتعالی
را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر
مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد برآوردند که ای پروردگار ما عفو کن از ما و در گذر
از تقصیر ما و برگردان ما را بآنحالتیکه ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بر آن ساخته که میترسیم بلاهای عظیم گرفتار شویم پس حقتعالی
آنحالت را از ایشان برگردانید پس چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد
بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که چون
روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعیکه داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید که بسوی شما و از
کجا داخل شدید گویند بما کار ندارید ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حقتعالی ما را پنهان داخل
بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آنرا جعفر میگویند و در کنارش در جانب
راستش دری سفید هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد و در جانب چپش دری زردی هست
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابرهیم و آل ابرهیم و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت
پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حقتعالی فیهن خیرات حسان فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود
حوران مخدره مستوره اند که در خیمهای در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند
که دربانان ایشانند و هر روزی کرامتی از خدای عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده
اند که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم میگویند نیکو میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای خیر حضرت فرمود خیر اسم نهریست در
بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون میآید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو طرف کنار آن نهر
دختران هستند از زمین روئیده اند هرگاه که بکنند یکی را بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند خیرات حسان ایشانند
پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیدگان خلق خود و فرات بن ابرهیم
از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا سؤال کردند از صفت قصرهای خدا که در بهشت کرامت
میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگستان از مروارید
و در و یاقوت و خاکستان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب
و نهری از شیر و نهری از آب [illegible] خیمهها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها خیمهها هست که یک قطعه از در سفید که در آن درز
و فصلی نیست حقتعالی گفته است باش بهم رسیده اند و از اندرونشان بیرون و از بیرونشان اندرون مینماید و در هر خیمه کرسی باشد که
دانه نشان کرده باشند بیاقوت و پایهایش زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد
حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از زیر استخوان و پوست و حلی و حلهها چنان نماید که شراب سرخ در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته
باشد هر گیسوئی بدست کنیزی و در دست هر یکی مجمره داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار و لیکن بقدرت
خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذیحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حقتعالی عطا کند او را
بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که ما بین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد برفتار سوار تند رو و در هر درجه شهری
در آن شهر قصری باشد از یک گوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری و قصرها از خانهها و قصرها و غرفهها و حجرهها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها
و حوریان و متکاها و مسندها و خوانها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلهها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون
از قبر بیرون آید از هر موئی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش و از جانب راست و از جانب چپ
او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ
باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا
میدانی این چیست گوید نه شما کیستید گویند که ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزیکه آن تهلیلات را میخواندی و این
شهر و آنچه در آن هست ثواب تو است بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت

روزی در خدمت حضرت امام رضا بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز
غدیر در آسمان مشهورتر است از زمین و بدرستیکه خدا را در فردوس اعلا قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا
و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکستان از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری
از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوهها و بر آن قصر یا درختان مرغان هستند
که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر میشود وارد میشوند
بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حقتعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک
و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی
بر ایشان افشانند بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر روز شود ندا از جانب حقتعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبههای خود بتحقیق
که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است
که هر که لا اله الا الله بگوید غرس میشود از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبتش در مشک سفید باشد مانند پستان
دختران باکره و هر بار آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد و آن به
دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژههای دیدهها او در سیاهی مانند شهپر کرکس بود پس گفت السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق
کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند با آب حیوان پس خداوند جبار گفت باش
بهم رسیدم آفریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب خصال از حضرت باقر روایت کرده است که خدا
میفرماید داخل بهشت شوید برحمت و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که فارغ
میگردانم شما را در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت
عیسی سی و سه ساله و بر زبان محمد با لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل
حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که حقتعالی
فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسیکه بترسد از قیام خدا [illegible] دو بهشت است و او را
حضرت فرمود که مراد کسیست که او را عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر آورد مقام خدای خود را بحساب و ثواب
و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشتند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من
دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست ترند از آنها در فضیلت نه بحسب
نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنة النعیم است و دیگری جنة المأوی و در این چهار بهشت نعمتها است در بستانها مانند
برگ درختان و ستارگان آسمان و بر آن چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه که طولش پانصد سال راه است و خشتی از آن
طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نور است که میدرخشند
و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن میبیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یکساله
راه است بدویدن اسب نجیب و در بصائر فرمود که زمین بهشت بجای سنگریزه نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب کنند
مشک است و سنگریزهاش در و یاقوت و کرسیها از مروارید و یاقوت است و آنچه حقتعالی فرموده است که علی سرر موضونة یعنی
کرسیها بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که میبافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها از بر روی
آن کرسیها زده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشد اما از پر سبک تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه
از غرفههای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حقتعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت
فرمود که مراد بارائک کرسیهای بافته است که حجلها بر آن نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه
رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر بهشت بسیار
خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر
ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلهها و هیچ کم نشود

از نعمتها او وایم از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش از زمرد و مروارید سفید و برگهایش از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای درختها تا پایین خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد و انچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باینست قول حقتعالی که لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبه در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوقها در گردن و دستبند و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و فربه و مکرم و بهر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر برد روهای ایشان نور و بدنهای ایشان حریر پوشاند سفیدرنگ و زرد زیور و سبز جامه بوده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نگردند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایشان باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی انها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعمتهای آن از حیز حصر و تقریر بیرونست و انچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در این رساله جنت و نار ایراد نموده ایم رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بمحمد و اله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و اله شفعاء یوم الدین حقتعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروزان مردمانست و سنگ و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریتست و بعضی گفته اند بتهاست که با عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستیکه انها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمییابد از ایشان عذاب و مهلت نمییابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتشند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی و از حضرت باقر منقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند که یا رسول الله کیستند آنها حضرت این آیه را خواندند که یعنی خورندگان مال یتیمان و فرموده است که هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتیکه همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایین ترند از آتش مفسران گفته اند جهنم را طبقات و درکاتست چنانکه بهشت را درجاتست و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع انچه در زمین است و مثل آن نیز با آن داشته باشند بفدای خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردناک و میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دایم و فرموده است که از برای ایشانست شرابی از آب جوشیده و عذابی دردناک بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم در روزیکه سرخ میکنند آنرا در آتش جهنم پس داغ میکنند بآنها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند اینست انچه گنج کرده بودید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه انچه را که گنج میکردید و فرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده است پس بگویند آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب ابدی را آیا جزا داده میشوید مگر آنچه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و ناامید است هر جبار معاند و از عقب اوست جهنم و باو میاشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه میاشامد و نمیتواند

در بیان صفات و عقوبات جهنم است

فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمیمیرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق فرمود که صدید چرک و خونیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود و از حضرت رسول و از حضرت صادق روایت کرده اند که آنرا نزدیک دهن او برند و کراهت دارد چون پیش روی او برند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعا او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق فرمود که مانند ... از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و انقدر بگریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس از بدنها بهر طرف شود و خون جاری گردد و آنقدر بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست و آنرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده هست از حضرت امیر المومنین روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین تر از همه جهنم است و بر بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین تر از همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درگاه اول جهنم دوم سعیر و سیم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی ششم حطمه و هفتم هاویه است و بعضی گفته اند که آتش هفت دارد و آن درکاتست بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون میاورند ایشانرا و دوم محل یهودست و سیم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است که آنها که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمن طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بانها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازمست پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمانرا بدو زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن هم چنانکه در جای دیگر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشانرا در جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و سلام است چنانچه بر ابرهیم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میگردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادقات آن یعنی سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود زبانه آتش است که پیش از دخول در جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبیکه مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشانرا بریان میکند بد شربتیست مهل از برای ایشان و بد متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها از آتش گفته اند از برای ایشان جامها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میپوشانند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشانرا در آتش و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده را و روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و انصار روایت کرده اند که آتش بر بالا برد ایشانرا تا بالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت صادق منقولست که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانچه جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبکتر است ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار جان خود شده اند در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روهای ایشان میسوزد و روهای ایشان قبیح گردید گفته اند که مانند کله بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین در هم کشیده

باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند که آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما بآنها تکذیب منکر بودید گویند
پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما ما را از این آتش بیرون آور پس اگر ما عود کنیم بکفر
و ضلالت پس ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی فرماید دور شوید با من سخن مگوئید و فرموده است که مهیا کرده ایم از برای
کسیکه تکذیب کند قیامت را آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشان را از مکان دور بشنوند از برای او صدای خشم و ناله اهلش را با خروش
آن و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند وا ثبوراه و واویلاه
ملائکه بایشان گویند امروز ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق منقول است
که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است که ولیکن لازم شده
است قول از جانب من که البته پر کنم در جهنم از جنیان و مردمان همه و فرموده است آنها که کافر شده اند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد
که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند
که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شوید و تفکر
کنید در راه عاقبت خود کسیکه خواهد متذکر شود حضرت صادق فرمود که این سرزنش از برای هیجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی
شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مومنان ذکر کرده است
آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم که گردانیدیم امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید در اصل جهنم
و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای
ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن میآشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که مأوای
ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش که میوه آن در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی است و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند
که در وسط آتش چون میروید حق تعالی جنسی از مار است میوه آن را تشبیه بسر مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح
منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند استغاثه بمالک می
کنند پس ایشان را بسوی آن درخت میبرند و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود بجوش می آید در شکم ایشان
مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند ناگاه از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان میآورند
و چون نزدیک ایشان میرسد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است
که شراب ایشان حمیم است و غساق و بعضی گفته اند که غساق آب بسیار سردی است که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر
هر صاحب نیشی در آنجا جاری میشود و بعضی گفته اند آب چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند که عذابیست که غیر از خدا کسی
نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه بآنهاست و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش هست در بالای ایشان و در زیر
ایشان و فرموده است که گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند
که آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین و احکام الهی گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد
شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است
که ندا کنند که ای مالک میبایست ما را پروردگار تو بکشد در جواب ایشان گوید که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود و ابن عباس گفته است
که بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام گناهکار است که ابوجهل باشد از بابت
که مانند مس گداخته در شکمهای ایشان از نهایت حرارت جوشش آب گرم در دیگ جوش کند گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و بر رو بکشید بمیان جهنم پس بریزید
بر سر او از عذاب حمیم و گویند باو بچش بدرستیکه تو گرامی بزرگواری ... و فرموده است که گویند باو قرین
او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او که اینست آنچه نزد منست نامه اعمال او و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه
و خاصه وارد شده است که خطاب بحضرت رسول خدا و امیر المومنین است که بیندازید در جهنم هر که با کافران کنند معاندت با بعضی دشمنان خود را
داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند که خطاب بدو ملک است که موکلند بکافران و فرموده است که شناخته میشوند
مجرمان کافران بروی سیاهشان پس میگیرند پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند اینست جهنمی که تکذیب آن میکردند
جهنمی که باور نمیکردند کافران که بآتش ایشان را عذاب کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشان را ببینند از دور جهنم صدای عظیم
از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی که بیندازند در جهنم خازنان جهنم

از ایشان

(حاشیه:) ما بین — و فرموده که آن را امتحان گردانیده ایم از برای ستمکاران و رئوس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه بعضی گفته اند ماری

از ایشان بپرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند آمد نذر کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند
اگر ما میشنیدیم و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است که زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خار داری که در گلو
بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست نه باقی میگذارد چیزی از گوشت
و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوع از عذاب را باقی نمیگذارد که بر ایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند بر او نوزده
ملک که خازنان جهنم اند و گفته اند که دیدهای ایشان مانند برق درخشنده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و از دهانهای ایشان آتش زبانه
ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند
گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و هر جای جهنم که خواهد میاندازد و بعضی گفته اند که
بر خصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزانه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش
گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفر اند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید که هر ده نفر از شما یکی از ایشان را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را
کفایت میکنم شما دو نفر را کفایت کنید پس این آیه نازل شد که و ما نگردانیدیم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما ایشان را
بر آیید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند که بکافران گویند که بدروغ میشمردید
پیاپی ما را در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که بر سه شعبه است و سه شعبه از دود با دودی که از جهنم بیرون می آید و بکافر احاطه میکند از بالای
سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند مانند سرا پرده
سه شعبه میشود و در آن هستند تا از حساب فارغ شوند و بعضی گفته اند که سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده بایشان نمی بخشد
و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید
و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان کافران را مآب و مرجع است مکث خواهند کرد در آن حقبها حقبی بعد از حقبی که نهایت
نخواهد داشت و بعضی گفته اند حقبها سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سال است و از حضرت امام محمد باقر منقول است بچندین سند معتبر که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون
می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق منقول است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سال از سالهای دنیا که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسیکه داخل جهنم
شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بمقدار هزار سال است از
سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه از جهنم بیرون خواهم آمد و نمیچشند در آن برودتی و نه شرابی و ابن عباس گفته برد خواب است و بعضی
گفته اند هوای خنکی و نه شرابی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر با او نمیماند البته انداخته شود در حطمه و چه میدانی که چیست
حطمه آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آتش بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده پس حکم میکند
از اینها ای ... تا از آتش نا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید را که توحید شما فایده بشما نبخشید ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم
پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس
فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید مومنان را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند
از برای هر که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید منم ارحم الراحمین بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند مانند ملخ از آتش پس
که در آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که اینها باقی مانده اند که
همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان
که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی دور و دراز بدرستیکه جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و رو ترش کرده بود پیشتر که می آمد
متبسم بود حضرت از سبب آن حال سوال نمود جبرئیل گفت امروز دمهای آتش جهنم را که میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای
آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ
شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران
که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه
از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را

در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را از برای آن حضرت گفت حضرت رسول گریست و جبرئیل هم گریه کرد ایستادند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد متبسم بود پس حضرت صادق فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب را بیشتر یابند پس حضرت با ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا بس است و کافیست مر او بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از شدت المی که بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا نمیرسد مرگ که از عذاب نجات یابند عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند آتش بر ایشان افروزند و از حمیم که آب جهنم است بعوض آب بیاشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا بدرند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ و شدید ایشانرا ادب و شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر روی ایشانرا در آتش میکشند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در این در شریک نیست و یک در باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هرکه از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود و دیگ جهنم جوش میزند ایشانرا بطبقه بالای جهنم میاندازد پس هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابدالآباد در جهنم حال ایشان اینست و یک در دیگر است که از آن در دشمنان ما و هرکه با ما جنگ کرده و هرکه یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی آتش آن از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق پرسیدند از معنی فلق فرمود دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را برین دره گذار می‌افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا بآب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانو در آمده استغاثه نمایند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل آنرا بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که نزاعة للشوی کشنده است پاها و دستهای ایشانرا تا پوست سر ایشانرا بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آنست که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز خدا آن اجزا را باز میگرداند و آتش در ایشان باز میسوزاند و آتشی است تباه کننده پوست کافران را ظاهر و هویداست برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هرکه در آن افکنند او را در هم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح از او مفارقت نمیکند و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری میشود مانند مس گداخته و بایشان میخورانند پس چون نزدیک روی ایشان می‌آورند پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی که احاطه کند بایشان سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبیکه مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روی ایشانرا بد شرابیست از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هرکه را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو

رود و هرچند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آن را میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقه ها است از جهنم و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثام رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادیی هست که آنرا سقر مینامند که از روزی که خدا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا از آن رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هرآینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گندی بو و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنها از برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی بخدا پناه میبرند از گرمی و گندی و کثافت آن کوه و عذابها که خدا برای اهلش در آن مقرر فرموده است و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گندی و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهیست که اهل آن دره از گرمی و گندی و خباثت و عذاب آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماریست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و گندی و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن قرار داده است بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که جای پنج کس از امتهای گذشته و دو کس از این امت است و آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم مناظره کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و مجوس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان بر طرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می‌آید ای مالک استغاثه میکنند از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در جهنم چاهیست که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و جای هر متکبر جباری معاند است و هر شیطان متمرد و هر منکری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هرکه عداوت محمد و آل او داشته باشد و فرمود که کسی در جهنم که عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که دو نعلین از آتش در پاهای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز سرش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت‌تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جهنم را سوزاند و در آنجا صندوقیست از آتش که اهل آنجا از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه مینمایند و آن تابوتیست که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش نفر اول پس آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله را پرستیدن دین خود کرد و آنکه یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکه نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابو بکر و عمر و عثمان و معویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم است و از حضرت رسول منقولست که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هرآینه مسجد و هرکه در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان گزد کسیرا چهل خریف درد آن میماند و عقربها هست بکلفتی استر که اگر کسیرا بگزد الم آن تا چهل سال میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است بر هر دری هفتاد هزار کوه است و بر هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راه است و نیشهای مارها مانند نخلهای طویل بلند میباشد بر یک عرق نزند مگر پلک چشمها و لبهای او و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد و منکر از آن مارها بنهرهای جهنم میافتد که چهل سال در آن فرو میرود و از حضرت صادق منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب خدا ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید آیا خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفندی سیاه و سفید و در میان بهشت و دوزخ بدارند و گویند بایشان که ببینید این مرگ است پس امر بذبح آن نمایند و فرماید ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید

بود و شما را مرگ نخواهد بود این و زینت که خداوند عالمیان فرموده است یا محمد بترسان ایشان را از روز حسرت و ندامت در وقتی که کار هر کس منقضی
شود و بپایان رسیده باشد و حال آنکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود که مراد این روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان میدهد که
همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در ثواب
الاعمال از حضرت صادق روایت کرده که رسول خدا فرمود که چهار کسند که اهل جهنم از ایشان آزار میبابند از عذاب بیچاره کس در زاد و اول مردی است
که او را تختی است و تابوتی از آتش و دیگری امعاء و رودهای خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری گوشت بدن خود را
میخورد پس سؤال کنند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب و ما را آزار میکند گویند او مردی است که در گردنش مال
مردم بوده و چیزی نداشت که ادای قرض او کنند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول هر جای بدنش که میرسید و آنکه چرک و خون از دهانش
جاریست تتبع عیبهای مردم میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت بدن خود را میخورد غیبت مسلمانان میکرد و علی بن ابرهیم از حضرت صادق روایت
کرده که رسول خدا فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد از جبرئیل پرسیدم گفت این صدا سنگی است که هفتاد سالست که
از کنار جهنم انداختند اکنون بقعر جهنم قرار گرفت پس حضرت رسالت نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت من با او
رفتم تا داخل آسمان هفتم شدم و هر ملکی که مرا میدید سلام میکرد و میخندید و مرحبا میگفت تا آنکه ملاقات کردم ملکی را که از او عظیم‌تر ندیده
بودم در نهایت خشم و غضب پس او نیز بر من سلام کرد و مرحبا گفت اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه دیدم از او ندیدم گفتم
ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت سزاوار است که از او بترسی و همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است و
هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت در زیاد است و خدا باو انتقام
خواهد کشید از ایشان و اگر پیش از تو خندیده بود هر آینه بر تو میخندید پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی که در آسمانها داری همه اطاعت تو میکنند چنانکه
خدا فرموده است مطاع ثم امین آیا امر میکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بنما بمحمد آتش جهنم را مالک پرده را گشود و دری
از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه‌ای که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک
پرده را برگرداند پس جبرئیل بمالک گفت که پرده را برگردان پس مالک خطاب کرد بآتش که برگرد برگردید و ابن بابویه بسند معتبر مضمون آخر را بسند موثق
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا بیرون تشریف برد لب آن حضرت بخنده گشوده
نشد و ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که رسول خدا فرمود که آتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت
با امیر و قاری کلام الله و صاحب مال با امیر گوید که ای آنکسیکه حق تعالی بتو سلطنت و امارت کرامت کرده بود و عدالت نکردی پس
میربایدش چنانچه مرغ دانه را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسیکه قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی
در خلوت پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آنکسیکه خدا دنیا را بتو گشاده و فراوان بتو داده بود و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در عوض
اضعاف آن بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که آتش جهنم بر کافران عذابست
و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت مییابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است
که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامعش و گرزهایش از حدید است و عذابش سست
نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه‌ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهل او شنیده نمیشود و حق فرموده که اصحاب بهشت در روز
قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت امام محمد باقر فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم
پیش از آنکه داخل جهنم شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان بدر آید پس ایشان گویند که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند
که آن بهشت است چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است
و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه‌ها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان
نیکوتر است فرموده و قول حق مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را بایکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرموده یعنی پیراهنهای ایشان
از او زیرین که اخر است چون آنها را بر ایشان بپوشانند و بگیرد روی ایشان را آتش و فرموده بزبانیه تا کار و مس بعضی ذلک بلوغ تا حضرت
امام محمد باقر فرموده‌اند که آتش در دنیا ... پیش از دو سنگ ... از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد
یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام رضا منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر میگویند
چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و این است معنی قول حق کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است
که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپایین جهنم برسند جهنم نفسی بکشد ایشان را بالا اندازد پس گرزهای آتش ایشان را

زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده‌اند از حضرت صادق که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که رخصت بدهد که یک نفس بکشد چون رخصت یافت و نفس
کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که خدا بآن عذاب
کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقربها و مارها عذاب میکند که میگفتند اینها را احدی خلق
نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل شدند تا آنکه بچشانند بایشان عذاب بجزای آنکه آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت امام
محمد باقر روایت کرده که در جهنم کوهی هست که آنرا صعد میگویند و در صعد وادی هست که آنرا سقر میگویند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب
میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد میآیند و آنچاه منزل جباران و خلفای جور است و ابن بابویه بسند حسن از حضرت
امام موسی روایت کرده که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق
تعالی از برای او خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او را از جای دیگر میرسانند و میگویند باو اینها بسبب مدارا و نیکی است
که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالم و جباری بود و
در مقام آزار آن مؤمن بود آن مؤمن از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت و بمردی از اهل شرک وارد شد او را جای داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت
میکرد چون وقت مرگ آن مشرک شد حق تعالی وحی نمود باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جایی میبود ترا در آنجا ساکن میکردم و لیکن
بهشت حرام است بر کسیکه با شرک بمیرد و لیکن ای آتش او را آزار مکن و او را مترسان و روزی او را از دو طرف روز از برای او
بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت
که دلالت میکند بر آنکه کافران همه مخلدند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمییابد زیرا که بودن در جهنم عذابست هر چند آزار بایشان نرسانند
و در حدیث و تخفیف از اجماع آتش ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمییابد و ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات بوده باشد
و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده‌اند که حق تعالی امر کند که در روز قیامت صراط را بکشند و مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند
پس حق تعالی گوید که ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری از جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید و بالا
آیید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن در برسند چون خواهند بیرون روند آن در را بر روی ایشان
ببندند و از موضع دیگری دری بگشایند گویند از این در بیرون بیایید بسوی بهشت تا آن هفتاد سال سعی کنند و در موجهای آتش شنا کنند و چون بآن در برسند
باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا بمؤمنان استهزا میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن و اینست
معنی قول حق تعالی الله یستهزء بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری در تفسیر این آیه فرموده که اما استهزای خدا
بایشان در آخرت آنستکه چون داخل گرداند منافقان و معاندان علی را در جهنم که دار لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشان را بانواع عذاب و عجیب
تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بجوار محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف
گرداند بر آنها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند که منافقان گرفتار شده‌اند بعجایب نقمتها و بدایع عقوبتها پس لذت
و شادی ایشان بتماشای که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است بنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان
آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را
و بعضی در میان چنگال و دندانهای آنها که پاره میکنند ایشان را و ازهم میدرند و بعضی در زیر تازیانه‌ها و عمودها و گرزهای آتش که بر ایشان
میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میکنند و بعضی در دریای جهنم غرق شده‌اند و برو میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه
زجر میکنند و غسلین و غساق را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند
مؤمنان را که در دنیا بایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند که بعضی در فرشهای
نرم و بالشها تکیه کرده‌اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفه‌های بهشت و بستانها و منزلهای آن سیر میکنند و حوریان
و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده‌اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و
ملائکه خداوند جلیل میآیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه‌ها و هدیه‌ها و میگویند سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده‌اند بر کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان
ندا میکنند چرا در موقف خزی و خواری خود مانده‌اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق
شوید با ما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما که را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای

بهشت را گشاده ببینند گمان کنند که از درهای بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بان درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در نارهای جحیم چون نزدیک بر بهشت
رسند زبانیه روند و کوبند و از پی ایشان روند و با ایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانهها بر ایشان زنند و بسوی پایین بجهنم روند و انواع
این عقوبات را کشند تا وقتیکه گمان کنند که بان درها رسیده اند ببینند که درها بروی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بجهنم
جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم
الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در آنروز آنها که ایمان آورده اند از احوال کافران میخندند بر سریرها نشسته بسوی
ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود و اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل
جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطان که او را گمراه کرده است و حق تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب
و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن آتش نمیشود مگر شقی ترین مردم آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را
و پشت کرد از ایمان بحق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه که در جهنم وادی هست در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بآن آتش و ملازم
آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها در جهنم
بیشتر است و آن آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و موید این است آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت کرده است از بعضی
که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که روز قیامت بر منبر وسیله در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم من باو بعجب که ای شقی هیچ نزدیکتر
چرا ایستاده ای گفت یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند که احدی نقل کنم از خدم و از خداوند عز و جل و ... ثالث بود بد سیئه که چون مرا بر زمین فرستاد خدا
بسبب خطائی که کردم چون با سما چهار هزار رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی خوشحال که حق تعالی بسوی من که بلکه
افریده ام خلیفه را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را بجای او بتو بنماید گفتم بسوی مالک و گفتم خداوند ترا سلام
میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی سیاه بیرون آمد که گمان
کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک با آتش گفت که ساکن شو پس ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاهتر و گرمتر پس گفت ساکن
شو ساکن شد و همچنین هر طبقه که میرفت از طبقه سابق سیاهتر و گرمتر بود تا بطبقه هفتم رسید آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع
آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بدیدههای خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را که ساکن شود و الا میمیرم مالک گفت تو نخواهی
مرد تا وقت معلوم پس دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر ایشان گروهی ایستاده
بودند و گرزها از آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی بر ساق عرش نوشته بود و من دیده
بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را و آدم را خلق کند نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها
دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است
از جمله آنها کفر جحود است و آن است که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند که پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و اینها دو طایفه از زنادقه
دهری اند که ایشان را دهریه میگویند و سید بن طاوس از کتاب هدی النبی روایت کرده است از حضرت امیر که حضرت رسالت فرمود بحق آن خداوندی که جان
محمد در دست قدرت اوست که اگر قطرهای از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن نیاورند پس چگونه خواهد بود حال
کسی که طعامش آن باشد بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر هفتم
زمین و طاقت آن نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آشامیدنیش آن باشد بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر یکی از گرزهای که خدا فرموده
بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پایین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او بکوبند
در جهنم و ایضا از کتاب مذکور مرویست که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعدهگاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت درست و از برای هر دری
از آنها حصه مقرریست از برای کافران و غاصبان است حضرت رسول گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل
چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید پس یکی از صحابه رفت بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید
که آسیا در پیش گذاشته است و جو خرد میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول را و گریستن او نقل نمود
حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که در دوازده موضع از آن بشعف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزنا
قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر
خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که پنج سال است که نیست من و علی را مگر پوست
گوسفندی که شبها در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود او را در زیر خود میاندازیم و بالش زیر سر ما از پوستی که لیف خرما در میان

پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من در دنیا گرو هیچ خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث
گریه تو شده حضرت فرمود جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه این دو آیه را شنید بر روی درافتاد و گفت وای وای بر کسیکه داخل جهنم شود پس سلمان گفت
کاش من گوسفند بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و نام جهنم را نمیشنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم
عمار گفت ای کاش مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حساب و عقابی نبود و نام جهنم را نمیشنیدم و حضرت امیر فرمود کاش سباع گوشت
مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمیشنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی
توشه در سفر قیامت در دنیا آتش میکشند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را میدرند بیمارانی چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروح
چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میاشامند
و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامههای آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند و انواع
احادیث و صفات جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است همین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در بحار الانوار ایراد کرده ایم حق تعالی جمیع مؤمنان را
از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین **فصل هفدهم** در بیان اعراف حق تعالی فرموده و ندا کنند اهل بهشت
اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود پروردگار ما حق پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبت
که حق بود گویند بلی پس ندا کند ندا کنندهای در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان باد که منع میکردند مردم
از راه خدا و راه خدا را کج میخواستند و ایشان باخرت و قیامت کافر بودند و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذن
که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر خواهد بود و از ابن عباس مرویست که علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است
که در این آیه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکاران آنست که تکذیب کردند بولایت امامت من و استخفاف کردند بحق من
و فرموده است که میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف است که حجابیست میان بهشت و دوزخ و گفته اند بر اعراف مردانی چند هستند که
میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل نشده اند هنوز ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون
دیده ایشان گردانیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان
بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که قسم
میخوردید که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس بایشان گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست بر شما و اندوهناک نخواهید شد این است ترجمه
ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حجابیست در میان بهشت و جهنم چنانچه
در جای دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش اندرونش رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است
که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرهها و بالائی آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف در مردانی
که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی هستند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان
مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان آخر خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکند و بعضی
گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواهند بر
ایشان و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس
در آنجا میباشند دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه ما وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف
که میشناسیم هر کس را بسیمایش و هر که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم
داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات
ایشان برابر باشد خواهند بود و منافاتی میان اخبار نیست زیرا که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول
به بهشت روانه میکنند و بر صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه
که بعد از این مذکور خواهد شد از اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او داخل
بهشت میشوند و بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محتمل است چنانکه ابن
بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که امامانند که میشناسند
بسیمای ایشان و ایشان رسول خدا و اوصیاء او میباشند که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشود مگر
کسیکه ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان

یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند حصاریست در میان
اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست غیر از بهشت و نار و دوزخ و احادیث در این باب وارد شده است و بعد از قیامت شود در اعراف خواهند بود
رسول خدا و حضرت امیر و امامان اند و ایشانند آنها که خدا فرموده و علی الاعراف رجال الخ حضرت فرمود با ایشان میشناسند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم
را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت
شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده ان فی ذلک لآیات للمتوسمین یعنی خبر داده است که در میان خلق طایفه هستند که متوسم میکنند
خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند بسیمای آنها ایشانرا میشناسند و حضرت امیر فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت
باحوال مردم بفراستست و حضرت باقر فرمود متوسمین که خدا فرموده است ما ییم متوسمین و در احادیث وارد شده که حضرت ساکن میکرداند در اعراف طایفه
از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده و از برای ایشان شفاعت
میباشد و میروند در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و حضرت امیر و ائمه و بعضی گفته اند که اعراف مسکن
طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشانرا در اینمکان ساکن میگرداند عوض صدمه
ایشانرا از المها که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند در بهشت تا بهشت نیز برسند
و با اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد و اخبار در این باب وارد شده و حقیقت حال را خدا بهتر میداند و آنچه متیقن است که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و
ایستادند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان
چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده از حضرت صادق که اعراف تلی چند است میان بهشت و نار و در آنجا بار میدارند هر پیغمبر
و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستد سرکرده با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت
رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان با نیکوکاران و گناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیش از تو به بهشت
رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم یعنی خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت
نشده اند ولیکن طمع دارند و امید دارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی اینها داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشانرا
داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا
میکنند اصحاب اعراف که پیغمبر و خلفای ایشان باشند بامر خدا باینها که داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و نه اندوهناک خواهید
شد و ایضا طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت در خدمت امیر بودم عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت تفسیر این آیه
سؤال کرد حضرت فرمود ای پسر کوا ما را در روز قیامت بازمیدارند در میان بهشت و نار و هر که ما را یاری کرده و یاری ما کرده است
میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا
بسیماهم یعنی ائمه را بینکه بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای
عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که اعراف موضع بلند چند است میان بهشت و نار و حال ائمه اند که میایند
بر اعراف با بعضی از شیعیان خود و ... که مومنان کامل شیعیان به بهشت رفته اند پس میگویند باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی
برادران خود که شیعیان داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند
که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه آنجماعتی را که ایشانرا
بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنمند و گویند که فایده نبخشید شما را آنچه جمع کردید در دنیا از اموال و آنچه تکبر کردید بر ما و
حق ما کردید پس گویند باینها که اینها شیعیان و برادران ما اند که شما قسم یاد میکردید در دنیا که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس
ائمه بشیعیان گناهکار خود گویند که داخل شوید در بهشت نه بر شما خوفی و نه اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است ندا کنند اصحاب النار اصحاب الجنة که بریزید
بر ما از آب یا از آنچه حق تعالی روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو
و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشانرا چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات
ما را انکار میکردند **فصل پنجم** در بیان جماعتیکه داخل جهنم میشوند و جمعیکه در آن مخلد میباشند و جمعی که نمیباشند بدانکه خلافی
نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شد خواه بعد از عذاب و خواه بی عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست
میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد خواهند بود در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و اما آنها
در این باب گذشت اطفال و مجانین کفار البته داخل بهشت میشوند و گذشت که یا داخل جهنم میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر

بایشان نخواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در
زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجاة در باب ایشان هست و خلافی نیست
در آنکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام
و هر که صاحب این دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسیکه تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک
رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسیکه ترک اینها کند کافر نیست و کسیکه ترک اینها را حلال داند کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او
صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا محرمات الهی باشد عمدا مثل آنکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حضرت
نامدار یکی از انبیا را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را خراب کند بیجهت یا عمدا در آن
بول کند و غایط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول الله و ائمه استخفاف کند بقول یا بفعل یا زیارت حضرت حسین را استخفاف کند بقولا
یا فعلا مثل آنکه العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند یا بعضی کتب فقه شیعه را اینچنین میداند یا اینکه از عبادات
که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار
کفر باشد ظاهر کرداند مثل آنکه زنار ببندد یا بقصد در پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات
دین مذکور خواهد شد انشاء الله و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات
دین اسلام کنند اینها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنمند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناصبی که نسبت بائمه بگویند مانند خارجیان
عمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشانرا خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث
و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق منقولست که غسل
مکن در آبیکه در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی میباشد که آن بدتر است و ولد الزنا بدتر
که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر از سگ است و مجسمه که خدا را جسم میدانند یا بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان
نیز کافر و مخلد در آتشند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود
نیز دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوه تمیز میان حق
و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض
باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند یا آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقلند یا باعتبار
ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت یا جاهلیت اند و احتمال
باطل غالب بوده و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بایشان شد اما جماعت دوم مشهور میان
علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان میتوان کردن و نه حکم بایمان ایشان و آخر حال ایشان معلوم نیست چنانچه حق تعالی
فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی را این جماعت شاید خدا عفو کند
ایشانرا و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمییابند که داخل
کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمییابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند که
کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده که هر که اختلاف مذاهب را
داند و فهمید او مستضعف نیست و از حضرت فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشانرا تا امر خدا در باب ایشان معلوم
شود یا عذاب میکند ایشانرا یا توبه ایشانرا قبول میکند و ایشانرا مرجون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند
که از شرک و بت پرستی بر آمده اند و ایمان را بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در محاسن از
زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او ده برابر آنست آیا این در باب کسی هم
که شیعه نباشد فرمود مخصوص مومنانست گفتم کسیکه نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد
و نه ناصبی فرمود که خدا ایشانرا داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام
حسن رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم آیا داخل بهشت میشود کسیکه اعتقاد او مثل اعتقاد من نباشد و شیعه نباشد چون داخل شدم
و سلام کردم نشستم نزدیک درگاهی که پرده در آنجا آویخته بود ناگاه بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه و از سنش چهار
سال یا نزدیک بآن داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب

اوکه سؤال کنی که داخل بهشت نمیشوند مگر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله در برای همین آمده ام فرمود که چنین باشد که کسیکه داخل
بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حفیه میگویند گفتم ایشان کیستند آنها فرمود که گروهی اند که بسبب
محبتی که بعلی دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصب با مخالفانند در باب ایشان خلاف
بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلّد در جهنمند سید مرتضی و جمعی باین قایلند و اکثر علمای
امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلّد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می
آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است
و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند بعضی
گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلّدند در جهنم و
بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص می
شوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلّد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه
و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلّد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایل آن معلوم نیست و آن در میان
متاخرین متکلمین هم رسیده است که خبری از اخبار و آثار و اقوال قدما ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که هر که دعوی امامت
کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را بغیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول فرموده است که هر که انکار کند امامت
علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسیکه انکار امامت
امیرالمؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزلهٔ کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسیکه اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین
و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزلهٔ کسیست که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق فرمود که منکر آخر ما
مثل منکر اول ماست و حضرت رسول فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر است و آخر ایشان قایم است اطاعت ایشان
اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق فرمود که هر که شک کند
در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرمودهٔ پیغمبر است که هر که با علی قتال کند
با من قتال کرده و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و
حسنین که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که بیزاری جویند از بتهای چهار
گانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین
خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند
امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت یکی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه
و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را
توبه بفرماید در وقتیکه متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها را بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه
راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد شده اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنمند و سید مرتضی
در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت امیر او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقهٔ محقه
امامیه است بر این و اجماع ایشان حجتست و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است
همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در این باب یکسانست پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ
زین الدین در رسالهٔ حقایق الایمان نیز همین مضمون را در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و اخبار در این
باب ظاهر میشود آنستکه غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما
چون خدا میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قایم غالب خواهد آمد شیعیان را از معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان چاره
نخواهد شد و لهذا اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده اند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان
میکنند و ذبیحهٔ ایشان را حلال دانند و نکاح از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری
کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بسیاری از ایشان جاری کند و در همه احکام مثل
سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین تصریح کرده اند و باین جمع میان همهٔ احادیث میشود و ایضا ممکن است که گوییم

که چون

که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قایم چون حق ظاهر صریح گردد بمعجزات
باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جملهٔ احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه
و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق پرسیدند
از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کسند که حقتعالی نظر رحمت
نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسیکه دعوی امامت کند و از جانب خدا
منصوب نباشد و کسیکه انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسیکه گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث
بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بسیار وارد شده است
که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است
و ملازم آتش خواهد بود که گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت
داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعهٔ مایید و ولایت
ما دارید و بیزاری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرایر از کتاب مسایل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بحضرت امام
علی نقی و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیرالمؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته
باشد حضرت در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در
معراج چون مرا باسمان بردند حقتعالی بمن وحی کرد که ای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و گفت ای محمد کو بندهٔ مرا عبادت کند بقدری که مانند مشک
پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار کند ولایت و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم
و در تفسیر امام حسن عسکری فرموده است در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی
بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطاهای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه با
کند آنستکه او را بیرون کند از دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی ما و ایمن نگرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر بنبوت
و کفر بولایت علی و خلفای او و هر یک از اینها سیئه ایست که با و احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو
کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کنندهٔ اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده
در تفسیر آیهٔ کریمه که هر که انکار کند امامت امیرالمؤمنین را از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق روایت
کرده که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت باقر روایت کرده که حضرت
امیر فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی بن ابیطالب من میگویم منم پس گوید توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث
او پس میگوید راست گفتی داخل بهشت شو و هر که بخدا ترا و امامان و شیعیان ترا بخشیدم ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان تو و شیعیان
نیست و نه اندوهناک نخواهید شد و در علل از حضرت امام موسی روایت کرده است که در وقت هر نمازی که این خلق میکنند بعد از آن ایشان را
لعنت میکنند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر منقولست که حضرت صادق بحمران گفت
که در میان ما و بین حق و ولایت ما اهل بیت است بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت بد بود است هر چند از نسل
محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالف شما کند و از دین شما و ولایت بدر رود از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی و فاطمه
باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده که حقتعالی علی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانه نیست هر که متابعت او کند
مؤمنست و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرک است و ایضا از آنحضرت منقولست که اگر انکار حضرت امیر کنند جمیع هر که در زمین
خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم مرویست که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعت او
کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق منقولست که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیبند که ملک با ایشان
سخن میگوید هر که یکی از ایشان را انکار کند از دین خدا بیرون رفته و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده که آزاد کردهٔ
حضرت علی بن الحسین از آنحضرت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را
دوست دارد کافر است و ایضا منقولست که ابوحمزهٔ ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد گفت کافرند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد
کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب متفرق است و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعهٔ امامیه که گناهان
کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلّد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه

البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت واما آنکه بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت با ایشان ملحق نگردد تا آنکه
بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث در این باب اختلاف و
ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت اعتقاد آنست
که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند کالصحیح از حضرت کاظم روایت
کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسیکه اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از
گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میآمرزیم گناهان شما را و داخل
میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی گرامی راوی گفت یابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود
که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت شفاعت من نیست مگر از برای اهل کبایر از امت من اما نیکو
کاران پس با ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه خدا
میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و کسیکه مرتکب کبایر
میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدی آن بد آید او را و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول
فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و بد آید او را گناه او پس مؤمن است پس کسیکه پشیمان
نشود از گناهی که مرتکب میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید
که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا رسول الله چگونه مؤمن نیست کسیکه
پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند
البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هر گاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد مصر
خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت داشت
البته پشیمان میشد و رسول خدا فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است لا یشفعون الا لمن ارتضی
یعنی شفاعت نمیکنند مگر آنکسیرا که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزاست بر حسنات و سیئات یعنی دیندار داخل است و کسیکه
خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است بر گناهان خود چون میداند عاقبت آن را در قیامت و در تفسیر
عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه
باهلش میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب آخرت تا آنکه نجات یابد از آن بشفاعت موالی طیبین و محبت علی و مخالفت
آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه نفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند
بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسیکه انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتیکه از برای
زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسیکه ولایت علی و اقرار بامامت
او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتیکه جای او را در جهنم باو
بنمایند و بگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه گناه بسیار داشته او را در جهنم عذاب کنند بقدر گناهانش تا پاک
شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی او از جهنم بیرون میآید حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید
ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات
در درجات و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسیکه چرکین کرده باشد نفس خود را
بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که از برای او مقرر
کرده باشند بیاید در عرصه قیامت کثیف چرک آلوده و نجس پس گویند باو محمد و علی که تو چرکین و نجسی و صلاحیت ملاقات نیکان و معانقه حوریان
و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب
میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید با ایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه بعضی از برگزیدگان
شیعیان خود را میفرستند که برچینند و بربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند و باهل بهشت میبرند و بعضی گناهان
ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را از شداید و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان با ایشان میرسد و بآفتها که در دنیا ببدنهای
ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده احتیاج کنند تا

بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان شود و اگر گناهی بماند بعد از مرگ با ایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بعد ازین عذابها
و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان در سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است که گناهان عظیمتر است
و اینها غیر از شیعه ما میدانند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسیکه پیروی و متابعت ما کند
و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا روایت کرده اند که فرمود بخدا سوگند که دوستان شما را در جهنم نخواهند
دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآنست فرمود در سوره رحمن که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان
یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان
انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق رفتم
فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد ایشان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست
نشست فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند و الله یکی نیز داخل نمیشود والله که شما اید آنها
این که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که شما
در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات ابن ابراهیم روایت
کرده است از حضرت صادق که رسول خدا فرمود یا علی در روز قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو
و شیعیان تو بنور فرزندان تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل خود قرار
گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس
بگشاید درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری برای ما که خدا تخفیف
دهد عذاب او از برای ما ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا
کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا
تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و باز دیگری دیگری را خطاب کند که آیا تو ترسیده نبودی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا
پنهان نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید پس همه گویند یا فلان که ترا
ما را از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا اینها را ببخشد داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت علامتی کند و ایشان را
جهنمیان گویند پس آنها گویند یا نهاکه شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما
بردارد و در بهشت جائی بما بدهد ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهنهای اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوائی در بهشت
از برای ایشان قرار دهند و حسین ابن سعید در کتاب خود بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق از جهنمیین فرمود
که پدرم میگفت که از جهنم بیرون میآیند پس ایشان را میآورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوة میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان
میریزند پس بر میروید چنانکه گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند دیگر منقولست از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق سؤال کردم
از حال کسیکه داخل جهنم میشود پس او را بیرون میآورند و داخل بهشت میکنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم درین باب میگفت میفرمود
که مردمی چند را بیرون میآورند از جهنم بعد از آنکه ذغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری که نزدیک دروازه بهشت است و آنرا حیوان
میگویند و از آب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر مرویست که جماعتی را میسوزانند
در آتش تا وقتیکه مانند ذغال میشوند پس شفاعت ایشان را در مییابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون میآید پس غسل
میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و بر طرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس
در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خدایا از ما بردار این نام را پس از ایشان بر داشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان
علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از عمران منقولست که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم
که سنیان میگویند تعجب میکنیم از جماعتی که گمان میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت
خواهد کرد پس حضرت فرمود که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را و من دونهما جنتان در بهشت جنتی پستتر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست
تر از آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد من نمیتوانم آن را بر
مخالفان سخن بگویم و وقتیکه قائم ظاهر میشود پیش از کفار ابتداء بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان
نیز مضمون این خبر از آنحضرت منقولست و ابن در کتاب خود بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم

میشوند بگناهان خود بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر منقولست که آخر کسیکه از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام می
گویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان **مؤلف گوید** که بعد این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون
میروند و داخل بهشت میشوند محتملست که فساق شیعه را اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه
روایت کرده است در آنچه امام رضا از برای مأمون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را بعد از آنکه او را وعده
بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را بعد از آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش میشوند
و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب
فضایل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما
بهشت است از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که فرمود که مردی شما را
دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که
چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق عرض
کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار متعجب میشوم از گروهی که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا
هست و از گروهی که ولایت شما دارند و امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس درست نشست و بمن رو آورد غضبناک و فرمود که دینی نیست
برای کسیکه عبادت کند خدا را بولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسیکه عبادت خدا کند بولایت
امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حقتعالی را الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور اینهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی
نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شده اند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی
ظلمتها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان
از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود
و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت
هر امام جایری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد
کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بدرستیکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکو
کار و پرهیزکار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال
خود ستمکار و بدکار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود ما متوجه حساب شیعیان
خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن از جانب خدا میگیریم و هر کس مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم
از آنها و میبخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و در گذریم و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول بعلی گفت
بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آنوقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی
روایت کرده اند از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرمود دوست دارید ما اهل بیت را بدرستیکه هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را
دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندیکه جانم بدست قدرت اوست که نفع نمیبخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق
ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده از حضرت امام علی نقی که رسول خدا گفت یا علی جناب اقدس الهی مرا وعده داده است که بیامرزد ترا و شیعیان ترا و دوستان
شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت رسول خدا فرمود که حقتعالی میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و
بپیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که هرگز آتش
کسی را که اعتقاد باین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه
آتش گردد راوی گفت در میان آنها کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر
این کفاره گناهان نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بخدا برسد گناهی نباشد او را داخل بهشت شود و کلینی بسندهای
از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن دو مؤمنست اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط کرده است

و اعمال ایشان از همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و با پیغمبران در اهوال دنیا و اهوال آخرت پس چنین کسی
با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و در آخرت شفاعت میکند دیگرانرا و احتیاج
بشفاعت دیگری ندارد و دوم مؤمنی میباشد که پایش میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روئیده
گاهی کج شود و گاهی راست بایستد و هر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آنست که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد و محتاج بشفاعت است
و عاقبتش بخیر است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسیکه
بمیرد بر تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستیکه حقتعالی میفرماید بر من لازمست که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت
صادق روایت کرده است که روزی حضرت رسول در سفر سواره بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه
از سبب آن سؤال کردند فرمود که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حقتعالی شکر چون سر
برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم
چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسیرا که ایشان را
دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت
صادق بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد
حضرت فرمود عظیمست اینکه دوست ما بر این حال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسیکه بدتر از این بدتر است و آن کسیست که نصب عداوت ما کند و
پست ترین مؤمنان در حالیکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای
هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد گردید و این برادر تو بکمکی از دنیا بیرون نرود تا توبه کند یا مبتلا
کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما
بر راه راستند و در خبر دیگر پدرم بسیار میگفت که دوست دار دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را
هر چند روزها روزه بدارد و شبها عبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را
در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفها
ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان با ایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک
باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقها بیکه بالهای آنها از طلا درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده
باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر بهشت از برای کرامتی که حقتعالی داده و بر ایشان جامهای سفید پوشیده باشند
مانند شیر و نعلهای از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقها از نور باشد و جهاز آنها از طلا باشد مکلل
بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی روایت
کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا
با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند
و هر چند دزدی کند پس اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در روز جان
کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را
که بمیرد بر این اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این
باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه
بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر با جابر گفت اکتفا میکند کسیکه دعوی
تشیع میکند همین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسیکه پرهیز از معاصی خدا و اطاعت او بکند و ایشان را
نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن
احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرضداران و یتیمان و راستگوئی و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی
و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیزها جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر
براههای باطل مرو بس نیست مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه
حضرت رسول بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و در متابعت سنت او نکند از محبت او فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید

و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی
ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی
خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست ولی ماست و هر که عاصی
خداست دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست
شیعه جعفر مگر کسیکه عفیف باشد شکم و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرده باشد از برای خالق خود
و امید ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی
در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با او ملحق شدند ایستاد
و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توئیم یا امیرالمؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و گفت چرا
نمی‌بینم بر شما سیماهای شیعه را گفتند سیماهای شیعه چیست فرمود زرد رو باشند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری
گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از
بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر ع منقولست که شیعه ما نیست مگر کسیکه اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر
از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسیکه بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال و آثار ما و لیکن
شیعه ما کسیست که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها شیعیان ما اند و در کافی بسند صحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده
است خیر بسیار حضرت فرمود حکمت شناختن امامست و اجتناب کبائری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن
از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان
کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول ص فرموده که زنا کننده در وقتیکه زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتیکه دزدی میکند مؤمن
نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم کسیکه مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را
از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش آمدی و انقطاعی خواهد
بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبائر را و آنرا حلال داند بیرون میبرد او را از دین اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین
عذابها و اگر معترف باشد بانکه آن گناهست که کرده است و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر
از عذاب اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد منافق است
هر چند روزه و نماز کند و دعوی مسلمانی کند کسیکه چون او را امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف
وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد و اخبار بسیار است
و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها آنستکه ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته
مردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجا غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و از جمله گناهان
کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم میشود و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین
که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دردی بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوای مرض خود را بآیات خوف
و بآنکه خداوند کار تو فرموده است ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل کرده ترا و مغرور ساخته ترا بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده
و تقدیر امور تو کرده و بهترین صورتها مصور کرده است و در هیچ حال از نعمتهای او خالی نبوده و تفکر کنید در آیات و اخبار بسیار که متضمن تهدید
و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی ع کنی که شفاعت روز جزا امید میکنی تفکر کن اگر با عتبات ایشان
میکردی آن شفیعان خود روز و شبها و روزها از خوف خشم میلرزیده اند و پیوسته از جهان سوزان سینه حقیقت پر میکشیده اند
هرگاه آب دیده خونین بر رخسار مبارک خود جاری میکرده اند و این شفاعت نوع ایمانست و ایمان نوع یقینست و یقین از کبریت احمر نایاب
تر است و این چه مبتلایی که این ایمان ناقص بوساوس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارهایند که برای حفظ
از وساوس شیطانی مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و خزینه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبائر چفتها و قفلهای
آن صندوق و خزینه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق و خزینه اند و دزد ایمان که شیطان
است در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تو اندوخته از جواهر حقایق ایمان بر باید و با آتش شک دود

شبهه‌ها را باطل کرده اند و تو باین رخنه‌ها را نا تراید و میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و در بندها را میشکنی که شفاعت شفیعان
مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را
که خازنان دینند از خود رمانده و شب و روز آن دزدان ایمان در یغما مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات
شیطانی اند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز باور ایشان میکنند و چون از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار
و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته یا شبح ذره تو بمسند رسیده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سر تو
ایستاده باشند و هر چند ندا رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا کوئی فایده نکند و شفعای تو هم خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو
همه بر طرف شده باشد و از عمر باطل بغیر خسران ابدی ثمری نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه مبتلایی که از
ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد ماند حضرت صادق ع فرموده است که [illegible] اکابر دین
نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده
دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از
هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند برآنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه با اینها مغرور میشوند
و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب معنی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی
وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیان کاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت و حرمان
از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهیه و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس نیست از برای حسرت ابدی و مانند چهار پایان
در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث
بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوالست و اگر خوفیست که موجب سوء ظن بخشش و کرم او گردد و از دعا و در عمل
سست گرداند آن از جمله گناهان کبیره است اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار
و نزدیک بآن غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معنی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام اینها بدانکه
خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعیه
آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوبست و بس یا از افعال جوارحست و بس یا از هر دو است
اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول باین قایل شده است و لیکن در معنی
تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند سخن قلبست بانچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی
است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب
حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده
پس اگر بعلم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم
می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت محمد ص داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه
در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند اینجادوئیست هویدا پس فرموده است وجحدوا
بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بودند بآنها نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی
ایشان آنچه را که میدانستند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانچه مشروط باشد بانکه
فعلی از او صادر نشود که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه خواهد آمد یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق
آنستکه باور داشته در دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و تقیه و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد
یا تلفظ بشهادتین تنها است و این مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید مؤمنست هر چند در دل انکار
کند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده
اند و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا عمل بجمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه
و مستحبه و این مذهب خوارج است و قاضی عبدالجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از
واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد
پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از قدما و بسیاری از احادیث عامه و خاصه

برانیکه دلالت میکند و از بعضی آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است
و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضا و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قایل شده است
یا آنکه عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و مشهور مذهبست
که علمای امامیه بآن قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر
نیز میکند و جمع میان تمامی اینها بیکی از چند وجه میتوان کرد وجه اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میشود
اول عقاید حقه است بشرط ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها داخل کبایر است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها
و این معنی در بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی اخبار
ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید حقه ضروریه
با عدم انکار آنها یا اقرار آنها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا
منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند و در احادیث خاصه بسیار وارد شده است که تارک الصلوة
کافر است و مانع الزکوة و تارک حج کافرند و زانی در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت
دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمره این
ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذابست در دنیا و آخرت زیرا که کسیکه اجتناب کند از کبایر گناهان
صغیره او مکفر است و مغفور است بنص قرآن دویم عقاید حقه است با فعل جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان
شده است از جمعیکه مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فرایض باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر
با صدیقانست با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع
محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مؤمن و صفات شیعیان آیات سوره
مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین
و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه
ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب قدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد
کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشتی بانگشتی و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است
از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت کبری و الهامات حقه و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است
بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن
و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا تعزیر کردن شود در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله
گو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم
نباشد و بنا بر احتمالی مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد
و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را باین معنی اطلاق کرده اند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار آن دو
عقاید چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروطست بآنکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد
و در کفری که قایل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و منافقین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه
و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنمند چنانچه سابقا مذکور شد پنجم آنستکه
تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام است ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود
و اگر در دل اعتقاد باینها نداشته باشد و هر چند اعتقاد به هیچ یک نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که
جان و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث مسلمانان باشد و ظاهر احکام سایر مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور
اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان در این ایمان
داخلند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار میتوان کرد و در هر مقام مناسب آن مقام یکی از این معانی محمول خواهد شد وجه دویم آنستکه
ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه یا باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان شد اما بدون انضمام
با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنستکه ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال در او

اعمال در او

اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر این مراتب است
و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیکست بوجه ثانی اما حمل بر وجه اول انسب و اولیست
وجه چهارم آنستکه گوییم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و با اعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین
میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لوازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد و مثل آنکه
شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باینخانه میاید البته از آن خوفی در نفس او هم میرسد اما
چندان اعتنا نمیکند هر چند خبر باو بیشتر میرسد قراین بر او بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و بتدبیر دفع او بیشتر می
آید تا آنکه بجائی میرسد که شیر را از دور می بیند در اینوقت بیتابانه میجهد و میگریزد بلکه از بامها بلند خود را بزیر می افکند و همچنین
در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست و حذرش از امور یکه موجب عقابست
زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که ایمان
باراستن خود و آرزو ها درست نمیشود ایمان آنستکه خالص و صاف باشد در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل
بدهند بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلبست حیات و نجات و ایمان نیز بقلبست چنانکه بینایی و شنوایی ظاهری بگوش و چشم سر است بینایی
و شنوایی دلی و جانی بچشم و گوش دلست کسیکه حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حقتعالی در حق کافران فرموده است
که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند و جای دیگر فرموده است
در حق ایشان که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلها که در سینه هایشانست کور است و این بیانیست که حیات عبارت
از مرتبه است که منشا علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات ظاهری منشا علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی
بکار او میاید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقیست و آثارش معنویست موجب معرفت و قرب الهیست و چشم و گوش دل را
میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدا می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پیوسته
با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان حقتعالی ممتاز است و این دل بمنزله خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان
در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند چراغ افروخته تر و پرنورتر میشود انوار و آثارش از روزنها و روزنهای بیشتر
ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات
بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفیست که حاملش خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا
بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه جوهریست که کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوفست بر بدن و آلات آن و باینجهت
با آنکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف هم میرساند و لا بجرم که باعث حیات بدنست و منشا ادراکات جزئیه است که روح
حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلبست تعلقش بقلب زیاده از اعضای دیگر تعلق میگیرد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب
واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا
و جوارح سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کامل تر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدن هر چند ماده اش در قلب
صنوبری بجمیع بدن بیشتر هم میرسد قوه اعضا و جوارح بیشتر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر است
نهرها معمورتر میباشد که نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول از دل نفس و جانی بر قوی و مشاعر بدن روان میشود و فیاض
حقیقی و بخشنده روحهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از اینها فیض میفرماید و این هر دو چشمه از دریای نامتناهی پیوسته
جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل کرده و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی که از اخلاط
بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از این نهرها زایل کرده تا آنها را عین الحیاة جسمانی و روحانی بر وفق مدعا
بنابید حقتعالی جاری گردد چنانکه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هر گاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است
و هر گاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمیست و بروایت دیگر فرمود که هر گاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه
است و هر گاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسمند یک دل سرنگونست و هیچ خیر در آن جا نمیکند
و آن دل کافر است و یک دل است که خیر و شر هر دو در آن میاید هر یک غالب است بر دل غالب میگردد و یک دل است که گشاده است و در آن چراغی
از انوار الهی روشن است که پیوسته نور او از آن ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمنست و از حضرت صادق منقولست که منزله
قلب در تن آدمی بمنزله امامست بسایر خلق یعنی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او مسخر کنند و مدد مزاج میدهند

ازاحوال آن وهرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکند همچنین امام بمنزله جان عالمست و باید همه او را اطاعت کنند و تابع او باشند
وحضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل
اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را بآنها ببیند و عیبهای
خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان
در یک گوش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرورها را میدمد پس هر کدام بر دیگری غالب
شد مبدل بآن میکند و حضرت صادق فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود و
که گاه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حقتعالی بحضرت موسی وحی فرمود
که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست و از آنحضرت امیر منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب
قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس بآنچه
تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلفه دارد و هر مرتبه قلبی از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها
آثار ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار متواتره میشود اگرچه بودن اینمقام بیان چند مقدمه دیگر ضرور داشت اول آنکه خلاف
که در ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست
و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلومست که بنابر مذهب ایشان زیادتی
و زیادتی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را اعتقاد بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی و نقصان
میکند تاویل میکنند که مراد زیادتی کمال ایمانست و بنقصان کمال ایمان و بنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتوان گفت که در اصل یقین و ایمان زیادتی
و نقصان هم میرسد چنانکه حقتعالی در قصه ابراهیم گفته است که سؤال کرد از حقتعالی که مرده را چگونه زنده میکنی حق تعالی فرمود که آیا
ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مومنان فرموده است که هر گاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاد
میگرداند ایمان ایشانرا و باز فرموده است زیاد شد ایشانرا ایمان با ایمان ایشان و از این باب آیات و اخبار بسیار است و اینهم معلوم
که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه نیست و حضرت امیر فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد معلوم است
که این معنی مخصوص بشخصی نیست و امثال و از حضرت صادق منقولست که روزی جناب رسول خدا نماز صبح گذارد پس نظر کرد
بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دید که سرش از بی خوابی بزیر میآید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و
چشمهایش در سرش فرو رفته است او را پرسید که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که هر چیز که دعوی
کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست که مرا پیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد
و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می
بینم عرش خدا را که نصب کرده اند از برای حساب و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم میباشند
ایشان در بهشت و بر کرسیها تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و
فریاد میکنند و گویا زفیر و ناله جهنم در گوش من است پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور
کرده پس بجوان خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند
روز حضرت او را بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت میکند بر اینمطالب بسیار است دوم در بیان
اجزاء ایمان قلبیست خواجه نصیر در قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات و
و تصدیق بعدل در افعال و تصدیق به پیغمبری پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه معصومین بعد از پیغمبران از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بحشر و ضروریات
دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه او را داخل تصدیق بنبوت دانسته باشند
که انکار آن مستلزم انکار نبوت است هم چنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از اینجهت کفر میدانند و حق اینست که آنچه
از ضروریات دین اسلام است ایمان بآن واجبست و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز ظاهر
بر ضروریات دین اسلام هم نرسیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارف که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصل است
اصل اول معرفت حق جل و علاست و مراد بآن تصدیق جازم ثابتست بآنکه خدا و ند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست و واجب
الوجود بالذات یعنی وجود او مقتضای ذات او است بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او

اعمال

ومنزه

و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نمیباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند
خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی
ادراک و صدق را انداخته اند و بجای اینها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند علامه در بسیاری از کتب
کلامیه اش گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق و سوم تصدیق
بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده خود در
امور یکه بجود واجب کرده بر بنده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه حکمت است سیم تصدیق
بنبوت محمد است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد
و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد
بر علم آنها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل آنچه آنحضرت آورده از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است از احوال مبدا
و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پریدن نامه های اعمال
و سایر امور یکه بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول خبر داده است پس آیا تصدیق بتفصیل آنها معتبر است در تحقیق ایمان جمعی
از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد
باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود چیزی از جزئیات آنها تفصیلا
تصدیق بآن نماید مومنست هر چند هنوز بر تفاصیل آنچه بآنها مطلع نشده باشد و مؤید اینست آنکه اکثر مردم در صدر اول علم بآن تفاصیل
نبود بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند و میکردند حکم
بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست هم چنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول احوال
معتبر باشد لازم میآید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمانست و گاه
هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از تشنیع و دوری از شبهه های گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین
داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از اینجهت که ایمان موقوفست بر آن و آیا معتبر است در تحقیق
ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری
و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مولف گوید که اگر حیطا
انست که در حکم بایمان کسیکه غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بآنچه ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرطست که منکر ضروریات
دین اسلام نشود زیرا اگر کسیکه در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بآنها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه مبارک
رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل بآنها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند بعد از القای بر او اگر قبول نکرد مرتد خواهد بود
چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول و این اصل
مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض
از حکم بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص
خدا منصوبند نه باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد
ایشان و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسیکه بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت
وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی از علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان
فائض میشد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید هم چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان
بود که هر چه را که محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد
و الا زمین با اهلش فرو رود و آنکه بتمام شدن ایشان تمام میشود روزگار تا دیر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی علیه السلام است و او زنده است
و حجت از جانب خدا است تا ظاهر شود و ظاهر خواهد شد پس در تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع این امور شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب
اطاعت ایشان کافیست دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان
میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم

در ایمان باعتقاد امامت و وجوب طاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان
اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم
بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و بالجمله معرفت هر شخص از امامان گذشته را تا امام زمان خود بدانند هرچند امامت باقی ائمه
را ندانند ظاهر است که کافی باشد و در بسیاری از کتب و احادیث در رجال روایات هست که دلالت میکند بر این و وجوب اعتقاد
بدوازده امام نسبت بجماعتیست که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین
فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نه نقیر دوست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب طاعت کافیست بی وجه است زیرا که بنا
او صفات ائمه هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه
است که آنچه ایشان میفرمایند حقست و از جانب خدا و حضرت رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بعض دیگری چگونه اثبات میکنند
پس هم چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و او را از اسلام بیرون میبرد هم چنین انکار هر ضروری دین امامیه مستلزم انکار
امامت ائمه است و او را از تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میبرد هرچند اول روشده آن
که شیعه را نیست کسیکه متعه را حلال نداند و هم چنین عصمت ائمه و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قائم علیه السلام زنده است و ظاهر
خواهد شد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالمند بجمیع علوم و کرامت با ایشان محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری
دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت شده و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد
و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار اینها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملائکه با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر
بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از فوت باسمان و امثال اینها و ایضا فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان
قایل نبوده اند و لیکن ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اکر اینها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه
جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابوبصیر علما اینها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند اینها کرده اند و اکر صحیح باشد چون معصوم
نیستند ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مغفور شود و عفو کرده باشد و اکر اینها را میگوید که در حق غیر ایشان
این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با اینها بد مردم از برای مصالح ضرورتی سلوک نیکو میکرده اند و آنچه
در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد و غیر در اینجا تفصیل است با آنکه اکر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم
شنیده است یا بتواتر باو رسیده است واجبست که اعتقاد کند و الا اعتقاد با ائمه بعد را و لازم نخواهد بود و در فرموده اکر ...
بعد از امامت حضرت امیر علیه السلام براو نیست پس فرموده است پنجم اعتقاد بمعاد جسمانیست که اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و انکار آن ضروری
دین اسلامست و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است
اما عقاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلالت بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم
و دوام نعیم مومن در بهشت پس شکی نیست که انکار واجبست تصدیق با اینها اجمالا زیرا که ... تفاصیل وارد نشده با اینها و اخبار متواتره بر اینها
وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل اینها مثل آنکه حساب چگونه خواهد بود و صراط چه صفت خواهد بود
میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیل که باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر آنست که جهل با اینها
باعث خروج از ایمان نباشد هم چنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها ... و در معنی اسلام خلاف است بعضی
را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد با اینها و عدم انکار ضروریات دین
دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه بنا و در که عمده اینها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر است
و بعضی گفته اند اظهار کلمتین است که با اینها هم اعتقاد نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری
میشود و بر اکثر معانی سابقه مذکور شد نیز اسلام را اطلاق میکنند حتی آنکه بر معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام
بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمره ... آنست که در معنی ایمان مذکور شد ما هر گاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی
از این دو معنی که مذکور شد ... مراد است ... خلافست در آنکه آیا در ایمان یقین ... شرطست یا ظن قوی کافیست و ایضا
خلافست در آنکه آیا باید ایمان بدلیل حاصل شود یا بتقلید در آن جایز است و این خلاف ... و ظاهر کلام علامه و اکثر
علما آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بایات و احادیث بسیار
که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخلست و ایضا در بسیاری آیات مذمت

تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است نپسندند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس ازین باب شک نکرده اند
و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق قطعی در ایمان و علامه اکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند باینکه در عصر ... اصحاب
متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند
و ایضا لازم میاید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از زنان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که ایشان
نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه
بدانند و بترتیب اشکال منطقیه توانند که بر رفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفایی است که در میان مومنان
جمعی باشند از علما که دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد ... که اکثر خلق بر همین است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی
در قران دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را بالفاظ ... فرموده مرویست که حضرت رسول از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی و بچه دلیل
دانستی گفت بشکل شتر را در راه میبینم استدلال میکنم که شتری از این راه رفته و چون پا را که میبینم میدانم که آدمی از اینجا عبور کرده آیا آسمان با این رفعت
روشن و زمین با این پهنا و کوه ها دلالت نمیکند بر خداوند حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و ایضا مذهب این زمان مومن و کسیکه رجوع میکند باثار
سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هرگز اصحاب ایشان ... و تکلیف باظهار عقاید نکرده اند و در برابر اثبات نبوت معجزه مینموده اند ایشان را بعبادات و طاعات
امر نموده اند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع ایات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که ماده
تشکیک و تعطیل است ایشانرا امر نمیکردند اما میبینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر متفقهین
علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و اثر ایمان و یقین در اعمال اینها ظاهر تر است از ایشان و هر چند ... اثار علم
و لوازم آن ... که اینها ذکر ... دلالت میکند بر آنکه اینها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی ازین راه نیست
تحصیل راه دیگر است و در بعضی از کتب ... و تحقیق اینها بوجه ... نموده ام و این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد پنجم خلافست در آنکه مومن متصف بایمان حقیقی
در نفس الامر باشد آیا ممکنست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکنست که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات
دلالت بر این میکند چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایضا فرموده است
ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید بعضی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان
الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و باز فرموده یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه الی آخر و در این باب آیات بسیار است و سید
مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه بر آن اند که ایمان حقیقی زایل نمیشود ... از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق
بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده و بمرتبه یقین نرسیده بوده و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان ظاهری یا بر ظن قلبیه هم
چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آوردند بزبانهای ایشان و ایمان نیاورده دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده ابتلای
کسیست که متصف باشد بظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است که باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر
باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان خود باقی بوده باشد
و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت و شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرات باین امور نکند چنین
گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جناب سید مرتضی و این بنا بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بر محض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل
نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکنست و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است
که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع اینها نداشته باشد زایل کردد بطریان ضلالت
که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقع نیست ممکن است که زوال ایمان
بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند تجدید بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسیکه
متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن است پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که آن یقین متصف
نبوده و در دعوی خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کامل باشد که مخصوص معصومانست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین
محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد زوال آن بشبهه
و صدور آن فعل هر دو از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است
یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است که هرگز زایل نمیشود و دیگر ایمانیست که بر وبعید و عاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد
تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از ... روایت کرده که بخدمت حضرت ... عرض کردم که چرا چنین میشوند که مردی

نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود که خدا عادلست و نخوانده است مردم را
بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و
جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر پرسیدم که هر کسی که کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود
که بدرستیکه خدا خلق کرده است همه مردم را بر فطرتی که مجبول کردانیده است ایشان را بر آن نمیدانستند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا
فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را هدایت نکرد مؤلف گوید که کویا مراد بفطرت آنستکه قابل
کفر و ایمان هر دو بوده اند و حاصل جواب آنستکه حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشند
قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامه براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود
و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامه حجت لیکن بعضی مستحق هدایتهای خاصه از جانب حق تعالی
شده اند و ایشانرا موید بایمان او میکردند و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق آن هدایات نکردیده اند کافر اند و مع ذلک از مجبور مجبور
بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتملست که مراد دو فقره آخر حدیث آن باشد که بعضی بآن هدایتها
عامه یافتند بعضی هدایت نیافتند این بطریق متکلمین است و معنی اول بطریقه ای از اخبار موافق است و ایضا بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که حق
تعالی امر ایمان است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیکردد و امر آیات است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیکردد و خلقی را در میان این
دو حال امر آیات است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب
میکند و بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق منقولست که بنده هست که در صبح مومن است و در شام کافر است و بنده هست که در صبح کافر است و در شام مومن و گروهی
هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشانرا معارین مینامند و یونس از عیسی شقی منقولست که گفت من در دولت مرای
حضرت صادق نشسته بودم و حضرت امام موسی کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من بآنحضرت گفتم که ای کودک بهمین بجهت که ببدیها مینا
چه میکنند مادر امر میکنند بچیزی بعد از آن نهی میکنند قبل از این مادر امر کرده که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکنند که او را لعنت کنیم حضرت دو
کودک فرمود که خلق کرده است خدا خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را امر میان این
که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشانرا معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را عاریه باو
داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق رفتم آن سؤال و جواب را با آنحضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوتست و بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که حق تعالی مجبول کردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر وصیتی مجبول کرده است اوصیا پیغمبران
بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است مؤمنان بعضی را بر ایمان که هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشانرا ایمان بر عاریه داده
است و اگر دعا و الحاح بکند بعد عاریه ایمان خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستیکه حضرت رسول اکرم ص و علی تمام و کمال
برای کسیست که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود بمقتضای دین خود و ندانند قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا بر بد
بجهت چیز بی پروائی دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق گفتارش باشد
پس گواهی داده شده است از برای او بر نجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و باو امانت سپرده اند و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان حق تعالی اگر خواهد بگشاید آنچه در آن پنهانست از ایمان و ظاهر
و نمایی کردد و تدبیر بر هر آن باران حکمت را و تخم علم را ایمان میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیانست و بروایت دیگر
فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در سینه و جستجو او تا آنکه ایمان بر او بسته شود و در آن وقت قرار میگیرد از تزلزل و از اضطراب بیرون
میآید چنانچه حق تعالی فرموده و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قرآن اهل بیت چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میشود دل او از
شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان
بمضلات فتن وارد شده است و خوانست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل برسد زوال آن بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر
است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و اکمل مؤمنانست چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر نیست و
و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بر محالست ظاهر آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن کردد
کافی باشد در زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکنست و در حالت ایمان نیز بسیار است چنانچه دانستی و در بعضی ممکنست که زایل کردد
بشک بلکه بانکار بر کردد و از ایمان بمعاد است و در بعضی زوالش ممکنست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکنست زوالش
بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول الله ص داشتند اما از برای اغراض باطله دنیوی انکار میکردند اشد انکار مانند

ابوجهل و احزاب و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند
پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار
کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکنست زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعلی از برای شارع حکم بحصول کفر فرموده است
بر آن فعل مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن شیم در بیشتر معنی کفر وارد شده است بدانکه اکثر
متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسیکه شانش آن باشد که مومن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر یک از آنها
کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش نجات از
عدم خلود در جهنم است کفر باخلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرش
خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید حقه مشروطست بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان
که مذهب امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و عملیکه مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه یا سجده
بت یا صلیب یا بستن زنار و برای اظهار و اشعار بکفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام
واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را بافرار بر نفس خود بخروج
از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باطنا و مذهبی باشد که اهل شرایع همگی از آن بدانند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بعضی یا بانکار
چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امریکه دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن بآفتاب یا بت
و انداختن مصحف کریم در نجاسات و انداختن نجاسات در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور
میان علما آنستکه مرتد بر دو قسم است فطری و ملی و فطری آنستکه متولد شده باشد از مسلمان و اسلام یافته باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام
یکی از پدر و مادر او و حکم او آنستکه اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد
و مالش را میان وارثان قسمت میکنند این حکم او بحسب ظاهر است و در این خلافی نیست میان جمیع که او را ندانند و نوعی مبدا اما خلافست در آنکه
میان او و خدا آیا توبه او مقبولست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که توبه اش مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام است و هرگاه توبه او
صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه
میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او بوارثان او بر میکردد اما بعد از عده گفته اند که میتواند او را بعقد دیگر
خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا نیز توبه اش مقبول
نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این مخالف است که خود بر خود کلام آورده است و ملی آنستکه بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن
مرتد شود و این را موافق مشهور جبرا بتوبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند
و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند
که بر کرده او را میرهند چنین میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند و این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حابس موبد
میکنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده اند که مرتد یک قسم
است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند او را قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان با او قایلند خالی
از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند آنها را و صنفی از آنها
نقه کاهی میکویند که فلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضروری دانستن که در این مقام بعضی مذکور شود بدانکه ضروری دین آنرا میکویند که وضوح
در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد داند مکر نادری که تازه بآن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام
نشو و نما کرده باشد و تنها با او رسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شبانروز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع
و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت
فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن تاراج بودن غسل
اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه رمضان و ناقض بودن کلام شربه معتاد بطریق
معتاد و جماع کردن در قبل زن در روزه داران و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام
و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری
و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت

واستگویی که ضرر برساند و بدی رو عیبکه نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر هرم اندوی شهوت بنابر اظهر و حرام
بودن شراب انگور بوده و شرابهای که از غیر انگور میگیرند حرمت انها ضروری دین اسلام نیست بر اکثر سنیان بعضی حلال میدانستند اما در
نیست که ضروری دین شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای
برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنابر اظهر و حرمت سود فرض فی الجمله بنابر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال
مردم بیجهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهت با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه
غیبت و بهتان ایشان بنابر احتمال و رجحان سلام و جواب آن بر احتمال قوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان
بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و انکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنابر
احتمالی و انکه تصدق و خیرات بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر و انکه روزه مجملا رجحان دارد و انکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق باعث
تفریق میشود و انکه بدن از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بسوی اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره
و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر اظهر و انکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و زنا و ربا مسلمانان و حقیت قران
مجید و منزل بودن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنابر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار
ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در غرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر اینها از اموریکه متواتر و معلوم باشند در علم
مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه
اثنا عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب حقتعالی و حضرت رسول بنابر اظهر و انکه
امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر اد یان باطله غالب خواهد کرد و معلوم وجوب بیزاری از
ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای خلافت و امامت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه
و ائمه مشاجرین زیدیه که صریحا دعوی امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله ابن زیاد و عمر بن سعد
و سنان ابن انس و هر که با حضرت امیر و حسین جنگ کرده است و توبه او معلوم نشده است و بیزاری از جمیع ایشان عموما و اعتقاد
بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا خواص ائمه عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح
پاها در وضو و رجحان از بالا بپایین شستن اعضای وضو بنابر اظهر و عدم استحباب دست بستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب
الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت
قبور رسول خدا و ائمه و تعظیم و تعمیر انها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مومنین مطلقا بنابر اظهر و حرمت گوشت
سگ و سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنابر احتمال اظهر و حرمت وطی مخادم بالغ مذکر بر احتمالی بلکه عدم
قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و اینها از جمله ضروریات دین اسلام میتوان شمرد مجملا که هر چند ظهور شیء در دین ایمان حتمی نیست
اثنا عشریه رسیده باشد که هر که درآید داخل باشد از آن که از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن
دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح بآن نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری این دین بر ایشان لازم میاید و احادیث
بسیار وارد شده است که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و اصحاب ایشان
و سایر غلاة و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری نجوید از شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب تحفة
اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا

رسالت شرایع دین

در رساله شرایع دین که از برای مامون نوشته است فرموده که محض و خالص ایمان آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد
واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه باو محتاجند و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا و بینا و قادر است و همه چیز و همیشه
خواهد بود و عالمی است که هیچ چیز جاهل نمی باشد قادریست که هرگز عاجز نمیشود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمیشود و عادلیست که هرگز جور نمیکند
آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادات و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد بنده او
و امین او و برگزیده اوست از خلق او و بهترین رسولانست و خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهنده نیست ملت و شریعت او و آنچه از جانب خدا
خبر داده است حق است و واجبست تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ
طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده از جانب خدای حکیم و گواهیست بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان آورد بمحکم و متشابه
و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصه ها و خبرهای آن و بانکه قادر نیست احدی که مثل آن را بیاورد و گواهی دهی که دلیل و راه نمای بعد از او و حجت بر مومنان و امام

نماینده

نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قران و عالم باحکام آن برادر و وصی و خلیفه و ولی او که نسبت او بمنزله هرون است از موسی و او علی است
که امیر مومنانست و امام متقیانست و کشاننده شیعیان دست و پا سفیدان خود است ببهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست
و بعد از او ائمه را یک یک شمرد تا حضرت صاحب و فرمود شهادت میدهم از برای ایشان بوصیت و امامت و انکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا
بر خلق در هر عصری و زمانی و انکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتیکه همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخداوند
برسد و گواهی بدهی که هر که مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است و انکه ایشان بیان کننده قرانند و سخن گوینده اند
از جانب حضرت رسول که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و انکه از دین ایشانست ورع و عفت و راستگویی و صلاح
و استقامت بر حق و سعی در عبادت و رد امانه کردن بنیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار
بردن فرج آل محمد و بصبر نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک یکمرتبه و انکه نمیشکند وضو را مگر بول یا
غایط یا باد یا خواب یا جنابت و انکه هر که مسح کند بر موزها مخالفت خدا و رسول کرده و ترک فریضه کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و
سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و یک یک را فرمود و نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است
و نماز نمیتوان کرد در عقب فاسقان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است
چون این را گفتی سلام را گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر میکند روزه را نیز میباید افطار کرد و کسیکه در سفر روزه
را افطار نکند او مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجبست در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند
مخالفت پیغمبر کرده و میت را از پایین قبر باید برد و هموار برند و گفتن بسم الله در جمیع نمازها سنت است و بعد از آن احکام زکوة مال
و زکوة فطره و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه رمضان فریضه است و روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و
هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست که بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از انکه
بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای
اهل مکه و جمعیکه در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت
مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجبست و قسمیکه از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاقی که بغیر سنت
که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر فرمود که زنهار نخواهید زنانیکه سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که انها شوهر دارانند و زیاده
از چهار زن آزاد در یک عقد دایم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او واجبست در هر موطنی که نام آنحضرت مذکور شود و در
وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان حقتعالی واجبست و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان
و از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی بپدر و مادر واجبست هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت
خدا جایز نیست زیرا که اطاعت نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و بچه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آن است و
حلال است اگر مو و پشم بر او روییده باشد و واجبست حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند
بدعتست و مخالف قرانست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر و کسیکه خدا از برای ایشان در قران سهمی قرار کرده
است اولی و احق است در میراث از کسیکه سهمی در قران نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و
مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن موا طلا و نقره تصدق
باید کرد و ختنه سنت واجبست از برای پسران و از برای دختر باعث گرامی بودن ایشانست نزد شوهران و حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی
را مگر بقدر وسع و استطاعت او و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا
نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض
قایل مشو که با ایشان گذاشته است و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدر
عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمیشود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر انچه سعی کند و حقتعالی راهست که عفو کند از
گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از انکه جور کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان گمراه
میکنند و بمعصیت میافکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد باو
و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر انکه معصوم باشد از گناه و اسلام غیر ایمانست و هر مومن
مسلمانست و هر مسلمانی مومن نیست و دزد مومن نیست در وقتیکه دزدی میکند و زنا کننده مومن نیست در وقتیکه زنا میکند

الا آنکه گناه کبیره میکنند که مستوجب جهنم میگردند مسلمانند نه مؤمنند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمن را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد کافر را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمانست و دار کفر نیست و امر به نیکیها و نهی از بدیها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتیست بدل و اقراریست بزبان و عملیست باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاورد بعذاب قبر و نکیر و منکر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت حضرت رسول را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با حضرت امیر جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص و اولی مسلمانان کردند و بیزاری از آنها که با حضرت امیر جنگ کردند و ایضا مهاجران از اهل فضل و صلاح را از منافقین کشتند و بیزاری از آنها که بر سر حق خود شدند مانند ابوموسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حقتعالی در شان ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شدند سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت حضرت امیر و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم از برای ایشان میزان را حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اولین ایشان و آخرین ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل در دین خدا نکرده اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم و سهل بن حنیف و عباده بن الصامت و ابوایوب انصاری و خزیمه و ابوسعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافتند و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست کند کمش نیز حرامست و مضطر شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که از خونست و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسیست که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمتهای در صورتی نیست که مضطر نباشد و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و نا امید شدن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب خصال از ائمه معصومین بحذف سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که اینها دین است از برای کسیکه متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت کند او را و بعد از آن اکثر اینمضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرمود و زیاده بر اینها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زیرا که بغیر بدعت عرض از جانب لحد بر ندارند و مربع کنند و خراشیده نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند حق شوهر او را و قصد کردند که خانه او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهلبیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معویه و اصحاب ایشان و خوارج واجبست و از جمله بیزاری از قاتل حضرت امیر و جمیع قاتلان ائمه واجبست و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجبست جابر انصاری و عبدالله بن الصامت را نیز حساب کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنان و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه پسندد خدا دین ایشان را و در کتاب [illegible] مجددا ذکر کرده است و چون این حدیث معتبر السند بود و مضمونش در کتاب [illegible] در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودیم هفتم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را دلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف

بمعارف بعضی گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف که ممکن باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و نمی باشد آن مگر آنکه پیش قبل از این حال تکلیف آن محالست و بعد از آن مکلف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد خواه نرسیده باشد پس ممکنست چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکنست چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اشتغال باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سالگی مکلف باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال پانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتیکه مشغول نظر و فکر است در معارف حسن نظر نیست کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که لازم میآید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفتست و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حقتعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم اجماعی که کرده اند در آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هر گاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود در جواب گوئیم که ممکنست داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تمامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد فقیر حق آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلفست و هر کسی در حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و خداوند میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنکه قابلیت آن را باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود که نسبت باز قول ما و اعتقاد ما آنست که خداوند حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید و در آن کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر بخواب بروید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و هر روز اگر بیمار شوید افطار کنید بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر بندگی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که با ایشان گذاشته است هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه را با ایشان تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت کنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمییابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراض و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سواری کنی تو میگوئی من نمی یابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم بر میگردند و آب دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمییافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی که فرموده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید کرد یا باید ترک کند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است و اما ثمود فهدیناهم یعنی هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه حق بر او وارد میشود تا ظاهر میگردد خواه قبول نکند و خواه قبول کند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بنده را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبدالاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی که بطلب

فرار داده اند که بمعرفت بان الله نتوان رسید و فرمودند برسید که ایا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمودند بر خدا واجبست که تعلیم او کند
خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بوسع و طاقت او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را است بر خلق که
بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر همه خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا
از آنحضرت پرسیدند که کسیکه چیزی را نداند برو چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب کرده
است بر ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا فرمود که برداشته اند از امت
من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و
فال بد و تفکر در وسوسه‌ها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در رسائل
کتب خود ایراد نموده ام اما مجملا معلوم است که تا حقتعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند
و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمان باشند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده
است و اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است اول آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استادان و محض تقلید ظنی
بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانکه سابقا مذکور شد و دوم آنکه در اینصورت بسبب دلائل اجمالیه
بر گوش او خورده است و اول بلوغ باطن قریب بعلم از روی دلائل بهم رسانیده است و نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشند
هر روز بطاعات و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نمایند معرفت بکنند زود
نور ایمان ایشان در ترقی خواهد بود تا آنکه باعلا مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیر در این ابواب بکنند اگر
فتنه مضله بایشان عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه خواهند بود و اگر و العیاذ
بالله از دین برگردند تقصیر خود شان خواهد بود و اما جمعیکه در بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حقتعالی بالطاف خفیه و جلیه از برای هدایت ایشان بر می انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر
نکند ایشان را معذور میدارد چنانکه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش نکنند و هر چه را شنیده در دین خود بمانند مقصر
خواهند بود و معذور نیستند بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند اما
جمعیکه مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان
معذورند و اگر بهشت عنبر سرشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد
و مجمل باید دانست که حقتعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام نکند عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور
نیست بلکه اجمالا کافیست و همین قدر که مذکور شد اکتفا توان نمود **فصل بیست و چهارم** در بیان انواع گناهانست و توبه از آنها و در آن دو
مقصد است مقصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره
و کبیره است بدانچه شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند بنا بر آنکه همه آن بکینه و مخالفت امر و نهی صغیره و کبیره که بر گناه
اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت
و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند و بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانچه حقتعالی فرموده
است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده ماند اشیاء را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند
از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهانی بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی
را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد اینها آن باشد که گناه صغیره نمیباشد آن باشد
که گناه را حقیر نمیباید شمرد و معصیت خدا کبیره صغیره و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرگ است بلی بعض گناهان بدترند و بعضی
نسبت ببعضی خوردتر مینماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق
عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون
نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و خداوند بفضل و جود آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای وعده وعید عقاب
نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید گفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار
فعلی مداومت بر یک نوع از صغایر است بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر است بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن

گناهان صغیره و کبیره

از آن اما کسیکه صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه
کفاره آن باشد چنانکه در اخبار وارد شده است اینکلام شهید بود و بعضی گفته اند اگر صغیره بکند و بعد از او عزم بر صغیره دیگر داشته باشد
باز اصرار بعمل میاید و بعضی گفته اند همینکه صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل میاید و بنا بر این فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود
و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند
که هر یک از اینها اصرار بعمل میاید و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب گناه او زیاده
از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او زیاده شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت و میکند و گمان فقیر آنست که بمحض عزم بر صغیره بعد از
فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد بی اعتنائی
او بشرع دین و در غایبین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار است در آن بعضی گفته اند هر گناهیست
که حقتعالی در قران مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب بر آن شده باشد یا
و بعضی گفته اند که هر گناهیست که کردن آن مشعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهیست که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده
باشد و بعضی گفته اند که هر گناهیست که وعید شدید بر آن در قران یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها
هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل آدمیست بناحق سیم تهمت گفتن بزن عفیفه چهارم اکل مال
یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جهاد واجبست هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده گناه دیگر بر اینها افزوده اند
لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن
بعد از هجرت و نا امید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت
خوک و گوشت حیوانیکه بغیر نام خدا کشته باشند بغیر ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و
حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال الواد در حرام صرف کردن خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور
و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث امام رضا نیز بسیاری از اینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت
گفت به هفتصد نزدیکتر است از هفت و اینها از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قران مجید وعید آتش جهنم
بر آن شده باشد یا تهدید بعظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا از فرایضی که وجوبش از قران مجید ظاهر شده باشد مثل نماز
و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در قران مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر
فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند اگر احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اولی اظهر است
و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمر بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک و نا امیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا
و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن بزن عفیفه و خوردن مال یتیم بغیر حق و فحش گفتن و گریختن از جهاد
و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و
ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قران واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم
کردن و از مجموع اخبار و وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب بهشتاد میشود و الد فقیر در بعضی از تصانیف خود آنها
جمع کرده است و الحال اشاست که در اینحدیث صحیح مذکور شد و کفتنها آنکه بعضی خبر دادن از جن و زنا و لواط و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج
از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان
رفتن ببلادی باشد که در آنجا غالب نباشد مسائل دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه و غیبت و بعضی گفته اند
ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام بپدر
و مادر آنکس بد بدهد و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا
و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر
حق و خوردن میته و سایر نجاسات و فحش در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده
بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان و آزار نمودن بی سببی و زدن کنیز و غلام زیاده بر حدی که مستحق آن باشند
و منع آب مباح از کسیکه مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و بتعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان
و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سر زنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنا

زادن ایشان و گمان بد بردن با ایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجالس شرب خمر و بعضی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از منکرات اخر محل اشکالست کبیره بودن انها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن ان خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن ان و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر اواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور انست که فرقی نیست میان انکه در دعا و قران و ذکر باشد یا غیر ان و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای شتر خواندن شتربانان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه گریان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثناء اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره نیز در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر اواز کسی خوش اینده است هرچند تحریر در ان نباشد و همچنین گاهست که قران و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و ان صوتی ندارد و احادیثی که در باب خواندن قران بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکنست که محمول بر این باشد و انچه تصریح بترجیع و غنا در ان وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قران و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال الات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقاً حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هرچه در ان گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی و اسب دوانی و شتر و استر دوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و مثل قمارها که نهی از انها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن انها هرچند گرو نبندند و ظاهر جمعی انستکه تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار انستکه بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق ع که فروختن شطرنج حرامست و قیمتش را خوردن حرامست و نگاه داشتن ان کفر است و بازی ان شرکست و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسیکه بازی میکند و دست در میان ان کند چنانست که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر بان کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسیکه نظر کند بان در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در انحالت در گناه مساویند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا کرده و این مجلسی است که باعث حسرت و وبال است در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسیکه مغرور است باین بازی که ان مجالسیست که اهل انها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو و دویدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگرو بندی باشد حرامست و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکلست خصوصاً اگر غرض ورزش و غلبه بر خصم باشد و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین در حضور حضرت رسول و تحریض کردن انحضرت و جبرئیل هریک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب ان نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده بحرمت انگشتر بازی و استعلام انکه در دست من جفت یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان و گلوله بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و بیکپا دویدن و مکث در زیر اب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند یا نه و در کشتی گرفتن و کبوتر پرانیدن و فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحبست و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمتست و اگر بدون عوض باشد خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه ها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند جنگ انداختن حیوانات را بیکدیگر خواه عوض قرار کنند خواه نه بعضی مطلقاً اظهار تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در انکه حرامست مدح کردن کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده و مطلقاً خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و ان کردنیست یا افسونیست یا نوشتنیست که تکلم کنند بان یا بنویسند یا عملی بکنند که تأثیری بکند در بدن کسی یا در دل او یا عقل او بدون انکه ظاهراً مباشر ان

کردند

کردند و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن انها بر کودکی یا زنی و سخن گفتن بر زبان او و اگر بعضی از اینها اصلی داشته باشد ظاهر از قبیل کهانت باشد و شهید گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در انکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر اکثر کبیره است اما یاد گرفتن را بعضی تجویز کرده اند از برای قصد عمل کردن بلکه از برای انکه احتراز از ان بکنند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین گفته است که چون حضرت رسول انگشتها را گشود و از میان انگشتهای مبارکش اب جاری شد احتمال سحر داشت و اگر انگشتان را بیکدیگر می چسبانید و میگشود یا نه احتمال سحر داشت و حق انست که معجزات انبیا از ان واضح تر است که احتمال سحر در انها رود و در انها بیش که چند قطره اب بیرون اید تا انکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را ابلع کند و بعد از حضرت رسول معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر ع انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در ان شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن اما عقد مکن و اکثر علما نیز حمل بران کرده اند که بقران و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن سحر را نه بسحر و کسیکه حلال داند سحر را واجبست کشتن او و ایضاً خلافی نیست در انکه حرام است کهانت و گفته اند کهانت عملیست که موجب اطاعت بعضی از جن گردد و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق ع منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت کشد از برای او بیزار است از دین محمد ص و ایضاً خلافی نیست ظاهراً در حرمت شعبده و ان اعمال غریبه است که معرکه گیران بچلد دستی کارهای چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد با غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردنست و فریب دادن مردم و همه اینها حرامست و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب انستکه در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم بحرمت مشکلست مگر انکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شیخ شهید گفته احوط و اولی اجتناب از همه اینهاست و ایضاً خلافی نیست در حرمت قیافه و ان مستند شدنست بعلاماتی که از نسب اطلاع بهم رسانند و در صورت که بسبب ان ملحق گردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه مذکور شد از باب قیافه با علامتهای او و زید پدرش او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم بان بکنند یا امر حرامی مترتب شود بر ان مثل انکه نسبی اگر شرعاً ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم گردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و نبیذ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور انستکه فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرامست و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی نیست و روغنی که نجس شده باشد مشهور انستکه جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر اسمان ظاهراً در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال توان کرد و در وقت بیع بمشتری بگوید که از ان اجتناب کند و مشهور انستکه مطلق استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که هر چیزی مانند زیت که طهارت در ان شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چندست که کافران انها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صور حضرت مریم و عیسی و فروختن و خریدن الاتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و الات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از ان متصور باشد بان هیئتی که هست و مشتری از برای ان منفعت حلالی خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در ان صورت حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی نداشته باشد و انرا شکسته بفروشد برای انکه مشتری انرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی گفته اند تا انرا از هیئت خود نیندازد نمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز خلافست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتیکه جنگ داشته باشند با مسلمانان یا مطلقاً حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه براهزنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما انستکه حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کنند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا الات قمار و اگر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهتست و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضاً خلافست در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضاً خلافست در فروختن مسوخ مانند خرس و فیل و درندگان مانند شیر و پلنگ و اشهر جواز است خصوصاً حیوانات شکار کننده مانند یوز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بران کرده اند و ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق باید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستند این نیز

نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخ و درندگان در خورد و اشامیدنی صرف نمیباید کرد و مستند این سخن نیز
معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد
و یا جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هر گاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوار ها و فرشها
نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند اگرچه
سایه نداشته باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است و فروختن
صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را موثر تام دانستن چنانکه بعضی از علما قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن با آنکه اوضاع فلکی را
تاثیری فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فتوی میدهند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است
که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی علامتی برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و
شهید گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار دلالت دارد و ابن
طاوس و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنکه اوضاع آنها علامت
حدوث حوادث هستند کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا است و این باب از علم ایشانست با مورا یند و علم ایشان احاطه تمام باین علم ندارند
و باین سبب انبیا و ائمه از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در آنها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب آنها و تعلیم و تعلم این علم
را حرام کرده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق ع بمنجمی را
فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند مردم در این باب
نیز علم ناقصی دارند و خدا قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست آنها را مبدل گرداند بسعادت و برکت آنها و اعتماد
بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و توسل و ضعف توکل سعد را نحس کرده اند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلاها امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا
فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که باحتراز بودن قمر در عقرب را نهی نموده اند و گمان فقیر
آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح منجمان نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بران بوده و هست و در میان عرب منجمی
و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص
و عام در آن یکسان باشند و در این زمان ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است و اما علم هیئت افلاک و کیفیت حرکات
آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که
اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی
حیران شده اند و از اشکالات آن فن شمرده اند و ارضا مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوند یکی آنها را خلق کرده
است و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آنکه ثمره مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة
و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل اینها حرام است با اعتقاد بمطابقت آنها با واقع الهی زیرا که علم غیب مخصوص
خداست و اگر بسبیل فال نیک شود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول ص فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را اگر اعتقاد کند
مولف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است
و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر
از کتاب شیخ حسن بن محبوب از هشام روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد
کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از چیزهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق
او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و
شاطکی که از برای فریب دادن مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان لباس زنان پوشند و خود را زینت کنند که مخصوص زنان باشد و زینت
کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال در دست و پا پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان پوشند لباسی
که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضا را از اینها شمرده اند
و این نیز خالی از اشکال نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق
منقولست که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که مپوشند لباس دشمنان مرا و مخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند
بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن منند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل

ذادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات
گفته اند میتوان گرفت و اکثر گفته اند حرام است اجره گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته اند و همچنین اجره بر پیشنمازی و قضا و حکم میان
مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند و وزری دادن موذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند
میتوان گرفت و مشهور آنست که جایز نیست اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند که جایز نیست فروختن
و خریدن قران مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند یا بقیمت
بر بخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی آن وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید
که فروختن آنها حرام است پرسید چه میفرمایی در خریدن آنها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و نهاد مخر و بعیرا که بر آن قران نوشته اند که بر تو حرام
خواهد بود و در بدش بر آنکه فروختن حرامست و در حدیث صحیح از آنحضرت منقولست که فرمود بخرم مصحف را دوست تر میدارم از آنکه بفروشم
و احادیث دلالت بر کراهت میکند و بر اجرت گرفتن کتابت مصحف مشهور کراهتست و بعضی با شرط حرام میدانند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط
آنست که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قران بگیرد از نقش و خمس و عشر و جزو و امثال اینها یا قیمت
مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قران مجید را که یاد
گرفتن آن واجبست اجره گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده از آن را اجرت گرفتن برای تعلیم مکروهست و اگر اول شرط کند کراهت اشد است
و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند
و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال و جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات بر فقیر ثابت نیست و مشهور آنستکه جایز
است اجره گرفتن بر تلاوت قران که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل بر آنکه شرط کرده
باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم
او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر ع منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق
باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور که
اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکنند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در
اینصورت تجویز مرافعه بسوی او کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای
او حکم کند آنچه میگیرد برو حرام است و مصحف را بطلا و بغیر آن نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند آنرا مکروهست و بعضی
حرام دانسته اند عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق ع که مردی هست که عشر مصحفها را
بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد گفت بمن معاش منست حضرت فرمود که از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای
روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق ع قرانی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده
بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آنرا مگر نوشتن سوره را بطلا و فرمود خوش نمیآید که بنویسند قرانرا
مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه نوشتند یعنی نوشتن حضرت امیر ع و نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا
بد نباشد و ابو الصلاح زینت نمودن قرانرا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کاری کردن مسجد حرامست و بعضی مطلق نقاشی
کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن
حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند
عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباح و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است
که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر
از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه
مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت
از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از
جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان بهیچ وجه نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر
از مومنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن کتب منسوخه
و یاد دادن و یاد گرفتن آن مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتاب سنیان و سایر مخالفان در کتب حکما و صوفیه و ملاحده

مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که جایزه پادشاهان و حکام بغیر خراج
از رعایا می‌گیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هم کرد جایزه‌ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند
و اکثر گفته‌اند که اگر کسی حواله کند بر محل یا زجایزه است گرفتن و در این شق اشکالی هست و باید اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال
او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ میتواند نیز برداشت که نفقه او را بدهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت
احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته‌اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق میتوانند کرد اگر او نهی نکند و
زیاده نکند که ضرر باو رسانند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا بدهد مشهور آنست که اگر خود احتیاج داشته باشد
و موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده‌اند که بشرطی که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی روایات
منع وارد شده است و احوط آنست که تا اذن صاحب مال نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر فی الواقع در نفقه ایشان نباشد و
و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته‌اند و بعضی کراهت کلول انداختن را حرام دانسته‌اند
مطلقا و بعضی گفته‌اند که اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال آن از آن ساختن
و بعضی مکروه دانسته‌اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده‌اند خواندن
و شنیدن قصه‌هائیست که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسانه‌های معلوم الکذب یا بعضی از آنها که معلوم الکذبست مانند روایات
موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر
علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانکه آیه
سماعون للکذب بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن
شب بقصه‌ها و قصه‌خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته
است حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه‌های اختراعی و قصه‌هائی که دروغها بر آنها زیاده کرده‌اند و بعضیهای دیگر مکروه هست
برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه‌خوانان در خدمت حضرت صادق ع مذکور شدند
فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است یا از آنحضرت سؤال کردند از قصه‌خوانان آیا حلالست گوش دادن بسخن
ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش دهد بسوی سخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخنگو از جانب خدا
سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول خداوند که شعرا
پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه‌خوانانند و احوط آنست که قصه‌ها ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند
هرچند دروغ نباشد مگر از برای مصلحت یا فائده دینی زیرا که حقتعالی فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الخ یعنی بعضی
از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را تا آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کنند اینها از برای ایشان عذابی هست خوار
کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در شأن نضر بن الحارث نازل شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان
عجم را میخرید و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار
و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش میآمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را این آیه از کلبی روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی
بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که حضرت امیر ع قصه‌خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون
کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که چون ببینید مردی را که در روز جمعه حادثه جاهلیت
و کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگرچه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن
آن مکروه هست خصوصا در ماه رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم و هرچند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو
از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقولست که هر کس که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او از آن روز همان است و از حضرت
رسول ص منقولست که شعر از شیطانست اما از آنحضرت روایت کرده‌اند که از جمله حکمتهاست شعر و از حضرت امیر ع و از حضرت امام رضا و سایر ائمه شعر
نقل کرده‌اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده‌اند و احادیث بسیار در ثواب فضل و مدح حضرت رسول ص و ائمه ع و مراثی حضرت امام حسین ع
وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است و اکثر
چند اخیر سخنی هست و گفته‌اند که تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته‌اند که اگرچه حرام نیست اما چون
منافی مروتست از عدالت بیرون میبرد لیکن اشتراط مروت که فقها گفته‌اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم

کذبست

۷

کذبست که حمل بر مجوز مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذبست و حرام است و بعضی گفته‌اند کذب از آن جهت حرام
است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این محل بعید از
حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد
و بغض و عداوت مؤمنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته‌اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نیست و خلاف عدالت ثابت
نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام
است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم میآید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان از جمله معاصی شمرده‌اند چنانچه
احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر آن محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت بسیار مستحب است و از جمله
محرماتست تجسس عیوب مؤمنان و اخبار و آیات بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان و بام آن و روزنها و رخنها
و نظر بمحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بکمتر
ممکن باشد زیاده تعدی نکنند و پوشیدن جامه حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد
حرام نیست و اگر حریر محض نباشد و پایه آن کتان یا پشم باشد حرام نیست مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی [illegible] گفته‌اند و احوط آنست که بر رو
نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده‌اند اما شراب
مست کننده بایشان آشامانیدن حرامست و خلافی نیست در آنکه حرامست خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال
آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلافست و احوط ترکست و نقره کمی که استعمال کنند مانند سر و ته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره
و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته‌اند که از موضع نقره اجتناب میباید
کرد و بعضی تجویز کرده‌اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره
نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را زر و کش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوهان باید زد و سرمه‌دان
و ظرفهای کوچک که از برای غالیه میباشد خلافست و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مسواک و شانه حلال هم مشهور را بقندیل طلا و
نقره زینت کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و نقره و لباسها و میانها و نعلینها بطلا و نقره و اشکال
هست و احوط اجتناب است خصوصا از نعلینکی که در آن احتمال الحرمه بیشتر است و لوحهای طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در ضریح که بدیه‌ها
میگذارند اگر طلا و نقره باشد احوط است ترک آنها و صندوقها ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را
از ظرف طلا بظرفهای دیگر بریزند و بکار ببرند بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از
جمله محرمات نظر کردن مردانست از روی شهوت و لذت بپسران ساده بلکه مرد نیز در این خلافی نیست ظاهر میان علما و احتیاط حرامست بوسیدن ایشان
بشهوت و از رسول خدا منقولست که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه‌ها
و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد خداوند در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقولست که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را
جمیع ملائکه آسمانها و زمین و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیریست جهنم از برای او و اگر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را
میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن
بعورت مرد و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها
و حلقه دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته‌اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته‌اند از ناف است تا نصف ساق و قول اشهر
اقوی است و بعضی گفته‌اند که زنان کافره نامحرمند بر زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و زن تمام بدن شوهر را میتواند
دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید
غیر عورت مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرم میگردد بشیر خوردن محرم شده باشد یا از جهت دیگر و هر موضعی را نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس
نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم بروی او و دستها و سر و سینه او و ساقها و بازوها از برای آنکه حقتعالی
مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستها نمیتوان دید بی ضرورت
خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه رو و دستهای ایشان را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت
بعضی گفته‌اند جایز است با کراهت و بعضی گفته‌اند حرام است مطلقا و بعضی گفته‌اند یک نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از
قوتی نیست و بعضی اخبار بر آن دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان

کنه ذکر و خصیها الهارا بریده اند خلافست بعضی گفته اند مالک خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالک خود را نیز میتواند
دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا اول و از این قول چند فرد را استثنا
کرده اند اول کسیکه خواهد زنی بخواهد جایز است نظر کردن برو و دست و رو و بعضی گفته اند بر موی کردن او نیز میتواند نظر کرد و روایتی
دارد و همچنین زن میتواند نظر کند بسوی مردیکه اراده تزویج او دارد دوم کنیزیکه خواهد بخرد جایز است نظر کردن بدست و رو و موی سر او
بدن بغیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل او نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در
امان ما داخل اند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانچه
در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک
و زنان پیر نیست که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور ششم در حال ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت
حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او بپوشانند واجب نیست و در نابالغ ممیز
خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که
زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول و ائمه زنان
بمجالس مردان میآمده اند و در نمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج بیازار میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه
خلافست و بعضی گفته اند مطلقا حرام است و بعضی با لذت و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و
بهتر آنست که زن در پیش نامحرم درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش بنده سخن نگوید و در وطی در دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند
و اشهر کراهتست و حرام است که زن دست یا سایر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا
منی بیاید جایز است و بجز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست و بدن زن و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر
بغیر دست و رو و بدن کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مرد با مردها و نثاری که در
عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند
برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه او صریحا رخصت بدهد که
بردارند یا قرینه باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل
خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنیکه او را بعقد دائم خواسته باشند بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند
و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی باشد بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و ترک وطی زن که بعقد
دائم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بغیر رخصت زن حرام است بر مرد هر زنیکه خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن
نیز مثل اینها از مردان حرام و از رضاع نیز حرام است در وقتیکه شرایط محقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی و دختر برادر
و دختر خواهر رضاعی و اگر کسی زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هرچند بالا روند
و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هرچند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و او را وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر او و بر فرزندان و دختران
زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود میتواند خواست دختر او را و مادر زن بمحض عقد
بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بعد از وطی حرام میشود و دو خواهر را یکوقت
بعقد خود نمیتوان داشت خواه خواهر پدری یا خواهر مادری و خواه خواهر مادری و پدری خواه بعقد دائم و خواه بمتعه و اگر عقد کند یک
خواهر را طلاق شود دیگری را میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن
و دختر برادر زن را بعد از عقد او زن نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها
که مذکور شد در وطی صحیح است و زنا نیکه بعد از عقد بکسی واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر زنی را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند
مادر حرام نمیشود و در زنا نیکه پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود
و این اقوی نیست و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردیکه کنیزی را مالک شود و دست براو بمالد
یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن گفته اند و مشهور
آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این
احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند تا او در ملک اوست وطی دیگری بر او حرام است

کسیکه زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و آنکه عقد در عده حرامست آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را ندانسته
باشد و حرام بودن عقد در عده را نداند یا مسئله را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل
است و بعد عده باز او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دائم و متعه و در
مدت استبراء کنیز خلافست و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسیکه زن شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد
در جمیع احکام که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسیکه زنا کند با زنی که شوهر دارد
یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث نمیشود حرمت را و اگر زنا
کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن
بر او حلال نیست و روایتی وارد شده است که توبه اش را امتحان کند بآنکه او را بخواند بآن حرامیکه پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند
معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلافست در نکاح زنانیکه مشهورند بزنا و اشهر کراهتست و بعضی حرام میدانند و احوط
اجتنابست و اگر زن کسی العیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هرچند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار آن زن بر شوهر
حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکر داخل در او شود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر آن فعل پیش از نکاح
آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها باشد مشهور آنست که حرام نمیشود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر و مادر پدر و مادر
پدر و همچنین هرچند بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هرچند پایین روند خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر بر پسر نیز باو دخواهر نمیکند
و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و مستند ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه
عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم
باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد
دائم بیشتر نمیتواند خواست و بنده کنیز و دو آزاد دو تا میتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هرچه خواهد میتواند
گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هرچه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی را
که سه طلاق بگویند محلل در میان نباید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و نیز اگر شوهر با زن لعان کند حرام مؤبد میشود و
و از جمله احکام عدل میان زنانست و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جویا از ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت
شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه نماید به
مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد که ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده
و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعانست که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت
و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقیق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که
بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن
و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست
و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات
حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از جمله آنها هفده اول خونیکه از ذبیحه بیرون میآید نه آنچه در رگها میماند و آنچه
در میان دل و جگر میماند یا گوشت و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دوم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم خلافی
نیست چهارم خصیها است و از آنها نیز بخلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند یا عقب اخباث ششم مثانه است یعنی محل
اجتماع بول هفتم مراره یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرون دهم نخاع است
یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و آن دو پی کنده است که از دو فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت بر کشیده است
دوازدهم غدهها و گرهها است که در میان چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیه هائیست که در پشت پاهای حیوانات میباشد
چهاردهم خرزه دماغ است و آن غده خاکستری رنگیست که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی و مغزها با بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است
یعنی مردمک دیده که محل سیاهیست نه جمیع چشم شانزدهم عروقست و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای اوداج
وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید تمام گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بر وجهی
که خوب میکنند هفدهم دو گوشش دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که

اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کلیه و ناچره را حرام میدانند باعتبار انکه غالبا الفاظ ابن بابویه مضمون حدیث میباشد و چنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با انکه احادیث در باب کلیه و ناچره وارد شده است بدون استثنائی و قبیح و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه انکه بجای حیا واقع شده است و در بعضی از روایات وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهد داد از برای شما گوشت شما و پیهای شما و جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و فلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده و حیوانیکه مدتی عذره انسان بخورد تا بکلی گوشتش حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در حد جلال خلافست و بعضی گفته اند حد جلال انستکه گوشتش بد بو شود و به تمیز از جلال بودن بدر میاید که علف پاکیزه بان بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز تا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز و مرغ ابی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یکشبانه روز و احوط انستکه در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور انستکه چهارپایی را که ادمی وطی کند گوشت و نسلی که بعد از ان بهم رسد حرام است و واجبست که انرا ذبح کنند و باتش بسوزانند اگر معظم از ان گوشتش باشد و ایضا مشهور انستکه حیوانی که شیر خوکی بخورد اگر گوشتش بان نمو نیافته و استخوانش بان محکم نشده است گوشت و شیر ان مکروه است و سنت است که هفت روز او را استبرا کنند و اگر گوشتش بان روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت ان و نسل ان که بعد از ان بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است بغیر تربت حضرت امام حسین ع بقصد شفا و شیره انگور که بجوش اید حرام است تا دو ثلث ان برود و یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست و اشهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول از خانه انها خوردن که حقتعالی در قران فرموده است و لا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی بر شما نیست باینکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد بخانهای خودشان خانهای اولاد ایشانست زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر کرده اند از برای انکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت انهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است او بیوت ابائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در انکه اجداد در پدران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در انکه جدات در مادران داخلند مثل مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از انکه پدری باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از انکه خالو و عمو پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر انستکه عمو و خالوی پدر و مادر و جد داخل نباشد او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم یعنی یا انخانه که مالک باشید شما کلیدهای انرا بعضی گفته اند مراد خانه بنده ادمیست زیرا که مال او از اقا است یا خانه کسیکه امر او با تو باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند انستکه در خانه خود مالی بیابد که نداند از او است و از حضرت صادق ع منقولست که مراد از ان مردیست که وکیلی داشته باشد در مال او و قیام نماید بی بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند انستکه باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافقست از حضرت صادق ع منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که انحضرت از شخصی پرسید که ایا احدی از شما دست خود را داخل میکند در استین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضا از انحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق انستکه حقتعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگترست از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در انکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و بدانکه ظاهر این ایه کریمه انستکه ادمی از خانهای جماعت مذکوره چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بانکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بانکه باذن ایشان داخل انخانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزهائیکه اگر نخورند خوف فساد ان چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجهست گویا از برای این تخصیص اکتفا کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها ظن رضای مالک و گفته اند که چون ظاهر حال در این خانها انستکه صاحب راضی باشد بخوردن اینها اقامه بمقام اذن صریح کرده اند و همچنانکه در صورتیکه قرائن از ان واضح است رخصت طلبیدن قبیح است و شبیه میباشد مثل انکه طعامی از کسی حاضر نماید او بگوید رخصت میدهد که از این طعام بخورم

و بعض

و بعضی گفته اند اموال همه از خدا است و او اعلم است بمصالح عباد او به مطلق است چه میشود که حقتعالی از برای ادمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه ع منقولست که باکی نیست در خوردن از خانه انجماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه انجماعت بغیر اذن ایشان از باب رخصت کسیست که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه ان باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفند برسد و تشنه باشد از شیر انها بیاشامد و این توسعیست که حقتعالی بر بندگان کرده است و بعضی گفته اند این ایه دلالت میکند بر اباحت اکل زن از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر انکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرطست مگر انکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در این ایه ضرور نیست و الاحوط قدر تقیید باید کردن در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه یار و برادر مومن و تصدق نکند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال انجماعت که در ایه مذکور شده اند هرگاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و وضو ساختن باب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر است و چیست بیشتر میتوان اما به مجرد ان روایت تخصیص عمومات ایات و اخبار مشکلست بلی اگر احادیث معتبره ظاهر میشود که مراد مرد درهم ها و قنوات جو خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در ان مساویند اب و اتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی علف صحرا مباح میباشد و همچنین کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از انها چنانچه منقولست از حضرت رسول ص که بخدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردن گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارند با احتیاج یا مطلقا و احوط انستکه اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد و دویم مشهور میان علما انستکه جایز است رهگذری که بخورد از میوه که بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و امثال اینها و احوط انستکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و انها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط انستکه تا قراین رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما انستکه مسابقه که از برای قوت در تجارت نباشد و غرض مخصوص لهو و سرور باشد حرامست و قسم یاد کردن بغیر از خدا یا رسول یا ائمه حرامست و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرامست تا زاد در مصیبتها طپانچه بر روی زدن و روی خراشیدن و مو را کندن و مو بریدن و ایضا مشهور میان علما حرمت جامه پاک کردنست مردان و زنان از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را از برای پدر و مادر و در روایت معتبره بعضی جامه دریدن زنرا مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهتست و احوط ترکست و مشهور انستکه زنرا ابرو و صورت تراشیدن سر حرامست و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن قتل نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با انهایت احتیاج و هیچیک از اینها غیر حاذق را جایز نیست و مشهور انستکه حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی انکه ثالثی باشد با ایشان و مصافحه نامحرم مگر انکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نیفشارد و دعوا غیره و ضبه و کثیر خود در زیر یک لحاف بر هنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط انستکه دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف بخوابند لحاف را در میانه کنند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از انکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورت و از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که پسر و پسر و پسر و دختر و دختر و دختر را بعد از ده سالگی باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رختخواب نخوابانند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سالگی باید رختخواب ایشانرا جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در بر گیرد و احوط انستکه بعد از پنج سالگی نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجبست رخصت طلبیدن و سنتست که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حقتعالی فرموده است که ای گروهیکه ایمان اورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا انکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول ص روایت کرده اند که تکلم کنید یعنی بگوئید سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنید که خبردار کنید اهل ان خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل انخانه گفته اند بانکه سه مرتبه بگو السلام علیکم ادخل

شود اگر رخصت بدهند و الا برگردید پس فرموده این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس
اگر نیابید در آنخانها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما
و خدا بکردهای شما دانا است نیست بر شما باکی و گناهی که داخل شوید بر خانهای که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و
کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار
میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوانخانهای اکثر مردم که قرائن اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبه اول میشنوند و دوم حذر میکنند سیم اگر خواهند رخصت نمیدهند
پس اگر رخصت ندادند بر میگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حقتعالی فرموده بر زمین زدن نعل و سلام کردنست و
علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها است و کاروانسراها و امثال اینها
در اینها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که رسول خدا صلعم نهی کرد از آنکه داخل شوند مردان
بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیاء ایشان که اختیار ایشان با آنها است و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که میباید رخصت
طلبید مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پسر هرگاه خواهد داخل خانه پسر خود شود در کار نیست که رخصت بطلبد فرمود بلی من
بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده
باشد و دیدن آن خوش من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید رخصت بطلبد
دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرموده که کسیکه بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر
محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خدا است و باز حقتعالی فرموده است که ای گروه مومنان باید که رخصت
طلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح
در وقتیکه جامهها خود را میگذارید که خواب و قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقت اند که مظنه است که خود را مستور
نمیدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی که رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج
دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت بطلبند
در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند آنها که پیش از آنها بوده اند از بالغان از آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتیست که در این باب وارد
شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند
و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فوائد آنها را بنحوی مذکور ساخت و آنکه حقتعالی فرموده و امر کرده است ممالیک را
که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر میکند و خلاف
ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیثی در مصر بحث در آن که مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامانند
و کنیزان هم داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و حکمت نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا بر تقیه دویم آنکه این
آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد الا آنکه در میان ایشان و آزاد باشد و موید قول جماعت میشود که غلامان و خواجه
سراها از محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اول بنای ایشان است که ایشان را متمیز و این بکند و آنکه فرموده است که باکی بر ایشان و بر شما نیست
اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحباب نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است
که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کنند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنستکه در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدن است
اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب بر میخیزند سر را میکشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله
است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامهها و هم چنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته
اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است
که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانه او در میان خانه خود تو باشد خدا از برای این امر کرده است که
در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعات غفلت و خلوتند بعد فرمود طوافون علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن
ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار
میشود و از جمله احکام ضروریه سلام و جواب سلام است حقتعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را
بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای این آیه مفاد

اول این آیه متضمن چند مطلب ضرور است اول خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر
کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابرهیم در
تفسیر همین است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا بدل تر از آن بدهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و
از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام نیست بلکه هر سلام و دعا و اکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر منقولست که اگر
یکی از شما عطسه بکند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت
کرده است که جاریه حضرت امام حسن یکدسته گل از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سببش پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب
فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که در جواب کتابت واجبست مانند رد
سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مومن باشد و رد در
صورتیکه سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوید علیکم السلام و رحمة الله و برکاته زیرا که
تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی علیکم و بعضی گفته اند که هر دو از برای مسلمانست و روایت کرده اند که
مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود السلام علیکم و رحمة الله دیگری آمد و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حضرت
فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاد کردی و برای سیم زیاد نکردی فرمود سیم چیزی از تحیت برای
من نگذاشت من او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جواب سلام واجبست و تحیتهای دیگر احوط آنستکه در غیر نماز جواب بگوید و حکم
دوم نماز و تحیتهای دیگر مذکور خواهد شد انشاء الله دوم بعضی از اصحاب گفته اند که بگوید السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجبست ثانی و
علامه گفته است اگر علیکم السلام بگوید جواب سلام نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند
که شخصی نزد حضرت رسول آمد گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام پس آنکه جواب تو میگوید و علیک السلام و هم چنین خلاف
کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک ظاهر ابن ادریس آنستکه در صحیحیت اینها و امثال اینها در سلام و جواب
سیم نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلافست در آنکه آیا جایز است در غیر نماز بگوید در جواب علیکم السلام بتقدیم علیکم
ظاهر علامه در تذکره اینست که اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر او را انبار دو بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است که دو کس
میگوید بگو بر هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی دیگر اعتقاد این است که سلام علیکم در جواب کافی نیست و این
اقوی و اظهر است چنانکه در روایت ابرهیم بن هاشم از حضرت صادق منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند علیکم و اگر کافری سلام کند بگوئید علیک
چهارم چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنستکه رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن
پنجم باشد رد باحسن مستحب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس برد یکی از دیگران
ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد باید جواب
بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسیکه بر جمعی داخل شود مخصوص کرداند بعضی را بلکه باید مخصوص سلام بر همه باشد و خلافست در
آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه احوط آنستکه اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب واجب نیست و اگر ممیز باشد
ششم خلافست و ظاهر آیه وجوب است ششم مشهور آنستکه وجوب فوریست و کسیکه تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر
هفتم حقوق تا ادا کند هفتم گفته اند اکثر علما واجبست جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر حال نماز بر تحقیق اگر کر نباشد و بتقدیر اگر کر باشد یعنی
چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر باید اشاره یا حرکتی بکنند که او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که سلام کردم و ایشان نشنیدند شاید سلام کرده باشد و ایشان نشنوانیده باشد
و کسیکه رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس
دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد که بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت
باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجبست جواب و در صورت دیگر واجب نیست
و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعا است
نه تحیت و جواب آن واجب نیست بنده مؤلف گوید که از کلام علما ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب است از دو جهت در دو فتن
بالاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بالسلام
اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود

ودر جامع الانوار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر کسی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار
این احادیث جمعی بر طریق بعضی متاخرین اعتنا باینها نکرده است و دو حدیث که از برای اثبات استحباب سند کافی باین اخبار توان کرد و جمعی
ابرا استدلال بر وجوب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرامست سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورتست و اکثر متاخرین
توقف کرده اند بنا بر آنکه دلیلی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه
کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که رسول خدا سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و
حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود که میترسم خوش آید مرا صدای او و بیش داخل شود گناه
بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت امیر از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبیه حرام
میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اظهر وجوبست و در جمیع این صورتها خلافست که آیا ابتدا
سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علماء گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماع
نباشد جزم بحرمت مشکلست و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج
روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت
فرمود بلی دعای تو نفعی باو نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علماء گفته اند که سلام نباید کرد بر اهل
ذمه ابتدا و اگر سلام بر ذمی یعنی کافر دیگر در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب و بگوید بغیر
سلام یا آنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو کند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز
کرداند حقتعالی بقای ترا و اگر رد سلام بکنند بگوید علیک تمام شد کلام علماء و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقولست که رسول
خدا فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید علیکم السلام و اگر اهل ذمه سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق دیگر از حضرت صادق
منقولست که حضرت رسول فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید علیکم و بسند موثق دیگر او نوشته باشد بگو
علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث
دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا وعلیک یا علیکم یا وعلیکم بی واو و با واو هر دو جایز است و
بعضی از علماء با واو را تجویز کرده اند و با سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترکست اما جواب ایشان
یکی از این جوابها که مذکور شد واجبست خلافست و احوط آنست که ترک نکنند و بعبارات غیر سلام را علماء گفته اند در اخبار ندیده ام
و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا که بحضرت صادق ع گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک
فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق ع عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی
و با من مصافحه میکنند فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه میکنند دست را بشوید و
وضو بساز و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علماء شستن
حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه یبوست باشد و اخبار را حمل بر استحباب کرده اند نهم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت
بسیار وارد شده است [illegible] و از حضرت صادق ع روایتست که ابتدا بسلام اولی ست بخدا و رسول و از حضرت
امیر منقولست که در سلام هفتاد حسنه هست شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده است و از
حضرت رسول منقولست که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و ابن
بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام با احدی از
مسلمانان و از حضرت صادق ع منقولست که از جمله تواضع آنست که سلام کنید بر هر که ملاقات کنید و از حضرت رسول منقولست که چون
ملاقات کنید بر یکدیگر ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله
حق مسلمانان بر مسلمان آنست که سلام بر او کند هر گاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که سلمان میگفت
که افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار
است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانچه گذشت در باب انگشتر روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیر کراهت
داشت از رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کسند که سلام بر ایشان نباید کرد کسیکه
با جنازه راه رود و کسیکه بنماز جمعه برود و کسیکه در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند

بر چهار کس بر مستی در حال مستی و کسیکه صورتها میسازد و کسیکه نرد بازی میکند و بر کسیکه بر مخنث چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم
پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق ع از پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید
کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود فحش بزنان عفیفه
گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میدهند و ایضا از حضرت امیر روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست
سلام کردن بر ایشان یهودی و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که مادر را
یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعرا و ایضا از حضرت صادق ع از پدرانش روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و بر نصاری و بر گبران و بر
بت پرستان و بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و بر شطرنج باز و نرد باز و بر مخنث و بر شاعری که فحش بزن محصنه میگوید و بر
نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحبست و جوابش واجبست و بر کسیکه سود خورد و بر کسیکه
بر غایط نشسته باشد و بر کسیکه در حمام باشد و بر کسیکه علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در
بعضی روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و پیداست که این احادیث عامی اند و خاص از این باب احادیث مطرفی بسیار
روایت شده و بعضی را اعتقاد آنست که کسیکه در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه نماز جوابش واجب نیست و این
احادیث تخصیص آیه کریمه میتوان کرد و اگر سلام کنند مثل نماز جوابش واجبست و نهی از سلام بر ایشان جماعت ممکنست محمول بر کراهت باشد یا
کراهت و اجتماع بعضی اقل ثواب چنانکه علامه احمد اردبیلی هم این احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتیست
که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی
دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسیکه نرد و شطرنج بازی کند و
کسیکه غنا و خوانندگی کند و کسیکه از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر
بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی رفقا فقیر حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هر گاه در حال خطبه
باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوعست زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب بلی اولی نزد من آنست که
مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام بواجب که رد کند یا ترک واجب کرده نکند این قول و
علت هر دو ضعیفند یازدهم در آداب سلامست سنتست که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد در وقتیکه عطسه کند میگوئی یرحمکم الله هر چند با او
غیری نباشد و مردیکه بر مرد دیگر سلام کند میگوید السلام علیکم و مردیکه دعا از برای مرد دیگر میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که
با او غیری هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر ایشان هستند و میباید قصد همه بکند یا آنکه میباید که سایر مؤمنان را در قصد شریک
کند و اولی ظاهر است و اشعاری دارد بآنکه بر زن باید سلام نیز بخطاب مذکور واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب
است و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسیکه بگوید سلام علیکم و رحمة الله
و برکاته سی حسنه است و باید که پیاده بر سواره سلام کند و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب باید از قدر متعارف نگوید چنانکه کلینی
بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حضرت امیر ع گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة
الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند بپدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته
علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد بر بزرگ و اسب سوار بر اشتر
سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل بر مجلسی شود باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث
بسیار وارد شده است که حضرت رسول سلام میکرد بر اطفال و وارد شده است در تفسیر فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من
عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با
برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شونده بدانکه خلافست در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل خانه است
که گویا ایشان بمنزله جان شمااند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد
بود یعنی بر شما حلالست و مثل صبحک الله بالخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است
و موجب برکت و طیب خاطر است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول چون نزد آنحضرت می آمدند میگفتند
انعم صباحا و انعم مساء تا که این تحیت اهل جاهلیت بود پس خداوند فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله بعضی گفته اند بنزد تو تحیت

میکویند تو را به تحیت نکرده است تو را بان خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما انچه را بهتر تحیت که بهشت است این
وان تحیت اهل بهشت است بکویید السلام علیکم دویم انکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت
باقر روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه خود در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او بکویند پس سلام است
بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق روایت کرده است سیم انکه مراد سلام بر خود است در وقتیکه کسی در خانه نباشد
بانکه بکوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این ایه که چون شخصی داخل خانه خود شود
اگر کسی در ان خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بکوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته
اند اگر کسی را نبیند بکوید السلام علیکم و رحمة الله و قصد کند ملائکه را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر روایت
کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بکوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بکوید السلام
علینا من ربنا و هرگاه برادر مومن بتو بکوید حیاک الله بالسلام بکو حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت رسول منقول است
که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمرت زیاد شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه
تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد انستکه چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است
و موید است باحادیث معتبره و تکلیفی را نفهمیم نباید کرد و بنابر این دور نیست که مراد این باشد که سلام کنید بر خود از جانب
خدا بانکه بکویید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است سیزدهم خلافی نیست میان علما سیزدهم
امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلافست در انکه اگر نکند نماز
او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند که چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل اورد مبطل
میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند که در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده است و کیفیت جواب بکوید
مطلقا و ظاهرا فوریت که در رد سلام معتبر است انستکه تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نکویند پس اگر سلام در اثنای کلمه
یا کلامی واقع شود تمام کردن انکلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد چهاردهم مشهور میان علما انستکه اگر سلام کند کسی بر ادمی در نماز چهاردهم
بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل ان باشد جایز نیست جواب بعلیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ
سلام که جواب بکوید بیرون نمیرود و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بکوید در حضور تردد است و اگر سلام کننده
و علیکم السلام بکوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر انکه در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این
مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب یا واجبست یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب ایا
متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر انکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارد
و قول به تخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اکثر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال صلوة بکویند مانند شب بخیر و صباح الخیر و انعم
صباحا و امثال انها خلافست که جواب انها واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر انستکه جواب بکوید یا بمثل یا بعبارات بهتر یا بسلام بکر پانزدهم
نظر بعموم ایه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بکوید احوط انستکه تحیت کوینده جواب سلام بکوید و باین سبب بغیر سلام جواب
گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه متابعت سنت در ان بیشتر است و اگر ابن عباده را کسی ببعضی بکوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر
میشود خصوصا اگر بفارسی بکوید یا بالحن بکوید مثل سام علیک و سلام تعلیک و امثال انها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست
او را جواب گفتن و محقق گفته است که دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از ان و علامه
گفته اگر سلام کوینده سلام علیکم بکوید رد کند مثل ان را و نکوید علیک السلام از برای انکه عکس فرموده است و حضرت صادق
در جواب کسیکه پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میکوید علیکم السلام از برای انکه عمار
بر حضرت رسول سلام کرد در نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام
تحیت برده است جایز است جواب دهد بان لفظ و بسلام علیکم برای عموم ایه و اگر نام تحیت نبرد جایز است در جواب دعا کند از برای او
اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته است و مسئله در غایت اشکالست و جواز رد بقصد شانزدهم
دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام صحیح بکوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط انستکه اگر بچنین
بلیه کرفتار کردد اعاده نماز بکند خواه جواب بکوید خواه نکوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور انستکه جواب
میباید بلند بکوید که باو بشنواند و در نماز واجب نیست ظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنواند یا اشاره کند که او بفهمد که

جواب

جواب او گفته است و اخبار که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید علیه الرحمة در ذکری گفته
نیز اگر مشهور میان عامه انستکه جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند
سلام را اهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب
سلام بکوید و او در نماز باشد ایا جایز است که او نیز جواب بکوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد
دعا چنانکه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بسط دادیم برای اینکه در اکثر اوقات ادمی محتاج باحکام
ان میباشد و اکثر علما متعرض ان نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران اداده اند که ایه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از
احکام ان نیز مذکور شود مناسبست بدانکه مشهور میان علما انستکه کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی
نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و میباید ادنی مثل انرا عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در ان جایز نیست و ان در
قول بعید و نادر است و تفصیلش انستکه کسیکه چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میکذارد
اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بان شرط عمل
کند پس اگر تعیین عوض کرده لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه بان شرط شده است ادا داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتوان
کرد و یا لازم است که قبول کند عوض را خلافست و اظهر انستکه لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را داد
و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر قول انست
که بر متهب لازم باشد مثل انچه بخشیده است یا قیمت انرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و اما قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد
یا قیمت ان در وقت دادن عوض خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است در ان و در رد کردن و موضع این
مسئله کتب فقه است و مشهور میان علما انستکه حرامست رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا
حرامست جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس نامهای خدا و انبیا را نیز حرام دانسته اند و حرامست ایشانرا خواندن چهار سوره که
سجده واجب دارد و ابعاض انها و حرامست داخل شدن انها در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن
چیزی در انها و احوط انستکه با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه نشوند و مس کتابت قرآن برای محدث خلافی
است و احوط انستکه مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و ازار کردن جایز نیست
و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد
تادیب ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایت دیگر تادیب اطفال سه تا پنج وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است
که هر که بزند مملوک خود را بقدر حد بغیر انکه موجب حدی از او صادر شده باشد کفاره نیست بغیر از ازاد کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی
انستکه این واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید
در جامع گفته است نیز میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو
حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد خواه نجس شده باشد و هر معجون و مرکبی که حرام در ان داخل
کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان و منع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر
بودن در ان موضع حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی نباشند بشنیدن ان و در بعضی
از روایات وارد شده است که هر که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا بر نخیزد دیگری در انجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت
کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع افعال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و شاهد منکر از برای
غیر انکار و مدح کسیکه مستحق مذمت باشد و بر عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل الات لهو و الات قمار و ساختن بت و صلیب و شرابهای
حرام و الات انها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن در دکان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن
حیوانیکه در شرع ذبح ان وارد نشده است و ازار دادن انها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و معطل کردن از انتفاعاتیکه شارع از انها
مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و مطلا و زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن
معابد یهود و نصاری و اتشکده و غیر انها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن
فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه بگفتار یا بکردار یا برای دادن تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح
در ادله اهل ایمان میکند بدون انکه جواب گوید و نقض انها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس

لهو و محرمات و فتوی دادن بچیزی که حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن اعمال سحر و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و بچه حرمتش ثابت شده قیمت ان و مزد عمل ان و مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن ان و حاکر دن ان و یاری بران بقول یا بفعل یا برای عوض گرفتن از ان همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن با نها و جاری کردن احکام و تعلیم قران و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مرده ها و تجهیز ایشان و بو داشتن ایشان و نماز کردن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن بر اینها حرام است و حرام است لواطه با پسران و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهایم و ظلمت بهایم منی کردن بدست و حرامست نگاه و مقدمات ان از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرامست وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرا ان بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزیکه خریده باشد تا بپاک حرامست و همچنین زنی را که بخشش کفته باشد و ان زن کنیز باکره باشد و بعد از ان محرمات است و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است یا بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و انچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف چون او زیاده از دیگران و عمل بقول و غالبا باحتیاط اقربست کلام او را در اینمقام ایراد نمودیم و انچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و جزئیست از بسیار و کبیره و تکالیف حضرت در هر باب و هر جا بسیار است و استقصای انها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة با انکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرامست اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب بسه هزار مسئله از مندوبات در احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات ان و هر واجبی در محل خود بجا آوردن واجبست و ترک ان حرامست اگر موجب ترک ان حرامست و هر مستحبی را اگر انکار استحباب ان کنند یا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرامست و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال باینها یا انکار انها حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل انکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیفی بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اوف بر روی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر با ایشان نرسانیدن بعبثی و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و اداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه با ایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعبث با ایشان اذیت نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یک بار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار ذکر وارد است و اگر متعدد باشند عدالت در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا نمودن و تکالیف شاقه با ایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و خمیرمایه و نمک و امثال اینها از ضروریات ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت ضرورت با ایشان دادن اکثر اینها داخل ماعونست و حق تعالی میفرماید وای بر ان نماز کذارندگانی که از نماز خود غافلند انها که در عبادات ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق منقولست که ماعون قرضیست که میدهی و معروفی بنیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعونست زکوة راوی گفت ما همسایها داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را ضایع میکنند و فاسد میکنند ایا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حیوانات است که در خانه نگاه میدارند واجبست که اب و اب بانها بدهند و زیاده از طاقت بار نکنند و بعبث نزنند و روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر و اجیبت بعضی را کفتا میکردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه در مجالس و در راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث انها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و اداب سلوک با اهل ان و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن انها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن با ایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تکبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دل تنک شدن و سفاهت و بیحیائی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را

زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و کمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک از اینها وعید و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و امرای ظلم کردن خود را و بهلکه نینداختن تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن امثال اینها اگر داند که او نکشد خواهد شد یا این فعل از شخص کشته خواهد شد خلافست و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر صورت تا ممکن باشد باید توریه کند مثل انکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد بعنف غصب کند او سوگند یاد کند که مال تو در من نیست و قصد کند که مالیکه تو باید داد تو در من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر هم جایز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قران مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که مباح باشد و مقتضای جمع بین الاخبار انستکه مخیر باشد میان انکه تقیه نکند و ناسزا گفتن با ایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه مادر و پدر عمار کردند و میان انکه تقیه بکند و ناسزا بگوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی که ادمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در اشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر او مختص باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عکس جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکالست و در غیر که در ان مصلحت عظیمی باشد جایز است یا توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل انکه شغلی دارد و جمعی میایند و او را بازمیدارند میگوید بگوئید در خانه نیست و موضع مخصوص را قصد میکند خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصیکه خواهد صلاح میان دو کس بکند و هر یک غیر انچه دیگری گفته است بگوید و کسیکه وعده با اهل خود بکند و وفا نکند و همچنانکه دروغ از برای صلاح خوبست سخنیکه متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما انستکه مکروهست مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و ایات و اخبار دلالت میکند بر عکس جواز مگر انکه بعد از وعده انشاء گفته باشد یا وفای ان متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعتست مانند اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر ادمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلایق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و فاسق و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوة و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متنبه و اگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند تا داند که موافق رضای جناب اقدس الهی است بعمل بیاورد و اگر بغفلت از او خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی ان شود و نادم شود و توبه و استغفار بکند و این باب شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از انها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و انفعالات همه داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل همه اینها متعلق است و هر یک را بان نحو که هست باید بدانند با ان عمل نمایند لهذا حضرت امیر صلوات الله علیه بر سر منبر فرمودای گروه تجار اول مسئله بیاموزید بعد از ان متوجه تجارت شوید بدرستیکه تاجر تا جرات و فاجر در جهنم است مگر کسیکه بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلالند بعضی حرام بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از انها هست کسیکه حلال انها را حرام و حرام انها را حلال داند معاقبست و اگر محرمات انها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقبست و مشغول بحق مردم است و همچنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بهر نوع چندین تکلیف عظیم الهی متعلق است با انها و مخالفت اینها در زنا و مقدمات ان میباشد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حرام و حلال خوردن و اشامیدنی که ادمی در هر حال خود میشود و احکام مواریث که اموال میت را بعد از عمر در میان ورثه قسمت کرده است و واجبست عمل بان احکام کسیکه مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع و اثار را اثار خود در قیامت و نعیم مردم گذاشته و احکام

وعنایا و سبوی و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیفند پس ظاهر شد که جمیع ابواب حقه و کتب چند در بیان حلال و
حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصا نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی
از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و بعنایت حضرت
بجناب قدس الهی میسر نمیشود و بیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است و مغرور باعمال ناقص خود نباید شد حق تعالی میفرماید که
متقی و پرهیزکارند هر گاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض کردد متذکر و خبردار میکردند پس ایشان بینا میکردند و این
احکام نسبت با نبیا و اوصیا اکد وارد شده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری کردانند و هر که مخالفت
نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان اخبار احکام دین
مبین و نایبان ائمه اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه
در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد
کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست مقصد دویم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و کناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوه
قبول توبه و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان وجوب توبه است و کناهانیکه از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب
توبه از کناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع کناهان توبه واجبست که از کناهانیکه مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از
کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است مالم
انستکه آدمی همیشه از کناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درکاه الهی که برای مکروهی و ترک
اولی سالها تضرع و استغفار و انابه میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا اثر کناه نه محض عقوبت اخرویست بلکه
کناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میکرداند و از استحقاق الطاف خاص الهی محروم میکرداند و سلب توفیق طاعات
از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرات بر کبایر میکردد و ایضا سهل شمردن کناه موجب اصرار میکردد و اصرار بر صغیره
کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاها و نیو تیر کردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شما
است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق فرمود که بترسید از کناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود
پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنستکه آدمی کناهی میکند و میکوید خوشا حال من اگر غیر این کناهی نداشته باشم و از حضرت امام
محمد باقر منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل کناه بدرستیکه کسیکه مرتکب کناهی میکردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل
او را سرنکون میکرداند که حق تعالی در آن قرار نکیرد و روی او از خدا برکردد و متوجه دنیای فانی کردد و ایضا فرمود که هیچ رکی نمیجهد
و پایی بسنک نمیاید و سر بدرد نمیاید و بیماری عارض نمیشود مکر بسبب کناهیکه آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است
ایضا فرمود که کناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی کناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میکردد و فرمود که هیچ نعمتی خدا
بکسی نمیدهد که از او سلب کند مکر بکناهیکه از او صادر شود و از حضرت باقر منقولست که هر بنده مومنی در دل او نقطه سفیدی
و نوری از ایمان هست چون کناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود تا آنکه تمام سفیدی را میکیرد و آنوا
میپوشاند باین حد که دیگر صاحبش هرکز بخیر و خوبی بر نمیکردد و ایضا خلافست در آنکه کناهی را که از آن توبه کرده است یا باز توبه
از آن واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل
نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکنند بر آنکه بتوبه اول عقاب او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر
باشد معلوم نیست و اینکه باید عزم بر کناه قبیح است اگر کناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
انشاء الله و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیکر منفک نمیشوند و بر تقدیر اینکه عقابی بر آن
مترتب شود یکجزو توبه خواهد بود و علی ای حال دانا اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیکردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم
نیست باین قایل باشند دویم خلافست میان متکلمین که آیا توبه بعضی صحیح است که از بعضی کناهان توبه کند بدون بعضی یا آنکه
میباید از همه کناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه تصحیح بعضی از علما اختیار قول اول کرده اند و توبه بعض
صحیح میدانند و خواهیست اکو نه لازم می آید که کافر یکه از کفر توبه کند و مسلمان شود از دروغ کفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد
و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال کناهی را نکند خواهیست که صحیح نیست زیرا
که شرطست که در توبه عزم کند که هرکز آن کناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه از معاصی مجملا صحیح است یا باید بتفصیل کناهان را بشمارد

و توبه کند اقوی آنست که مجملا کافی است خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد مطلب سیم در معنی توبه است و شرایط آن بعضی کفته اند
توبه از پشیمانی از کناهان است از اینجهت که ضرر بار و میرسانند توبه نیست و نباید که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب
آن را در آینده که هرکز مرتکب آن نشود و بعضی کفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که
کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین کفته اند که توبه حاصل نمیشود مکر به سه چیز اول دانستن ضرر کناهان دویم آنکه آنها
حایل میان بنده و محبوب بیم آنکه زهرهای کشنده اند از برای کسیکه مرتکب آنها میکردد پس هر کاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیکر او را عارض
میکردد که تالم میکردد از آنکه محبوب او از او فوت شده است از کردن کناهان و این تالم را اسف و ندامت و پشیمانی میکویند و از این حالت دیکر بهم میرسد که قصد
سه چیز را اول متعلق است بحال که ترک میکند کناه را اکر مرتکب آن بوده دویم متعلق است باینده که تا آخر عمر عود بآن کناه نکند سیم تعلق دارد
بکذشته که تدارک کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر
کناهان است و پشیمانی از آن و قصد کردن آن امور بترتیب حاصل میشود و کاه است بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه
عبادتیست شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون
بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص دانسته اند و در اینجا نیز کفته اند که غرض از توبه بتحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح
نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسیکه معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت را از این رو معنی خالی کردن تکلیف
مالا یطاق است و در کافی روایت معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب را از غیر خدا ترک کند خدا از شراب سربمهر بهشت
بکام او برساند و ممکن است که این تفصیل باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد مطلب چهارم در بیان انواع کناهانی
است که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه کفته اند که کناهان که اکر مستتبع امر دیکر نباشد اکر ایشان بآن جاهل بود مثل پوشیدن
حریر از برای توبه همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند که بعد عود بآن نکند و اکر مستتبع امر دیکر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم
مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که ایشان بآن بکند و بسا باشد که مخیر باشد مثل آنکه ایشان بآن امر کند و میان اکتفای بتوبه از آن کناه پس حقوق
مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن است در کفاره و اجبست با قدرت بر آن که ایشان بآن بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان اینکه ایشان بآن امر کند
و میان اکتفای بتوبه از آن کناه و حقوق غیر مالیه خدا یا حق است یا غیر حد یا کو حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن کناه بکند نزد امام یا نایب او که
حد را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن بکند پس اکر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع کناه
او میشود و ایا با اقامت حد اکر توبه نکند کناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنستکه بحد کناه از او ساقط میشود
و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقول است از حضرت امام محمد باقر
از شخصی که او را سنکسار کند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر است از این و از حضرت امیر المومنین منقول است که کناه سه قسمست
اول کناهیکه آمرزیده است دویم کناهیکه آمرزیده نیست سیم خدا از آن حلیم و کریمتر است که دو بار او را عقاب کند کناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه
بندکان است خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمیکذرد و کناه سیم کناهیست که خدا بر خلق پوشیده
و توبه روزی او کرده است و از کناه خود مترسد امید از پروردکار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم
موکف کویم که ما خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اکر حق غیر حد باشد مثل نماز و روزه مثلا که قضا باید کرد یا مثل دادن
زکوه و قضای روزه و کفاره و نماز که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اکر مالی باشد
واجبست که ذمه خود را بری کند از این بصاحب حق یا بوارث او یا وارث وارث و بری شود از آن تبعه میشود و اکر آن مال را ادا نکرد و بر ذمه
او ماند تا روز قیامت و اما حق الناس اکر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری کرداند از آن بقدر امکان و اکر صاحب حق
بمیرد و ورثه او در طبقه قایم مقام او بند پس اکر آن شخص حق را بوارث او یا بسکانیکه از جانب او بترغ کند حق را برساند بصاحب حق
یا بوارث او یا بوارث وارث او و بری الذمه میشود و اکر آن مال را ادا نکرد و بر ذمه او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب
کننده او کی خواهد بود اکثر علما کفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق وارد شده است
و بعضی کفته اند آخر وارث طلب آن خواهد کرد اکرچه با امام منتهی شود و بعضی کفته اند حق خدا خواهد بود اکر او یا وارث او را نیابد باید
عازم باشد و هر کاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اکر مایوس شود تصدق کند اکر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باو بدهد
و اکر حق غیر مالی باشد اکر کمراه کرده باشد باید ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل بر کرداند اکر ممکن باشد و اکر ممکن نباشد
از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که بسبب او کمراه شده اند بر نکرداند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اکر بعضی باشد

که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید بپسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر
میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نیز باو یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد
مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند
و اگر نداند خلافست که اورا اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیست از آن شخص و ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و
علامه و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت و سبب موجب عداوت و کینه او میشود اگر مجملا ابراء ذمه
از او بتواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله با زوجه کسی آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر
غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که از رسول خدا صلعم پرسیدند که کفاره غیبت چیست
فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که اورا یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه
نصیر در تجرید گفته است که واجبست عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است
که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است تا اینکه تدارک کند و اگر باو نرسیده است
لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز
عود بآن نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست
بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث
وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگر آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد در عوض او باید
که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که درهم و دینار نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته
باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راجح میباید و صحیح آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه نرسیده است یا آنکه دستش
باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه اتیان
باین امور شرطست در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه توبه متحقق میشود و اینها واجبات دیگرند مشهور میان علما
قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط
باشند و این احوط است مطلب پنجم در بیان وقت توبه است خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست بنابر آنکه اثم میکرد دیر زیرا که
گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه هرکه سم خورده باید مبادرت کند پیش از آنکه اورا هلاک کند همچنین واجبست بر کسیکه گناه کند که مبادرت
نماید بتوبه پیش از آنکه اورا هلاک کند پس تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر توبه دو گناه برای او
حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه میرسد بر قدر یکساعت اگر بشصت برسد فیشتر برسد نیز قسمت کنیم آنقدر جمع
میشود که محاسبان ماهر از حساب او عاجز میشوند و چون در تکثیر قسمت نیز توبه میتوان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بلکه هفتم کسی
حساب او را نمیتوان کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال و امثال اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم
شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی گفته اند که کسیکه تسویف
و تاخیر توبه میکند از دو خطر بیرون نیست یکی محل ندارد و او متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکلست که از دیگری سالم
برود اول آنکه اجل گریبان اورا بگیرد و وقت تدارک نکند و در گناه توبه مشغول گردد برسد چنانکه حقتعالی فرموده است و حیل بینهم و بین
ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه میخواستند طلب مهلت یکروز و یکساعت کنند و گویند وقت مهلت گذشت دیگر
مهلتی نیست چنانکه حقتعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را امرش پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی
مفسرین گفته اند که محتضر در هنگامیکه پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یک روز تا عذر از پروردگار
خود بخواهم و توبه کنم و توشه بردارم از عمل صالح ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است روز نمانده است گوید یکساعت تاخیر
کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد
و ضایع کردن عمر خود را دنیا باشد که در این احوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک دوم آنستکه
ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی بر دل او بهم میرسد
همچنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد این میشود چنانکه بخار نفس بر آینه مکرر بر آینه بهم رسد
چرک میگیرد و جوهر آینه بر این حالت بماند و از جلا افتد و چرک در جرمش فرو میرود و اورا فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل

پنجم در بیان وقت توبه

آدمی چون اثر گناه بسیار در آن بهم رسید بتوبه و اعمال صالحه جلا نمییابد بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حقتعالی فرموده
است طبع الله علی قلوبهم و این دلها قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بجائی میرسد که اوامر و نهی
در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش را از او سلب میکنند بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتیست که جزم بمرگ
بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند بآنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم ببیند یا رسول خدا و ائمه را که در وقت مرگ
حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعیست که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای
آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتیکه مرگ یکی از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشانرا مهیا
کرده ایم از عذاب الیم برای ایشان عذاب دردآورنده و از حضرت صادق منقولست که مراد بحضور موت آنستکه معاینه امور آخرت بکند و
از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود
و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت ببندگان آنستکه امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند بنزع
روح بانگشت پاها و بتدریج و تانی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت و مدت تواند دل را بسوی
خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا
بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبتش نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم
بر عدم عود بسوی گناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده و بعد از آن ذکر او بریده باشد
توبه کند و عزم کند که دیگر بزنا عود نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند یا توبه او مقبولست یا نه اکثر گفته اند مقبولست و قول نادری هست
که مقبول نیست و وجهست و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت حاصل شود در قبول توبه و مشهور آنستکه توبه او مقبولست و از
بعضی از آیات و بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون که در وقتیکه
دریافت اورا غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائیکه ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری
که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان در زمین و فرموده است که چرا نبوده اند از اهل قریه که ایمان بیاورند
پس نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خوار کننده
را در زندگانی دنیا و برخوردار نمودیم ایشانرا تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا
پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آوردن او
در وقتی بود که عذاب را دیده و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حقتعالی است در گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است
فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان
آوردیم بخدای تنها و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود که نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است
که روزیکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود
عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق اورا دریافت ظاهرا ایمان آورد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری فایده ندارد و پیشتر که فایده
داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ابن بابویه از حضرت
صادق روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بیان نماید و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیگردد
حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میگردد و نفع نمیبخشد ایمان کسیکه پیشتر
ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند که قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی
آمد در نزد رسول خدا و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میگردد حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود
تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب آن آنستکه پشیمان گردد از گذشته و عزم کند بر عدم فعل
در آینده و بالا میرود تا بجائی که درجه پیغمبران و اوصیا میرسد چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر گفت استغفر
الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست که بر شش معنی واقع میشود
اول پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حق ایشانرا تا آنکه وقت مردن پاک باشی
حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی
که در بدن تو بحرام روئیده است آنرا بگذاری بحزن و اندوه تا پوست تو بر استخوانها بچسبد و گوشت تازه در میان برویند ششم آنکه

ششم در بیان انواع توبه است

بهشان بخشیم خود را لم طاعت را انقدر که بار و چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق منقولست
که کسیکه مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه
کند پیش از مرگش بیک هفته خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا قبول
میکند توبه او را پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر
علما این حدیث را حمل بر تنبیه کرده اند استدلال کرده اند بآنکه تنبیه پیش از دخل جایز است و کمان نظیر آنستکه این اشاره است باختلاف مراتب
توبه بآنکه توبه کامل آنستکه اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و تدارک مافات او و اصلاح احوال خود را در یکسال بکند اگر این میسر
نشود بیکماه و هم چنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجرای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده اند
توبه ریسمانیست که خداوند برای بندگان آویخته است و بخشش است و وسیله ایست میان خداوند و بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را
بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر ایشان از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا
و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان را معرفت و علمیست در اصل توبه
و منتهای امر آن و شرحش بطول میانجامد اما توبه عوام آنستکه باطن خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد نادم
بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف باشد و گناه خود را اصغر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته متطوع
کردن باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند
بر توبه و نگاه بدارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را رام و او را هموار کند در میدان عبادات و اعمال آنچه از او
فوت شده است قضا کند مظالم مردم را بایشان رد کند از مصاحبت بد و رفیق بد کناره کند شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها ببرد روزه
تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا یاری بجوید سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد در شدتها و رخاها ثابت بماند
و بلاها تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست
خدا میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفتند و میداند دروغگویان را و از حضرت رسول منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه
بر او ظاهر نگردد او تائب نیست باید که خصمان را راضی کند نمازهای قضا را بکند تواضع و فروتنی کند در میان خلق و تواضع و فروتنی
کند در میان خلق و نفس خود را از شهوات باز دارد و گردن خود را باریک گرداند بسبب روزه روزها و بدن خود را زرد کند بعبادت
و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش
نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بفکر در اجل این است اثر توبه حضرت رسول پرسید که میدانید کیست تائب
گفتند نه حضرت فرمود کسیکه توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست کسیکه توبه کند و عبادت را زیاد نکند تائب نیست کسیکه توبه کند
و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست کسیکه توبه کند و بالش خود را و مجلس خود را تغییر ندهد تائب نیست کسیکه توبه کند و دل خود را
فراخ نگرداند و دامن و دستهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست کسیکه توبه کند و زیاده از قوت خود را
ناجرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم بماند و توبه کار است توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای گروهیکه
ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و از حضرت صادق منقولست که توبه نصوح آنستکه آدمی باطن مثل ظاهر او باشد و بهتر
و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایستکه بعد از آن عود بگناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد
از بندگان کسی را که او فتنها عارض شود و گناه کند بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که گناهان مؤمن
هرگاه توبه کرد آمرزیده میشود پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از توبه استغفار باز عود کند در گناه
و باز توبه کند چون است فرمود که گمان داری که پشیمان شود بر گناهان خود و توبه کند خدا توبه او را قبول نکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند مؤمن
و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بر آمرزش و خدا آمرزنده
و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از بدیها زنهار که نا امید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح
توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند که عود نکند در گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن را بعمل آورند
و بعضی گفته اند آنستکه خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که رشته خواهش شهوات را از دل زایل کرده اند و ظلمت گناهان
که در دل بهم رسیده آن نور طاعات و عبادات محو کند زیرا که از گناه نه محض استحقاق عقابست که پشیمان بر طرف شود بلکه دل را دم

تیره میگرداند و روح ایمان را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از آن مسکن میرانند و ایشان از نفحات خاصه رحمانی محروم میگرداند و گوید که
بخانه در آید و حدتها آنخانه را متصرف شود یا متعلق دزدی معمور داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدتی مدید
در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن دشمن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کنند بجلیه آبادانی مدتی باید تا آنچه
در مقام اصلاح و تعمیر آن سر آید بنا باید خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعها را دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی برنمیگردد و هم
چنین دزد شهوات نفسانی و تشبیه مانند شیطان و متشبه مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و خانه
ایمان و اعمال صالحه را بیابند پیوسته در خواب کوشند و صاحب خانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه
ببیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای فرش بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم
پشیمان گردد بیکیره و بنیره و شمشیر و ناله استغفار و استغاثه بجلد غفار دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه
در کمین بنشیند منتظر فرصت باشد کی این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتها جد و جهد کند تا خانه را آبادان کند
و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و نقشهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خانه ایمان
مسدود گرداند تا توقت تواند بحالت اولی برگردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایانند از برای
ارتکاب مکروهی یا ترک اولی چند گریها کرده اند حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم
رسید تا توبه اش مقبول شد حضرت داود آنقدر گریست که گیاه از آب دیده اش میروئید و آهی آتش بار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل
اینست و در این مقام سخن بسیار است و اینرساله جای ذکر آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام
در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است چنانکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد شد
یا آنکه تفضل است که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر
حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بنماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی
و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست
که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد
و در امم سابقه نیز چنین نبود چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده
اند که تا عضوی را که آن گناه کرده اند نمیبریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین میفرماید که حمد
میکنم خداوند برا که دلالت کرد مارا بر توبه که نمیشماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او
نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت او در توبه از برای
آنها که پیش از ما بودند و در دعای دیگر فرموده است الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهایم و ناله کنم تا نیفتد فغان و ناله کنم که
صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا
حدقهای من بیرون آید و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا
زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی افاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی
آمرزیده مرا در وقتیکه مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامیکه مستحق عفو تو گردم پس این هر گز واجب نخواهد
شد از برای من باستحقاق و نیستم اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتیکه کرده ام آتش جهنم بود و این
مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان امور یست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده و آن چند
خبر است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری در آن نباشد چنانکه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق
پرسیدند از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود که باکی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح
روایت کرده است که جمیل بن دراج با حضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت
چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم بر طرف شد ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر که مردی
آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی بنزد من نمی آمدی که
اعلام کنی گمان کنم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و بتو گفته است که کی ترا خلق کرده است گفتی خدا پس بتو گفته است که کی
خدا را خلق کرده است گفت بلی بحق خداوندیکه ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمده از راه

هشتم

اول

اعمال و کناهان بر شما غالب نشده از این راه آمده است که شما را کمراه کند و از راه دین بلغزانند هر که این حالت در خود بیابد خدا را بیکانکی
یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع همین حدیث روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول ص فرمود که این
والله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی ع نوشت و شکایت کرد
از چیزهائیکه در خواطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که کروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا ص از امور چند که در
خاطر ایشان در می آید که اکر باد ایشانرا از جای بلندی بزیر اندازد یا ایشانرا پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بان
کنند حضرت فرمود که آیا این را در نفس خود می یابید کفتند بلی فرمود بحق آن خداوندیکه جانم بدست قدرت اوست که این صریح
و خالص ایمانست پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بکوئید امنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مکر بخدا مؤلف کوید در آنکه این محض و صریح ایمانست
چند وجه کفته اند اول آنستکه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که مراد آنستکه این خوفیکه تو داری که چرا چنین امر
بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست که اکر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در
خاطر تو دوم آنکه این محض ایمانست که این خیالات باطل را در خاطر میکذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین
شوی سیم آنستکه در حدیث سابق کذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را با این وساوس از دین بیرون کند پس
سبب این خیالات محض ایمانست و معنی اول که از امام ع منقولست بهترین معانیست و در امر بتوحید از برای دفع این خیالات چند وجه کفته اند
اول آنکه مبادا اجل او را در این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه با این کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند
آنچه را در خاطر او فتاده است از آنکه الله را الله دیکر باشد تصریح میکند بانکه الهی بجز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند
و دفع وسوسه از کوینده او میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باید
منتهی میکردد بسوی واجب الوجودیکه نباشد بجز آنکه کسیکه متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف به مخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود
دوم معصیتی که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد حقتعالی بفضل خود آنرا عفو فرماید چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت باقر یا
صادق ع روایت کرده است که حضرت آدم کفت پروردکارا مسلط کردانیدی بر من شیطانرا و او را مانند خون در بدن من جاری کردانیدی
از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حقتعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم اینرا که هر که از ذریت تو قصد کناهی
بکند بر او نوشته نمیشود و هر که قصد کند که حسنه بکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اکر بعمل آورد ده حسنه از برای او نوشته میشود
کفت پروردکارا زیاده کن کفت از برای تو قرار دادم که هر که کناهی بکند و استغفار بکند کناه او را بیامرزم کفت پروردکارا زیاده کن
فرمود توبه را از برای ایشان پهن کردم تا جان بکلو رسد کفت پروردکارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که
چهار خصلتست که حقتعالی مقرر فرموده که کسیکه با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست
کسیکه قصد کند که حسنه را بعمل آورد اکر عمل نیاورد به برکت نیت نیک او یک حسنه از برای او مینویسند و اکر بعمل آورد ده حسنه از
برای او مینویسند و اکر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اکر نکند هیچ کناه بر او نوشته نمیشود و اکر بکند هفت ساعت او را امید میدهند
ملکی که نویسنده حسناتست و در جانب راست و نشسته میکوید بملکی که نویسنده سیئاتست و در جانب چپ است که تعجیل مکن در نوشتن
شاید بعد از این حسنه بکند که او را محو کند زیرا که حقتعالی میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکنند سیئات را یا شاید استغفاری
بکند اکر بکوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او کناهی
نوشته نمیشود و اکر هفت ساعت بکذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار نکند صاحب حسنات بصاحب سیئات میکوید بنویس کناه را
بر این شقی محروم مؤلف کوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد
و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی ع سؤال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ اند
آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل خوب که بنده اراده فعل آن مینماید حضرت فرمود که بوی کثیف که محل فضلاتست و بوی چیزهای خوشبو
مثل یکدیکر اند کفتم نه فرمود که بنده هر کاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میکوید
کم باش که ترا با او کاری نیست قصد حسنه کرد پس اکر از اینجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهانش مداد اوست پس برو و بنویسد و بدانکه حق
تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اکر ظاهر کنید
آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید حساب میکند شما را خدا بان پس میآمرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد

وخدا بر همه

همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفت با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق کذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه
[illegible] آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید اکر خواهد میآمرزد و اکر خواهد عذاب میکند و این شامل وسوسها و اراده
[illegible]ت هم هست با این روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعیانست و مراد بمن یشاء شیعیانست یعنی از شیعیان عفو میکند و
[illegible] مؤاخذه میکند اکرچه باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که عموم شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی
[illegible] شیخ طبرسی کفته است که جمعی کفته اند که این آیه منسوخ است بقول حقتعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب حدیثی
نقل کرده اند و این نسخ صحیح نیست زیرا که تکلیف آنچه در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست چه قبیحست عقلا پس چون میتواند
حقتعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از این چیزی باشد که امر و نهی بان متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات
و چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در این آیه نیست
بل عقل و نقل بر آن دلالت دارد و حضرت رسول ص عفو کرده اند از این امت آنچه فراموش کنند و آنچه بخاطرها بکذرانند پس کفته است آنچه در
خاطر خطور میکند آدمی بان و عقد قلب میکند بر آن میکند بانکه میتواند خود را از آن نکاه دارد پس آن از جمله افعال قلبیه است و خدا جزا
میدهد او را بر آن چنانکه جزا امید هست بر افعال جوارح اما جزای عزم را امید هست نه جزای فعل آن معصیت اکر هنوز نکرده است بخلاف
عزم بر طاعت که حقتعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت امید هست چنانکه در اخبار آمده که کسیکه انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب
نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خدا است بر بندکان تمام کرده است کلام شیخ طبرسی را و از جمله آیاتیکه دلالت دارد
بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حقتعالی است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا یعنی پیروی مکن
چیزیرا که علم بان نداری بدرستیکه کوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است مؤاخذه نمیکند شما را بسوکندهای لغو
که بر زبان شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بر آنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیکر فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند
شما را بانچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است و من
یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول ص روایت کرده است که اشاره بدل نمود و فرمود
تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حقتعالی فرموده است آنها که دوست میدارند که امور قبیحه فاش کردد در مؤمنان و محبت کار دلست
و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مؤاخذه
بر اینها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار کفته اند و تحقیقش آنستکه افعال قلوب چند قسمست اول آنستکه محض خطور
بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم و آنستکه مذکور شد داخل در نهی نیست و آنکه بر آن عقابی مرتب نمیشود و محل تکلیف نیست
دوم میل شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بان ضم شود و غالب آنست که این نیز بسبب بی اختیاری نیست مثل آنکه جمال از نامحرمی
ملاحظه میکند و بی اختیار خواهش در نفس او بهم میرسد اما اراده آن فعل بد از او ظاهر میکند بخاطر معشوق بدون قصد عاشق و میشود اما اراده معصیت
از دو این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول برای تست یعنی اکر اختیاری نظری بر او بیفتد
و نظر ثانی بر تو است یعنی اکر بار دیکر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اکر میل و عشق اختیاری
باشد نیست که معاقب باشد هر چند در اخوی اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق ع سؤال کردند
از عشق فرمود که دلها چند که از یاد خدا خالی شده اند حقتعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سیم آنستکه بعد از قصد معصیت
و حصول شهوت قلب باعتبار آلودکی از شهوت و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید این فعل بعمل آید پس
اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا آنکه بعزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمیکردد و حصول عزم کاهست بعد از تردد
و تفکر بسیار میباشد بعد از عزم و جزم که پیدا اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید با آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا مانعی
بهم رسد که آن فعل بر او متعذر شود و [illegible] تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل
ظاهر اخبار آنستکه بر آن نیز عقابی نیست بعضی کفته اند اکر با اختیار باشد معاقبست و اکر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اکر اراده
و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای مانعی یا مانعی باز ظاهر اخبار آنست که او را مؤاخذه بان عزم نیست و بعضی
علما بتفصیل قایل شده اند که اکر از برای ترس خدا و عقوبت و زجر او ترک فعل کند و نادم شود از آن قصد که کرده بود حسنه از برای او نوشته
میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعلست و اکر ترک فعل از برای مانعی دیکر باشد نه از ترس خدا نباشد یک کناه بر او نوشته میشود
و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول ص منقولست که چون بنده اراده معصیت

کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حقتعالی میفرماید اگر سیئه را بعمل آورد بر او بنویسید بمثل آن و
کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مگر بر نیات
خود و گفته اند ما میدانیم که کسیکه در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا با زنی بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است
و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنستکه حضرت رسول فرموده که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول
هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید این اخبار از طرق عامه
وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم حدیث اول ممکنست که نوشتن حسنه موقوف باشد بر
آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه حدیث سیم مجملست و صریح نیست و شاید که گفته است
اول صحیح است و موثق است و حدیث ممکنست که مراد از اراده بان افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر ایستادن و معین او بر قتل
خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشوند میگویند که بعزم بر سیئه معاقب میشوند بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد میشود دیگر بر اصل
فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه است
مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری از اخبار
دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسبست بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنستکه عدم
مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند
که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان
گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنستکه اراده معصیت و عزم بر آن حرامست اما حقتعالی بفضل خود آنها را بخشیده است
و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره و عزم بر آن حرام است اما حقتعالی آنها را می آمرزد پس محقق خواجه نصیر در تجرید گفته است
که اراده قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در تاویل قول حقتعالی اذ همت
طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته
است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جمعی تجاوز از حد کرده اند حتی گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است
و شیخ شهید در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقاب بر او و مذمت را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهائیست
که ثابت شده است در اخبار که حقتعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند و خلاف آن
بر او ظاهر شود یا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مقصد او معصیت نشده است پس بمنزله آنستکه معصیت نکرده و
و بس بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرات بر معاصی
نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بخیال آنکه شراب مسکر و شبیه بان فعل حرامی کرده خواهد بود
و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه با انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است اول آنکه زنی را
در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم گردد که زوجه یا امه او بوده است دوم آنکه زوجه خود را
وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملک او است و بجبر بگیرد
و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه شخصی را
بکشد و گمان کند که معصوم الدم بوده پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است ظاهرا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله اینها
شمرده اند اینرا که نماز کند در جائی بگمان آنکه حرامست یا مغصوب و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز ظاهر شود
که مزوج و غصبیت یا مباح است و در آن دو وجه ذکر کرده است اول آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که ... آنکه نماز او نیز
باطل است بلکه بطلان نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد داند سیم دو چیز است که بسیار مشهور است که حقتعالی بر آنها مؤاخذه نمی
فرماید بسند کتاب و صحیح از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حقتعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی قصد
و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب هدفی بکشد اتفاقا بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در
مسئله یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیر نکرده باشد یا طبیب در معالجه بیماری خطائی بکند و تقصیر
در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر
در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور و در طبیب

بعض

بعضی گفته اند مطلقا ضامنست و دیت در مال خود او و بعضی گفته اند که اگر از کسیکه معالجه او میکند ابرای ذمه او بکند ضمان از او ساقط
میشود دوم فراموشیست یعنی عقابی نیست بر کسیکه از روی فراموشی اعاده نماز را بکند و در ترک بعضی از افعال یا فعل
بعضی از سجده سهو لازم میشود سیم آنچه ندانند و ظاهر آنستکه جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر آن دلالت
دارد و بسیاری از موارد بر این استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل موارد حکم خاصه یا بی قایل شده اند مثل نماز کسیکه
جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنستکه اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسیکه
جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در
عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد
ظاهر شمولست در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حقتعالی فرموده
است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزیکه طاقت نیست ما را بان بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا
یطاق است و هرچند بر خدا ممتنع است و محالست که از حقتعالی واقع شود ممکنست دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها
و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل شد و حقتعالی ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و ظاهر آنستکه مراد تکالیف شاقه است
که بر امم سابقه بوده و بر این امت حقتعالی آسان کرده است و در این حدیث ظاهرا همین معنی مراد باشد پنجم چیزیکه مضطر شده باشند بان خواه
از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف هلاک باشد و آشامیدن نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در حالیکه لقمه در گلویش
بند شده باشد و مایع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر در آن شده باشد بنابر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده
است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا بشراب هرگاه بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هرکه میلی از مسکر بچشم کشد حقتعالی
میلی از آتش جهنم بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حقتعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را
مطلقا جایز میدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد و مضطر شود بسوء افعال و علما گفته اند که باغی و عادی را
جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حقتعالی فرموده است فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هرکه
مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست و در بعضی از روایات وارد شده است که باغی
آنست که خروج بر امام کند و عادی کسیست که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب
صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است
که باغی کسیست که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه بقدر
که سیر شود ششم چیزیست که او را بران اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائیکه باکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارتست
از تاثر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب شایع بوده است که هرگاه بسفری میرفتند اگر مرغی یا شکاری که از جانب راست پیدا شود
بفال خوب میگرفتند و اگر از جانب چپ بدر میآمد بفال بد میگرفتند و در میان عجم نیز شایعست که اگر بسفری یا مقصدی بروند جنازه یا کشته
بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع
مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست مؤاخذ نمیشود که نفس او متاثر شود خدا بر این مؤاخذه
نمینماید و کفاره اش آنستکه توکل کند بر خدا و امضای امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کنی بگذر و اعتنا مکن دوم
آنستکه مراد دفع تاثیر آن باشد از این امت ببرکت آنحضرت یا بایشان رسیده است از رسول خدا صلوات الله از عدم اعتنای بان و توکل بر خدا و ادعیه
و اذکاری که روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد برفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند
و این معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول ظاهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلفست و مقتضای جمع میان آنها آنستکه اگر توکل او
ضعیف باشد و نفس او از آن متاثر باشد ممکنست تاثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بایشان نکند اثر نمیکند هشتم و نهم
و تفکر در حالیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که سه چیز است که نجات نیافته از آنها پیغمبری و هرکه پست تر از او است
تفکر و وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه
مراد وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از افعال و احوال
ایشان و حقتعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن غالبا از نفس ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار
ننماید و عمل بموجب آن نکند یا آنکه قدح کند در ایشان و رد شهادات ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان

کو تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغ ترین سخنها است و بهم آنست که مراد تفکر در وسواس باشد که حادث میشود در نفس در رسید خلق اشیا و آنکه خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجا است و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت یا آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و قدر و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و مهلت دادن و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کسی از اینها خالی نمیباشد و اینها معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حقتعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفة یعنی مادامیکه تکلم نکند بلب و در اینمقام معنی اول ظاهرتر مینماید بقرینه حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از اینحدیث ظاهر میشود که حسد که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنابر اکثر معانی چون بر حضرت قبیح است و صدور اینها از او محال است شاید مراد اختصاص مجموع این حصول باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولیت بقبول عذر بوده تا امر را از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب است تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حقتعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند که منویسید که نامه بر بنده مؤمن در وقت دلتنگی و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری صادر شود در حالت غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند بآن حضرت فرمود که خدا از آن کریم تر است که او را از جا بدر برد و او را مؤاخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تع تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانکه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشانرا در هر شبانروز پنج نماز و در سالی یکماه روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند خاتمه در بیان خاتمه احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است از امام محمد باقر که گفت بتحقیق که خدا خلق کرده است در زمین از روزیکه زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشانرا از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرد ایشانرا در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او و والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزیکه بهشت را خلق کرده و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران از روزیکه جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کرداند خدا را دیگر عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگری می آفریند که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشانرا بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که خدا فرموده است روزیکه بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا مانده شدیم و بتنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و در شکند از خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دویم فرمود که چون حقتعالی فانی میکرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میکرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی دیگر غیر از این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق میکند زمین را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عالمها و آدمها بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و

مستکمان

... اند و منافاتی با ادله عقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما تجاوز رسیده که مورث ... و غریبه از احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع ... بلکه آنها مکنید و ما و علمش را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنم و در مرتبه تجویز و احتمال ... حق الیقین در آخر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت و چون باستعجال در رفع اشتغال نوشته شد ملتمس از ناظران آنکه بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون بتجدید و ترمیم اصول مندرسه امامیه که سالهاست آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول معتزله را قدوه خویش ساخته و بسیاری از آیات کریمه و اخبار متواتره برداشته اند در اینرسالة حسب المقدور ایراد نموده ام شکر از یکفران مبدل ننمایند و کام موطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین

بسعی و اهتمام عالیجناب حضرات آقا حسین و آقا محمد عباس خلف مرحمت مآب حاجی محمد کریم خوانساری صورت انطباع پذیرفت

اتمام پذیرفت در شهر ...

